مقالات تربیت

مقاله‌های فارسی محمّدعلی

تربیت ادیب آذربایجانی

بکوشش

ح. صدیق



مقالات تربیت

مقاله‌های فارسی محمّدعلی

تربیت ادیب آذربایجانی

به کوشش

ح. صدیق



دنیای کتاب



ـ محمد علی تربیت

ـ " مقاله‌های فارسی "

ـ به کوشش حسین محمد زاده‌ی صدیق

ـ چاپ اول ، ۲۵۳۵

ـ انتشارات دنیای کتاب

ـ پاساژ اقبال ، شاه‌آباد تهران

ـ تلفن ۳۱۹۷۱۹



محمّد علی تربیت



از راست به چپ: سیدحسن تقی‌زاده، حسین‌نقدی‌آذر، حاج‌محمد صادق علیوف، محمدعلی تربیت، جعفرخان نایب‌کنسول، مشهدی محمد آقا قاضی،

بخش اول

درباره‌ی تربیت

۱

از تذکره ی دانشمندان آذربایجان

فهرست :

بخش اول ــ مقدمه

بخش دوم ــ مقالات

۲ ــ مقاله های تاریخی:

۳ ــ کتاب گزاری :

چند کلمه

در این مجموعه بسیاری از نوشته‌های فارسی محمد علی تربیت تبریزی ادیب، مورخ و کتابشناس آذربایجان در اوایل سده‌ی حاضر شمسی ــ که در مجله‌ها و نشریه‌های فارسی ایران چاپ شده ــ بدون اظهار نظر و با حفظ طرز و شیوه‌ی نگارش گرد آمده است. برای تحلیل فعالیت‌های

خلاقه و شرح تحقیقات و پژوهش‌های ادبی و کتاب شناسی شادروان تربیت و نشان دادن نقش او در نهضت اندیشگی تاریخ مشروطیت ایران و مقامش در تاریخ ادبیات آذری مجالی دیگر بایسته‌است . دراین مجموعه تنها سه گفتار پیرامون زندگی و کارهای او آوردیم . نخست از دکترسلام الله جاوید در کتاب " خاطرات " و دیگر مقاله‌ایی از وحید دستگردی در مجله‌ی "ارمغان" که تربیت ازهمکاران آن مجله به شمار می‌رفته است و بیشترین مقالات ادبی خود را در آن منتشر ساخته است . وسوم از نشریه‌ی " یادبود افتتاح ساختمان جدید کتابخانه‌ی تربیت " .

این سه گفتار را به عنوان مقدمه بر مجموعه افزودیم و مقالات گردآوری شده را بدون حفظ ترتیب تاریخی و با توجه به مضامین مشترک آنها دنبال هم آوردیم .مقاله‌ی نخست گزیده‌یی است از تذکرّی دانشمندان آذربایجان‌که مرحوم تربیت خود ترتیب داده‌و در تقویم تربیت به‌چاپ رسانده است . مقاله‌های ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵ و ۶ ، ۷و۸

شرح حال‌های مفصل و مستقلی است پیرامون برخی از شخصیت‌های ادبی و علمی آذربایجان و خاورمیانه که مستقلا " در مجلات به‌چاپ رسیده است . مقاله‌های شماره ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ مقالات مفصل و تشریحی در باره‌ی مسایل ادبی و فلسفی و هنری و کتاب شناسی ایران است و مقاله‌های ۱۷ ، ۱۸ و ۱۹ از مسایل لغوی بحث میکنـــد و مقاله‌ی آخر کتاب‌شناسی روزنامه‌ها و نشریات منتشره در آذربایجان است .

بر انجام مجموعه فهرست اعلام و مآخذ اصلی مقالات را افزودیم . بی گمان گذشته از این مقاله‌ها ، مقاله‌های چاپ شده و چاپ نشده‌ی دیگری از تربیت بر جای مانده است که ما به آن‌ها دسترستی نیافتیم و در آینده آشکار خواهند شد . اما به هر انجام ، بیشترین مقاله‌های فارسی تربیت را گرد آوردیم که میتواند همپای اثر سترگ و کم نظیر او یعنی کتاب دانشمندان آذربایجان به عنوان کتاب مرجع

ارزنده‌یی در شناخت مسایل ادبی و هنری تاریخ آذربایجان
و خاور میانه نقشی داشته باشد. در تهیه و تدوین مدارک
و متن مقاله‌ها نگارنده سپاسگزار کارکنان کتابخانه ی
تربیت تبریز ، ـ ملی تبریز ، ـ ملی تهران ، ـ مجلس
شورای ملی ، و ـ مرکز خدمات کتابداری هستم . آقایان
غلامرضا همراز و مسعود بوراچاللی تصحیح نمونه‌های چاپی
و تنظیم فهرست‌ها را در عهده داشتند . عکس‌های منحصر
به فرد را دوستم حمید فتحی و آقای عبداللهی رئیس کنونی
کتابخانه‌ی تربیت در اختیارم گذاشتند . امید چنان که
این مجموعه فتح بابی در شناخت و تدوین آثار محمدعلی
تربیت ، بزرگ‌ترین کتابدار و کتاب شناس اوایل قرن حاضر
شمسی و بنیانگذار نخستین کتابخانه به شیوه‌ی نو در آذربایجان
باشد . شادروان تربیت چنان که دکتر جاوید نیز نوشته است
در کتاب شناسی شرقی تبحر خاصی داشت و نامی بزرگ در
تاریخ کتابداری ایران است . تمام زندگی خود را وقف

در کتاب شناسی‌های متون و مطبوعات خاور میانه‌کرده است .

ح . صدیق

دکتر سلام الله جاوید

میرزامحمدعلی خان تربیت

= = = = = = == = = = =

میرزامحمدعلی‌خان تربیت فرزند میرزاصادق درتبریزمتولدشده. مشارالیه یکی از رجال دوره‌ی مشروطیت ایران بود. فعالیت‌آزادیخواهی اواغلب در تبریز بوده‌است. تحصیلات اولیه‌ی مرحوم میرزامحمدعلی خان‌درتبریز بوده ومشارالیه به‌علم و دانش ومطالعه‌ی کتب علاقه‌ای‌وافرداشت. اوقبل از مشروطیت باعده‌ای ازروشنفکران تبریز درتماس بودوباهم‌کتابخانه‌ای به‌نام تربیت تاسیس‌کردند وبه‌مناسبت کتابخانه‌ی تربیت. مرحوم تربیت نام خانوادگی‌را "تربیت" قبول کرد.

عده‌ای از روشنفکران تبریز درکتابخانه جمع می شدنددرموضوع کتب، جدیدو سیاست روز صحبت می کردند. مرحوم تربیت درسال ۱۳۲۰ با شرکت‌روشنفکران دیگر تبریز ازقبیل تقی زاده‌ویوسف‌خان‌اعتصام الملک مجله‌ای به‌نام " گنجینه‌ی فنون " منتشر کردند، مطالب علمی وادبی در دسترس عموم گذاشتند.

مرحوم تربیت درنتیجه تجسس با روشنفکران دیگر ازقبیل میرزاحداد حکاک باشی ، کربلای علی مسیوو تقی زاده تماس پیدامی کند . بعدازتماس زیاد آشنائی بیشتر می‌شود وبه‌هم دیگر اعتماد پیداکرده هسته‌ی اولی آزادیخواهان راکه‌بنیادش دربادکوبه گذاشته شده‌بوددرتبریز تشکیل دادند .

فعالین درجه‌اول آن تشکیلات عبارت بودند از : میرزاحدادحکاک‌باشی میرزامحمود حکاک باشی ، کربلای علی مسیو ، میرزا سیدحسین‌خان‌عدالت ، سیدمحمودشبستری " ابوالضیاء "، سیدحسن شریف زاده ، سیدحسن تقی‌زاده ، میراز محمدعلی‌خان‌تربیت ، حاج علی دوافروش ، میرزامحمودغنی زاده ، حاج‌میرزاآقافرشچی ، حاج رسول صدقیانی ، میرزاعلی‌قلی‌خان صفراوف ، آقای محمدسلماسی ، جعفرآقاگنجه‌ای ، میرزاعلی‌اصغرخوئی ، میرزامحموداسکوئی ومشهدی حبیب .

اشخاص نامبرده برای ترویج معارف وحقایق کوشش بسیار می‌کردند .

ازعده‌ی مذکور به‌ابتکار کربلای علی مسیو اشخاص زیربه‌هم دیگربیشتر نزدیک شده مقدمه‌ی حزب سوسیال‌دموکرات‌که‌به‌نام " مرکزغیبی " معروف شد فراهم آورده‌اند .

این جمعیت مقدمه‌ی تشکیل مجاهدین رادادتادرموقع لزوم ازآن برای مشروطیت استفاده نماید . اشخاص برجسته‌ی این حزب سوسیال دموکرات عبارت بودنداز : کربلای علی‌مسیو ، حاج‌رسول‌صدقیانی ، میرزامحمدعلی خان تربیت ، حاج علی دوافروش ، سیدحسن شریف زاده ، جعفرگنجه‌ای ، آقامیرباقر ، میرزاعلی اصغر خوئی وآقای محمدصادق خامنه‌ای .

فعالیت این عده فوق العاده محرمانه‌بودوشرح‌آن به‌قلم‌نگارنده درکتابچه‌ئی

به‌نام "فداکاران فراموش شده" درشرح حال کربلای علی مسیونوشته‌شده‌ است ونیــزدرکتاب " نهضت مشروطیت ایران ونقش آزادیخواهان جهان" ثبت‌گردید ه‌است .

مرحوم تربیت پس‌ازاعلان‌مشروطیت‌در ۱۳۲۶ق‌روزنامه‌ای به نام "اتحاد" نیم هفتگی تاسیس‌کرد و بارفقای دوره‌ی قبل ازمشروطیت تاشماره‌ی ۲۵ ــ ادامه‌داد درد‌وره‌ی دوم مجلس‌مرحوم تربیت‌بنمایندگی‌مردم‌تبریز بااشخاص زیر انتخاب گردید :

مستشارالدوله ،شیخ‌محمدخیابانی ، میرزااسماعیل‌نوبری ،معتمدالتجار ، میرزامحمدخراسانی ، معین الرعایا ، سیدمحمدمساوات ، حاجی میرزاآقــا فرشچی ، شیخ اسماعیل‌هشترودی ، میرزااحمد قزوینی ،شیخ رضادهخوار‌قانی ، حکیم الملک ، سیدجلیل اردبیلی ، علی زاده ، حاج محمدصادق ممتازالدوله .

کارگردانان‌نهضت‌مشروطیت‌ایران درتبریز برای مراعات اصول‌دموکراسی اشخاصی راکه درنظر داشتندو به‌نمایندگی مجلس انتخاب نمایندبه‌انجمن ایالتی تعمداانتخاب نمی‌کردند .

اعضای انجمن ایالتی تبریزعبارت بودند .حاج سیدمحققین حاج‌مهدی کوزه‌کنانی ، حاجی میرزا ابراهیم ، حاج‌امین النجار ، بصیرالسطنه ، شیـخ سلیم ، میرزاحسین واعظ ، میرزاهاشم خان ، میرزامحمدتقی طباطبائــی ، حاج رحیم بادکوبه چی ،حاج پیشنمازوکیل‌سلمــاسی ، حاج محمدعلـــــی

۱ــ دکتر مهدی مجتهدی ، رجال مشروطیت ایران .

بادامچی ناصر حضرت .

اگرسابقه وکلا ونمایندگان مجلس تحقیق شود مشخص خواهد شدکه نمایندگان اغلب طبقات هستند ، منتهایک عده‌ازآنان تاآخرمشروطیت صمیمانه بـــا آزادیخواهان همکاری کردند . یک عده‌خصوصاازمالکین تاآخربامشروطـــه خواهان همکاری نمی‌کردندشرح آن درکتاب " نهضت مشروطیت ایران ونقش آزادیخواهان جهان " قید شده‌است .

مرحوم تربیت بعضی مواقع بین آزادیخواهان ونمایندگان دولت واسطه می‌شدوسعی داشت کدورت ها راازمیان بردارد . چنانچه درموقع ورود مخبر السلطنه به‌نام فرمانفرمای آذربایجان در۱۳۲۶ ، بین اووبصیرالسلطنه‌کدورتـی رخ داد ، مخبرالسلطنه‌عوض رفتن به‌چادر ریاست انجمن ایالتی درمقابـــل چادر نظام السلطنه وتربیت توقف کرد واین موضوع به‌رئیس انجمن برخورد ، لذا او بدون ملاقات بامخبرالسلطنه‌به‌شهر برگشت واعضای انجمن نیـــز در تعقیب اوبه‌شهربرگشتند . قبح این موضوع را مرحوم تربیت به‌مخبرالسلطنـــه حالی کرد واوموقع رفتن به‌چادرانجمن ایالتی رفت وبعدازصحبت هاکـــدورت رفع شد .

مرحوم تربیت سابقه‌ی ممتد وقوم خویشی باتقی زاده داشت و دربعضـی موافع تقی زاده او راواسطه قرار می‌داد . چنانچه‌درموضوع‌مخالفت اعتدالیون باتقی زاده وتاکیدبه‌اخراج‌او ازتهران ، تقی‌زاده‌با مشورت تربیت سران حزب دموکرات راجمع کرده و به آنان حالی کرد ، رفتن اوبه‌نام مرخصی صلاح‌است و به‌آنان تاکیدکرد که درکارشان جدیت نمایند ، بالاخره اعضای دموکرات ، بامرخصی تقی زاده‌موافقت کردند . . . .

مرحوم تقی زاده در۲۴ ج ۱۳۲۸ به‌آذربایجان رهسپار شد.

مرحوم تربیت بعداز اتمام دوره‌ی مجلس‌چندی‌درتهران‌ماند وبعدلازم ، دیدبه‌اروپا مسافرت نماید ، مشارالیه ازراه‌بادکوبه عازم ترکیه واروپا گردید. هیئت مدیره‌ی‌انجمن خیریه‌ی ایرانیان دربادکوبه ازموضوع مستحضر شده مانع رفتن او به اروپاشدندومدیریت مدرسه‌ی اتحاد ایرانیان دربادکوبه رابه او واگذارکردند.

دردوره ی مدیریت تربیت مدرسه‌ی اتحاد ترقی شایانی کرد. کلاس پنجم (هشتم مدارس‌ایران) باجنبه‌ی تخصصی (دفترداری) دایرشد. دروس موسیقی تکمیل گردید وکتابخانه‌ی‌مدرسه تکمیل شد. باتشویق‌مشارٌالیه‌محصلین مشغول مطالعه شدند وبه‌نگارنده محبت داشت. باتشویق اودرتعطیل تابستانی ۹۰ جلد ازکتب مدرسه خواندم. برای تنویرافکار نصایح می‌کرد و باموهومات مخالف بودو بمبارزه باآن تشویق می‌کرد. دوره‌ی‌اوصحنه‌ی تآتر مدرسه‌برای نمایش آماده شد. درمواقع جشنهادرسالن نمایش داده‌می‌شد وازصحنه استفاده می‌گردید.

دردوره‌ی او درحدود ۱۰-۱۲ نفر ازمحصلین ایرانی با استعدادبه‌حساب آقابالاقلی یوف (ازمتمولین بادکوبه) ازجهت لباس وکتب مدرسه تامین شدند.

درسال ۱۹۱۵ بعدز تعطیلات تابستان معلوم شد مرحوم تربیت به‌اروپا مسافرت‌کرده ، بعدها معلوم‌گردیدمشارالیه رامامورین دولت تزار تعقیب می‌کردندتاتوقیف نمایند ، اوودوستانش‌صلاح‌دیدندکه‌بادکوبه رابرای مسافرت اروپاترک نمایند.

درترکیه ،برلن ،ماندن بیشتردرکتابخانه‌هامشغول مطالعه‌ی کتب نسخه‌های خطی وچاپی زبان فارسی وترکی توجه داشت در این امر متبحر شدند ، از آذربایجان فقط می‌شود اسم سلطان‌قرائی‌رایادآوردشدکه‌مثل مرحوم تربیت درکتابشناسی‌فارسی وترکی ومتون آنها تبحرخاصی داشته باشد .

نگارند دیگراطلاعی‌ازمرحوم تربیت نداشتم تاسال ۱۹۲۱ میلادی‌همدیگر را دریکی ازخیابان‌های تبریز ملاقات کردیم . من اظهار ادب کردم‌مرحو م تربیت گفت شنیدم‌داخل سیسات شده‌ای . گفتم : "مقدمه‌اش راشمایادمان دادید .فرمودند : نه به‌این تندی . " ودیگر همدیگر راندیدیم . فقط‌ازدور شنیدم که بعدازمراجعه از اروپا مدتی رئیس معارف آذربایجان‌بوده‌و خدمات شایسته به‌فرهنگ ایران انجام داده‌است . یکی ازخدمات برجسته‌ی آن‌مرحوم تکمیل کتابخانه‌ی تربیت بوده وبه‌نابنوشته ی‌آقای دکتر مهدی مجتهدی در سال ۱۳۲۷ پانزده هزار جلد کتاب داشته است . نگارنده‌نیز درحدودسه هزار جلد کتاب های کتابخانه به‌نام‌حیدرعمواوغلی را درسال ۱۳۲۵ تقاضا کردم به آن کتابخانه بدهند .

یکی ازخدمات برجسته‌ی مرحوم تربیت تالیف کتاب دانشمندان‌آذربایجان است که‌مورد استفاده‌ی‌علاقه‌مندان می باشد .درتالیف این‌کتاب‌زحمتی بسیارکشیده است وبسیار آذربایجانیان گمنام رااز پرده بیرون آورده‌ومعرفی کرده است .

یکی دیگر از تالیفات قابل توجه تربیت‌تاریخ مطبوعات ایران‌است که ادوارد براون مستشرق انگلیسی‌آنرا به‌انگلیسی ترجمه کرده‌و منتشرنموده است .متاسفانه اصل آن تابه‌حال چاپ نشده‌است .

کتاب زادوبوم نیز ازتالیفات مرحوم تربیت است .

موقعی که رئیس فرهنگ آذربایجان بودمجله ای‌به‌نام " گنجینه‌ی معارف " منتشر کرد . جالبترین مقالات به‌قلم آن مرحوم‌نوشته‌می‌شد . بعـد از ریاست‌معارف آذربایجان ریاست معارف گیلان به‌مرحوم محول گردید . درآنجا نیز باجدیت تمام انجام وظیفه کرد وکتابخانه تاسیس نمودبعـد از یک سال واندی به‌ریاست‌شهرداری تبریز منصوب شد ، و باتوجه‌ودقـت زیادی درعمران وآبادی تبریزخدمت کرد ویک قسمت آبادی تبریزازقبیل باغ گلستان ، خیابان‌ستارخان از پاساژ تاایستگاه واگون ازکارهای مرحو م تربیت است . بعدازچند سال ریاست شهرداری تبریزبه نمایندگی مجلس از تبریز انتخاب شد و در سال ۱۳۱۸درگذشت .

مرحوم تربیت سه برادر داشت میرزا رضا خان ، غلامعلی خان ، وعلی محمدخان . دونفر اول تحصیل کرده وصاحب قلم بودند .ولی ذوق سیاسی نداشتند .برعکس ،علی محمدخان‌تربیت‌ازمجاهدین‌متهورروشنفکربود، اوتربیت شده‌ی مکتب انقلابیون‌گرجیهابوده بقصد مبارزه بااستبدادوکمـک بدآزادی ازتفلیس به‌گیلان اعزام شده‌بود . درنتیجه‌ی فعالیت خود جـزء موسس" کمیته‌ی ستار" گشت .

بیشتر مجاهدین دسته‌ی اوآذربایجانیان‌مقیم‌گیلان‌بودنداودرروزآغاز تهاجم مستبدین بانقشه قبلی بدارالحکومه باشرکت مرحوم‌حسین خـــان کسمائی هجوم بردند و باموفقیت کارها راانجام دادند .

در موقع‌فتح‌قزوین نیز جزء فرماندهان ارشد ازقبیل سالارفاتح کجـــوری معز السطان (سردار یحیی)الیکوگرجی ، ابوالفتح‌زاده میرزاکوچک، خـان

لاهوتی وچند نفردیگر شرکت داشت باموفقیت انجام وظیفه کرد .

مرحوم تربیت بعدازآمدن به‌تهران مورد توجه روسای مشروطیت گردید. چنانچه درمحکمه قضاوت عالی که از آقایان شیخ ابراهیم زنجانی ، جعفر قلی خان بختیار ، معین نظام وچند نفر دیگر تشکیل شده بودومرحوم علی محمد خان تربیت نیز عضویت داشت ودرهمان محاکمه‌صنیع حضور مفاخر ، الملک حاکم تهران ، شیخ فضل الله نوری آجودان باشی ، میر هاشم تبریزی کارگردان اوباش دوچی محکوم به‌مرگ شدند .

مرحوم تربیت درنتیجه‌ی دسیسه‌ی دسته‌های مخالف در روز روشن در تهران‌و بادوست خود عبدالرزاق خان کشته شدند .

متاسفانه اگر صفحه‌های تاریخ بادقت ملاحظه گردد مشخص خواهد شد که‌کمتر اتفاق می‌افتد که‌تمام طبقات ملت برای همیشه باهم همکاری‌داشته باشند . نهضت مشروطیت ایران‌نیزازخواص ذکرشده دورنبوده چنانچه‌در کتاب نگارنده" نهضت مشروطیت ایران‌ونقش‌آزادیخواهان جهان " ذکر شده‌است که‌در نهضت مشروطیت ایران وهرطبقه ازملت ایران بانظرخاصی طرفدار سقوط استبداد بوده است . بعداز سقوط استبدادهرطبقه‌یی با منافع طبقات‌خود ویامنافع خصوصی ازمقصد دورشدند . تیرخوردن مرحوم سردارملی وتوطئه‌ی پارک‌اتابک‌وکشته‌شدن سید عبدالله‌بهبهانی ویاقتل‌علی محمدخان تربیت وعبدالرزاق خان‌جزء منافع طبقاتی‌ونظرهای‌خصوصی بوده‌است طر فداران حزب دموکرات ایران‌مرحوم‌بهبهانی‌راکشته ، درتلافی طرفداران حزب اعتدال علی محمدخان‌و عبدالرزاق‌خان راازبین بردند .

مرحوم تربیت دردروان‌زندگی خوددومرتبه‌ازدواج‌نموده‌است . همسر اولی

اوخواهر مرحوم تقی زاده بوده .نتیجه‌ی آن ازدواج دوپسربه‌نام اردشیر و ــ بهمن ودودختر بنام فرنگیس و ایران بوده‌که درحال حیات هستند .

بعدازفوت همسراولی در اسلامبول بـادختری‌به‌نام هاجر دختر حسیــن قلی‌کارمند سفارت ازدواج نمود .

درنتیجه‌ی این ازدواج دارای دوپسر به‌نام فیروز و بهروزشد . اولی در حال‌حیات استاد دانشگاه تهران می‌باشد .ولی بهروز پسر دوم درآلمـــان فوت نموده‌است .

نگارنده به‌مرحوم تربیت ازنظر علمی ومعارف‌پروری‌علاقه‌داشتم . منتظر بودم قوم خویشان نزدیک او مثل مرحوم تقی زاده اولادان او یا همســر ش مرحوم هاجر تربیت ، زحمات‌تربیت‌رانوشته‌خدمات او را برجسته‌ترخواهند کرد ،باکمال‌تاسف باداشتن تمام وسایل ،آن کاررانکردند . من لازم دانستم باتمام اختلاف سلیقه‌ها که‌بامرحوم تربیت داشتم خدمات او رابــه‌نظـــر خوانندگان برسانم .

نقل از : دکتر سلام‌الله جاوید ، گوشه ای از خاطرات ، تهران ۱۳۵۳ ، ص ۱۴ ــ ۵ .

وحید دستگردی

محمد علی تبریزی طاب‌الله ثراه

(شرح حال وی)

محمد علی تربیت فرزند مرحوم میرزا صادق پسر میرزا جواد پسر میرزا علی‌اکبر پسر میرزا مهدیخان وزیر و منشی نادرشاه می‌باشد .

میرزا مهدی‌خان وزیر یکی از نویسندگان منجرو عالی‌مقام عصرخویش بوده و از آثار قلمی او اینک تاریخ دره‌نادری و تاریخ جهانگشای نادری، در دسترس عموم و هریک مکرر چاپ شده است .

محمد علی تربیت در ششم خرداد هزارو دویست وپنجاه شش (۱۲۵۶) خورشیدی در شهر تبریز متولد و همواره به کسب علوم و تحصیل فنون در همانشهر مشغول و بیشتر به فرا گرفتن علم هیئت و طبییات و طب همت می‌گماشته و در این رشته‌ها تا سر حد امکان تحصیلات خود را ادامه داده است .

از سال ۱۳۱۱ قمری تا ۱۳۱۳ معلم طبییات آموزشگاه دولتی تبریـز شده و آموزشگاه تربیت را که نخستین آموزشگاه ملی تبریز است شخصا در ۱۳۱۵ قمری در تبریز دایرساخته در ۱۲۷۶ شمسی الی ۱۲۸۱ معلم هئیت و جغرافیا و ادبیات آموزشگاه لقمانیه بوده ودر ۱۲۸۸ بواسطه خدمات شایان و درخشان به عالم علم وفرهنگ و فداکاریهای بسیار درراه مشروطیت وآزادی از طرف اهالی تبریز به نمایندگی دوره دوم مجلس شورای ملی انتخاب وتا ۱۳۹۰ در مجلس شوری سمت نمایندگی داشت وپس ازآن چندین بار به مصر واسلامبول و فرنگستان مسافرت کرده و در تمام دوره مسافرت چون درکتاب خانه های بزرگ اروپا ومصر وترکیه به مطالعه وتحقیق کتب ایرانی میپرداخت، اطلاعات گرانبهای بسیار ازکتب باستانی وتازه ایران درمحفظه خاطر یادگار، داشت بحدی که میتوان گفت از کتب و تالیفات ایران و خاور هیچکس از ایرانی واروپائی به اندازه وی دارای اطلاع نبود بعلاوه قوه حافظه خداداد، اودراین باب به وی کمک بی حد کرده بود چنانکه هرکتابی ازهر مولفی را مـــی دانست درکدام کتابخانه موجود است و ابواب و فصول وی چیست و در کدام عصر تالیف شده ومولف آن کیست ودراین باب مکررنگارنده وسایردوستان ادب از محضر وی استفادتهای کامل کرده‌ایم .

نسخ دیوان قصیده وغزل حکیم نظامی گنجوی را فکرت آن مرحوم به ما راهنمائی کردوپس ازسئوال بدون درنگ ازتمام نسخ موجود در اروپاوهندوستان با تمام جزییـات دیـوان و کتابخانه هایی که این دیـــوان در آنها موجود

است ما را خبر داد .

مرحوم تربیت پنج‌سال یعنی از سال ۱۳۰۰ الی ۱۳۰۴ رییس فرهنگ آذربایجان بوده و خدمات فرهنگی مشارالیه در زمان تصدی این سمت در خور همه‌گونه تعریف وستایش‌می‌باشد . دراندک مدتی دبستانها ودبیرستان‌های زیاد " اثر نموده ویژه در تاسیس دبستانها و دبیرستان‌های دخترانه که تا آن تاریخ در آذربایجان سابقه‌نداشته موفق گشته است و نیز یک کتابخانه و قرائتخانه عمومی دایر و باهمت فراوان کتاب‌های‌نفیس‌و سودمندی در آنجا گرد آورد " که هم اکنون سالیانه هزارها نفر از دانشمندان و دانشجویان با مطالعه از آن کتابخانه استفاده کامل می‌برند .

از سال ۱۳۰۵ الی ۱۳۰۶ ریاست فرهنگ گیلان را عهده‌دار بوده‌و خدمات فرهنگی آن مرحوم از قبیل تاسیس‌کتابخانه‌و دبستان‌ها ودبیرستانها و دایر کردن انجمن‌های ادبی و فرهنگی در آنجا نیز شایسته تمجیداست .

از ۱۳۰۷ الی ۱۳۰۹ عهدار ریاست بلدیه تبریز بوده و درآن مدت با همت‌و فعالیت وجدیتی که‌مخصوص‌خودآن مرحوم بود به‌باز کردن چندین خیابان بزرگ موفق گشته و با دایر کردن باغ ملی بزرگی به‌نام گلستان یک گردشگاه‌وتفریحگاه‌زیبا ودلکشی برای‌اهالی تبریز ازخود به‌یادگار گذاشته‌است

بعد از آن در دوره هشتم قانون‌گذاری به‌سمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شده وتا دوره‌حاضر سمت نمایندگی مجلس شورای ملی راداشته است .

از آثار مرحوم تربیت یکی کتاب زاد وبوم در جغرافیای ایران ویژه آذربایجانست مجله گنجینه‌فنون وگنجینه‌معارف نیز از آثار ادبی آن مرحوم

می‌باشد که در زمان ریاست فرهنگ آذربایجان انتشار یافته‌است .

تاریخ مطبوعات ایران از مهم‌ترین تالیفات آن مرحوم میباشد که حاوی شرح نام وآمار جراید ایران وجرایدی که‌درخارج ایران به‌زبان فارسی طبع شده می‌باشد این‌کتاب را پروفسور براون به‌زبان انگلیسی ترجمه‌کرده‌و باچاپ و گراورهای بسیارممتازمنتشرنموده‌است ، واین‌اثردر نوع خود یکتا وبسیار مهم می‌باشد .

آخرین تالیف‌مرحوم تربیت کتاب نفیس دانشمندان آذربایجان‌است علاوه بر این تتبعات وتحقیقات ادبی و تاریخی زیاد از آن مرحوم‌به صورت مقالات در مجلات وروزنامه‌های مختلف انتشار یافته‌است ومخصوصا درمجله ارمغان مقالات شیوای بسیار از او یادگار و در خور هرگونه استفاده است .

مرحوم تربیت مرد دانشمند وصاحب کمالات بود عشق و علاقه مفرط وی بدانش و کسب اطلاعات جدید واخبارنوو ناشنیده‌به قدری زیاد بود که بالاترین ذوق‌ها وعیش‌وخوش گذرانی‌های دنیا را با مطالعه و تماشای یک کتاب ویژه‌یک‌کتاب خطی ونادرکه‌از سده‌های دیرین به‌یادگارمانده‌ونماینده افکار و احساسات و ذوق و سلیقه فضلا و دانشمندان عهدهای باستانی بود هرگز عوض نمی‌کرد وچنان با حرارت و لذت فراوان از محاسن و مزایای آن کتب صحبت مینمود و ساعت‌های‌متوالی باهوش‌وحافظه‌عجیبی که مخصوص خود آن مرحوم بود اسامی کتاب‌های خطی و چاپی و نویسنده های آن‌ها و موضوع‌ها و تاریخ تالیف‌وسایراوصاف مختصات آن‌ها را پیاپی می‌شمرد که همواره شنوندگان خود را غرق حیرت و تحسین می‌کرد .

مرحوم تربیت کتابخانه سیاری بودکه در هر موقع و زمان دوستان و

اطرافیان وی از وجود او استفاده کرده از خرمن دانش و اطلاعات وی خوشه چین می‌شدند گویا آفریننده بزرگ وی را رابطه وواسطه میان محققین و فضلای گذشته با آیندگان قرار داده بود .

میهن پرستی وعلاقه وی نسبت به ادبا وفضلا و دانشمندان ایران باستان که مهد پرورش و تمدن عالمیان است چنان فراوان و بی‌پایان بود که با تالیف سرگذشت دانشمندان مسقط راس خویش خواست راه جدیدی پیش پای سایر ادبا و دانشمندان گرامی کشورخویش باز وآن‌ها را ترغیب و تشویق نماید که هریکی به‌نوبت خودمانند وی راجع به بزرگان ورجال یک آستان و یا شهرستان ایران چنین یادگاری از خود باقی گذاشته تا در اندک مدتی تمام این آثار گرد هم آمده و به‌عالمیان ثابت شودکه هرگوشه‌از ایران باغ دانش و کمال بوده و در سنه خود نوابغ و بزرگان ارجمندی پرورانده‌که هریکی در عهد خویش دایم با اهریمن نادانی و تاریکی در نبرد بودند .

محمد علی تربیت در اخلاق و پاکدامنی هم به‌شهادت تمام دوستان و افاضل تبریزی و طهرانی در عصر خود بی‌نظیر بود چنانچه فاضل سخن سنج مقدام آقای امیر خیزی تبریزی رئیس دبیرستان دارالفنون که از دوستان بسیار نزدیک آن مرحوم است درباب اخلاق ستوده وی چنین می‌نگارد :

* * *

مرحوم محمد علی تربیت به‌شهادت تمام فضلا و دانشمندان آذربایجان و طهران دارای اخلاق ستوده بودند چنانچه از ریعان جوانی تازمان کهولت هیچگاهی گرد ملاهی و مناهی نگشته و بانهایت تقوی و پاکدامنی زندگانی کرده حتی به‌دخانیات نیز لب نیاورده‌اند وهمین تقوی وپاکدامنی در امور

اجتماعی و ملی واداری نیز پیوسته باایشان همراه بود و با آنکه غالبا مصدر کارهای مهمی بودند دیده و شنیده نشده که دامن تقوایش را گردی نشیند یا آیینه اعمالش را زنگی گیرد .

در شدت و رخا و درسختی و رفاه همواره یکسان بود نه خاک نیستی‌از آتش همتش میکاست و نه‌آب هستی برباد نخوتش می‌افزود درسال ۱۳۳۰ قمری در اثر پاره‌ای پیش‌آمدها مجبور شد که برای‌مدت نامعلومی دست از موطن‌خود، بردارد و در ممالک دیگری روزگار بگذراند سالهای چندی در اسلامبول بود باآنکه روزگار چنانکه عادتش‌بوده‌باوی‌سازگار نبود و در نهایت سختی‌روزگار می‌گذرانید با وجوداین‌چنان عزت‌نفسی به‌خرج می‌داد که کسی نمی‌توانست گمان بکند که این مرد عزیزالنفس را سرمایه به‌جز ازقرض در دست نیست و هرگز پیش یکی از دوستان نزدیک خود هم لب به‌شکایت باز نمی‌کرد و باچهره بشاش که خاصه‌اش بود دوستان را استقبال میکرد واغلب روزهای خودرا در کتابخانه‌های اسلامبول به‌مطالعه‌ونوشتن یادداشت‌های‌مفید بسرمی‌برد و اگر آن یادداشت‌های‌نفیس‌که محصول یک عمراست و اغلب‌از کتابخانه‌های مهم اروپا گرد آورده شده به‌نام (یادداشت‌های‌تربیت)به‌چاپ برسد یک سفینه گران‌بهایی خواهد بود .

آقای تربیت قبل ازاعطای‌مشروطیت هم به‌اوضاع اسفناک آن‌روزی‌کشور پی برده وبا وسایل‌ممکنه‌درتنویرافکار می‌کوشید و طبعا میهن دوست وآزادی پرور بود و پس از شیوع مشروطیت از پیش قدمان درجه اول آزادی بشمارمی رفت و در روزهای سختی که کسی را پروای دیگری نبود وی از ایفای وظیفه خود قصور نمی‌کرد ودارای شجاعت اخلاقی وادبی بود .

گذشته از مراتب فضلی واخلاقی شخص شیرین‌زبان و خوش بیان ومجلس آرا بود و در هرمحفلی که‌حضور می‌یافت ممکن نبودکه در آن انجمن یک شور و شعفی تولید نکند و دروعده‌های خود صادق بود و بی‌جهت نیست که تاریخ وفاتش " تربیت‌صادق الوعد " بوده‌دریغ که برفت و دوستان خود را مادام العمر در میان آتش تاسف جای داد .

* * *

این قطعه‌مرثیت مشتمل برماده‌تاریخ‌رحلت وی نیز اثر طبع آقای امیر خیزی است و بر فراز سنگ قبر وی نحریر شده .

ماده تاریخ

دریغا بدی مه سپیده دمان — گل گلشن تربیت شد به باد

دریغا چنان مرد روشن روان — کش افسرد شمع درون بامداد

دریغا نهان شد بمیغ اندرون ، — فروزنده خورشید فرخ نهاد

محمد علی تربیت آنکه بود — به جان ارجمندوبه‌تن‌پاک زاد

چوبگذشت سالی بدوشصت ودو — مه عمرش اندر محاق اوفتاد

به‌مرغ دلش تنگ شد این‌جهان — به‌سوی جهان دگر پر گشاد

بیفشاند دامن ازین خاکدان — به‌جانان‌سپرد آنچه‌جانانش‌داد

"بشدتربیت) ماندازاویادگار — سخن‌ها که گیتی ندارد بیاد

۱۳۱۸

مگر بددل آزرده از زندگی — همی‌خواست‌دل‌کردن‌ازمرگ‌شاد

که برگوش دل روز مرگش سروش — سرودی (دل‌تربیت‌شاد باد)

نقل از : وحید دستگردی ، مجله‌ء ارمغان ، سال بیستم ، ش ۷ و ۸ ، ص ۴۳۹ - ۴۳۲

تربیت را نیک بشناسیم .

شادروان محمد علی خان تربیت در محرم ۱۲۹۲ ق . در شهر تبریز محلهٔ نوبر ، تولد یافت ، پدر فاضلش مرحوم میرزا صادق خان از رجال مورد اعتماد ناصرالدین میرزای قاجار بوده و در دوران ولایتعهدی مشارالیه ، سمت تحویلداری دربار وی را ــ در تبریز ــ به عهده داشت . و سلسلهٔ نسبش با دو نسل فاصله به میرزا مهدی خان وزیر ومنشی و مورخ معروف نادرشاه افشار می‌رسد .

تربیت همسایه و همبازی و همدرس عهد کودکی مرحوم سید حسن تقی زاده رجل معروف ادب و سیاست معاصر بوده و این دو مرد فاضل در مکتب آخوند ملا زین العابدین مقدمات علوم و دانشهای معمول آن عصر را فرا گرفته‌اند .

شادروان تربیت مراحل بعدی تحصیل را در محضر اساتید فقه و ادبیات عرب و منطق و حکمت به حد کمال رسانده و در مکتب پدر نیز ــ که از ریاضی دانها و منجمین معروف عصر خود بوده ــ به کسب ریاضی و نجوم پرداخته است .

لیکن به‌سائقه ی‌طبع دانشدوست‌به تحصیل‌اینهمه‌دانش‌اکتفا نکرده و در پیش میرزانصراللەخان سیف الاطباء که‌از پزشکان نامی تبریز بشمارمیرفته و علاوه بر دانش طب به زبانهای فرانسه و انگلیسی نیز تسلط کافی داشته ، به آموختن‌زبانهای‌خارجی و طب همت گماشته و بعد از طی این مراحل برای کسب مهارتهای‌لازم در فن طبابت مدتی نیز از دکتر محمد خان کرمانشاهی معروف به‌کفری که بهمراه حسنعلی خان امیر نظام گروسی به تبریز آمده بود تعلیم گرفته است .

شادروان تربیت خدمات اجتماعـی خود را بعلت نیاز مبرم جامعه به وجود معلمین دانشمند ، با کار معلمی آغاز کرد و از سال ۱۳۱۱ هـ . ق در نخستین آموزشگاه ملی که خود بنیاد نهاده بود ، به تدریس علوم طبیعی- پرداخت و چند سال بعد (۱۲۷۷ هـ . ق) برای تدریس هیات و جغرافیا و ادبیات به مدرسهٔ لقمانیه دعوت‌شد و تا سال تعطیل مدرسهٔ مذکور (۱۲۸۱ هـ . ش) جزو معلمین آنجا بود .

در ۱۲۸۸ هـ . ش از طرف مردم تبریز به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده‌شد ودر دوران فترت (۱۳۰۰- ۱۳۰۴هـ . ش) بمدت ۵ سال‌ریاست معارف و صنایع مستظرفه‌ی‌آذربایجان‌را عهده‌دار بود . واساسی‌ترین اقدامات مربوط به توسعه و رشد مراکز تعلیم و تربیت آذربایجان در این مدت کوتاه صورت گرفته است .

از سال ۱۳۰۵ بمدت دو سال بعنوان رئیس معارف و صنایع مستظرفه‌ی گیلان خدمات فرهنگی خود را ادامه داده و در سال ۱۳۰۷ بمدت دو سال ریاست‌شهرداری (بلدیه) تبریز را بعهده گرفته و گویا آرم زیبا و کم نظیر

شهرداری‌تبریزاز یادگارهای‌ایام ریاست آن مرحوم است . شادروان تربیت ضمن خدمات فرهنگی به فرانسه و روسیه و انگلیس و ترکیه و بیروت نیز سفر کرده و مدتی هم رئیس مدرسهٔ ایرانیان قفقاز بوده است .

شادروان تربیت از آغاز دورهٔ هشتم قانونگزاری بــه عنوان نمایندهٔ مردم تبریز ، در مجلس شورای ملی بوده و چهار دورهٔ (دوساله) متوالی- تا آخرین‌لحظات عمر همین عنوان را داشته و منشاء خدمات با ارزشی برای مردم‌گشته است .

یادگارهای‌گرانبهای عمرپر ثمر این مرد بزرگ عبارت بودند از : ۱ ــ کتابفروشی‌و کتابخانهٔ شخصی تربیت در بازار صادقیه که مقارن به توپ‌بستن مجلس‌شورای‌ملی و حملهٔ اردوی محمد علی میرزا به تبریز ــ در سال ۱۳۲۶ هـ . ق ــ طعمه غارت و حریق شد .

۲ ــ مدرسه تربیت ، که هنوز هم بـــا همین نام فعالیت فرهنگی خود را ادامه میدهد .

۳ ــ انجمن ادبی تبریز که مدت‌ها تعطیل بود و بعد بهمت آقای سید اسماعیل مرتضوی برازجانی دوباره تشکیل گردید و در حال حاضر با شرکت- جمعی از شاعران آذربایجانی در محل خانهٔ فرهنگ تبریز تشکیل میشود و- بافتخار استاد شهریار نام انجمن ادبی شهریار بخود گرفته است .*

---

* " انجمن ادبی تبریز " که بنیانگذار آن زنده یاد تربیت بوده ،فی‌الواقع اکنون نیز تعطیل است و این دور هم نشین‌های " انجمن ادبی شهریار" با آمال و اهداف تربیت فرسنگ‌ها دور و بیگانه‌اند . ــ ح . ص .

۴ ــ خیابانهای تربیت و فردوسی و خاقانی و چند خیابان و محله ـ تعریض شدهٔ دیگر .

۵ ــ باغ زیبای گلستان ، که در محلی متروک احداث شده و هم اکنون بعد از استخر شاه تنها گردشگاه آبرومند تبریز است .

۶ ــ مدرسه‌عالی تجارت‌که اساس آن در زمان آن مرحوم پی ریزی‌شده است .

۷ ــ نخستین دبیرستان دخترانهٔ تبریز که بانام مدسه دوشیزگان در سال ۱۳۰۱ تاسیس یافته است و اولین مدیر آن خانم هاجر همسر آنمرحوم بوده‌اند .

۸ ــ کتابخانه‌و قرائتخانه عمومی معارف آذربایجان که پنجاه سالیست با نام‌پر افتخار " تربیت " محل‌مراجعه‌ی‌دانش پژوهان تبریز است و تا امروز دوبارتجدیدبنا شده و فعلاً در بنائی زیبا و مجهز ، آسانترین شرایط مطالعه را برای علاقمندان کتاب فراهم آورده است .

علاوه‌بر این‌یادگارهای‌بزرگ‌که هر کدام‌مبدائی‌برای یک خدمت مهم‌اجتماعی و فرهنگی محسوب میشوند ، مرحوم تربیت مطبوعات و آثار تحقیقی مکتوب نیز ازخود بر جای‌گذاشته‌اندکه هرکدام از آنها در نوبه خود مرجع معتبری بشمار میروند و از آن جمله‌اند :

۱ ــ مجلهٔ گنجینه‌فنون‌که مرحوم تربیت آن را با همکاری آقایان‌اعتصام الملک ، عدالت ، تقی زاده در سال ۱۳۲۰ هـ . ق تاسیس کرده بود .

۲ ــ مجله گنجینهٔ معارف‌که شادروان‌تربیت شخصا "موسس‌ومدیرآن‌بود .

۳ــ تاریخ مطبوعات ایران که پرفسور ادوارد براون آن را به‌زبان انگلیسی ترجمه کرده و با چاپ نفیسی منتشر نموده است .

۴ ــ دانشمندان آذربایجان در ترجمهٔ حال شعرا و ادبا و مشاهیر آذربایجان .

۵ ــ زاد و بوم : این کتاب درباره جغرافیا و تاریخ ایران نوشته شده‌و شامل جغرافیای ایران امروز و خلاصهٔ تاریخ ایران از دوران قدیم. تا مظفرالدین شاه قاجار است .

۶ ــ تقویم تربیت که‌ابتکار آن مرحوم سالهای سال منتشر میشد و در یکی از شماره‌های آن که در اختیار ماست و در اسفند ماه ۱۳۰۶ مربوط به سال ۱۳۰۷ منتشر گشته قسمتی از تذکرهٔ دانشمندان آذربایجان و ترجمهٔ حال مفصلی از عبدالرحمن جامی و مجموعه صحیح و نفیس رباعیات خیام. که از روی‌قدیمی‌ترین نسخه‌ی موجود در آکسفورد مورخ بسال ۸۶۵ هـ . ق و بخط شیخ محمود پیر بوداق چاپ شده بود ــ درج شده .

نقل از : یاد بود افتتاح ساختمان جدید کتابخانهٔ تربیت ، تبریز ، کتابخانهٔ تربیت ، ۱۳۵۰ ، ص ۱۴ ــ ۶

بخش دوم



مقاله‌ها

دیار آذربایجان فی‌الشرق عندنا کاندلس فی العرب فی‌النحو والادب

فلست تری فی الدهر شخصا مقصرا من اهلها الا و قد جد فی‌الطب .

" اربعین البلدانیه‌لابی‌طاهر السلفی‌المتوفی سنه ۵۷۴ "

اشرف ـ مولانا ابوعلی حسین بن حسن مراغه کهاز شعرای قرن نهم هجری است درویش مسلک و قلندر مشرب بوده و اندازه‌ی دوبرابر خمسه‌نظامی شعر گفته‌است یکقسمتی از آنها عبارت از قصاید و غزلیات و رباعی و قطعات و غیر آنها است که خود مولانا دیباچه برآن مجموعه نوشته و مانند عناصر اربعه آنها را به‌چهار دیوان بخش کرده وهریکی رابه‌نامی‌موسوم گردانیده‌است بدین ترتیب :

عنوان الشبات ، خیرالامور ، باقیات‌الصالحات ، مجددات‌التجلیات ،

غزل ذیل از دیوان اول اوست .

خواهم که چوب تیر شوم تاتو گاه گاه

در حال من بگوشه چشمی کنی نگاه

گفتی فریب عمزه‌ی‌ما را نگاهدار

چون دزد آشناست که میداردش‌نگاه

در مانده‌ام زبوالعجبی های چشم نو

همچون مسافر عجمی بر سر دو راه

دیشب نهان ز خلق پری‌وارمی‌گذشت

چون پادشه که سیر کند خالی ازسپاه

او شاهوار می‌شد و می‌گفت هاتفم

اشرف فرشته می‌گذرد حاجتی بخواه

مولانا صد کلمه‌ی قصار حضرت امیر علیه‌السلام را نیز با قطعات پارسی ترجمه کرده است و این رباعی هم از رباعیات اوست .

ما درهوس تو مبتلاییم همه چون‌ماه نو انگشت نماییم همه
درکوی تو پاآمد ورفتی می‌کرد پاسوده شد اکنون بسرآییم همه

یک‌قسمتی از اشعار او هم مثنویات خمسه‌ی اوست که درمقابل‌هریک از پنج گنج‌گنجوی یک مثنوی ساخته و آنها را نامی نهاده است بدین ترتیب :

۱ ـ مثنوی اول را منهج الابرار نام داده و آنرا در ۸۳۲ به‌رشته‌نظم کشیده و ابتدای آن اینست ،

بسم‌الله الرحمن الرحیم هست سرآغاز کتاب کریم

۲ ـ مثنوی دویم شیرین خسرو است و آنرا مولانا در ۸۳۶ به‌نظم در آورده و اول کتاب اینست ،

خداوندا ره‌بهبود بنمای نقاب از چهره‌ی مقصود بگشای

۳ ـ مثنوی سیم لیلی ومجنون‌است و آنرا ناظم در ۸۴۲ منظوم ساخته و مطلع کتاب اینست :

ای دیده‌دل از تو روشنایی وزنو به تو کرده آشنایی

۴ ـ مثنوی چهارم هفت اورنک است و آن‌عشق‌نامه نیز نام دارد وآن کتاب به این بیت افتتاح شده است :

ای زمین‌گستروزمان‌آرای وی جهان پرور وجهان آرای

۵ ـ مثنوی پنجم درمقابل اسکندرنامه نظامی است و این بیت از آنجاست

به‌نزدکسی کوبه‌دانش‌مه است زمجرم کشی جرم بخشی به است

بهمنیار ـ بهمنیار بن مرزبان از فلاسفه آذربایجان و از تلامذه‌ی ابوعلی

ابن‌سیناء است در لغت و کلام عرب ماهر نبود میان او و ابوعلی مباحثه بسیار گذشته و همگی از غوامض‌مشکلات نفتیش و بحث می‌نمود چندین‌کتاب مانند کتاب التحصیل و ما بعدالطبیعه و مراتب الموجودات و غیره تالیف کرده و از سخنان اوست : عقل انیس است در غربت " لذات عقلی شفایی است که در دی لاحق آن نمی‌گردد وصحتی‌است که‌بیماری‌لازم آن نیست .کسی‌که علوم عقلی را بیاموزد ومتخلق به‌اخلاق‌وآداب‌آن علوم نشود او جاهل به حقایق علوم است هرحکیمی که زیاده برحاجت خود طلبد او را علم حکمت حاصل نیست و ذوق آنرا نیافته است " بعد از ابوعلی به‌سی سال فوت شد سنه ۴۵۸ .

توسنی ــ از شعرای‌تبریز است در عهد اکبر پادشاه بسیاحت هندوستان رفته در مضمون تراشی وگلدسته‌بندی وجامه‌چینی و خلال سازی دستی داشته و ابیات ذیل نمونه از مضامین اوست :

داغ فرزندی‌کند فرزنددیگررا عــزیــز

تنگتسر گیردز مجنون در بغل‌صحرامرا

هیچ معشوقی وفا باعاشق شیــدا نکـرد

کل به‌صد ناخن‌گره‌از کار بلبل وانکرد

بلاست دست تهی دیدن هواخــواهان

عجب که‌بحر نمی‌گردد‌از حباب‌خجل

ثابت ــ از سخنوران تبریز است مشق سخن‌از صائب تبریزی کرده روزی مولانا صائب غزلی گفت که مطلعش این‌ست :

طلوع صبح به‌تیغ کشیده می‌ماند

شفق به‌بسمل درخون‌طپیده‌می‌ماند

ثابت مشارالیه فی الفور ابن مطلع‌را گفت :

دوابروش‌به‌دوتیغ کشیده می‌ماند

دو نرگسش به‌غزال‌رمیده می‌ماند

گل به‌تاراج خزان رفت وگلستان شد خراب

دیگر ای بلبل در انتظـار کیستـــــی

جویا ــ میرزا دارابیک‌اصلش از تبریز بوده ولی او و برادر وی کامران متخلص به گویا ،هردو در کشمیر تولد یافته با سالک یزدی و سالک قزوینی و طالب کلیم‌معاصر بوده‌اندآزادگفته‌اغلب شعرای‌هندکه‌دراوائل‌قرن‌دوازدهم بوده‌انداز‌تلامذه‌جویا هستنداین شاعر خوش بیان در عهد عالمکیر پادشاه ، در تاریخ ۱۱۱۸وفات یافته‌ودیوانش‌مشتمل بردیباچه‌نثرو قصاید و غزلیات ، و رباعیات‌و چند مثنوی کوچک که یکی از آنها در تعریف کشمیر است مطبوع طبع ارباب ذوق می‌باشد و ابیات ذیل از اشعار اوست ،

* مگر بگذشت دل آواره‌ی‌ناشادزین‌صحــرا *

* که همچون آه ـرد آلود خیزد باذرین‌صحرا *

* همچوآن عینک که در جز وی فراموش‌کنند *

* کردم از شوقش نهان در نامه چشم خویشــرا *

* اگر درگریه خودداری کنم چشمم خطردارد *

* ز ضبط‌اشک ترسم این جراحت آب بردارد *

* نگاه او چه خونریز است از پهلوی مـژکـانش *

* چو ماهی با خود داین خنجر هزاران نیشتر دارد *

* سر وکـار دل دیوانه ام افتاد با طفلـــی *

* که هر جا ناله بر می‌دارد این آن سنگ بردارد *

حشری ـ مولانا ازشعرای قرن یازدهم هجری بوده و اصلش از تبریز است و اوایل عمر خودرا در عباس آباد اصفهان گذرانده و مبلغی مقرری داشته است چون قطع شده قطعه ذیل را به میرزا جیب الله خان صدر فرستاده و سی تومان در حق وی وظیفه معین کرده اند .

* از قطع وظیفه گر کنم شکوه خطاست *

* آنکس که دهد وظیفه رزاق خداست *

* جان شد گرو روزی ورازق ضـامـن *

* دارم گرووضامــن من پا بــرخــاست *

مولانا غوات شاه عباس کبیررا حسب الامر وی به نظم کشیده و بعد از مدتی به تبریز آمده و در اینجا مرده است کتابی در تاریخ ۱۰۱۱ به نام روضه‌ی اطهار در خصوص مقابر اولیاء و مشایخی که در تبریز و حوالی آن دفن کرده اند تالیف کرده و در همان سال یک مثنوی هم بعنوان روضه الابرار در مقابل مخزن الاسرار برشته نظم در آورده است .

خطایی ـ شاه اسمعیل خلف رشید سلطان حیدر صفوی از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی بوده و در سال هشتصد ونود در اردبیل بمعرصه وجود آمده و بعد ازسی ونه سال در نوزدهم رجب سنه نهصد و سی به تسخیر عالم جادودانی شتافته و مصرع (شاه جهان کرد جهان راوداع) ماده تاریخ وفات اوست مشارالیه طبعی سنجیده و دیوانی مرکب از اشعار فارسی و ترکی دارد

و تخلص خود راگاهی خطایی و گاهی اسمعیل میاورد از اوست :

* بیستون ناله زارم چو شنید از جا شد *
* کرد فریاد که فرهاد دگر پیدا شد *
* چنان خوبست ماه عارض و چاه زنحدانش *
* که یوسف مبتلا گشته است و اسمعیل قربانش *
* اگر مجنون توانستی سرازتربت برون کردی *
* نشستی سالها پیش من و مشق جنون کردی *

دانشمند ــ میر عبدالباقی تبریزی ملقب به دانشمند یکی از فضلای معروف قرن دهم هجری و از مشاهیر خطاطین عصر خود بوده و شاگرد علاء بیگ معروف تبریزی است این سید بزرگوار دوره حیات خود را در شهر بغداد گذرانده و در خانقان مولوی‌ها ساکن بوده است شاه عباس اول در موقع بنای مسجد جدید عباسی او را برای نوشتن کتیبه‌های آن بنا از بغداد طلب کرد سید نپذیرفته و نرفت ولی بعد از گرفتن بغداد اورا باصفهان برده و کتیبه‌ها را به او نویسانیدند قطعه ذیل از منشآت او است :

* در قصه شنیدیم کزین پیش بزرگی *
* یک بدره زر داد بیک بیت فلانی *
* ما هم بطمع پیش بزرگان زمانه *
* بستیم میانی و گشادیم زبانی *
* بردیم بسی رنج و نشد حاصل ازاین کار *
* جز خوردن خونی و جز کندن جانی *
* گر تربیت اینست بسا کاهل سخن را *

* دل تـافتـه گردد چو تنـــور از پی‌نانی *

* عنقـــا و کـرم هر دو یکی دان که‌از ایشان*

* جز نام نیـابنـد به‌تحقیق و نشـــانـی *

* ای اهـــل هنـر قصه همین‌است که گفتـــم *

* هـان تا نفـروشیـد یقینـی به‌گمـــانـــی *

این رباعی نیز از اوست :

ازکوی جهان چنگ هوس سازمکن

خودبینی وخودفروشی آغازمکن

گرکام دلت نشد میسر مستیــــز

ازبهرنیـازآمـده‌ی نـازمکـن،

ذوالفقار ــ سید قوام‌الدین‌حسین‌بن صدرالدین شیروانی‌ازدانشمندان گرانمایه‌و سخنوران بلند پایه بوده قصیده‌ی رائیه‌ در مدح صدر سعید الماستری وزیر شیروان گفته وهفت خروار ابریشم صله و جایزه گرفته‌است و آن قصیده دو مطلع دارد مطلع اول آن اینست ،

چمن شد از گل صد برگ تازه دلبروار

بهـار یافت بهـــاری زباد در گلـــزار

از این قصیدهٔ‌ابیات مختلف الوزن بطریق توشیح استخراج می‌شود و توشیح در اصطلاح اهل بدیع آن باشد که شاعردر اول ابیات و یا در میانه آنها حروفی یا کلماتی آردکه‌چون آن حروف‌و با آن کلمات جمع کرده شود بیتی و یا نثری ازآن بیرون آید چنانکه از سه بیت اول این قصیده بیتی از هزج سالم واز سه بیت بعد از آن بیتی در بحر رجز سالم ترکیب می‌یابد و

ابیاتی که‌بعد از مطلع ثانی‌استخراج می‌شود مشتمل بر محسنات علم بدیع می‌باشد مولانا ذوالفقار این قصیده را مفاتیح الکلام فی مدایح الکرام نام نهاده و قصاید (بدایع الاسحارفی صنایع الاشعار) قوامی مطرزی (مخزن البحور) شمس فخری اصفهانی ، (صرح ممرد) سلطان ساوجی و (مخزن المعانی) اهلی شیرازی از نظایر وامثال این قصیده می‌باشد :

مولانا در عهد اباقا آن بن هلاکوخان به‌طرف خوزستان و کوه کیلویه رفته و درمدح‌اتابک‌اعظم یوسف شاه لر قصاید غرا به‌رشته نظم درآورده‌و در سنه ۶۱۹ در تبریز وفات یافته‌ودر مقبره سرخاب دفن شده است ابیات ذیل از گریزهای قصاید اوست بعد از تغزل :

از حلم مخدوم است این ورنه کجا وکی‌شدی
چشم تو جان را کیسه بر زلف تو دل‌راراهزن
هرسحر باد از شمیم جانفزای مشکسای،
شمه‌ی باشد ز خلق خسرو صاحبقران
رخسار خوب و طره‌ی مشگین دلستان
چون مهررای و سایه‌ی خورشید کشور است
مهر رویت که عالم افروز است ـــ
رای مولا بود علی الاطلاق ـــ
زتاب صاعقه بر کوه سنگ صلب رایابی
چنان کزهیبت مخدوم باشد خانه‌ی دشمن

رحمت ـ اسم شریفش‌میرزا محمد اصلش‌ازکوزه کنان من محال‌آذربایجان است اما در اصفهان توطن داشته در اخلاف محموده واوصاف ستوده مشهور

و از شعرای دوره‌ی ناصرالدین شاه بوده است بیشتر به مثنوی پرداخته کتابی موسوم به زینت الحکایات قریب به پنجاه هزار بیت ترتیب داده و این چند بیت نمونه از مثنوی اوست :

چند پویم درپی ایـــن آرزو

شهر شهر و خانه خانه کو به کو

چند ریزم سیل غم زین جستجوی

دجله دجله چشمه چشمه جوی جوی

دیده دریا کردم و دل غرق خون

تا چه آرم تا چه سازم زین فزون

از طلب فارغ نبـود هیچگـاه

روز و روز و هتفه هفته ماه ماه

سال ها رخش ریاضت تا ختـــم

دام ها در صید معنی ساختـــم

زلالی ــ از سخن‌سنجان تبریز و از شعرای قرن یازدهم است جوانی معتمدل القامه وصبیح‌الوجه‌ومليح الطبع بوده ابیات ذیل از کلمات اوست :

از خون من امروز کفش گر نه نکارست

فردای جزا دست من دامن یار است .

بشنو این نکته سنجیده زعم خورده‌ی عشق

که به از زنده بی‌عشق بود مرده‌ی عشق

سالم ــ محمود بیک ولد ابوالفتح بیک از اولاد جهانشاه خان بوده و اشعارش عالی و منظوماتش بسیار شیرین و دلچسب است چندین مثنـوی

دارد از جمله آن‌هاست : (مهرووفا) و (یوسف وزلیخا) (لیلی ومجنون) و (شاهنامه شاه طمهاسب) و مجموع دیوانش‌بیشتر از هشت هزار بیت می باشد از جمله آن‌هاست :

* نمی‌گردید کوته رشته‌ی مطلب رها کردم *
* حکایت بودبی‌پایان به‌خاموشی‌اداکردم *
* بسر زلف مـــرادی نشـــدم پنجه گشا *
* این چه‌دستی است که‌کوتاه‌تراز شانه بود *
* ای‌خوش آن‌کزستم عشق توچون‌خون‌گریم *
* سبب‌گریه زمن پرسی وافزون گـــریـــم *
* به‌بازی چون‌کشدخنجر به‌قتلم نی‌زجان‌ترسم *
* بود طفل وچوبیندکشته‌ام ترسدازآن تـــرسم *

شرف ــ مولانا حسن بن محمد ملقب به‌شرف الدین رامی تبریزی ازــ شعرای‌عهد شاه منصورکه‌آخرین پادشاه‌آل مظفراست می‌باشد کتابی به نام (حدایق‌الحقایق) در مقابل (حدایق السحر) وطواط وکتابی‌دیگر بـه عنوان (انیس العشاق) تالیف کرده است که عبارت از مجموعه‌مترادافات اعضا یا سفینه‌ی‌اوصاف سراپای‌خوبان‌است و درزبان پارسی کتابی بدیـن شیون کمترنوشته‌اندچند کلمه ذیل نمونه از آن کتاب است :

باب اول درصفت موی‌آنچه درکشور حسن سرآمد ملک جمال استموی را گرفته اند وفرق داخل‌اوست ومنقسم بر سه نوع است اول معقد و به پـهلوی کش خوانند چنان . باشد که‌موی‌اتراک که‌گره بندند وآن‌را به‌پارسی کله گوینـد . نوع دوم آنست که‌مجعد خوانند وآن موی دیلم است و آنرا به پـهلوی پیغول

گویند و به‌پارسی کلاله خوانند ومراد از کلاله آن است که پرشکن باشد .نوع سیم مسلسل خوانند چنان باشد که موی زنگی چون دریکدیگر رفته و آنرا به پهلوی مرغول و به پارسی کاکل خوانند. و هریک درکشور حسن سرافرازند و در مملکتی کارساز اگر چه جمله را موی و طره و گیسو خوانند . فاما در میان جمع متفرق فرق تمام است و از این‌جمله هر یکی را فرارگاهی وراهی و پناهی هست آنچه کرد رخسار خوبان چون ماه در گلزار حلقه زند وی‌رازلف خوانند و آنچه بر بناگوش سر فرود آورد ، گردن‌محبوب پیچید وی راگیسوگویندوآنچه تا دوش رسد و از دست درازی وی‌را پیوسته بازبندندآن‌را طره گویند و آنچه مسلسل برخاک افتد و در پای معشوق سراندازی کند موی‌دراز است که زلفش خوانند مولانا دیوان مرتبی دارد از غزلیات اوست ؛

تو که بی زیور مشاطه چنین زیبایی

آه اگر زلف زنی شانه و رخ آرایی

خال عنبروش‌تو غالیه بوی است مدام

حاجتی نیست که تو غالیه بررخ سایی

باد از هرسر مشک به دامن چیند

گر زچین سر زلفت گرهی بگشایی

دل من بسته‌زنجیر سر زلف تو شد

آری از سلسله خالی نبود سودایی

آستین برمزن از خون دلم دست بدار

خون ما چیست که تو دست بدان‌آلایی

آهم از حسرت بالای‌تو ازچرخ گذشت

راستی یافت به‌دوران‌قدت بالایـی

از سواد خط تو چشم شرف روشن‌شد

از سیاهی است حقیقت مدد بینایـی

صادقی ــ صادق بیک از طایفه افشار ارومیه است ، در شاعری سلیقه علیا و در نقاشی یدطولی داشته ، و از شاگردان مظفر علی نقاش است ، و مدتی ، به‌کتابداری شاه عباس اول مامور بوده ، کتب زیادی تالیف کرده ، از جمله آن‌ها تذکره ایست به‌زبان ترکی در احوال معاصرین خود مشتمل بر ۴۸۰ نفر که در مقابل مجمع النفائس امیر علیشیر نوایی به‌عنوان مجمع الخواص نوشته و کلیاتش عبارتست از :

۱ ــ فتحنامه شاه عباس در بحر تقارب

۲ ــ سعد و سعید در مقابل خسرو وشیرین

۳ ــ مقالات در برابر مخزن الاسرار

۴ ــ شرح حال در تقلید بوستان

۵ ــ زبده الکلام در قصاید

۶ ــ حظیات در مقابل رساله لذات معین‌الدین استرآبادی

۷ ــ رباعیات ، معمیات ، هجویات .

۸ ــ قانون الصور وآن رساله ایست راجع به‌اسباب وآلات وادوات نقاشی

در مجموعه تصاویر لنین گراد یک تصویری موجود است که در زیر آن عبارت ذیل نوشته شده : شبیه مرحوم مغفور تیمورخان ترکمان در سنه ۱۰۲۰ مرحوم صادقی بیک افشار ساخته بود بنده‌ی کمینه معین مصور درسنه ۱۰۹۵ به‌اتمام رسانید .

صادقی بیک افشار در تاریخ ختنه کردن صفی میرزا گفتــه ۱۰۰۳

درختنه شاهزاده‌ی قدر بلند	شد عنچه به‌سرخ بند شادی پیوند
هم لاله‌ی‌عمر و پیرهن‌کرد قبا	هم عنچه‌ی تاریخ کله دور افکند

ظهیرالدین ــ ظهیرالدین کبیر قاضی زاده اردبیلی از مشاهیر شعــرا و فضلای آن شهر است ، وقتی‌که سلطان سلیم عثمانی به تبریز وارد شد او رابا شاه قاسم همراه خود به‌استانبول برد و در آنجا حوزه درس و وظیفه برای او معین نمود . مشارالیه‌و فیات الاعیان ابن خلکان را به‌نام وی‌به‌فارسی ترجمه کرده و از آنجا به‌مصر رفته‌در سنه‌ی‌نهصد وسی دروقعه‌ی احمد پاشا به‌قتل‌رسیده است .

عبدالقادر گوینده ــ در اول‌کتاب‌های‌صاحب ترجمه نام‌اوو‌پدرش‌چنین نوشته شده" عبدالقادر بن غنی‌الحافظ المراغی " خواجه در انواع فضایــل کامل‌و در فن موسیقی و ادوار معروف‌ترین‌موسیقی شناسان‌عهدخود ودر علـم قرائت و شعر وخط ماهر و استاد بوده ، تمام کتب و رسایل‌متقدمین‌و متاخرین را که در فن موسیقی تالیف کرده‌اند همه راجمع ساخته‌ودر تحقیق و تدقیق آن‌ها سعی‌بلیغ نموده ، و در علـم و عمل بعد از آن‌که‌مهارت‌کامل رسانیده ، و دراستنباط اوزان واستخراج الحان وتالیف نقرات واختراع نفحات کامل شده است . شرح‌های مبسوط به‌زبان عربی و پارسی بکتابهای خواجه صفی‌الدیـــن ارموی نوشته و چندین کتاب‌های مفصل نیز تالیف‌کرده‌ازجمله‌ی‌آن‌هااست،

۱ ــ جامع‌ا لالحان‌کتابی‌است پارسی خواجه‌آن‌را درتاریخ ۸۱۶ به‌نام پسرش نورالدین عبدالرحمن تالیف کرده است . خاتمه‌این کتاب در‌آنست که مباشران این فن چگونه رعایت آداب مجلس کنند و در هر مجلسی‌مناسب

آن خوانند و طریقه‌ی تلحین مغولها و اسامی کوکهای ایشان وذکر اسامی مباشران این فن و بیان شدودی که به‌عود در عمل آورند و با آن تلحینات و ترجیعات، و نواخت‌ها کنند الخ .

۲ ــ مقاصد الالحان کتابی است پارسی خواجه آن را در تاریخ ۸۲۱ تالیف کرده است .

۳ ــ کنزالالحان

۴ ــ زبده الادوار فی شرح رساله الادوار اصفی الدین الارموی

۵ ــ فوائد عشره

خواجه بیست درهم به اصول قدیمه افزوده و نغمه‌ها و تصنیف‌ها ساخته است، که تفصیل آن‌را در رساله‌ی موسیقی شناسان ایران نگارنده، نوشته شده است .

فدوی ــ ملا مهر علی ادیب از اجله فضلا و ادبای معروف شهرخوی است در السنه ثلثه عربی و فارسی و ترکی شعرگفته و در سنه ۱۲۶۲ به‌رحمت ایزدی پیوسته است . از جمله اشعار عربی وی قصیده‌ی معروفی است در منقبت حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام که مطلع آن اینست ،

ها علی بشر کیف بشر　　　　ربه فیه تجلی و ظهر

رباعی ذیل راهم در عالم مزاح او گفته است ،

آن کیست که خاطر مراشاد کند　　　　وین گردنم از بند غم آزاد کند

یاخرج عروسیم به گردن گیرد　　　　یا آنکه مرا به‌خویش داماد کند

قطران ــ الحکیم شرف الزمان قطران العضدی از فحول شعرای قرن پنجم بوده و از فصحای خوش‌بیان تبریز است دیوانی دارد قریب به ۶۰۰۰ بیت ملاحظه شده طمطراق الفاظ را بیشتر مراعات کرده و صنایع تجنیس و ترصیع

و ذو قافیتین در اشعار وی مرغوب و مطبوع واقع شده است ازجملهآن‌ها ست :

تا به‌گردت اندر آورد ایزد از اقبال بال

سایلان را بیش‌گشت از حرص و آز آمال مال

زال زر اندر ازل زلزال شمشیر تو دید

در ازل شد جنگ‌ساز از هول آل زلزال زال

معین الدین طنطرانی مدحیه خواجه نظام‌الملک وزیر را که مطلع آن اینست :

یا خلی‌البال قد بلبلت بالبلبال بال   بالنوی زلزلتنی والعقل بالزلزال زال

به اغلب احتمال نظیره بر قصیده فوق قطران ساخته است ، و یا چون هر دو معاصر بوده‌اند این یکی از او اقتباس کرده است ، و بنا به‌نگارش صاحب مجمع الفصحا حکیم در سنه ۴۶۵ و بر حسب روایت خلاصه الاشعار در تاریخ ۴۸۵ وفات کرده است و همان سال معین‌الدین طنطرانی نیز به رحمت ایزدی، پیوسته است .

مولانا حکیم چندین مثنوی نیز در بحور مختلف به‌رشته‌ی نظم کشیده و امین‌احمد رازی نمونه‌یی از آنها در هفت اقلیم آورده‌است . مولانا قطران ستایشگر و مداح اغلب سلاطین سلسله سالاریه و یا بنی مسافر که منسوب بمرزبان بن محمد بن مسافر معروف به‌سالار بوده‌اندمی باشد و جُستان بن مرزبان ، وهسودان بن محمد بن مسافر ، وابراهیم بن مرزبان بن اسمعیل بن وهسودان بن‌محمد بن مسافر ، که در سال ۴۲۰ هجری تا زنجان و ابهر و شهر زور تسلط داشته است . از معاریف این سلسله محسوب می‌شوند ولی افسوس که از احوالات، آن‌ها در تواریخ جز اسامی اشخاص و مختصریات اخباری نمانده‌است .

و خوشبختانه دیوان پرقیمت این حکیم ناموریگانه و ثیقه ایست که

تقریبا منحصر به‌مدایح جمعی از سلاطین و وزراء و امراء این سلسله و تاریخچه غلبه و فتوحات آنها می‌باشد که حکیم با چشم خود دیده و به‌نظم در آورده است .

ارباب تواریخ و حکیم قطران این سلسله را گاهی بشهر و اقلیم نیز منسوب، داشته سلاطین اران و گرگریان نامیده‌اند و گاهی به‌اسامی اشخاص نسبت داده جستانیان و وهسود انیانشان می‌خوانند ،وازجمله‌پادشاهان این سلسله که حکیم قطران در دیوان‌ش مدح از آنها می‌کند (ابوالهیجا منوچهربن‌وهسودان) ، (ابوالخلیل ملک جعفربن عزالدین) ، (ابوالمظفرفضلون) ، (ابو نصر بن وهسودان بن‌مملان) و (ابومنصور وهسودان بن محمد است که در تاریخ ۴۳۸ حکیم ناصر خسرو در عهد ابومنصور به‌شهر تبریز آمده و در سیاحت‌نامه خود نقل می‌کند که "درخطبه‌ها پادشاه ولایت آذربایجان را چنین ذکر می‌کردند الامیرالاجل سیف الدوله و شرف المله ابومنصور وهسودان بن محمد" و نیز در آن کتاب گوید "مرا حکایت کردند که بدین شهر زلزله افتاد شب پنجشنبه هفدهم ربیع‌الاول اربع و ثلاثین و اربعمائه که چهل هزار نفر هلاک شده‌اند" حکیم تبریزی در خصوص آن زلزله قصیده یی ساخته و این چند بیت از آن‌جاست

بود محال ترا داشتن امید محال	به‌عالمی که نباشد همیشه بریک حال
نبود شهر درآفاق خوشتر از تبریز	به ایمنی وبه‌مال وبه‌نیکویی و جمال
به‌کام خویش همی کرد هرکسی تدبیر	به مال خویش همی داشت هرکسی آمال
فرازگشت نشیب ونشیب گشت فراز	رمال گشت رما دوجبال گشت رمال
دریده گشت زمین وخمیده گشت نبات	دمنده گشت بحار ودونده گشت جبال
کسی که رسته بد از مویه گشته بود چو موی	کسی که جسته بد از ناله مانده بود چو نال

یکی نبود که گفتی بەدیگری‌کەموی　　　یکی نبودکەگفتی بەدیگری‌که منال

چراغ شاهان مملان کەپیش‌تیغ وکفش　　　یکیست شیرشگال ویکیست‌زروسفال

کجج ــ شیخ کجج تبریزی در عهد سلطان اویس و سلطان حسین پسر او شیخ الاسلام تبریز و مرجع خواص‌وعوام بوده‌است ،دولتشان گوید "دویون او در عراق وآذربایجان شهرتی دارد واز معارف اواست " :

ما در غمت به شادی جان باز ننگریم

در عشق توبهردوجهان باز ننگریم

خوش‌خوش‌چوشمع‌زآتش‌عشق‌توفی‌المثل

گر جان ما بسوخت بجان باز ننگریم

اسرار تو زکون و مکان چون منزه است

ما تا ابد به کون و مکان باز ننگریم

سود دوکون در طلبت گو زیان شود

ما در طلب به سود و زیان باز ننگریم

چون شد یقین ما که‌تویی اصل هرگمان

در پرده‌ی یقین به گمان باز ننگریم

در کوی تو دو اسبه به تازیم مرد وار

هرگز به مرکب و به عنان باز ننگریم

در بحر عشق اگر چه کجج بر کنار رفت

ما از کنار تا به میان بار ننگریم

لعلی ــ میرزا علی خان فرزند حاجی آقا میرزا ایروانی است که در تاریخ ۱۲۵۰ در تبریز متولد شده ودرایام جوانی به‌کسب و تجارت مشغول

بوده است ودر ضمن تجارت به‌تحصیل علم‌طب نیز اشتغال داشته بعدها از تجارت بکلی برکنار شده و تحصیلات خود را ادامه داده وتمام می‌کند و به‌طبدابت مشغول می‌شود .

لعلی از اول عمر شیفته تاریخ‌وادبیات بود و شعر می‌گفت ودر محاوره و سخنوری یدطولایی داشت وهمیشه خوش‌صحبت وظریف‌الطبع بود در اواخر عمر به‌سیر و سیاحت شروع‌کرد درایام سلطنت مظفرالدین شاه به‌طهران رفت به‌عنوان شمس‌الحکما ملقب و طبیب مخصوص شاه شد و از آنجا به اسلامبول و مصر رفت و در سنه ۱۳۲۵ در تفلیس وفات یافت دیوانش مرکب از اشعار پارسی و ترکی دومرتبه در تبریزچاپ شده و غیر از آن نیز اشعاری دارد که هنوز به‌طبع نرسیده است غزل ذیل از آن‌ها است .

بسکه‌لرزید دل‌از شوق توای‌لعبت‌مست   شیشه‌ی‌تو به‌زطاق‌دلم‌افتاد وشکست
زکمان‌خانه ابروی‌توتیری برخاست   کرداز سینه‌گذربردل‌مجروع نشست
بوی جانپرور زلفین تو هر جا که‌رسید   قیمت مشک تر و رونق‌عنبربه شکست
خوردن باده‌حلال‌است‌کسی‌را که بود   لب‌جانان‌به‌لب‌وجام‌لبالب بر دست
مست‌بودیم‌شب دوش من و یا رولی   اوزمی‌مست ،من‌ازنرگس‌مستش‌سرمست
من نه‌خود توبه‌شکستم که‌گنه کارشو م   توبه‌خود راشکندچون‌توشوی‌باده‌پرست
من‌به شمشیروبزنجیرتن وسر دادم   تاسرزلف توبا گوشه‌ی برو پیوست
بی‌تو دست ازهمه آلایش‌هستی‌شستم   نیستی بی‌تومرابهترازآن‌هرچه‌که‌هست
آفرین برلب لعلت‌که دمید افسونی   بیکی دم ز تظلم‌لب‌لعلی رابست

محمود ــ شیخ سعدالدین محمود شبستری از مریدان شیخ امین الدین تبریزی‌است ، در عهدالجانیوخان‌وابوسعیدخان‌درتبریز مرجع فضلاء وعلماء

بوده میرحسینی هروی نامه‌یی مشتمل برهفده سوال منظوم به‌وی فرستاد شیخ بزرگوار بهربیتی‌از آن‌ها جواب داده که‌مجموعه‌آن موسوم به‌گلشن راز است‌و این‌کتاب به‌درجه‌یی سلیس‌وروان ومرغوب و مطبوع طبایع عموم واقع شده که مشهورآفاق‌است ، وجمعی از فضلاء و بزرگان بر آن‌منظومه شرحها نوشته‌اند از جمله‌آن‌هاست شرح‌های : شجاع‌الدین‌کرمانی ، مظفرالدین علی شیرازی ، ــ احمدبن موسی کمال‌الدین حسین الهی اردبیلی ، بابانعمت الله نخجوانی، شمس‌الدین متخلص به سیری لاهیجانی . رساله شاهدنامه‌وسعادت‌نامه و حق الیقین‌نیز از تالیفات اوست درتاریخ ۷۲۰ سی‌وسه ساله وفات کرده و مرقد ش در شبستر است و این رباعی از اوست :

در دیر مغان صراحی وجام نماند ز آغاز اثرنشان زانجام نمانــد

کوپیر مغان وزاهدگوشه نشیـــن کز مسجد و می‌خانه بجز نام نمانـد

حکایت ذیل از سعادت نامه اوست .

خانه‌ی زال داشت یــک روزن تنک مانند مقصـــد ســـوزن

تابش خـــور چورشته باریـک انـــدرآمـــد به خـانــه تـاریک

زال مسکین چــو آن‌شعاع‌بدید رشته پنداشت پیش مـــار دویــد

تـــا کنـــد ریسمان به کلافــه رای زرافــه نیست جـــز نـافــه

چون کــه بـــا روزن اوبرابر شد مـدرک قـرص چشمـــه خورشیـد

بانک برداشت باغر یـوی خاست کـافتاب انـدرون خـانـه ماست

عارفی گفتش ای بعیـــد الذات، تو کجـایـــی و اوکجـا هیهـــات

کـی در آیــد همی به‌کنج چنین قـرص چنـدیـن هـزار مثل زمیـن

گلخــن ملک و گلشن ملکـــوت گنج ناسوت و هـودج لا هــــوت

چرخ سان گـــردخویش می گـردی　　زان سررشته را تـو گـم کردی

سر این رشته را جـــو بــــاز کنـــی　　کار بر خـــویشتن دراز کنـــی

چند سطر ذیل‌هم ازدیباچه‌رساله‌حق الیقین اوست . "ای پیداترازهرپیدا وی آشکاراتر ازهر هویدایی پیدایی تو با پنهانی سازگار و پنهانی تو چون پیدایی آشکار نه پیدایی تو از پیدایی زمان و نه پنهانی‌تو از پیدایی کران ای هستی که هیچ‌نیستی درهستی تو فرو نیاید وهیچ نیستی هستی ترانشاید نسبت هستی تو با هستی‌ها کل یوم هوفی شان‌و نسبت نیستی‌ها با هستی تو کل من علیها فان‌یکانکی تودرازل‌وابد بیک‌قرار منزه ومیرا از اضافه ونسبت ، اندک و بسیار آن کیست ترا داند تا برتو ثنا خواند هم سپاس توست که بر جناب تو برکار است وهم ستایش تست که تو راسزاواراست " .

در تذکره هشت بهشت می‌نویسد : "شیخ‌عبدالله شبستری از فرزندان شیخ محمود در تاریخ ۹۲۶ ازشهر سمرقند به‌دربار سلطان سلیم خان‌عثمانی رفته بسی تعظیم و احترام از اودیده‌واومثنوی‌شمع پروانه‌یی به‌نام‌وی‌منظوم ساخته است . "

نظامی ــ ابو محمد نظام‌الدین بن یوسف بن زکی موید گنجوی ا شعر شعرای ایران و افصح فصحای آذربایجان بوده و بالاتفاق امام مثنوی گویان است ابوزکریای قزوینی ، و عبدالرشید باکویی قدیم‌ترین‌مولفی‌هستند که از شیخ اسم برده و در ماده جنزه (گنجه) نوشته‌اند " و ینسب‌الیها ابومحمد النظامی کان شاعرا مفلقا عارفا حکیما له دیوان حسن وله داستان خســـرو وشیرن الخ . . . . "

مولفین کتب لباب الالباب ، وتاریخ‌گزیده ،تذکره‌سمرقندی ،وبهارستان

و نفحات الانس، و سفینه خوشکو وخلاصه الاشعار و نتایج الافکار و خزانه عامرهو کشف الظنون و جمعی دیگر بالاتفاق شیخ بزرگوار را گنجوی نوشته‌اند ولی چند نفراز ارباب تذکره‌که‌پیشوای آنان عبدالغنی صاحب میخانه است نظر بیک بیت مجعولی آباء و اجداد شیخ را به‌فراهان قم منسوب داشته و می‌گوید " در ایام آل‌بویه پدر ایشان از شهر مذکور بر آمده سنه اربعمائه بدیار اران که دارالعماره‌اش گنجه است در آمد از اتراک آنجا دختری گرفت تولد شیخ در آنجا واقع شده " بالجمله در بزرگواری و فضیلت و کمال شیخ زبان تحریر و تقریر عاجز است، در ریاض الشعراء گوید " شیخ‌مغفوراز فحول شعرای زمان و اماجد بلغای دوران است الحق از آغاز آفرینش لغایت حال سخنوری مثل او به‌عرصه وجود نیامده‌آدم عالم فصاحت ونوح جهان بلاغت است اگر چه در عرب وعجم شعرای زبردست و عالی‌مقدار بسیار گذشته اند که هریک در ملک سخنوری صاحب تاج ولوا بوده لیکن درفن مثنوی گویی ارشد و اعظم همه شیخ‌مغفوراست " درمرات الخیال گفته " بیان فضایل‌وکمالات او تا دورقیامت بر زبان‌ها جاریست در این اوراق گنجایش ندارد " جامی در نفحات الانس آورده " وی‌را از علوم ظاهری و مصطلحات رسمی بهره تمام بوده‌است اما از همه دست برداشته‌بوده‌است و روی در حضرت حق سبحانه و تعالی آورده مثنوی‌های پنجگانه وی که به‌پنج گنج اشتهار یافته‌است‌اکثرآن‌ها به‌استدعای سلاطین روزگار واقع شده‌امیدواری‌آنرا که‌نام‌ایشان به‌واسطه نظم وی بر صفحه روزگار بماند استدعا نموده‌اند واکثرآن‌ها به‌حسب صورت افسانه است اما از روی حقیت کشف حقایق و بیان‌معارف را بهانه است (در هشت بهشت گوید " اشعار نظامی درهر عصری مسلم و در نیکی‌و خوبی علم بوده

و خمسه او راهمه کس تتبع کرده‌اند و کسی مثل او نگفته" صاحب خلاصــه، الاشعار فرموده و پنج گنج وی که از گنجینه خاطر فیاض خود بیرون داده لاجرم حاجت بر آن نیست که خامه دوزبان در تعریف سخنوری آن مرجع ارباب فضل و تحقیق بیش ازاین خوض نماید و با تامل سعی و اجتهاد ابواب مناقب شاعری و فضیلت گستری آن ملاذ اصحاب نظم و تدقیق برگشاید " و در بهارستان گوید " آنقدر لطایف و دقایق که در کتاب و پنج گنج درج کرده است کسی را میسر نیست بلکه مقدور بشرنه " واله داغستانی درضمن ترجمه حال فردوسی گفته "اینکه اشعار فردوسی خوب است مسلم ، لیکن کیفیت چیزیست ورای آن و شیخ نظامی امام این فن است از آن جهت که هر قصه را در بحری که شایان آن بوده به‌کمال شایستگی و پختگی و غذوبت و سلاست و صنایع و بدایع که مافوق آن متصور نیست ادا فرموده " و بالجمله تمام مثنوی گویان در دیباچه منظومه خودشان حضرت شیخ را ستایش‌ها کرده‌اند من جمله در شاهنامه نادری گوید .

نظامی که از نظم اولاکلام　　　چــهان سخن راست نظم و نظام

پیمبر توان گفت بر آن جناب　　　که چون خمسه هست اورا کتاب

به‌اظهار اعجاز او خمسه بس　　　چو او نکته سنجی ندیده است کس

"راجع به‌مثنویات نظامی ونظایر وامثال آن‌ها در " تذکره دانشمندان آذربایجان ،مضلا نوشته شده در اینجا بدین مختصرا اکتفا میشود "

دولتشان گوید "دیوان شیخ نظامی و رای خمسه قریب بیست هزاربیت باشد غزلیات مطبوع و موشحات وشعر مصنوع بسیار دارد " افسوس که امروز نایاب است فقط دیوان کوچکی از وی در کتابخانه خدیوی در مصر و نسخه

دیگر در کتابخانه او درهندوستان و بیاضی در (کتابخانه آسیائی سو سیته بنگال) مشتمل بر غزلیات سعدی وفردوسی و نظامی و حسن دهلوی وغیره موجود و در اسلامبول مجموعه‌یی دیده‌ام که مشتمل بر غزلیات قدما ویکی از آنها نظامی‌است غزل ذیل از اوست :

زخم چوبردل رسید دیده‌پرازخون چراست

چون تو درون‌دلی‌نقش‌تو بیرون چراست ،

خود به‌جهان در مرا یک دلکی بود وبس

ماهمه‌چون یک‌دلیم قصد شبیخون چرااست

چون به‌ترازوی عشق هر دو برابر شدیـــم

مهر تو کم می‌شود عشق‌من افزون چرااست

بیشترک مرمرا دوستـــرک داشتـــــــی

من که همـــان دوستم دشمنی‌اکنون‌چرااست

بر همه خسته دلان دادگری کرده است

چون به نظامی رسیدقصه‌دگرگون چرااست

رحلت شیخ‌را ارباب‌تذکره‌و تواریخ به‌اختلاف‌از ۵۹۰ تا ۶۰۶قیدکرده‌اند و مرقد شریفش در گنجه زیارتگاه ادبا و فضلاست .

واقف ـ ملا نصیر خلخالی درعلوم نظریه‌پایه بلندی داشته و به‌طریقه اهل تسنن پیرو بوده‌است . در عهد شاه سلیمان صفوی‌به‌مملکت‌عثمانی رفته و درآنجا اختیار اقامت کرد و در همان‌جا بعالم جاودانی شتافت .

میرزا طاهر نصرآبادی در تذکره خود نوشته " واقف تتبع‌اشعار شیخ نظامی و مثنوی‌مولانا بسیارنموده چنانچه به‌حقیقت سخن ایشان پی برده و

اکثر اشعار خمسه و مثنوی‌رابه‌خاطر داشته است " از سخنان اوست :

در انتظارت آب شددل شکم از هامون‌گذشت

دست از دهن برداتشم‌فریادازگردون‌گذشت

دروادی آوارگی نی همدلی نی همدمی

همدل‌کجایابدکسی فرهاد شد مجنون‌گذشت

یک صبحدم بصحن گلستان گذشتـــه

شبنم هنوز بر رخ گـــل آب می زنـــــد

به‌چشمم بی‌تو گلشن خـارخـار است

لب پیمـــانـــه تیـــغ آبـــدار است

همام ــ خواجه همام الدین علائی از فحول شعرای آذربایجان و از مشاهیر سخنوران تبریز است ، در فضل‌وکمال و شعر و انشاء استاد و ماهر و در محاوره و گفتگو وحید عصر خود می‌باشد و وزراوارکان آن عـهد همیشـه طالب صحبت او بوده‌اند .

خواجه یکی از اماثل‌واقران شیخ‌سعدی شیرازی و از معاصرین او است و در فصاحت و بلاغت و شیرین زبانی‌به‌درجه‌یی‌شایان‌تقدیراست‌که‌اگر اورا سعدی آذربایجان‌گویند رواست چنان‌که‌خوداوازروی‌تاثرویا من‌باب تواضع و احترام غزلی گفته که این چند بیت از آنجاست .

به‌یک کرشمه توانی که کـار ما سازی

ولی به‌چاره بی‌چارگـان نپـــردازی

به‌دست باد صبا زلف‌خویش‌بادمد ه

که هست پیشه او هرزه گرد و غمـازی

به‌گل بگو که زرو یم خجـل نمی‌یگـردی

که در میان ریاحین به حسن می‌نـــازی

پیام دِه سوی بلبل که با وجود همــام

روا بود که سخن‌های عشق پـــــردازی

همامرا سخن دلفریب و شیـــریـــن است،

ولی چه سود که بی‌چـاره نیست شیرازی

خواجه همام با خواجه نصیرالدین ظوسی و قطب الدین شیرازی و خواجه شمس الدین صاحب دیوان ، معاصرومعاشروازارباب ثروت و مکنت تبریزبوده است . گویند که‌روزی‌خواجه هارون بن خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان را دعوت نمود و چهار صدصحن چینی در آن مجلس حاضر گردانید و غزلی در آن محفل بدیهه گفت که دوسه بیت ذیل از آنجاست :

خانه امروز بهشت است که رضوان اینجاست

وقت پروردن جان است که جانان اینجاست

مست اگر نقل طلب کرد به‌بـــازار مـــــرو

مغــز بــادام تر و پسته خندان اینجــاست

چه غم از محتسب و شحنـــــه و غوغا کامروز

خواجه هارون پسر صاحب دیـــوان اینجاست

و این چند بیت هم از غزل دیگر اواست .

ساقیا بر سرجان بار گران‌است تنم

باده ده‌بازرهان یک‌نفس‌ازخویشتنم

من از این‌هستی خود نیک به‌جان آمده‌ام

توچنان بی‌خبرم کن که ندانم که منم

پیش این قالب مردار چه کار است مرا

نیستم زاغ وزغن طوطی شکر سخنـم

خنک آن‌روز که پرواز کنم تا بر یــــار

بهوای سرکویش پروبالی بــــزنــــم

در میان من و معشوق همام است حجاب

وقت آنست که این پرده به‌یکسوفکنم

خواجه دیوان غزلیاتی قریب به‌دوهزار بیت یادگار گذارده و درتاریخ ۷۱۳ و یا ۷۱۴ برحمت ایزدی پیوسته است .

یزدان‌یار ــ ابوبکرحسین‌بن علی یزدان‌یار ارموی‌از مشاهیر صوفیه بوده ولی طریقه مخصوصی در تصوف دارد که مخصوص خود اوست و بعضی از مشایخ مانند شبلی وغیر وی‌منکراو بوده‌اند و او نیز بعضی از مشایخ عراق و سخنان آنان‌را انکار می‌کرده‌است .جامی در نفحات ازوی نقل می‌کند که می‌گفته‌است .. می‌بیند مرا که سخن می‌گویم برصوفیه‌ولله‌که‌برایشان سخن نمی‌گویم مگر از جهت غیرت‌بر ایشان که اسرار حق را به‌غیر اهل‌آن گفته‌اند واگر نه ایشان سادات اهل عالمند و بمحبت ایشان تقرب می‌جویم به‌حق سبحانه .ازسخنان اوست : " المعرفه تحقق القلب بوحدانیه ، المجته اصلها الموافقه والمحب هواالذی یوثر رضا محبوبته علی کل شیی الملئکه حراس‌السماء و اصحاب‌الحدیث حراس السنه والصوفیه حراس الله . "

در تلخیص الاثارگوید . وهو القائل امیت کردیا و اصبحت عربیا توفی

سنه ۳۳۳ و دفن‌بها (ارومیه)

ترجمه حال (۲۵) نفرفوق بطوراختصارازتذکره دانشمندان آذربایجان تالیف نگارنده نقل شده است .

* * *

۲

خاقانی

خاقانی

القاب وعناوین این سخنور نامدار امیرالشعراء ، سلطان الفصحاء ، (۱) حسان العجم ، (۲) افضل‌الدین ، (۳) بدیل الحقایقی الافضلی ، (۴) الخاقانی ابراهیم بن علی النجارالشروانی ، (۵) بوده وازشعرای‌قرن ششم هجری محسوب می‌گردد سال تولد وی به طور تحقیق معلوم نیست و در تاریخ وفاتش هم اختلاف است . عبدالرشید صالح نوری (۶) از علمای قرن هفتم هجری در ماده شروان چنین نوشته . وینسب الیها الحکیم‌الفاضل افضل الدین الخاقانی ،کان‌رجلا حکیما شاعرا اخترع صنفا من الکلام انفرد به وکان قادرا علی‌نظم‌القریض جدامخترزاعن‌الرذتئل التی برکبها الشعراء حافظا علی الرد به الدنانیر توفی سنه ۸۵۱ به تبریز .

صاحب روضه اولی الالباب . (۷) در ضمن ترجمه حال خلیفه سی و چهارم المستضئی به نوراه آورده : و در ایام او در سنه اثنین و ثمانین و

---

(۱) خلاصه الاشعار تقی‌الدین کاشانی .

(۲) چون دیدکه در هنر تمامم   حسان عجم نهاد نامم

(۳) بدل من آمدم اندر جهان سنائی را   بدین دلیل پدرنام من بدیل نهاد .

(۴) خاطرافضلی‌ازآن‌کعبه‌شناس‌شدکه او   درحرم خدایکان‌کردبجان مجاوری

(۵) بخوان معنی ارائی براهیمی پدیدآمد   زپشت آذر صنعت ـــ

خمساء ملک الشعراء افضل الدین خاقانی الحقایقی در تبریز وفات یافت و در سنه ثمان و نسعین و خمساء ملک الشعرا ظهیرالدین طاهر بن محمد الفاریابی و در سنه ستماه سیدالشعراء شاهفوربن‌محمد الاشهری النیشابوری وفات یافته و هر دو در پهلوی خاقانی در سرخاب مدفونند (مقبرةالشعراء)

مولف تاریخ گزیده . (۸) نیزهمان تاریخ را از وی اقتباس کرده و نقل می‌کند ولی بر حسب نگارش عطا ملک جوینی در تاریخ جهانکشا ، (۹) خاقانی مشارالیه تا ۵۹۲ زنده بوده است زیرا قطعه ذیل را که از وی نقل کرده در حدود ۵۹۲ واقع شده و آن قطعه این است :

مژده که خوارزمشاه (۱۰)ملک‌سپاهان‌گرفت

ملک عراقین را همچوخراسان گرفت

ماهچه چتر او قلعه گردون گشود،

مورچه تیغ او ملک سلیمان گرفت

دنباله پاروقی صفحه قبل .

علی تجار شروانی .

(۶) تلخیص الاثار فی عجائب الاقطار لعبدالرشیدبن صالح بن‌نوری الباکوی

(۷) روضه اولی الالباب فی‌تواریخ الاکابر والانساب لابی‌سلیمان _ داودبن ابی‌الفضل محمدابن البناکتی تاریخ تالیف سنه ۷۱۷ .

(۸) تاریخ گزیده‌لحمدالله‌المستوفی‌القزوینی‌تاریخ‌تالیف‌سنه ۷۳۰ .

(۹) تاریخ جهانکشا لعلاءالدین‌عطاملک‌الجوینی‌تاریخ‌تالیف‌سنه۵۵۸ .

(۱۰) تکش خان بن‌ایل‌ارسلان .

بعضی از تذکره نویسان متاخرین مانند مولف نتایج الافکار، (۱) و غیره وفات وی را در سال ۵۹۵ ضبط کرده‌اند و ماده تاریخ ذیل هم نظر به همین روایت منظوم شده است.

افضل الدین امام خاقانی	**خلف بو علی شروانی**
عمده اولیای شعرا بود	**زبده اصفیای فصحا بود**
شافعی مذهب است این مقبول	**اندرین نیست گفتگوی فضول**
سال تاریخ نقل او رضوان	**گفت (طوطی جنت حق) خوان**

صاحب مجالس المومنین (۲) و روضات الجنان (۳) ترجمه حال مفصلی بر او نوشته و از شیعیان آل علی ع‌س محسوبش داشته‌اند.

نظر به روایت شیخ آذری در جواهر الاسرار (۴) خاقانی شاگرد فلکی شروانی است و به روایت دیگر از تلامذه ابوالعلاء گنجوی بوده و داماد اوست و مدت مدیدی مابین استاد و شاگرد شکرابی حاصل شده بالاخره کار آنها —

---

(۱) نتایج الافکار لقدرت‌الله الکوپاموی تاریخ تالیف سنه ۱۲۵۶ .

(۲) مجالس المومنین تالیف قاضی نورالله شوشتری در تاریخ ۱۰۴۵ تالیف کرده .

(۳) روضات الجنان فی بیان مقابر المشایخ تالیف درویش حسین .

(۴) جواهر الاسرار فی منتخب مفاتیح الاسرار ازجمله تالیفات شیخ حمزه متخلص به آذری اسفرائنی است که در سنه ۸۴۰ انتخاب شده ومجموع آن چهار باب است مشتمل بر نوادر وامثال واسرار و خفایای بعضی از آیات قرآن و کشف غوامض و مشکلات بعضی از اشعار شعرای معروف .

به معارضه و مجادله کشیده وهر یکی از آنها بر صدد انتقام درآمده‌اند و با الفاظ قبیح و رکیک هجوها ساخته و یک دیگر را طرف طعن و سرزنش‌قرار داده‌اند و این دو بیت از قصیده مشهور اوست که دراین‌باب‌گفته :

گرزغمم صد یکی شرح دهم پیش کوه

آه دهدپاسخم کوه‌به جای صدا

وزلگد حادثات سخت‌شکسته دلـــم

بست‌خیالم‌که‌هست‌این‌خلل‌ازبوالعلا

از معاریف شعرا مجیر بیلقانی‌وجمال‌الدین‌اصفهانی واثیراخسیکتی و رشیدالدین وطواط نیز از جمله معاصرین او بوده و مشاعره و مناظراتی، باهم داشته‌اند و مدحیه ذیل از قرایح طبع رشید وطواط در حق خاقانی است .

ای سپهر فضل را خورشید و مـاه

وی سریرفضل‌را دستور شـــاه

افضل الدین بوالفضایل‌بحر فضل

فیلسوف دین فزا و کفر کـــاه

خاقانی در هر دو زبان‌پارسی‌وعربی ادیب و در هر دو صنعت نظم و نثر (۱) استاد بوده‌است قصاید غرا و قطعات بی‌نظیری دارد و قسمت

---

(۱) پانصد هجرت چومن‌نزادیکانه　　　بازدوگانه‌کنم دعای‌صفا هان

مبدع و فحلم به نظم‌ونثرشناسند　　　کم‌نکنم‌تا زیم‌ولای صفاهـان

بزرگی از اشعار وی هم رباعی و مثنوی است :

خاقانی بطنطنه وزن وطمطراق الفاظمیل مفرطی داشته و ردیف‌های غریبی انتخاب می‌کند معانی بدیع و نکات لطیف در صنعت شعر اختراع کرده و طرفه تشبیهاتی در آنها بکار می‌برد و در مقدمه و نشبیب قصاید بیشتر به روشنائی بامداد و طلوع آفتاب می‌پردازد .

پیش که صبح بر درد شقه چتر عنبری
خیز مگربه‌برق می برقع صبح‌بردری
پیش که‌غمزه زن شود چشم ستاره‌سحر
برصدف‌فلک‌رسان خندمجام گوهری

صبح چون زلف شب بــر انــدازد
مرغ صبح‌ازطــرب سر انــدازد
کر کسی شب غــراب وار از حلــق
بیضه آتشین بــر انــدازد
منم آن مــرغ کاذر افــروزد (۱)
خویشتن را درآذر انــدازد

---

(۱) این بیت خاقانی محتاج به توضیح است آذر همان آتش است و مرغ آتش افروز عبارت از "ققنس" است که افسانه آن در کتاب لغت ذکر شده و این کلمه را ابوعلی سینا "ققنس" و ابو ذکریای قزوینی "قوقنش" نوشته‌اند مولف حیوه‌الحیوان نیز از همان مولف اخذ کرده و به همان املاء

خاقانی قصاید بلندی درصفت اصفهان و خراسان و بغداد و دربند گفته و در شرح منازل حج و صفت کعبهٔ قصاید بلند و ذوالمطالعی ساخته که "باکورةالاشجار" و " تحفه الحرمین " از جِمله آن هاست قصاید " صفیر الضمیر" و " منطق الطیر " و " سوگندنامه " نیزازامهات قصاید او ست و این قصیده آخری محتاج به شرح و تفسیر می‌باشد و قصیده که در مقابل ایوان کسری و صفت خرابه مداین گفته نخبه آثار اوست .

دنباله پاورقی صفحه قبل :

ضبط می‌کند صاحب شجره الهیه آن مرغ را به جزایر قسطنطنیه و بطروس ستانی به مملکت هندمنسوب داشته‌اند ودر نزهت القلوب و نفایس‌الفنون و برهان قاطع و فرهنگ‌رشیدی افسانه مفصلی بر آن مرغ نسبت داده‌انـد و در فرهنگهای هفت قلزم و بحر الغرائب این کلمه به چهار گونه ضبط شده است بدین ترتیب . ققنس ــ ققنوس ــ قوقنس ــ قوقنوس .

اصل کلمه مذکور همان فنقس یونانی‌ها بوده و از این زبان اقتباس گردیده‌است و مرغ مذکورمانند سمندر و سیمرغ یک مرغ خارق‌العاده موهومی است که قصه و افسانه آن هم از کتب یونان به ادبیات شرق وارد شده است .

صاحب فرهنک رشیدی آورده که منقار آن پرنده خوش‌آواز سیصد و شصت سوراخ دارد وهزار سال عمر می‌کند و در آخرِعمر از آتش بال خود می‌سوزد چنانکه لطیفی گفته .

اگر ماند هزاران سال ققنوس — بســـوزد زارزار آخربه‌افسوس

زبده قصاید وی در نعت حضرت رسول و مدح سلاطین شروان (۱) و قزل ارسلان (۲) سلجوقی است و تخلص خاقانی هم منسوب به خاقان اکبر منوچهر بن کسران از سلاطین شروان است که به هر قصیده هزاردینار صله و جایزه از وی می‌گرفته‌است .

از جمله قصاید مدحیه‌وی قصیده یائیه‌مشهور اوست که مطلع آن این است .

دنباله پاورقی صفحه قبل .

و به قول مشهور ، فیثاغورث حکیم صنعت‌موسیقی را از آواز این مرغ گرفته‌است چنانکه عطار نیشابوری‌درمنطق‌الطیراشاره‌بدان‌کرده ومی‌گوید .

هست‌قنقس‌طرفه مرغی درجهان　　موقع آن مرغ در هندوستان

سخت منقار عجب دارد دراز　　همچو نی دروی‌بسی‌سوراخ نـاز

قرب‌صد سوراخ در منقاراوست　　نیست‌جفتش‌طاق‌بودن کاراوست

فیلسوفی بود و دمسازش گرفت　　علم‌موسیقی زآوازش گرفت .

(۱) قاضی احمد غفاری در تاریخ جهان آرا شماره و مختصر حالات سلاطین شروان را نوشته‌ویک نسخه خطی از آن در کتاب خانه ولی الدین اسلامبول موجود است وعناوین‌دو نفر از آنهاکه ممدوح خاقانی است یکی جلال الملد و فخرالدین‌والخاقان‌الاکبرمنوچهربن‌کسران‌ودیگری ابوالمظفر و الخاقان الکبیر ابواسحق ابراهیم بن منوچهرملقب‌به‌اخستان می‌باشند .

(۲) قزل ارسلان درماه ذیحجه سال ۵۸۱ به تخت حکمرانی نشسته و در تاریخ ۵۸۷ به قتل رسیده است .

چشمه خضر ساز لب از لب جام گوهری

کز ظلمات بحر جست آئینه سکندری

شاهد طارم فلک هست‌زدیو هفت سر

ریخت بهر دریچه اقچه زرشش‌سری

ملا مهدی نراقی در مشکلات العلوم این قصیده را انتخاب کرده و شرحی بر آن‌نوشته است .

در مدح خاقان منوچهر گفته .

زعدل شاه که زد پنج نوبه در آفاق

چهار طبع مخالف شدند جفت‌وطاق

به شکر آنکه جهان راخدایکان‌ملک‌است

که‌نایب‌است به قسمت زقاسم‌الارزاق

بسی نماندکه‌بیروح (۱) در زمین‌ختن

سخن سرای‌شود چون درخت‌دروقواق

---

(۱) بیروح (سریانی) عبارت‌از بیخ لفاح است و آن دوقسم باشد هندی ونبطی هندی را یبروح الصنم و نبطی را اصل السراج گویند و آن بیح شبیه به شکل دوانسانی است که‌رو بروی یکدیگر گذاشته باشند به‌فارسی آن رامردم گیا خوانند چنانکه خاقانی در جای دگر گفته:من همی در هند معنی‌راست همچون‌آدمم وین‌خران درچین صورت راست چون‌مردم‌کیاست .

بر حسب تعریف مورخ شهیریوسف‌یهودی (درتاریخ۹۵میلادی‌مرده) "هرکسی مباشر کندن‌آن‌بشود در حال بمیرد و لذا وقت کندن اطراف آن

جلال‌ملت و تاج ملوک فخرالدین

سپهر مجــد منوچهر مشتری اخلاق

شهنشهی که به صحرا نسیم انصافش

ز زهر در دم افعی عیان کند تریاق

دنباله پاورقی صفحه قبل .

راخالی کند تا ریشه آن نمایان شودریسمانی‌بدان گیاه بسته و طرف دیگر آن را به گردن سگی می‌بندند و سگ را نهیب می‌دهند تا بدود و در این صورت ریشه آن به سهولت در می‌آید و آن سگ فی الفور می‌میرد !! " و بدین مناسبت آن گیاه را سگ کن نیز نامند اسدی طوسی در گرشاسب نامه گفته .

همان از گیاهان یاقوت رنــگ   شناسنده خواند ورا استرنگ

ازآن هرکه کندی فتادی ز پا ی   چوایشان‌شدی‌بیروان‌هم‌بجای

به‌کاوان‌ازآن‌چند کندند و بـرد   هرآن کاو ، کان‌کندبرجای مرد

سترنگ و استرنگ نیز عبارت ازهمین‌گیاه است وآن را مهر گیا نیزخوانند زیرا که هرکس‌آن را در نزد خود نگاه دارد محبوب القلوب خلق گردد و بنا بمذلول سفر سی ام تکوین تورایت‌زنان‌نازاینده‌اگراین‌گیاه‌را نگاهدارند به زودی حامله وآبستن می‌شوند .

میوه این‌گیاه‌رابه‌فارسی‌شابیزک‌و به عربی تفاح‌الجن وبه‌هندی کاپهل می‌گویند و برگ آن را سراج القطرب نامند زیرا که مانند کرم شب تاب در هنگام شب درخشنده و فروزان باشد .

خاقان منوچهر به جهت میل مفرطی که به خاقانی داشته هیچوقتی اجازه عزیمت به وی نمی‌داده است روزی بدون اجازه مرخصی فرارکرده به بیلقان رفت به‌حکم شاه او را گرفته به شروان آوردند خاقان مدت هفت‌ماه او را در قلعه شابران (۱) حبس کرد و لذا خاقانی به‌جهت‌استخلاص خود از کنده و زنجیر قصاید متعددی‌منظوم ساخته‌ودریکی از آنها اشاره به فرار کرمان خودنموده و پوزش از وی می‌خواهد .

آستانت‌گنبد سیماب گون را متکاست

بنده سیماب دل سیماب‌شد زین متکار

خود سپاه‌پیل در بیت‌الحرم‌گویی‌منه

خود قطارخوک در بیت‌المقدس‌گومیا

بنده چون‌زی‌حضرتت‌پویدندارد بس‌خطر

نجم سفلی‌چون‌شود شرقی‌ندارد بس‌ضیا

و از امهات قصاید حبسیه وی قصیده معروفی است که مطلع آن این است :

فلک کجر وتر است از خط ترسا   مرا دارد مسلسل راهب آسا

و اغلب ابیات این قصیده محتاج به شرح و توضیح می‌باشد زیرا که

دنباله پاورقی صفحه قبل .

در علم گیاه شناسی این نبات منسوب به خانواده بادنجان بوده و بنام ماندراقوره معروفست و بلادون نیز (خانم قشنگ از این فصیله می‌باشد .

(۱) شابران شهر کوچکی بوده‌است در بیست فرسخی شروان .

بعضی کلمات و لغاتی راجع بدین مسیح وسایر ادیان غیر اسلامی در آن ذکر شده و برخی از الفاظ السنه اجنبی در آن داخل گردیده است مانند این بیت :

مرا اسقف محقق‌تر شناسد * زیعقوب وزنسطوروزملکا

نسطور و یعقوب دو نفر از اصلاح کنندگان دین مسیح هستندکه یکی از آنها در قرن پنجم ودیگری در قرن ششم میلاد بوده‌اند و ملکا اسم یک شعبه از دین مسیحی است که در زهد و تقوی به درجه وسواس رسیده و به شرب شیر و لبنیات معتاد شده‌بودند و بدین سبب بدین عنوان شهرت یافته‌اند و اصل این کلمه انگلیسی است (۱) ولی شارحین اشعار خاقانی من باب عدم اطلاع آن را نیزمانند دو لفظ از اسماء اشخاص مصلحین آن دین تصور کرده‌اند .

اما لفظ اسقف معرب از کلمه یونانی است وآن یکی از القاب‌وعناوین روسای روحانی دین مسیحی ها است که به ترتیب ذیل تشکیل می‌شوند . بطریق ، جاثلیق ، مطران ، اسقف ، قسیس و شماس ، جز لفظ اخیر تمام کلمات‌مذکوره‌از زبان یونان به قاموس عرب وارد شده‌اند . و کلمات صلیب ، قندیل ، ناقوس قسطاس ، قرقف ، اقنوم ، برنس و طیلسان نیز از جمله معرباتی هستندکه در این قصیده ذکر شده‌اند .

قسمت بزرگی‌از قصاید وی (خاقانی) راجع به توجه و ندبه است‌از آن جمله ترکیب بند مفصلی است که در مرثیه منوچهر پادشاه گفته از

---

(۱) منسوب به شیر .

آنجاست :

گر خون کنید خاک باشک روان رواست

کاین خوابگاه منوچهر پادشاست

قصاید مفصلی هم در مرثیه امام محمد بن یحیی از علمای نیشابور و کافی الدین طبیب عم خود وفرزندش ساخته از آنهاست :

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد

وآن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد

گردون دون سرمحمدیحیی به بـاد داد

حرمان نصیب سنجر مالک رقاب شد

از خبس این خدیعه خلیفه دریغ خورد

وز قتل آن امام پیمبر مصاب شد

وی مشتری . رد ابته از سرکه طیلسان

درگردن محمد یحیی طناب شد

یک قسمت بزرگی ازقصاید وی مربوط به کبر و غرور و فخر و مباهات می باشد و بالعکس برخی هم دایر به تواضع و شکست نفس خود گفته است :

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا

در جهان ملک سخن راندن مسلم شد مرا

مریم بکر معانی را منم روح القـدس

عالم ذکر معانی را منم فرمان روا

و در اواخر این قصیده بعضی کلمات خشن و الفاظ درشتی نسبت به دشمنان خود ایراد نموده و بدین وتیره بدان‌ها حمله وهجوم می‌کند .

گرمرا دشمن شدند این‌قوم‌معذورند ازآنکه

من سهیلم (۱) کامدم برموت‌اولاد الزنـا

در موقع موعظه و پند حکمت ذیل قسمتی‌از قصاید اوست .

جز فقر هر چه هست همه نقش فانی‌است

اندرنگین‌فقر طلب نقش جـاویدان

تا در دل‌توهست‌دوقله (۲) زجام وآب

فقرت هنوز نیست دو قله بامتحان

---

(۱) سهیل یکی‌از ستاره‌های معروفی است که بر لنگر صورت سفینه واقع شده واولاد الزنا عبارت‌ازحشرات کرم وملخ است که در هنگام برسات پدید آیند و در موقع سهیل می‌میرند ، مقصود شاعر از این بیت آن است که این قوم شعرا دشمن‌من‌شده‌اندبابودن من اهمیتی‌ندارند و چون‌حشرات (اولادالزنا) از دیدن من‌می‌میرند . متنبی گفته .

و تنکر موتهم و انا سهیل طلعت بموت اولاد الزناء

(۲) دو قله یا قلتین‌عبارت از یک ظرف طغار مانندی است که‌بـه جهت خفت و سبکی حمل ونقل از دو پارچه متساوی ساخته شد . وآن به منزله حمامی است که عرب‌هاآن‌را بهم بسته که طهارت درآن جایزاست (اذا بلغ الماء قلتین لم یحتمل خبثا)

نظر به احادیث معتبره اندازه‌استیعاب آن ظرف پنج قربه می‌باشد علامه فیومی در مصباح المنیر تحقیقاتی درآن‌خصوص‌کرده‌طالبین تفصیل بدآنجا رجوع فرمایند شاید کلمه قله مقتبس از یونانی و یا

چون عز غرل هست غم زور و زر مخـــور

چون فرفقرهست دم مال و مل‌مران

با تاج خسروی چه کنی از گیـــا کـــلاه

با سازباربد چه کنی بیشه‌شبان (۱)

دنباله پاورقی صفحه قبل .

بالعکس لفظ یونانی ماخوذ از قله باشد .

مقصود شاعر آن است‌که‌تا در دل‌توقلتین جاه و جلال وجود دارد هنوز بقلتین فقر و درویشی نرسیده‌وبه‌مرثیه‌اذاتم الفقرهوالله‌نایل‌نگردیه

(۱) کلمه "بیشه"در هیچیک‌از فرهنگ‌ها تحقیق نشده و بعضی آن را "نیشه" و یا "نیچه " خوانده‌اند علی شاه بخاری در کتاب "الاشجار والاثمار" گفته‌هیچیک‌از آلات طرب به‌شانه نرسد که او را سردم خوانند و"بیشه" گویند واو مقبول مشایخ واهل‌دل‌است وآن یکی از آلات ذوات النفخ است که عبارت ازنی‌های کوچک و بزرگ مختلف الشکلی هستندکه آن‌ها را پهلوی‌هم چیده‌اند و از هرنایی یک نغمه استخراج کند و نغمات آن‌ها تابع مقادیر آن‌ها باشد آنکه اطول است نغمه‌اش اثقل و اقصر آن احد باشد وآن را نای نی و موسیقار نیزنامند و بهترین وصفی که هئیت و شکل آن را بیان نماید تشبیه آن به انگشتان است چنانکه ابوالمعانی گفته .

کلویم نای و موی جسم همچون‌تارچنک گویا به دستم گشته‌است انگشتهایم همچو موسیقار .

و در قصیده دیگری در موقع تواضع و شکست نفس خود گفته است .

لاف دینداری زنم چون صبح آخر ظاهر است

کاندرین دعوی ز صبح اولین کاذب ترم

از درون سوسمار فعلم وز برون طاوس رنگ

قصه کوته کن که دیــو را هزن راهبرم

شبهت حوا نویسم ، تهمت هاجر نهـــــم

چادر مریم ربایم . پرده زهرا درم

چون هما اندک خور و کم شهوتم خوانند خلق

چون خروس دانه چین زانی و شهوت پرورم

گرز مردی دم زنم ای پیر مردان مشنویــــد ،

زانکه چون خرگوش گاهی ماده و گاهی نرم

خاقانی در تجرد و توحید و سیر و سلوک نیز قصیده ها منظوم ساخته ، و هنوز قصیده " شینیه " او مطرح انجمن شعرا بوده و باب مشاعره و تنظیر و تتبع مفتوح است و قصیده رائیه حکیم سنائی را جواب گفته که عدد ابیات

دنباله پاورقی صفحه قبل .

آلت مذکور را عربها یراهه و فرانسوی‌ها خوانند

و آن قدیمی ترین نیها است ، مصری‌ها و چینی‌ها نیز آلتی مانند بیشه داشته‌اند ، که موسوم به شبابه و مستق است بنا به تعریف کاتب خوارزمی شماره نی‌های بیشه چینیان به بیست عدد بالغ می‌شوند ، میمون بن قیس متخلص به اعشی گفته . و مستق صینی وون و بربط یجاوبه صنج اذا ما ترنما .

آن از صد وهشتاد گذشته و سه مطلع دارد و مطلع اولش اینست :

الصبوح الصبوح کامد یار

النثـار النثار کامد یار

کاری از روشنی چوآب خزان

یاری از خوشدلی چوباد بهار

چرخ در کارما به‌وقت صبوح

می‌کند لعبتان دیده نثـــار

جام فرعونی اندرآر که صبـح

دست موسی برآرد از کهسـار

و در اواخر قصیده گوید .

این قصیده ز جمـــع سبعیـات

ثا من است از غرائب اشعـــار

از در کعبه گردرآویـــــزنـــد

کعبـــه بر من فشاندی ایثار

زد " قفانبک " را قفایـــی نیک

وامـــرء القیس رافکند ازکـار

عبدالرحمن جامی در نفحات الانس این شاعرنامی را در طبقه عرفامنسلک شمرده و این بیت را شاهد آورده است :

صورت من همه او شد صفت من همه او

لاجرم کس من وما نشنود انـــدر

نزنم هیچ دری تا که نگویند این کیست

چون بپرسند مرابا‌ید گفتن که منم

خاقانی دو مرتبه به زیارت بیت الله الحرام رفته و مثنوی (تحفه العراقین) را در عرض راه به نظم کشیده و در مرتبه ثانی بعد از معاودت در تبریز ساکن شده و شروان‌شاه کسی به طلب او فرستاده شاعر مشارالیه با این دو بت عذر خواسته‌است (۱) .

حاشا که من از وصل به هجران آیم

سوی سقر از روضه رضوان آیم

برهشت‌بهشت دوزخی بگزینم

تبریز رها کنم به شروان آیم

در مثنوی (تحفه العراقین) خطاب به آفتاب کرده ومی‌گوید :

ای مهر دهان روزه داران

جاندار وی علت بهاران

از سهم تو در نقاب خضراء

مستوری‌صدهزار رعنا (۲)

شکل تو به عالم سپنجی

نارنج حدیقه ترنجی

دارد ز تو روی‌رومیان آب

گیرد ز تو جعدزنگیان‌تاب

زر پاشی و نا گشاده گنجی ،

تب داری و ناکشیده‌رنجی

---

(۱) روضه اطهار حشری تبریزی (۲) کنایه‌از ستارگان است .

گه در خفقـــان (۱) چو شاخ عرعر

گه در یرقان (۲) چوچشم عبهر

نوخط زتـو شد عذار عالـــم (۳)

وآخـر یرقانـی از توشدهم (۴)

هر مـــاه به پیک رایگـــانی

خلعت تـــودهـــی و واستانی

یا خلعه مـــده به زیردستان

یا داده خویش باز مستـان

از رباعیات او است :

از حلقه زلف تو سرافکنده ترم

وزجـرعـه جاه تو پراکنده ترم

گر چه ز شبه دل تو آزادتر است

ازلعل نگین تو ترا بنده تـــرم

* * *

ای چشم تو فتنه فلک را قلوز (۵)

ای زلف تو برکلاه خوبی قندز (۶)

---

(۱) اشاره به طلوع آفتاب (۲) اشاره به غروب آفتاب است (۳) کنایه از بهاراست (۴) کنایه از خزانست (۵) لغظ ترکی است به معنی راهبر و مقدمه لشگر (۶) سگ کوچکی است موی آن سرخ و مایل به سیاه و از پوست آن کلاه و پوستین سازند آن را درپارسی (آش بچکان) و بیدستر و درالسنه یونانی و فرانسه گویند .

هجـــران تو شیر شرزه را سازد بز

با غارت تو عفی اه از غارت غز (۱)

* * *

شب ها سده زلف مغان وش داری

در جـام طرب باده دلکش داری

تو خود همه سالــه سده خوش داری

تا زلف چلیپا رخ آتش داری (۲)

* * *

ای پیش تو مهر و ماه و تیــــر و بهرام

بر جیس وزحل زهره حمل ثور غلام

جوزا سرطان خوشه کمان شیرت رام

میـــزان عقرب دلو بره حوت بدام (۳)

* * *

خاقانی یکی از مشاهیر ادبای عصر خود بوده و از قرار معلوم در اکثر فنون معموله آن زمان و بالخصوص در علم حکمت و احکام نجوم بصیرت کاملی

---

(۱) قومی است از ترکان که درزمان سلطان سنجر خراسان را غارت کردند

(۲) یکی از تشبیهات لطیف خاقانی است که روی محبوب را به آتش سوزان و زلف های وی را بدود و دخان تشبیه می نماید.

(۳) خاقانی در این رباعی هفت ستاره سیاره و دوازده برج راجمع نموده است.

داشته و لذا کلمات زیادی ازآن علوم داخل اشعار وی گردیدهو مبلغی از اسامی نغمه و الحان وآلت طرب و العوبه و نرد و شطرنج و غیره نیز در قصاید وی ذکر شده استودر سیر و تواریخ و قصص اخبار قدیمه نیز استاد بوده و گاهی اشاره بهوقایع مهمه آن‌هامی‌کند و کلمات کثیری از لغات‌ملل اجنبی نیز اقتباس کرده و درطی‌کلام خود آورده است و به اغلب احتمال القاء کننده آن‌کلمات به اووالدهاش بودهاست که در اوایل عمر از پیروان دین مسیح بوده و شاید بهزبان دیگری غیر از السنه فارسی و عربی تکلم می‌کرده است ، بالجمله شاعر مشارالیه در صحنه نظم گوشش فوق العاده بابداع و احتراع معانی‌تازه وبکر واستقراء واستعمال‌الفاظ ولغات مصطلح عصر خود می‌نماید و بسی الفاظ و لغاتی که الیوم متعارف نیست در میان اشعار و ابیات خود گنجانیده و مندرج ساخته که بعضی از آنها حالیه غیر مفهوم و کنگ استودرفرهنگ‌های‌معموله‌یافت نمی‌شوند ولهذا بعضی ممیزان اشعار سخنان او را نمی‌پسندند و بهطور اختصار می‌توان گفت که مجموعه کلیات وی به منزله سفینه نوادر و امثالی است که در قرن هشتم معمول و متداول بوده و فرهنگ‌کنایه‌وتعبیرات وگنجینه اصطلاحاتی است کههشت قرن تمام از عمر آن‌هامی‌گذرد .

بعضی از ارباب تتبع ومعرفت شرحها و تفسیرها به غوامض کلمات و وحواشی و تعلیقاتی به اشعار مشکله خاقانی نوشته‌اند ، من جمله خواجه جسن دهلوی شرحی بر دیوان وی نوشته و کمال تتبع و شعرشناسی خود را در آن ظاهر گردانیده (۱) و شیخ‌آذری‌علیه‌الرحمه‌نیز در جواهرالاسرار

(۱) خلاصه الاشعار تقی الدین کاشانی .

بعضی ابیات مشکله او را شرح می‌کند و از جمله شروح وی شرح‌هایی است که عبدالوهاب عشاقی و محمدبن داود شادیابادی به معضلات ابیات وی نوشته‌اند سیدمحمد صادق علی نامی از آن شرح‌ها اقتباس کرده و به نام خود درحواشی کلیات خاقانی به طبع رسانیده است و شرح مختصری هم صاحب مجمع الفصحاء به‌نام مفتاح‌الکنوزتالیف‌کرده‌و نگارنده‌نیزتحقیقاتی جدیدی بر بعضی از اشعار وی نوشته‌ام و مجموعه کلیات وی از مثنوی و قصاید و غزلیات و غیره در سه جلد بزرگ در هندوستان به طبع رسیده است .

ترجمه حال فوق مقتبس از یک مقاله مبسوطی است که ده برابر این وجیزه می‌باشد .

۳

شیخ محمود شبستری

شیخ محمود شبستری

=============

قطب المحققین سعدالدین حضرت شیخ محمود بن عبدالکریم بن یحیی الشبستری التبریزی

ارباب تذکره وتواریخ هریک به نوبه‌ی خود شرح حال مجملی از حضرت شیخ نوشته اند مختصر آن‌ها آن است که مشارالیه ازاعرف آذربایجان و اشهر مشایخ آن سامان بوده درایام سلطنت کیخاتو خان درقصبه‌ی شبستر تولدیافته و درعهد سلطان محمد خدابنده و ابوسعید بهادرخان در شهر تبریز مرجع علما وفضلا بوده است ونظر به روایات " عرفات "درسال ۷۱۸ و "شاهدصادق" در ۷۱۹ و "هفت‌اقلیم " در ۷۲۵ رحلت کرده ، ومرقدش درآن قصبه وسط باغچه‌یی موسوم به " گلشن "پهلوی مرقد استادش بهاءالدین یعقوب تبریزی در تحت گنبدی قرار گرفته والحال زیاتگاه عموم می باشند .

صحنه ومقابر مشارالیهما به مرور زمان ریخته وخراب شده بود حاجی میرزا آقاسی مرحوم دراواخر عمر تجدید عمارت کرده و درسنه‌ی ۱۲۶۷ دو قطعه مرمر بزرگ در روی هر قبری نصب کرده و درآن جا نقره کرده اند که . شیخ بزرگوار درسنه‌ی عشرین و سبع ماه درسن سی و سه سالگی ازاین دارفانی به عالم جاودانی رحلت فرموده اند " . و درتاریخ ۱۲۹۷ میرزا حسین خان

سپهسالار که به پیشکاری ایالت آذربایجان رفته دوباره آن‌جا را تعمیر و مرمت نموده و دراین اواخر میرزا حسن خان مقدم نیز از نو تعمیر و اصلاح خرابی های آن را کرده است .

مولانا غالب اوقات خود را درسیر و سیاحت گذرانیده و بسیاری از علما وکملین آن عصر راملاقات کرده و با آن ها مراوده و مکاتبه داشته‌است و بنابه روایت سیاح شروانی به صوب کرمان نیز تشریف برده و درآن جا تاهل کرده واولاد واحفادی از او به وجود آمده وجمعی از ایشان ارباب قلم واهل کمال بوده و به عنوان " خواجگان " شهرت یافته اند .

شیخ بزرگوار کتب زیادی تالیف کرده یکی ازآن ها مثنوی "سعادتنامه "ی اوست در سه هزار بیت و منقسم به هشت باب و هربابی مشتمل است بر فصول وحکایات وتمثیلات ولی نگارنده نصف اول آن رساله را دیده‌ودارم بدین‌ترتیب . "الباب الاول فی‌معرفه ذات واجب الوجود . الباب‌الثانی فی صفاته‌الحقیقیه . الباب الثالث فی‌اسمائه تعالی وتقدس الباب الرابع فی حقیقه الخیر . واول‌کتاب این‌است .

حمدو فضل خدای عز وجل   هست بر بنده واجب از اول

ابیات ذیل را که در وصف حال خود گفته ازآن‌جاست .

مدتی من زعمر خویش مدید   صرف کردم به دانش وتوحید

درسفرها چه‌مصروشام‌وحجاز   کردم ای‌دوست روزوشب تکتاز

سال‌ومه‌همچو دهر می گشتم   ده و ده شهر و شهر می‌گشتم

علما و مشایخ این فن   بس که دیدم به هر نواحی‌من

جمع کردم بسی کلام عجیب   کردم آن که مصنفات عجیب

از فتوحات و از فصوص حکم   هیچ نگذاشتم نه بیش و نه‌کم

مولانا در این مثنوی پنج‌نفر از مشاهیر عرفای اواخر قرن ششم آذربایجان وشمه‌یی از اقوال آن‌ها را ذکر کرده وآن پنج نفر این ها هستند. باباحسن سرخابی، بابا فرج وایقانی، خواجه محمد کججانی، خواجه عبدالرحیم تبریزی، خواجه‌صاین الدین تبریزی. واز جمله تالیفات او رساله‌ی "حق الیقین فی‌معرفه رب العالمین" است مشتمل برهشت باب مختصر و مفیددر فواید وحقایق تصوف واولش این‌ست.

"ای پیداتر ازهرپیدایی وی آشکار ترازهر هویدایی. پیدایی تو با پنهانی سازگار و پنهانی تو چون پیدایی آشکار. نه پیدایی تو از پیدا یی زمان ونه‌پنهانی تو از پیدایی کران. ای هستی که هیچ نیستی، در هستی تو فرو نیاید و هیچ نیستی هستی ترا نشاید. نیست هستی تو با هستی‌ها "کل‌یوم هوفی‌شاءن" ونسبت نیستی ها با هستی تو "کل من‌علیهافان". یگانگی تو درازل و ابد به یک قرار منزه و مبرا از اضافه و نسبت اندک و بسیار. آن کیست ترا داند تا برتو ثنا خواند هم سپاس تست که بر جناب تو برکار است وهم ستایش تست که ترا سزاوار است".

وازجمله تالیفات مولانا ترجمه‌ی "منهاج‌العابدین" امام غزالی‌است و رساله‌ی "مرآت المحقیقین" را نیز بعضی به وی‌منسوب داشته اند و آن درتاریخ۱۲۸۳درتهران چاپ شده است. صاحب "مجالس‌العشاق" رساله‌یی به عنوان "شاهد نامه" نیز در بیان عشق معشوق و عاشق به وی منسوب داشته است.

در هفت اقلیم گفته شده " شیخ محمود شبستری وحید فرید عصر

خود بوده از علوم ظاهری و باطنی بخشی تمام و نصیبی وافر داشته چنان چه اشعار گلشن راز براحوالش شاهدی مبرهن و گواهی صادق است " .

مثنوی گلشن راز زبده‌ی تالیفات مولانا شبستری است وآن عبارت از جواب هایی است که درمقابل سئوالات هفده‌گانه حضرت امیرحسین متخلص به "حسینی" منظوم فرموده وهر سئوالی را با کمال اختصار جواب داده اند ومجموع آن ۹۹۳ بیت است .

عبدالرحمن جامی در "نفحات الانس" ضمن ترجمه‌ی حال حسینی گفته . "سئوالات منظوم که شیخ شبستری از آن جواب گفته است و بنای گلشن راز برآن ست نیز از آن وی ست " .

منظومه‌ی گلشن راز به درجه‌یی سلیس و روان و مطبوع طبایع عموم واقع شده که محتاج به شرح و بیان نیست ومکرر درتبریز و تهران و بلاد هند به طبع رسیده و مولانا درمقدمه‌ی آن مثنوی تفصیل سئولات حسینی واجوبه‌ی خود را بدین نمط بیان می نماید .

گذشته هفت ده ازهفت صدسال	ز هجرت ناگهان در ماه شوال
رسولی باهزاران لطف واحسان	رسید از خدمت اهل خراسان
بزرگی کاندر آن جا هست مشهور	به‌اقسام هنر چون چشمه‌ی نور

مقصود ازبزرگ خراسان امیرحسین بن عالم بن ابی الحسین متخلص به حسینی (۷۲۸) است که مرید و خلیفه‌ی شیخ الاسلام الاعظیم شیخ بهاء ــ الدین زکریا مولتانی واو هم خلیفه‌ی شیخ المشایخ فی العالم شیخ شهاب ــ الدین سهر وردی بوده است .

همه اهل خراسان از که ومه	درین عصر از همه گفتند او به
نوشته نامه‌یی در باب معنی	فرستاده بر ارباب معنی

درآن جا مشکل چندازعبارت زمشکل های ارباب اشارت
به‌نظم آورده‌وپرسیده‌یک یک جهانی معنی اندر لفظ اندک
رسول آن نامه‌رابرخواندناگاه فتاد احوال او حالی درافواه
درآن مجلس عزیزان‌جمله‌حاضر بدین درویش‌هریک گشته‌ناظر
یکی‌کو بود مرد کاردیـــــده ز ماصد باره این معنی‌شنیده
مرا گفتا جوابی گوی د ر دم کزآن جا نفع گیرنداهل‌عالم
بدو گفتم‌چه‌حاجت کاین‌مسایل نوشتم بارها اندر رسـایـل
بلی گفتا ولی بروفق مسئـو ل ز تو منظوم می داریم ما مو ل
پس‌ازالحاح‌ایشان کردم آغاز جواب نامه درالفاظ ایجـا ز
به‌یک لحظه‌میان جمع بسیـار به گفتم این‌سخن‌بی‌فکرو تکرار
کنون‌ازلطف واحسانی‌که‌دارند زما این خورده‌گیری‌درگذارنـد
همه دانندکاین‌کس درهمه عمر نکرده هیچ قصد گفتن شعـــر
علی‌الجمله جواب‌نامه در دم به‌گفتم‌یک به‌یک‌نه بیش ونه‌کم
رسول آن نامه‌را بستدبه‌اعـزاز ازآن راهی که آمد باز شد باز
دگر باره عزیز کار فرمـــــا مراگفتا بر آن چیزی بیفــز ا
پی‌آن تاشود روشن تر اســرا ر درآمد طوطی نطقم. به گفتـا ر
به‌عوان و فضل‌توفیق خداونـد به گفتم‌جمله را درساعتی‌چند
دل‌ازحضرت‌چونام نامه‌درخواست جواب‌آمدبه‌دل‌کاین‌گلش‌ماست

مثنوی گلشن راز راجمع کثیری ازعلما و فضلا ترجمه ها ونظیره‌ها و شرح ها نوشته اند شروح ذیل ازجمله آن‌هاست .

(۱) اوحدی‌در "عرفات العاشقین" گفته . "گوهر صلبی حضرت شیخ

شرحی مختصری برگلشن راز نوشته اما آن‌چه درآن‌جا می توان یافت درهیچ شرحی مشروح نیست " .

(۲) در "روضه‌ی اظهار" گفته . " مولانا جامی وقتی که از سفر حجاز بازگشته به تبریز می‌آید (۸۷۸) گلشن راز مصححی می طلبد که شرحی بر آن بنویسد چون شرح شجاع الدین کربالی را می بیند بسیار تحسین‌کرده ترک نوشتن می کند شجاع الدین مرید مولانا همام‌الدین‌کربالی‌است (۱)"

(۳) شاه نورالدین نعمه‌الله‌ولی (۸۳۴) نیز شرحی برگلشن رازنوشته است " درفهرست کتب وی ذکر شده "

(۴) سیدنظام‌الدین محمود واعظ ملقب به داعی‌الی‌الله شیـــرازی (۸۶۷) نیز شرح‌مطبوعی برگلشن راز نوشته که به عنوان نسایم‌گلشن‌معروف ست نسخه‌یی ازآن درکتاب خانه‌ی‌سپهسالار موجود واولش‌این ست .

" سپاس تنزیه اساس وقواعد ستایش تقدیس آرایش منتظم به نظا م اخلاق‌توحیدومتسق به نسق تقیید تمجید برحریم جلال وکبریای حضرت‌احد ی وحطیم عز واعتلای جناب صمدی درحیز رفع ومعرض عرض‌آورده " .

(۵) سید یحیی خلوتی بن سید بهاءا لدین شروانی که‌درسال ۸۶۸ درشهر باکو مرده شرحی برگلشن راز نوشته است نسخه‌یی ازآن درکتا ب خانه‌ی مرادیه " درمغنیا " موجود است .

---

(۱) کربال بلوکی‌است ازبلوکات فارس وآن دریک منزلی شیراز واقع شده و قریب چهل پاره قریه دارد کرنام رودخانه‌ای‌ست که در دوجانب آن دهات ومزارع به‌شکل دوبال واقع شده و بدان‌جهت آن‌بلوک‌راکربال‌خوانند.

(۶) شمس الدین محمد بن یحیی بن علی لاهجی نور بخش متخلص به "اسیری" (۹۱۲) نیز شرح مبسوطی به عنوان " مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز" مرقوم فرموده و درتاریخ ۸۷۷ فراغت ازتالیف آن حاصل کرده است وپس از اتمام نسخه‌یی از آن به حضرت جامی ارسال داشته ومشارالیه درتقریظ آن شرح دو بیت ذیل را انشا کرده و فرستاده است .

ای فقر تو نوربخش ارباب نیاز   خرم ز بهار خاطرت گلشن راز

یکره نظری برمس قلبم انــداز   شاید که برم ره به حقیقت زمجاز

مولانا لاهجی القاب حضرت شیخ را دراین شرح چنین نوشته اند .

"افتخارالعرفاء الحقیقی اختیارالاولیاء الواصلین اکمل المدققین ــ الموحدین الشیخ الکامل نجم المله والعین محمود التبریزی الشبستری" .

(۷) بابا نعمت الله بن محمود نخجوانی (۹۰۲) نیز آن مجموعه را شرح مرغوبی نوشته است ونسخه یی ازآن شرح درکتاب خانه‌ی " حمیدیه دیده ام "استانبول" .

(۸) قاضی حسین میبدی متخلص به " منطقی " (۹۰۹) نیز آن مثنوی را شرح کرده است نسخه‌یی از آن در کتاب خانه ی حاجی حسین آقای ملــک موجود است .

(۹) ادریس بن حسام الدین بدلیسی مولف تاریخ "هشت بهشت " (۹۳۰) نیز آن منظومه را شرح کرده است .

(۱۰) شاه مظفرالدین علی شیرازی که ازطرف شاه طهماسب اول شیخ ــ الاسلام آن شهر بوده است شرح مفصلی بر آن مثنوی نوشته است . "کشف ــ الظنون"

(۱۱) کمال الدین حسین بن خواجه شرف الدین عبدالحق اردبیلی متخلص به "الهی" (۹۴۰) نیز شرح مفصلی برآن کتاب نوشته است عبدالله افندی در ریاض العلما گفته. "وله ایضا شرح گلشن راز للشیخ الشبستری المشهور فی التصوف بالفارسیه قدرایته فی اردبیل بخط".

(۱۲) خواجه معین الدین محمدبن محمود معروف به (دهدار "متخلص به" فانی" (۱۰۱۶) یکی از تالیفاتش "شرح گلشن راز" است.

(۱۳) در "روضه‌ی اظهار" می‌نویسد. " احمدبن موسی نیز شرحی بر گلشن راز نوشته است".

(۱۴) محمدبن ابراهیم بن محمد علی سبزواری نیز دراین واخــــر شرحی برگلشن راز نوشته وآن درتهران چاپ شده است.

مولانا عبدالرحیم خلوتی (۸۵۹) و جلال الدین دوانی (۹۰۸) بعضی ازابیات مشکله‌ی گلشن راز را شرح و تفسیر کرده‌اند و ملامحسن فیض (۱۰۹۱) در رساله‌ی "مشواق "یا" دیباجه الاشواق الاربعه" که مقدمه‌ی "گلزار" و دواوین اربعه‌ی اوست اصطلاحات فرقه‌ی صوفیه وکلمات مشایخ آن طایفه را شرح و توضیح کرده و شواهدی از گلشن راز آورده است وتقریبا خمس منظومه‌ی گلشن راز را دراین مقدمه انتخاب واقتباس فرموده وچنین گفته‌اند.

که به منزله اصولی‌ست نسبت بدیگر ها بیان کنیم که اشاره به کدام معنی شده است ازمعانی حقیقت تا کسی را که آشنا به‌اصطلاح قوم نباشــد فی‌الجمله آشنایـی به معانی ابیات ازاین راه‌حاصل گردد مثل رخ و زلف‌و حال و خط وچشم و لب و شراب و ساقی و خرابات و خراباتی و زنارو کفرو ترسانی و بعضی از متعاقات این مذکورات واز برای هریک استشهادی از

ابیات گلشن راز بیاوریم" .

از آن جاست .

خط عبارتست از ظهور حقیقت درمظاهر روحانیات چنان چه خط بر رخ دمیده عالم ارواح گردد ذات برآمده چرا که آن عالم قرب مراتب وجود است به حق جل وعز شانه چنان که فرموده است .

رخ این جامظهر نورخدایی است   مراد از خط جناب کبریایی است

رخش خطی کشید اندر نکویی   که از مانیست بیرون خو برویی

وچون ظهور حیات اولا درعالم ارواح است از خط به آب حیوان تعبیر نمایند .

خط آمد سبزه‌یی ازعالم جان   از آن کردند نامش آب حیوان

درتذکره کره‌ی "هشت بهشت" می نویسد . " شیخ عبدالله از فرزندان شیخ محمود شبستری صاحب گلشن راز که فی الواقع "الولدسرایه" در او ظاهر و انوار فضایل و کمالات جد او دراو درالطف صورتش باهر است زیرا که اوجوانی است واصل وکامل و در هرعلمی خصوصا فنون علوم ریاضی ریاضتی تمام کشیده به مرتبه‌یی که درآن علم علیم گردیده است در سال ست وعشرین وتسع مائه ازجانب سمرقند به دربار روم آمده و سلطان سلیم بسی تعظیم او نموده و هر روز سی آقچه‌ی عثمانی علوفه‌ی او تعیین کردو درهر دوماه و یا سه ماه مبلغ پنج هزار آقچه‌ی عثمانی به انعاتمام می نمودند وشیخ مشارالیه رساله‌ی مثنوی که مسماست به نام "شمع و پروانه" و به نام او گفته بی نظیر است ومعانی دل پذیر دارد و در قواعد معما نیز رساله‌یی به زبان پارسی تالیف کرده است واز جمله قصایدش قصیده‌یی است که در

فتح جزیره‌ی " رودس" گفته (۹۲۸) و قصیده‌یی دیگر درفصل ربیع و بهار ساخته ازآن جاست .

به وصف باغ که‌چون‌روح‌گل‌رخان‌رعناست

اگرچه‌غنچه‌دهان‌بسته‌است‌گل‌گویاست

چنان به‌باغ عزیز است مقـدم یـــاران

که‌چون‌رسیدروان‌سبزه‌اززمین‌برخاست

درآب صاف فتاده است عکـس گل گویی

که‌عکس آن‌گل‌رخساره‌درتصور مـاست

پی‌نثار قدوم شـه ربیـع به بـــاغ

شکوفه گشت درم‌ریز وباد در یغماست

به نظر نگارنده این شیخ عبدالله همان‌ست که‌فاضل‌معروف‌طاش‌کپری‌زاده درکتاب "الشقائق النعمانیه" او را به عنوان ابن الشیخ الشبستری‌ذکر کرده وچنین گفته است .

" ومنهم "ای‌من علمادوله سلطان سلیمان‌خان " العالم‌الفاضل‌المولی المشهور به ابن شیخ الشبستری و قداشتهر بهذه‌الکنیه ولم یعرف اسمعـه وکان رحمه الله من بلادالعجم قرء علی علمائهاوتمهر فی علوم العربیـه والعقلیه ثم‌اتی بلاد الروم وعین له سلطان سلیم خان‌کل یوم ثلثین‌درهما ومات‌فی‌اوائل‌سلطنه‌سلطاننا‌الاعظم "سلطان‌سلیمان‌خان "سلمه‌اللهوابقـاه و عمل قصیده بالفارسیه مقدارها ستین بیتا کان احدمصراعی کل بیت تاریخا‌لجلوس‌سلطاننا‌الاعظم ادام الله ایامه علی سریرالسلطنه (۹۲۶) وکان مصراع الاخرتاریخا لفتح قلعه رودس (۹۲۸) وله حواش علی حاشیـه

شرح التجريدللسيد الشريف و ايضا له حواش على حاشيه شرح المطا لـع
للسيد الشريف و صنف رساله بالفارسيه فى المعمى وجعل امثله قواعدكلها
على اسم السلطان سليم خان و سمعت انله شرحا للكافيه لكـنى لم اطلع
عليه كان رح شابا جميل الصوره طويل القامه كريم الاخلاق سليم الطبع قوى
الذهن وكان حسن الصبحه لين الجانب بعيدا عن التكلف و كان متواضعا
متخشاء الى الاخوان نورالله مرقده وفى غرف جنانه ارقده"

۴

صادقی افشار

صادقی افشار

=======

صادق بیگ متخلص به صادقی از اعاظم ایل جلیل افشار واز رجال نامی دوره‌ی شاه عباس کبیر است به واسطه‌ی سوء مزاج و تندی طبیعت که داشته قدری تنگ حوصله بوده و گاهی با دوست و آشنا به مقتضای طبع ، بد سلوکی می‌کرده واز شجاعت وتهور خود پریشان حال بوده است دراواخر قرن دهم جـز و کتابخانه‌ی دولتی بوده و درعهد شاه عباس بزرگ به منصب جلیل کتابدار ی مامور و سرافراز گردیده است مولانا درنظم و نثر فارسی وترکی شاعر ومنشی و درهردوزبان سلیس و روان می‌نوشته است و از اول عمر بیشتربه‌صنایع نقا شی و طراحی مایل و عاشق بوده و درنزد استاد معروف مظفر علی نقاش "خواهر زاده‌ی بهزاد " پسر مولانا حیدر علی مشق نقاشی کرده یکی از نقاشان بی نظیر عصر خود گردید و نقاشی‌های او معروف است .

اسکندرمنشی در تاریخ عالم آرا می‌نویسد ،صادقی درآغاز جوانی ذوق مشق نقاشی یافته ملازمت شبانه روزی نادر العصری استاد مظفر علی اختیار کرد و در شاگردی اوبه‌مرتبه کمال ترقی نموده مدتی که درکارنقاشی رو اجی نبود ترک آن کار کرده به‌جرگه‌ی قلندران داخل شده امیرخان موصلوی که حاکم همدان بوداز حال وی خبر یافته او را از لباس قلندری بیرون آورده ملا زم خود کرد و مدتی هم ملازمت بدر خان و اسکندرخان افشار اختیار نمودولی

هیچ وقت از نقش نقاشی غافل نبوده و درآخر ترقی عظیم کرده مصوربی‌بدل نازک قلم و نقاش و طراح بی قرینه‌یی‌شد .

موءلف "تذکره‌ی‌نصرآبادی "چنین‌گوید ."که‌مرحوم ملاغروری‌شاعرمی‌گفت که وقتی‌قصیده‌یی در مدح صادقی گفته درقهوه خانه‌یی‌از نظرشان گذرانیده و می‌خواندم قصیده‌به‌آخر نرسیده مسوده‌آن‌را از فقیرگرفته گفت حوصله‌ام بیش از این تاب شنیدن ندارد و بر خاسته بعداز لحظه‌ای‌آمده‌پنج تومان‌به‌دستار ی بسته با دو صفحه‌کاغذ که خود از سیاه قلم طرحی کرده بودبه‌من داده‌وگفت تجار هرصفحه‌ی‌کار مرا به‌سه‌تومان می‌خرند که‌به‌هندوستان برند مبادا ارزان بفروشی و عذر بسیار خواسته و رفت .

دریک مجموعه‌یی‌از مجامع "لنین گراد "تصویری از وی موجود ودرزیر آن عبارت ذیل را نوشته اند .

"شبیه‌مرحوم مغفور تیمورخان ترکمان درسنه ی ۱۰۲۰ مرحوم صادقی‌بیک افشار ساخته بود بنده کمینه معین‌مصور درسنه‌ی۱۰۹۵ به‌اتمام‌رسانید (۱) "

کلیه‌ی‌آثارو تالیفات صادقی عبارت از ده رساله‌وکتاب است به‌این‌ترتیب رساله‌یی درنقاشی ورنگ‌آمیزی‌واسباب‌وآلات‌وادوات‌این‌فن‌منظوم ساخته وآن‌را "قانون الصور" (۲)نام نهاده و رساله رابا بیت ذیل افتتاح‌می‌نماید .

سلاطین را درآغاز جوانی   به‌خدمت‌صرف‌کردم زندگانی

ابیات ذیل دربستن‌قلم مو از" الکتاب" است

---

(۱) فهرست کتب پارسی کتابخانه‌ی‌مدرسه شرقی پطرسپرغ تالیف‌دکترروزن ۱۸۱۶ (۲) صیرفی‌شاعرهم درتاریخ ۹۵۰منظومه‌یی‌به‌نام‌گلزارصفا مشتمل‌بر

شود چون‌شوق‌نقاشیت‌غالب   قلم بستن بود اصل مطالب

مخوان‌حرف‌هوس‌ازنامه‌ی‌کس   مکن عادت به طور خانه کس

زکاتب این صفت‌نیکو نباشد   که کلکش راکسی‌دیگرتزاشد

قلم رامو دم سنجاب باید   ولی آن مو که با نرمی‌گراید

به‌مقدارقلم‌ازوی‌جدا کن   ز یکدیگر به‌زور شانه واکن

به‌چین‌پهلوی‌هم‌زانگونه‌نیکو   که نبود زیر و بالا یکسره‌مو

درست ان‌دم شود ان‌خامه‌بسته که‌نگذاری دراو موئی شکسته

چو دادی‌درشکست‌مواما نش   سه‌جا باید که بربندی‌میانش

مشو درعقد اول‌سخت‌تدبیر   مبادا خامه‌ات گرددگلوگیر

مکن درعقد سیم سست‌کاری   که از پرغاز آسانش برآر ی

چوبرکف خامه‌آیدغنچه‌وارت   دمدگلهای امیدی ز خارت

مولانا صادقی رساله‌یی درتقلیدبوستان سعدی‌ورساله‌ی دیگر درمقابل "مخزن‌الاسرارنظامی "ویکی‌دیگرهم دربرابر "خسروشیرین" اوبه عنوان "سعد و سعید" منظوم ساخته که‌جزو کلیات اوهستند.

ازجمله‌تالیفات وی‌رساله‌یی‌است به‌عنوان "خطیات "که‌درمقابل‌رساله‌ی "لذات "مولانامعین‌الدین‌لستر آبادی ترتیب داده و دیباچه‌ی‌آن‌این‌است.

یارب‌زسخن‌های‌هوس‌دورم دار   وازحرف هوابه‌لطف مهجورم دار

هرچندکه‌ناصواب‌گفتم‌سخنان   ازگفته ی‌ناصواب معذورم د ا ر

پاورقی صفحه‌ی‌قبل—نقاشی ورنگ‌آمیزی ساخته و درتاریخ تالیف آن گفته (آمد ازگلشن افلاک ترا— صیرفی ساکن گلزار صفا) (۹۵۰)

این چند کلمه مطایبه انگیز لطائف آمیز که نفس ارباب عشرت و طبع اصحاب صحبت را به‌دستیاری کلمه (وصف العیش نصف العیش) حظ کامل ولذت شامل می‌بخشد زعفران زاری است که آب از سرچشمه‌ی بی سرانجامی خورده و گلدسته‌یی‌ست از سرابستان خود کامی ایام هیچ مدانی آورده که دراین ولا به‌امر عالی یاران لاابالی و به اشاره‌ی رفیقان ازنفاق خالی آواره‌ی کوچه‌ی عاشقی صادقی به‌عذر المامور معذور مرتب ساخت و به چهار فصل و پانصد خـــط می‌پرداخت و به" خطیات" موسوم گردانید امید که درنظرهمگان پسندیده آید و منظور نظر احباب گردد".

مولانا مجموعه‌یی هم از منشات و"رقعات"پارسی و ترکی تدوین کرده و "رباعیات"و "معمیات"و"هجویاتش"را دریک رساله‌جمع ساخته‌و"قصاید"و "غزلیات" را کتاب مستقلی‌قرار داده و"ز بده الکلام" نامش داده است.

ابیات متفرقه ذیل ازغزلیات‌اوست

به‌بستر افکند بیماری‌چشمت مسیحارا | ستون سرکند اعجازحسنت دست موسی‌را
گرکرده‌این و خواسته‌آنست‌روزحشر | از من سلام روضه ی دارالســــلام‌را
باشیخ شهر قسمت یارانه کرده ام | میخانه صادقی زمن و خانقاه را
زغیر بادل پرشکوه پیش یار شدم | گرفت جانب اغیارو شرمسارشدم
گشت دستم شاخ‌گل‌ازبس‌که‌دارد داغ‌ها | یادگارداغ‌محرومیتت برسرمی‌برم
زجفا هرکس نصیحت‌می‌کندیارمرا | می رود برمن گمان‌شکوه دلدارمرا
خوردندنارسیده‌حریفان‌شراب‌تو | من خود بگو چگونه نباشم کباب تو
خواهی‌که‌ازدریچه‌ی‌دل‌ها‌درون‌شوی | بگذار تا بلند شود آفتاب تو

(قطعه ذیل را درتاریخ ختنه‌کردن‌صفی میرزا گفته)

درختنه شاهزاده قدر بلند　　شد غنچه‌به‌سرخ بندشادی‌پیوند
هم لاله‌ی‌عمر پیرهن‌کردقبا　　هم غنچه‌ی‌تاریخ کله‌دورافکند (۱۵۰۳)

این قطعه نیز از اوست

شها به‌دورتو درتنگنای‌دلتنگی　　کشدسپهر دورنگم به‌جرم یک رنگی
کفیل‌روزی‌ایام شدکنت ، ستم‌است　　که ازدهان پری پیکران بزدتنگی

ازرباعیات اوست

درعشق توای ازمی‌خودکامی‌نیست　　درگوشه‌ی بی‌غمی‌نشستم‌پیوست
ازبسرکه گزیدم سرانگشت دریــغ　　کوتاه‌شداز دامن امیــدم دست

غزل‌ذیل‌هم نمونه‌ازغزلیات ترکی‌اوست

پسته نه دیور یحشن‌ایلراودهانک　　آغزینه‌باخ‌اول‌آغزی‌آچیق‌هیچ‌مدانک
برکره‌دوروب قبله رخسارینه‌قارشو　　حسرتدن آچیق‌قالدی‌گوزی‌قبلمنمانک
یوز دوره اگرایلیه‌یوسف سنــه‌تمز　　مقدورمیدریتمه سی خورشیدسهانک
قورتولمادی‌وصلیلمداخی‌صادقی‌غمدن　　شمدن بری‌یوخ‌چارمسی‌بودردەدوانــک

زبده‌ی‌منظومات‌وی‌مثنوی "فتحنامه‌ی‌شاهباسرکبیر" است‌که بعضی‌ازغزوات اورا دربحر "شاهنامه‌ی فردوسی "به‌نظم‌کشیده ومطلع‌آن‌این ست .

به‌نام‌خدائی‌که محتاج‌نیست　　به‌جزنام‌او دره‌التاج نیست

ابیات متفرقه ذیل ازآن مثنوی‌است

به‌نفس خود انشاء عالی‌نسب　　شدآرایش چرخچی راسبب
بپیچیدبرخویش‌گرداب وش　　زبحرغضب‌گشت گرداب‌کش
به‌راه‌دلیران زپیکان کیــن　　قضاریخت خارو خسر آهنین
زآهن دلی نیزه‌ی کینه توش　　شدازبیم‌آن خاروخسرموزه‌پوش

ملخ های پیکان زبرندگی | شده آفت مزرع زنــدگی
تن‌پردلان‌چاک‌ازپیش‌وپس | نمودارد‌ل‌ها چو مرغ ازقفس
تبرزین‌همی‌گشت از روی‌وپشت | یکی را به‌تیغ و یکی را به مشت
درین حشر گاه قیامت اثر | فرافر نای سر نا ی زر
همی‌رفت گوی‌زمین‌میل‌میل | چو جوزازدم بادخر طو م پیل
ز پیکان سوزن دم تیر ها | به‌زخم ستان ها و شمشیر ها
تو گفتی کماندار ناوک فکن | فتیله گذار آمد و بخیه ز ن
زچاکی‌که‌زدتیغ کین سینه‌را | تن جنگجو یـا ن‌پر کیــنه را
اگر قهربگذاشتی‌خون برون | دوعالم شدی غرق دریای‌خون
چو شدحقه بازجدل‌مهره‌ساز | تفک شد درآن‌انجمن‌مهره باز
نکردی نهان مهره درپیکری | که بیرون نیاوردی ازدیــگری
فلک پر صدا شد زبانگ‌بزن | بجنبید ناقو س دیــر کــهن
خدنگی‌که رو پر زره پوشکرد | دلش را زره‌حلقه در گوش کرد

درتعریف‌اسب ازآن‌جاست

زدوش و کفل‌یال‌ودم درشکوه | چو ابر پراکنده برطـرف کو ه

دراین منظومه خطاب به‌آسمان‌کرده‌می‌گوید

همان است این ساقی‌پیش‌دست | که هرمه دهد ساغری راشکست

مهم‌ترین‌آثاروی‌تذکره‌ی "مجمع‌الخواص "است که‌درمقابل "مجالس‌النفایس " امیرعلیشیرنوایی به‌زبان‌ترکی تالیف ساخته وآن مشتمل براحوال چهارصــد و هشتاد نفر شعرایی است که از ابتدای عـهد شاه اسماعیل صفوی تا دوره‌ی شاه عباس کبیر به عرصه ی ظهور پیوسته‌اند. نسخه‌یی ازاین تذکره در کتـاب

خانه‌ی نور عثمانی و یکی دیگر در ایاصوفی " استانبول " و یک نسخه‌ی نفیسی از کلیات او مشتمل براکثر رسالات وی درکتاب خانه‌ی فاضل محترم آقای حاجی محمدآقا نخجوانی درتبریز موجوداست .

۵

کمال الدین ابو الفضایل خواجه عبدالقادر الحافظ المراغی

(کمال‌الدین ابوالفضایل خواجه عبدالقادربن غیبی الحافظ المراغـــی)

(۷۵۴–۸۳۷)

مولانا غیبی مراغی که پدر خواجه با شداکثراوقات به منادمت ومصاحبت دونفر از عرفاو مشایخ مراغه که یکی ازآن ها " قدوه‌المحققین سلطان ارباب الطریقه برهان اصحاب الحقیقه شمس المله‌والحق والدین خواجه محمـــد المراغی " و دیگری " شیخ الشیوخ فی‌العالم قطب العارفین زایر بیت الله الحرام نجم المله والدین شیخ عبدالقادر الزیفی‌النراغی "باشداختصاص داشته‌وآن دو بزرگوار همیشه به والد خواجه می فرمودند که اگر خدای‌تعالی پسری ترا کرامت فرمود نام او را عبدالقادرو لقب‌و کنیتش را " کمال‌الدین " و"ابوالفضایل "بگذارید . درتاریخ بیستم شهر ذی القعده‌ی سال ۷۵۴پسری ازمولانا غیبی به وجود آمد نامش را عبدالقادر نهاد و به سن چهار سال‌که رسیداو را به مکتب فرستاد درهشت سالگی حافظ قرآن شد و در ده سالگی ازتحصیل صرف ونحو ومعانی و بیان فراغت حاصل نمود مولانا غیبی بعضی اوقات پسر را به مجالس ومحافل مشایخ و عرفا همراه خود می برده و او به

نغمات طیبه تلاوت قرآن می کرده واشعار دلاویز به نغمات شور انگیزمی خوانده است چنان‌چه همه در وجد آمده درحالت حضور دعای خیر درحق اومـــی فرمودند .

خوا جه عبدالقادر نظر به فطرت اصلی و طبیعت جبلی همواره به تحصیل علوم ریاضی و فن موسیقی بیشتر از فنون دیگر مایل بوده .

تمام کتب ورسایل مدونه از متقدمین ومتاخرین را که دراین علم دست ــ رس داشته جمع آوری کرده پس ازمطالعه ومداقه آن ها که به تمام جزئیا ت این فن مطلع و واقف گشته کتاب های مفصل و مشروح ترجمه وتالیف کرده‌و ازروی علم واطلاع به عملیات‌آن پرداخته دراستنباط او زان واستخراج‌الحان وتالیف نفرات واختراع نغمات مهارت به هم رسانیده اشهر مشاهیر مو سیقی شناسان عهد خود گردیده است .

دولتشاه سمرقندی او را درعلم ادوار وموسیقی سرآمد عهد شاهرخ محسوب داشته‌ومی‌گوید . "درربع مسکون به‌روزگارخودنظیرنداشته‌است به‌سرمی برده واول پادشاهی که او را تربیت کرده شیخ اویس‌بن‌امیر شیخ حسن بزرگ بوده که بعداز ظلم ملک اشرف در دارالسلطنه‌ی تبریز به تخت عدالت جا گرفته (۷۷۶-۷۵۷) و مولانا غیبی پدر، خواجه دو بیت ذیل را درمقام عراق‌به طرز سرود به عمله آورده است .

المنه‌لله که‌جهان باز جوان شد شاهنشه اویس آمد و دارای جهان‌شد
بخت آمدوصدمژده‌ی‌فتح‌وظفرآورد کان‌شاه جوان بخت جهاندارزمان‌شد

سلطان اویس ازشعرای سخنور و موسیقی شناسان نامور عهد خود بـــوده وقتی که دختر امیر صالح‌پادشاه‌"ماردین"را عقد کرده و برای عروسی‌اودسته یی

(۱) خواجه در نزد سلاطین‌عصر همیشه‌باکمال‌اعزازواحترام

از اهل طرب حاضر ومشغول بودند سه بیت ذیل را .

ساقیا می ده‌که‌دورکامرانی امشب‌است　　بخت ما را روز بازارجوانی امشب‌است

ماه‌فرخ‌رخ‌یک‌امشب‌خوش‌برآتاوقت‌صبح　　کافتابم را هوای مهربانی امشب‌است

ای‌دل‌ازخلوتسرای‌سینه‌بیرون‌نه‌قدم　　زان‌کمجان‌راخلوتی با یارجانی امشب‌است

انشا کرده و فرمودند کسی آن ها راتصنیفی بسازد خواجه‌عبدالقادر باآن که به مدرسه نرسیده بود این ابیات را در" مقامات عشاق" و "نوا " و"بوسلیک" به دور رمل دوازده نقره عملی ساخته مورد توجه خاص‌گردید .

فرمان ذیل رامعزالدنیا والدین" شیخ اویس انارالله برهانه" درحق خواجه‌نوشته است .

آن که مهرفلک‌آمدچومن‌ازعشاقش　　دل‌ماهست شب و روز به‌جان‌مشتاقش

نغمه‌وصوت‌خوشش‌گرشنودزهره‌زدور　　زهره درشوق بسوزد چومن ازاحراقش

شیخ‌اویس‌ارهوس‌صوت‌خوش‌اوداری　　منگر سوی‌جهان غم‌مخور ازآفـــاقش

حقاثم حقا که نادره‌ی عصر" بدیع الزمان کمال‌الدین عبد القادر حافظ طول‌الله عمره" یگانه‌ی زمان و نادره‌ی دوران است بی هیچ شکی و شبهتی بی‌مثل و نظیر است و به حضور ما اصناف تصانیف مشکل و خوش آینده ساخت و به طریق مرغوب ادا گردانید و بنـواخت پـس استادان و مغنیان که در زمان ما معین آمد مجموع ایشان در وصف او عاجزند بلکه انگشت تعجب به دندان حیرت گزیدندو دراین تاریخ (سنه‌ی اربع وثمانین و سبعمائه" منشور نبشته معترف شدند که از ماسبق برده ونیز کسی را آن طور ومشرب و قدر دراین فن نبوده .

چه حاجت‌است‌بدین‌دفتروگواه‌شدن　　تصرفات‌توخوداظهرمن‌الشمس است

از عمر و جوانی متمتع باد" حرره اضعف‌العباد شیخ اویس بن شیـخ حسن اصلح‌الله شانهما "

در" تاریخ‌منشور" سهوی واقع شده است زیرا که تاریخ ۷۸۴ سال‌فوت سلطان حسین میرزاست و دراین تاریخ هیچ یک از پدر و پسر درحال‌حیات نبوده اند خیلی‌محتمل است که به جای ۷۷۴ــ ۷۸۴ نوشته اند نویسنده ی این رقم هفتاد را ثمانین ترجمه کرده است .

بعداز فوت سلطان اویس پسرش سلطان‌حسین نیز مانند پدر خواجه‌را به‌مراحم ملوکانه امیدوار داشته وهمیشه گوش برآواز عود ونغمه‌های‌دل‌فریب او می داده است .

خواجه در" مقاصد الالحان" چنین گوید . " که در رمضان‌سال ۷۷۹ سلطان حسین میرزا فرمود که آیا کسی باشد که هر روز از رمضان را نو بتی ترتیب نماید . استادان عصر بالخصوص خواجه رضی الدین رضوان‌شاه بن زکی التبریزی گفت که این محال است واز جمله ممتنعات‌ست . حقیر گفتم ممکن است در سر این خواجه صد هزار دینار گرو بست و درآن باب و ثیقه نوشت و پادشاه گواهی خود را به‌آب طلا به‌آن رقم نمود وخواجه شیـخ محمد کججی شیخ الاسلام اعظم وقاضی شیخ علی صالحی وامیرزکریا خط برآن نهادو من متعهد شدم که برای هر روز از رمضان نوبت مرتبی بسا زم شعرعربی را مولانا جلال الدین فضل الله العبیدی واشعار پارسی را خواجه سلمان می‌نوشت والحان وایقاع را خواجه رضی الدین رضوانشاه که در این فن‌متعین بود مقرر می‌کرد . در سی روزرمضان‌سی نوبت ساختم و روز عرضه مجموع‌راا عاده‌کردم بلا زایدو نقصان وچون چهار شکل تربیع است نوابت

را پنج قطعه ساختم قطعه‌ی خامس را مستزاد نامیدم . دراین قطعه شرط چنان کردم که هرآن‌چه از صنایع درچهار قطعه پیشرو بوده باشد در مستزاد مندرج باشد خواجه رضوانشاه صد هزار دینار زرد و دختر خود را به نکاح شر عی به خانه‌ی بنده فرستاد " .

خواجه‌اصول ضرب الربیع را نیز درباغ دولتی تبریز درفصل بهار به نام نامی آن پادشاه ساخته است .

درتاریخ ۷۷۷ بعداز فوت سلطان اویس که شاه شجاع از شیراز به‌جانب آذربایجان آمده و چهار ماه‌زمستان را در تبریز سلطنت کرد درآن مد ت خواجه عبدالقادر مراغی و سلمان ساوجی هر دو منظور نظروی بوده‌اند .

بعداز فوت سلطان حسین در تاریخ ۷۷۴ که برادرش سلطان احمـــد جانشین وی گردید خواجه را خیلی بیشتر از جد و پدر معزز و محترم نگاه داشته و همیشه در تبریز و بغداد با وی بوده است . روزی در بغداد سلطان با خواجه درکشتی نشسته و سی نفر ملاح به حرکت آن سفینه مامور بودند . سلطان احمد به خواجه فرمودند که مساوی عدد ملاحان باید سی دور بسازی که نقرات آن سی باشد . خواجه‌حسب الامر وی دور شاهی بساخت که‌نقرا ت آن سی بوده است .

خواجه اصول " ضرب الفتح " را هم که یکی از شاهکار های اوست در سال ۷۸۴ درچمن " او جان"تبریزبرای فتح شاهزاده شیخ علی که از بغدا د آمده و باسلطان احمد طرف شده بود ساخته و به موقع عمل گذارده است .

درتاریخ ۷۹۱ بعداز آن‌که امیر تیمور به طرف بغداد لشگرکشیده و سلطان‌احمد ازآن‌جا فرارکرده به روم و مصر رفت خواجه با اهل و عیال‌خـود

به کربلا گریخته سر و ریش و ابرو و سبیل خود را تراشیده وخرقه‌ی با یزیدی
پوشیده نزد امرای امیرتیمور رفت واظهار کرد که عبدالقادر حافظ قرآنم و
در علم و عمل موسیقی استاد هستم تمام سازها و بالخصوص آلت عود را
خوب می نوازم ایشان گفتند که امیرتیمور ترا در بغداد خیلی جستجو کرد و
نیافت وامیرزاده میرانشاه خیلی‌مشتاق دیدار تست فوری او را نزد میرانشاه
به "حله" بردند دو روز دیگر امیر تیمور او را به خواست از وی پرسید خواجه
عبدالقادر تویی خواجه جواب داد بله امیرگفت باتو سه سخن دارم اول آن
که ریش نتراشی که پیش ما رسم نیست دوم آن که پیش فرزندم میرانشاه مرو
که او شوخ‌است با تومشغول شده‌از شمشیرزدن باز می‌ماند سوم آن که آوازه‌ی
تو بسیار شنیده ام پیش من معتدل گوی تا آواز تو بشنوم خواجه معتدل‌گفتن
آغاز کرد واین ابیات را بخواند .

مشرق ومغرب مسخر دور سنکا (سنا) دولت ونصرت مقرر دورسنکا (سنـــا)
فتح ونصرت دائما بیل‌کنده د و ر دولتین حقدن‌مقــر ر دور سنکا (سنا)

فرمان ذیل سفارشنامه ای ست درحق خواجه که‌ازطرف امیر تیموربه‌اهل
سمرقندنوشته شده است .

"من‌انشاء مولانا شمس الدین‌منشی "

"سلطان محمود یرلیغیندین ــ امیر تیمور گورکان سوزندین‌فضلای‌آفاق
وفصحای عصر علی الاطلاق بتخصیص افاضل واکابر سمرقند بدانند که مولف
نغمات طیبه و مصنف تالیفات مستغربه مستطر به اصول اختراع که در از ل
آزال به‌تنسیق ابعاد طبقات ادوار و ترتیب مقادیر لیل و نهار بحکمه بالغه
وربک یخلق مایشاء به‌اظهار رسانید درمقسم دوگاه و هدیناه النجدین هــر

کسی را از خواص انام و مستعدان ایام اولئک الذین انعم الله علیهم به‌توفیق قطع مسالک حجاز توجه به‌صوب کعبه‌ی کمالات به‌مقتضی یوتی الحکمه من یشاء ارزانی داشتند که درعالم تشخصات مظاهر عنصری که‌یوت کل ذی فضل فضله برمثال نفوس قدسیه مطلع فیضان انوار تاییدات ربانی و بدایع لطایف صمدانی می باشند و بدین‌واسطه چون فیض غمام مشهور آفاق وچون بدر تمام منظور احداق می‌شوند و ذالک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم هر آینه ترجیب وترحیب واستحسان واعلای شان و رفع مکان وتشهیر مآثر وفضایل چنین مستعدان برسلاطین روزگار وخواقین رفیع مقدار واجب بود ومقصود ازین سیاق شرح خصال حمیده وکمالات سدیده‌ی صائب مولانا لاعظم قدوه الفصحا ء فی العالم او حد زمان نادره ی جهان "

آنک در ادوار مثل او نیامد دروجود   وآنک برمجموع موسیقی شناسان پادشا است

ازصفی الدین که‌گوید زانکه‌پیش فضل او
صدچو فیثا غورث استاد یونانی گذاشت

زهره‌چون چنگ ازخجالت سرپیش افکنده است
تا جهان ازصیت صوت دلنوازش پرصدا است

درحجاز اززمره‌ی دانش چنوکامل که‌دید
نی مخالف شد سخن همتاش درعالم کجاست

چون ضمیرش کوکبی ازمشرق رتبت نتافت
چون‌وجودش شعبه‌یی‌ازروضه‌ی دانش نخواست

آن که ازاعجاز فضلش جز محیر نیست عقل
وآن که‌تا بوداست تهفتست هرگز راه راست

وآن که از تاثیر ساز روح بخشش درعراق

همچو بلبل‌کار عشاق صفاهان‌بانواست

هم اشاراتش به نور علم مصباح‌نجات

هم‌عباراتش زفرط لطف قانون‌شفاست

می‌چکد ازلفظ دربارس زلال‌سلسبیل

آبداری سخن بین لاجرم درشان‌ماست

استادالبشر محسود الافاضل‌محمودالخصایل مولانا کمال الملة والدین عبدالقادر رفع الله تعالی معارج اقداره و قرنت بانجاح الاوطار فی شرائف اعصاره است " آن که صیت کمالات او صخره‌ی صما شنیده و تا ارغنون ساز دوایر افلاک به هفت سرایر دل های عشاق را در پرده راست نوامی‌دهد در قانون فن موسیقی که از علوم ریاضی است مثل او مستعدی زبان به نغمه — سرایی نگشاده است .

زدست خجلت آواز عود او زهره

علی‌الدوام خوردگوشمال چون‌طنبور

به‌گاه‌خواندن‌قرآن‌به‌عقل‌جان‌بخشد

چنان که‌نعمه‌ی داود درادای ز بـــور

واوضح‌تبیاناوافصح‌لهجه	واعظم برهاناواکرم موردا
واحسن‌اخلاقاوالطف‌شیمه	واطیب‌اعراقاواشرف‌محتدا

خط ملیح‌ونظم متینش یخرج‌منهما اللولووالمرجان که‌غیرت نگارخانه‌ی چین وخجلت صفای زلال ماء معین است به مثابت خط ملیح وکل‌الناس‌یعشقه

حتی الملوک و ابناء السلاطین رسیده ابکار مربع افکارنگلاینش به صفت حو ر عین کامثال اللولو المکونون اتصاف یافته وچهره‌ی خجسته‌ی سیمای لطایف الفاظ همایونش درسلک خطاب افسحر هذا ! م انتم له تبصرون منتظم گشته .

عباراته فی النظم والنثر کلها　　غرائب تصطاد القلوب بدایع

تاطفل غنچه در مهد زیر جدی بتبسم ریاح ربیعی متبسم است بلبلی خوش الحان تر از او درگلزار معانی مترنم نشده است بدین سبب چون آفتاب جهانتاب مشهور زمان وچون سخن مذکور هر زبان گشته است .

له فتنه و قاده مستفیضه　　و منزله من دونه النجم آفل

فلاالشمس ان قیست به مستنیره　　ولاالصبح وضاح ولاالبدر کامل

خجل ازلدت شهد سخنش آب حیات　　واله ازنکهت انفاس خوشش بادشمال

هم هنر را شرف رتبت ازاوبسته لوا　　هم سخن را نظر فکرت اوداده جمال

آن که تا باغ جهان ست چنونشانده است　　دست دهقان ازل درچمن فضل نهال

هندوی خلق روان پروراومشک خطا ست　　بنده‌ی طبع گهر گستر او عقد لئال

ذوق حسن سخنش ناطقه را داده شعف　　لطف آواز خوشش سامعه را برده زحال

قلم نسخ روان بر ورق تیر کشد　　پایه‌ی منقبتش گر فلک آرد به خیال

و باوجود هیات مطبوع و طبیعت موزون وکمال فصاحت و بلاغت رعایت رسوم ملازمت وآداب مجلس بروجهی لازم ذات ملکی الصفات اوست که در نور قرص آفتاب نکته‌ی اعتراض پیدا توان کردن و در مائده‌ی پر فایده‌ی نعمت محاسن خصال او پیدا نتوان کردن .

لقد حازاقسام الفضائل کلها　　وامسی وحیدا فی فنون الفضائل

فلاجرم منظور نظر رافت ومخصوص حضرت فردوس حضرت داشته به

تقرب تمام وحصوصیت مالاکلام فایق وفایزگردانیده شدو چون مستحق صنوف عنایات پادشاهان و مستوجب ضروب اصطناعات خسروانه است هرآینه‌مداد تربیت وسواد حسن عاطفت درپاه‌ی او سمت تضاعف می یابد (ومن منـــع المستوجین فقد ظلم ومن‌الله‌الرعایه‌والتوفیق) همگنان‌براین جمله محقق شناسند و دراستر ضای او کوشند و انجاح مطالب وتحصیل مآرب او به جا ی آورند وتعظیم او واجب شناسند وشکر او موثر دانند تحریرا فی غره ر جب المرجب سنه‌ی ثمان مائه به‌مشافهه حضرت خاقانی مرقوم گشت "

دستخط ذیل راهم سلطان احمد درحق خواجه نوشته است .

" اگر خواهم شرح و بیان فضایل وکمالات پسندیده‌ی یار همدم موافق غمگسار افتخار وپیشوای‌هنر مندان اول وآخر که برسریرهنرمندی مستقل‌است ومملکت روحانی سلیمان‌را به الحان روح پرور داودی درتحت تصرف‌درآورده وجباران این قسم را که هریک در هنر خود سر برفلک هشتم‌می افراشتند به ضرب موسیقی رام کرده سلطان الحفاظ ذوفنون‌عصر فیلسوف جهان‌کمال‌المله والدین "عبدالقادرادام‌الله‌سعادته" کنم نوعی باشد ازتکلف وتکلف درنظر اهل بصیرت وطایفه‌ی استعداد پسندیده نیست پس براین جمله آنچه از وی دیده و شنیده ام از هزار یکی وازبسیار اندکی نگفته باشم چه زبان از شرح اوصاف او قا ضر است .

اول ــ درحفظ کلام‌الله که علی طرف اللسان‌یاد داردبه الفاظ درست وتجوید صحیح ادا می‌گرداندوگویا این آیه درشان او نازل شده که" زینــوا القرآن‌باصواتکم فان‌الصوت‌الحسن یزیدالقرآن‌حسنا "

ثانی ــ درقسم خط او که" احسن من‌الو شی المتمم والدرالمنظم واعز

من سواد العین وسویداء الفواداست " واقلام سته را که آن محقق ــ ریحان ــ ثلث ــ نسخ ــ رقاع ــ توقفیع ــ است به مرتبه‌ی اعلی دانسته ونوشته‌است .

ثالث ــ درعلم موسیقی که آن به پنج قسم است قسم اول دراصول ایقاعی که اگر خواهد دوری اختراع کند که در بدیهه ثقیل پیش آن خفیف نماید و هزج خفیف گردد .

رابع ــ درتصانیف عمل نوبت مرتب قول وغزل وترانه وفرود است و اعمال وکل الضروب وکل النعم و ضربین وچهاردور ایقاعی معا در تصنیف ادا می گرداند مثلا به دستی مثل رمل "۲۴نقره" و به دستی دیگر خفیف "۱۶نقره" و به‌پایی و رشان "۱۶ نقره" و به‌پایی دیگرفاختی که مقدور هیچ آفریده‌یی نبود .

خامس ــ درمقامات که برجمیع کتب و رسایل متقدمان که دراین فن تالیف کرده انداطلاع یافته وکتب ورسایل خود تالیف کرده وآن چه برآن‌ها اعتراض دارد عین آن ها را برای تحقیق مسایل فن بازنموده .

سادس ــ جمیع آلات ذوات الاوتار خاصه عود که بر او ختم شد و چندین تاری دیگر اختراع کرده مثل ساز کاسه های چینی که آن خود بر جمیع حکما ومتقدمان مخفی بوده است .

حرره‌العبد احمدبن شیخ اویس غفرالله ذونوبهما تحریرافی اواسط صفر سنه‌تسع وسبعین وسبعمائه‌هجریه " .

خواجه در نزد بایزید بن سلطان اویس نیز کمال تقرب داشته است و او درتاریخ ۷۸۴ عراق عجم را تصرف کرده درشهر سلطانیه برتخت نشسته بوده است .

خواجه مدتی هم در پیش خلیل سلطان بن امیرانشاه کمال احترام را داشته‌است واوچهارسال تمام از تاریخ ۸۰۷ الی ۸۱۱ درماوراءالنهرسلطنت کرده و پایتخت آن سمرقندبوده است . در" مقاصد الالحان"گفته . " د ر بلده‌ی خجند در حضور خلیل سلطان مشغول آوازه خوانی بودم ناگاه‌صدا ی قمری شنیده شد به امر سلطان مشارالیه نغمه‌یی مانند نوای آن مرغ ساختم که به‌شکل "تننن_ تننن" هشت نقره اعتبار شده است" و " دورماتین" راهم درباغ نقش جهان سمرقند برای شاهزاده محمدسلطان ساخته است .

خواجه از فترات عراق وآذربایجان خسته شده به طرف خراسان نزد میرزا شاهرخ رفته وتا آخر عمر مقرب ومعتمد وی بوده است رباعی ذیل را در موقع کشته شدن سلطان احمد گفته به عرض میرزا شاهرخ رسانیده است .

عبدالقادرزدیده‌هردم‌خون‌ریز　　بادور زمانه نیستت جای ستیز

کان مهر سپهر خسروی را نا گاه　　تاریخ‌وفات‌گشت‌قصدتبریز (۸۱۳)

خلاصه‌ی کلام خواجه کتاب " مقاصد الالحان" را درتاریخ ۸۲۱ به نام نامی این پادشاه تالیف کرده اول کتاب است . " الحمدالله‌الذی‌زین‌الاصوات‌بطیب الالحان‌والنغمات وصیرها دائره‌بین‌الشعب‌والمقامات‌الخ" دراین کتاب گوید . " درباغ زاغان‌هرات روزی سخن از عدل و داد به میان‌آمد دور عدل را به امر این پادشاه درآن باغ ساختم"

ازجمله‌ی تالیفاتش" جامع الالحان" پارسی است که درتاریخ۸۱۶ برای پسرش نورالدین‌عبدالرحمن تالیف کرده و اولش این‌است . " حمدبی غایت وشکربی نهایت قادری را که انواع موجودات را به کمال قدرت و تمام‌حکمت ازعدم به‌وجود آورد" در" خاتمه‌ی کتاب گفته . " اما حضرت مخدومی‌والدم

"افضل المتاخرین‌جمال المله والدین مولانا غیبی سقی‌الله ثراه وجعل‌الجنه مثواه" درانواع علوم شتی ید طولایی داشت خصوصا دراین‌علم وعمل که کسی به مرتبه‌ی او نرسیده و به حال این بنده اهتمام تمام داشت و در انواع علوم تعلیم وارشاد می فرمود خصوصا در این فن که‌به‌یمن‌همت‌مبارک‌ایشان خبرت ومهارت دراین علم وعمل به مرتبه‌یی رسید که برعالمیان واضح‌ولایح گشت‌وغرض مخدومی والدم رحمه‌الله درتعلیم بنده دراین فن آن‌بود که چون قرائت قرآن تمام کردم وحفظ کردم "بتوفیق الله‌تعالی" خواستند تا معرفت نغمات کماینبغی این بنده را حاصل شود که‌به تلاوت قرآن که‌مشغول می‌شوم به نغمات طیب و بدان ترنم می کنم از سر و قوف باشد. و در این زمان کسی که دراین علم و عمل جامعیت داشته باشد تا به تعلیم اواشتغال نمایم نبود و از تصانیف مشکله که دراین فن ساخته بودند کسی را قوت حفظ‌آن ها نبود وآن ها مستور مانده و مشهور نشدند مگر بعضی از اعمال سهله المآخذ که طباع عامه‌ی مردمان راخوش می‌آید می‌توانستند یادگرفتن لاجرم چندکتاب دراین علم نوشتم . " کنز الالحان" ، " جامع الالحان " "مقاصدالالحان" ، " کتاب لحنه" تا باشد که مستعدان روزگار این‌فقیر را به‌دعای خیر یاد آورند".

خواجه رساله‌ی" ادوار" عبدالمومن ارموی را به نام " زبدةالادوارفی شرح رسالةالادوار" شرح و تفسیر کرده و رساله‌یی هم به عنوان فواید عشره دارد‌مجموعه‌ی آثار وی در کتابخانه‌ی" نور" عثمانی دراسلامبول موجود و بعضی از آن ها به خط خود این مرحوم است ، صورت سه مکتوب مندرجه در احوال‌خواجه‌را ازآخر" مقاصد الالحان " " کتابخانه‌ی‌پرقیمت ادیب دانشمند

حضرت حاجی حسین آقای ملک " نقل نمودم وآن نسخه‌ی ممتاز در تا ریخ ۸۳۷ تحریر شده است .

خواجه غیر از نورالدین پسر دیگری به نام عبدالعزیز داشته که او هم ازموسیقی شناسان عهد خود بوده وکتابی به اسم سلطان سلیمان خان‌تالیف کرده‌و درآن کتاب گوید . " عبدالمومن ار موی درکتاب الادوار۸۴ دایر ه استخراج کرده پدرم هفت دایره و من ۹ دایره برآن ها افزوده‌ام که مجمو ع آن صد دایره می شود ". و نیز درآن رساله گفته‌است که . " ابونصر فارابی دو تار برعده‌ی عود قدیم افزوده وآن را "کامل" نام نهاد عبدالرحمن‌بن عبدالقادر دوتار دیگر علاوه نموده" اکمال "ش موسوم کرده من هم دو تا ر دیگر برآن بسته عنوان" مکمل" بدان‌دادم "

خواجه دراواخرعمرخدمت " مرشدالواصلین شیخ‌زبن العابدین خوافی " مشرف شده و مشارالیه انابت نامه‌یی بـ وی نوشته و درآن جا خواجه را با عناوین ذیل ذکر کرده است . " نادرالعصر والزمان اعجوبه‌الدهر والدوران منشئی النغمات والالحان مبدع العجائب فی الادوار مخترع الغرائب‌فی‌الاوتا ر ذی الفضل البالغ والجود السائغ والعقل الکامل والادب الشامل واللطافـه الذاتیه والظرافه‌الجبلیه محبوب قلوب سلاطین الدنیا والدین کمال الدنیا والمله والدین عبدالقادر ادام الله تعالی انظار العنایه . . . . . " .

خواجه سال ۸۴۷ درشهرهرات ازمرض وبا درگذشت و درآن جا مدفون است .

٦
بهمنیار

بهمنیار
====

بهمنیار ـ ابوالحسن بهمنیار بن مرزبان کاتب آذربایجانی از پیروان فلسفه‌ی معلم اول واز فحول تلامذه‌ی ابوعلی بن سینا بوده سی سال بعد از فوت آن‌حکیم دانشمند در سنه ی ۴۵۸ رحلت فرموده است .

مولانا بهمنیار به نقد و بحث غوامض حکمت میل زیادی داشته واکثر اوقات خود را به کشف وحل مسایل فلسفه صرف می‌نموده و همیشه سئوالات ومباحثاتی فیما بین‌آن دوفرزانه‌ی برزگوار به عمل آمده وابوعلی به‌نظریات وی‌جواب می داده است . صاحب " طبقات‌الاطبا " در میان فهرست تالیفات ابوعلی کتابی ذکر نموده که عنوان آن این‌است " المباحثات‌بسئوال‌تلیمذه ابی‌الحسن بهمنیاربن‌المرزبان‌وجوابه‌له" و درمیان قسمت عربی کتابخانه‌ی برلن رساله‌یی از تالیفات‌ابوعلی خطاب به بهمنیار موجود و در مقدمه‌چنین گوید . "صل کتاب الشیخ معرفا من‌خبر سلامته ماوقع الیه‌آ لسکون‌التام‌والاعتدا د البالغ و قفت علی مضمونه اجمع والذی شکرنی علیه الخ"

ازجمله‌ی‌کتب بهمنیارکتاب "التحصیل" است درمنطق و طبیعیا ت و الهیات‌و دیباچه‌ی آن کتاب این‌ست "الحمدالله رب‌العالمین‌و هوحسبنا وحده و نعم‌المعین‌قال بهمنیار بن المر زبان رحمه‌الله وبعدفانی محصل‌فی

هذه الرسالهاللجالس الرئيس الاجل‌ابن منصور بهرام بن خورشیدبن‌یزد یار ادام الله تمکینه لباب الحکیم التی هذبها الشیخ الرئیس ابوعلی‌الحسین بن عبدالله بن سینا رحمه اللهمقتدر فی الترتیب بالحکمه العلانیه وفی استیعاب المعانی بعامه تصنیقاته و بماجری بینی و بینه محاوره و مصیف الیه ماحصلته به نظری من الفروع التی تجری مجری الاصول و یذلک علی هذه الفروع نظرک فی کتبه و ینقسم هذه الکتاب الی ثلثه‌کتب "

کتاب فوق به زبان پارسی نیز موجود ولی معلوم نیست که تالیف‌خود اوست ویا بعداز وی ترجمه کرده اند .

وکتاب " البهجهو السعاده و ما بعدالطبیعه ومراتب الموجودات " نیز ازجمله تالیفات اوست .

واین دو رساله‌ی اخیر وی در تاریخ ۱۸۵۱ میلادی به واسطه‌ی سلیمان پویر باترجمه‌ی‌آلمانی در شهر " لبسیک " به طبع رسیده و در قاهره نیز در سال۱۳۲۹ چاپ شده است .

بهمنیاردرفن موسیقی نیزماهرو استاد بوده وکتابی درآن باب‌تالیف کرده است .

از مشاهیر فلاسفه وحکما شاعر معروف ابوالعباس لوکری استاد خواجه نصیرالدین طوسی ازجمله تلامذه‌ی این حکیم بوده وکلمات ذیل ازسخنا ن بهمنیار است .

"عقل‌انیس‌است درغربت ، لذات عقلی شفایی است که دردی لاحق آن نمی‌گردد و صحبتی است که بیماری لازم آن نیست کسی که علوم عقلی را بیاموزد ومتخلق به اخلاق‌وآداب آن علوم نشود اوجاهل به‌حقایق علوم

است . هرحکیمی که‌زیاده برحاجت خودطلبد او را علم حکمت حاصل‌نیست و ذوق آن را نیافته است " .

هرکس‌بیشتر از این طالب تتبع حال وی باشد به "منتخب صوان‌الحکمه "ی محمدبن طاهربن‌بهرام سجستانی و " تاریخ حکماء الاسلام " ابوالقاسم بیهقی و " نزهت‌الارواح " محمد بن محمود شهر زوری و " روضات الجنات " محمد باقر خوانساری رجوع نماید .

۷

نورالحق والدین عبدالرحمن جامی

* نورالحق والدین عبدالرحمن جامی *

مولانا عبدالرحمن جامی که لقب اصلی او عمادالدین و لقب مشهورش نورالدین بوده است نسبت شریفش به امام محمد شیبانی (۱) معروف که یکی از اعاظم علمای مذهب حنفی است می رسد ، اما والد وی نظام الدین دشتی و جدش شمس الدین محمد دشتی از محله ی دشت دارالسلطنه ی اصفهان می باشند و برحسب حوادث زمان از وطن مالوف به ولایت جام آمده و به امر قضاوت و فتوی اشتغال نموده اند ، آباء و اجداد او تا در ولایت جام بوده اند در نوشته ها و سجل کتابتشان دشقی می نوشته اند ، بعد از آنکه از ولایت جام بیرون آمده اند به جای دشتی امضاء و تخلص را لفظ جامی قرار داده اند .

مولانا در مقدمه ی دیوان فاتحه الشباب چنین گوید "چون مولد این فقیر ولایت جام است که مرقد مطهر و مشهد معطر شیخ الاسلام احمدالجامی (۲) قدس الله سره السامی آن جاست و این معنی را رشحه ی از جام ولایت وی می دانند تحقیق نسبت را به ولایت جام و جام ولایت شیخ الاسلام جامی تخلص کرده شده .

مولدم جـام و رشحه ی قلمم — جرعه ی جام شیخ الاسلامی است
لاجـرم در جـریده ی اشعـار — بـدو معنی تخلصم جامی است

ولادت با سعادت مولانا درخرجرد جام (زام) وقت عشاء بیست و سیم شعبان

---

(۱) محمد ابن حسن شیبانی در سنه ۱۸۹ مرده

(۲) شیخ الاسلام احمد جامی درسنه ۵۳۶ مرده

المعظم سال ۸۱۷ واقع شده چنانکه در قصیده‌ی رشح بال به شرح حال (۱) اشاره به‌تاریخ ولادت خود کرده و می‌گوید .

به سال هشتصدوهفده زهجرت‌نبوی — که‌زد زمکه به یثرب سرادقات جلال

زاوج قله‌ی پروازگاه عــز و قــدم — بدین‌حضیض‌هوا سست‌کرده‌ام پروبال

حضرت جامی در صغر سن همراه والد شریف خود به هرات آمده ، مقدمات‌عربی‌وادبیات‌رادرمدرسه‌نظامیه‌آنجاتحصیل‌کرده ، وبعدازآن بــه سمرقندرفته‌ودرآن شهربه‌حلقه‌ی تدریس‌خواجه‌علی سمرقندی‌وقاضی زاده‌ی رومی (۲) داخل‌شده‌و این‌بزرگواردرحق‌مولاناچنین‌گفته‌است "که‌تا بنــای سمرقنداست‌هرگز به‌جودت‌طبع وقوت‌تصرف این جوان جامی کسی از آب، آمویه‌بدین جانب عبور نکرده است "

مولانا پس ازآنکه‌زحمات زیاد در تحصیل علوم وفنون کشیده ، و مدتی با علماء وعرفای‌آن عصرمعاشرت‌کرده ، و باآن‌ها مراوده‌ومکاتبه‌داشته‌سرآمد دانشمندان قرن نهم و زبده‌ی سخنوران نامی معاصرین‌خودگردیده است ، . همچنین‌دوره‌ی‌اکثرسلاطین‌تیموری‌راازشاهرخ‌میرزاتاسلطان حسین میــرزای بایقرادرک‌کرده‌وبا میرزاالغ بیک‌صحبت‌ها داشته‌وقصاید غرا درمدح سلطان ابوسعید و سلطان یعقوب وجهانشاه‌و سلطان‌محمدفاتح و غیر آن‌ها به‌نظم درآورده واغلب کتاب‌های خودرا به‌نام سلطان‌حسین و امیر کبیر علیشیر نوایی تالیف‌کرده است ،وامیرمشارالیه‌هم‌کتابی به عنوان خمسه‌المتحیرین

---

(۱) قصیده‌ی رشح‌بال‌رادرتاریخ ۸۹۳ گفته هشتاد وسه بیت است .

(۲) قاضی زاده رومی در سنه ۸۸۹ مرده .

در شرح حال وفضل وکمال او تصنیف ساخته و در قصیده‌ی تحفة‌الابرارش بدین نمط از وی قدردانی می‌نماید .

اندر این ره آنکه دارد گام بر گام رسول

ع عرش‌پروازی‌است کوهم‌را هروهم رهبراست

حامی دین نبی جامی که جام فقـــر را

د داشته بر کف لبالب ازشراب کـــوثراست

عاجز از تعداد اوصاف کمـال اوست عقل

ا نجم گردون شمردن کی طریق اعوراست

خلاصه‌ی کلام مولانا رسایل وکتب عدیده و حواشی و تعلیقات کثیره موافـــق عدد لفظ جامی که عبارت از پنجاه‌وچهار جلد می‌باشد به قلم آورده‌است که به‌استثنای چند جلد عربی همه به‌زبان پارسی بوده و بیشتر از ثلث آن‌ها به‌طبع رسیده‌و سه دوره‌ی کامل خطی ازآنها را درکتابخانه‌آیاصوفیا دیده‌ام.

واله داغستانی گوید "مولانا درعذوبت کلام و شیرینی سخن و صفای تقریر و شکستگی نفس‌وپختگی بیان وحسن ادا ونزاکت معانی و ملاحت الفاظ و فصاحت گفت‌وگو وبلاغت طرز عدیم المثل‌است" شاهدین‌این مدعا آن‌که دواوین ومنشات وی درعـهد خود به‌درجه‌یی شهرت داشته و مطلوب عموم ، بوده است که معاصر وی دولتشاه گفته " دیوان شریفش زیور مجالس فضلای روم و منشات‌لطیفش دیباچه بدایع اهل شام است "وامروز هم که چهارقرن ونیم از وفات وی می‌گذرد کلیه تالیفات وی در ممالک عثمانی وهنـــدوستان بیش از ایران مقبولتر و اغلب آثار وی درآنجا به طبع رسیده‌است ، مولانا مقدمه‌ی ذیل‌را درتاریخ‌دواوین ثلثه خود می‌نویسد " در این ولاکه‌ازتاریخ

هجرت نبویه تا تکمیل‌مائه‌تا سعه سه سال بیش باقی نمانده است ، محب و معتقد درویشان مظام الملة والدین علیشیرنوایی همت شریف به آن آورده است که دو اوین وقصاید و غزلیات‌را که عدد آن به سه رسیده است درتکمیل فراهم آورد و چون سه‌مغز پسته‌در یک پوست پرورد از این نفر استدعاء آن کرد که هریک به‌اسمی خاص‌اختصاصی گیرد لاجرم به‌ملاحظه‌ی اوقات‌وقوعشان دیوان اول که در اوان جوانی واوایل زمان آمال وامانی به‌وقوع پیوسته به فاتحه الشباب اتسام می‌یابد دیوان ثانی که در اواسط عقود ایام زندگانی انتظام یافته به‌واسطه العقد نامزدمیشود و دیوان ثالث که دراواخرحیات‌آغاز ترتیب آن شده است به خاتمه‌الحیوه موسوم می‌گردد "

مولانا جامی در دو اوین‌سه گانه قصاید عالی در توحید و تجرد و نعت و منقبت و مدایح سلاطین عصر خود گفته ،ازجمله‌آن‌هاست‌قصیده‌یی که‌در تاریخ ۸۷۷ در اثنای سفر حجاز بعداززیارت مرقد مطهر حضرت امیر المومنین به نظم درآورده است و مطلعش‌این‌است .

اصحبت‌زائرالک یا شخنه‌النجف

بهر نثار مرقد تو   بهر نثار مرقد تو نقد جان بکف

بر حسب روایت صاحب رشحات حضرت وی به خط شریف خود این‌مسافرت را بطور اختصار بر ظهر کتالی چنین می‌نویسد .

اتفاق سفر مبارک از دارالسلطنت هرات حمیت‌عن‌الئافات درشانزدهم ربیع اول سنه ۸۷۷واقع شد اواسط‌جمادی‌الاخری به بغداد رسیده شد منتصف شوال به کنادر دجله اتفاق افتاد و به ستم از آنجا قافله روان شدند غرهی ذالقعده از نجف حضرت امیرکرم‌الله وجهه ورضی‌عنه به پایان درآمدند ،

و بیست دویم و یا سوم توفیق نزول به مدینه رسول ص دست داد ، ششم ذیجه به مکه ، شریف زادها الله تعالی شرفا رسیده شد پانزدهم به‌جانب شام نیت ارتحال واقع شد بیست پنجم را به‌مدینه شریف رسیده شد بیست هفتم رحلت افتاد در اواسط عشر اخیر محرم به دمشق نزول واقع شد بعد از نماز جمعه چهارم ربیع اول از محروسه دمشق مراجعت به‌خراسان اتفاق افتاد ودوازده روز را به‌حلب رسیده شد ، روز دوشنبه بستم ربیع الثانی ازبلده‌ی حلب به جانب قلعه پیره روانه شدیم بیست چهارم جمادی اولی به تبریز رسیده شد وششم جمادی الاخری به جانب خراسان توجه افتاد و هلال رجب به یک منزل پیش از او زمین ری نموده شد ، روز جمعه سیزدهم شعبان به شهر هرات نزول واقع شد و کان ذالک فی سنه : ثمان و سبعین و ثمانمائه "

حضرت جامی بعد از ورود به مدینه طیبه و زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم غزلی فرموده‌اند که مطلعش این است :

به‌کعبه‌رفتم از آنجا هوای کوی تو کردم

جمال کعبه‌تماشا بیاد روی‌توکردم

بعد از زیارت روضه‌مطهر آن بزرگوار توجه به‌جانب شام کرده وچهل روز در دمشق رحل اقامت انداخته ،وازآنجا به‌حلب رفته‌اند ودرآن ولاء قیصرروم خواجه عطاءالله کرمانی را مصحوب پنج‌هزار اشرفی منقود وصدهزار دیگر موعود به طرف مولانا فرستاده است که التماسی بنماید چند روزی به ممکت روم تشریف فرما شوند ،ولی‌مشارالیه‌وقتی به دمشق می‌رسد کمولانا از حلب رو به راه تبریز نهاده وحرکت کرده و رفته بوده‌اند ، مولانا بعد از این واقعه رساله‌یی به‌عنوان ارشادیه و قصیده‌ی غرایی به‌جهت سلطان محمد فاتح نوشته

وفرستاده‌اندکه مطلعش اینست :

طاب رباک ای نسیم شمال   قم و مرنحو کعبه آلامال

چنین گویند که در تاریخ ۸۸۶ مولانا دوباره بنا به‌دعوت سلطان مشا الیه از خراسان به طرف استانبول حرکت می‌کنند ولی در حین ورود به قونیه خبر فوت سلطان به‌او می‌رسد وازآنجا فسح عزیمت کرده و مراجعت می‌نمایند .

واز قصاید برجسته آن حضرت قصیده لجه‌الاسرار است که در تاریخ ، ۸۸۰ قصیده‌ی بحر الابرار امیرخسرودهلویرا تتبع کرده است تحفه‌الابرار امیر علیشیرنوایی و شهرآشوب آگهی خراسانی نیز از جمله نظایر آن قصیده می باشند ،

از امهات قصاید وی یکی هم جلاء الروح است که در تاریخ ۸۹۳ قصیده‌ی شنهئیه معروف خاقانی را استقبال کرده و مطلع آن اینست :

معلم کیست؟ عشق و کنج خاموشی دبستانش

سبق نادانی و دانا دلم طفل سبق‌خوانش

در مقابل این قصیده‌ی خاقانی امیر خسرودهلوی‌هم قصیده‌ی مرآت الصفاو فضولی بغدادی قصیده‌ی انیس‌القلوب وعرفی شیرازی قصیده‌ی عمان‌الجواهر را ساخته‌اند .

مولانا غزل‌های بسیار شیرین و دلچسب گفته علی‌الخصوص ملمعاتش که فوق العاده‌بدیع ولطیف واقع شده است ، ودر بحور قلیل الاستعمال نیز غزلهای مطبوع طبایع عموم به‌نظم درآورده و غزل ذیل یکی از آنهاست‌که در بحر کامل ساخته و بسیاری از شعراء آن را استقبال کرده‌اند .

نفحات وصلک او قدت جمرات شوقک فی‌الاحشاء

ز غمت به‌سینه‌کم آتشی که نزد زبانه‌کمـــا تشـاء

به‌تو داشت خودل گشته‌خون زتو بود جان‌مراسکون

فهجرتنی فجعلتنـــی متحیـــرا متـــوحشـــا

دل من به عشق تو می‌نهد قدم وفا بره طلـب ،

فلئن سعی فیه سعی ولئن مشـــی فیـــه مشـی

زکمند زلف تو هر شکن گرهی فتـاده بکـار من

به‌گره گشایی زلف خود تو زکار من گرهـــی گشـا

توچه‌مظهری‌که‌زجلوه‌توصـــدای‌صیحه‌ی‌صوفیان

گذردز ذروه‌ی لامکان که خوشا جمال ازل خوشـا

همه‌اهل‌مسجد وصومعه‌یی ورد صبح دعای شام

من وذکر طـره‌طلعت تو من ا لغداه الی العشـاء

چه جفاکه‌جـامـی خسته‌دل‌زجدائی‌تونمی‌کشد

قدم از طریق وفا بکش سوی عاشقـان بلا کشـا

در ایام سلطنت شاهرخ‌میرزا غزل ذیل‌را درصفت امیرزاده ملک محمـد

گفتمو اغلب اشعار دیوان اولش در حق اوست ،

آن کیست سواره که بلای دل و دینست

صد خانه‌برانداخته‌در خـانـه زیـن است

ماهیست‌درخشنده‌کـه‌درپشت‌سمنـد است

سرویست‌خـرامنده چــودرروی زمیـن‌است

در آتش و آبم زدل و دیده چو دیدم

کافروخته رخسار عرق کرده جبین است

برتافت زمن رو گره افکند بر ابرو

اینک سرو شمشیر اگر بر سر کین است

گر قصه‌ی خود عرضه‌ی، رایش نتوان کرد

صد شکر خدا کو همه‌دان و همه‌بین است

گفتم که سخندانی جامی زلب تست

از پسته شکر ریخت که آری سخن اینست

* * *

تیر مژه تنها بدل تنگ میانداز

زین بیش میان دل و جان جنگ میانداز

سختی دل خویش مگو پیش رفیقان

در حلقه‌ی مرغان حرم سنگ میانداز

* * *

میان ما و تو جز جان و تن نبود حجاب

بیا که هجر تو برداشت از میان هر دو

زکار دنیی وعقبی مپرس جامی را

که کرد در سر کار تو این و آن هر دو

زبده‌ی تصانیف مولانا مثنویات سبعه یا هفت اورنگ اوست و در دیباچه آن‌ها چنین گوید " این هفت مثنوی به منزله هفت برادرند که از پشت خامه واسطی نهاد و شکم مادر دوات چینی نژاد به سعادت ولادت رسیده اند واز مطموره

غیب متاع ظهور بهموره شهادت کشیده می شاید که بهفت اورنگ که در لغت
فرس قدیم عبارتست از هفت برادران که هفت کوکبند در جهت شمال ظاهر
و بر حوالی قطب شمالی دایر نامزد شوند "

این هفت سفینه در سخن یک رنگ اند
وین هفت خزینه در کهر هم سنگ اند
چون هفت برادرند بر این چرخ بلند
نامی شده برزمین به هفت رنگ انــد

(۱) مثنوی اول سلسلة الذهب نام دارد وآن مانند حدیقه سنــائـــی از
مزاحفات بحر خفیفست بروزن (فاعلاین مفاعلن فعلین) وآن منقسم برسه کتاب
است قسمت اول آن بنا بهروایت صاحب رشحات قبل از سفرحجاز منظوم شده
و مقصود عمده از حکایات و تمثیلات آن کنایه و اعتراضاتی است که مولانا
بر شیعیان علی ابن ابی طالب وارد آورده ، و بهجهت این ادات این کتاب بوده
است که مولانا در شهر بغداد از طرف اهالی آنجا سخت تعقیب شده و
بکشمکش پر خطری معروض گردیده است ، و شاید نظر بهاقوال این کتاب و
شواهد النبوه‌ی او بوده است شاه اسماعیل صفوی که قریب العهد مولانا است .
پس از تسخیر هرات قبر و عمارت مزار او را منهدم ساخته و خرابش کرده
است .

قسمت دویم این کتاب چنانکه درآخرآن تصریح کرده در تاریخ ۸۹۰
و قسمت سیمش بعد ازآن تاریخ منظوم شده است و این رساله سیم را تحفــه‌ی
شاهی نام نهاده است .

نیست پوشیده پیش اهل ادب	که بود ریش پر به عرف عرب
لیکن آن پر که مرغ حسن جمال	زند از وی سوی عدم پر و بال
گر چه خیزد همین زر وی ذقن	رود از وی لطافت همه تن،
نرگس چشم از آن شود بی آب	لاله‌ی رو از آن شود بی‌تاب
خم ابرو که خوانیش مه نو	شود از ریش داس عمر درو
قد که باشد نهال تازه و تر	خشک چو بی‌شود سزای تبر
خط فیروزه زنگ زنگاری	آورد روی در سیه کاری
خال مشگین که بر جبین عذار	نقطه مشک بود بر کلنار
چون دمد ریش شد یقین به صریح	مثل بعر الظباء حول الضیح
وآنچه می‌خوانیش چه سیمین	یعنی آنرا به چشم عبرت بین
چون نشان سم ستور براه	وز نم بول از و دمیده گیاه
لب سبلت چنان بهم سر موی	لای پالای بر دهان سبوی

(۲) مثنوی دویم قصه سلامان و ابسال است وآن چون مثنوی منطق الطیر شیخ عطار از مزاحفات بحر رمل مسدس است بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

اما قصه مزبور یکی از داستانهای فلسفی وتمثیلات معنوی است مانند، حکایات لغز قابس (۱) قصه‌ی حی بن یقظان (۲) بوذاسف و بلوهر (۳)،

---

(۱) این لغزو یا چیستان کوبتوس که فرانسوی‌های او را سبس و عربها تحریف کرده به شکل قابس معربش کرده‌اند یکی از الواح فلسفی است که آنرا سبس ـ

والغربه الغربیه (۴) و صفیر سیمرغ (۵) و اشاره عنقاء مغرب (۶) والشبکه الطیر (۷) و غیرآنها که به واسطه‌ی کلمات والفاظ مرموزه ایماء واشاراتی بر ثبات عالم ارواح و تجرد و زوال کاینات اجسام و تعیش می‌نماید .

دنباله پاروقی صفحه قبل : یونانی چهارقرن قبل از میلاد وضع کرده و ابو علی مسکویه در قرن چهارم هجری ترجمه‌ی آن‌را در ضمن آداب لعرب والفرس والهند والروم مندرج ساخته ومتن عربی آن در پاریس چاپ شده است .

(۲) قصه‌ی حی بن یقظان از تالیفات ابوعلی بن سیناء وابن طفیل اندلسی است هر دو نسخه را در مصر چاپ کرده رساله‌ی ابوعلی را باباافضل کاشی به‌پارسی ترجمه کرده و فضل‌الله روزبهان نیز کتابی به‌زبان پارسی به‌عنوان بدیع الزمان فی قصه‌حی ابن یقظان برای سلطان یعقوب تالیف کرده است .

(۳) بوذاسف وبلوهر حکایتی است مربوط به‌تاریخ حیاب بوداموسس، دین هندی یک نسخه‌عربی ازاین حکایت‌را ابن‌بابویه‌قمی از محمدبن‌ابوزکریای رازی روایت می‌کند که عین‌آن در جلد هفدهم بحارالانوار وترجمه‌ی پارسی آن در عین‌الحیات مندرج است ، ونگارنده نسخه‌ی دیگری به‌زبان پارسی ازآن دارم که نظام نامی به جهت سلطان احمدبهادرخان به‌قلم‌آورده وآن درتاریخ ۱۸۰ تحریر شده است .

(۴) الغربه‌الغریبه یکی از حکایات فلسفی است که آنرا شهاب الدین ، ابوالفتوح یحیی ابن حبش سهوردی که‌درسنه ۵۸۷ مقتول شده است تالیف کرده .

(۵) صفیرسیمرغ حکایتی است پارسی آن رانیز شهاب‌الدین سهوردی نوشته است .

ابوعلی سینا در اشارات گفته (۱) " بدانکه عارفان را اندر زندگی دنیا درجاتی و مقاماتی است خاص به‌ایشان که دیگران را نیست و پنداری، که ایشان اندر آن حال که اندر پیراهن تن اند، آن‌را برکشیده‌اند از آن برهنه شده‌اند و روی به عالم قدس آورده و ایشان را کارهایی است پوشیده اندر میان ایشان و کارهای است ظاهر که هر که آن‌را منکر بود مستنکر شناسد و هر که بدان عارف باشد آنرا عظیم داند و ما قصه آن بر تو خوانیم وچون اندر چیزها که می‌شنوی بگوش تو رسد قصه سلامان و ابسال بدانکه سلامان مثلی است که از برای تو زده‌اند و ابسال مثلی است که از برای درجه تو زده‌اند اندر معرفت واگر تو از اهل حکمتی باید که این رمز بگشائی "

سلامان پسر ارمانوس پادشاه روم‌است که به ممالک یونان و مصرنیز سلطنت داشته و ابسال دختر هیجده ساله بوده که سلامان را شیر داده و تربیت کرده است سلامان پس‌از بلوغ بحد کمال ومحبت به‌دایه‌ی خود پیدا می‌کند ، پدرش همین‌که‌از عشق آنها مطلع می‌شود شروع به‌نصیحت وموعظه‌ی پسر می‌نماید که بلکه از محبت ابسال صرف‌نظر کند ولی فایده و سودی نمی‌بخشد ، و روزبروز محبت آنها بیش‌از پیش، رو به‌تزاید می‌گذارد تا بالاخره از ترس پدر فرار می‌کنند ، و مدت مدیدی‌در غربت بسر می‌برند و بعدها

دنباله‌پاورقی صفحه قبل : (۶) اشاره عنقاء مغرب حکایتی‌است شبیه ره‌رساله الطیر تالیف عزالدین‌عبدالسلام ابن‌غانم المقدس‌المصری ۶۷۸ .

(۷) الشبکه والطیر ازتالیفات ابوعلی‌بن‌سیناء است که عمربن سهلان ساوجی آنرا به‌پارسی ترجمه‌کرده ورساله‌دیگری‌به‌عنوان رساله‌الطیر نیز هست که آنرا شیخ محمد غزالی نوشته‌است ، هر دو رساله عربی چاپ‌شده‌اند .

نمی‌بخشد ، وروزبروز محبت آنها بیش‌از پیش ،روبه‌تزایدمی‌گذاردتابالاخره از ترس پدر فرار می‌کنند ، و مدت مدیدی در غربت بسرمی‌برند وبعدهـــا عاشق ومعشوق دست بهم داده خود را به دریا می‌اندازندابسال در بحر فنا غرق وسلامان سالم‌می‌ماند و لیکن از مفارقت‌ابسال فوق العاده جزع و فـزع می‌کرده است فیلقولاس حکیم به حکم ازمانوس پادشاه به معالجه پسر ماموروو او رابه محبت زهره‌گرفتار می‌نماید تا بدین واسطه سلامان از محبت ابسـال فراغت‌یافته و کم‌کم او را فراموش می‌کند .

اصل حکایت فوق در زبان یونانی بوده و حسین‌بن‌اسحق‌آن‌قصه را بـه عربی ترجمه کرده و عین آن‌چاپ شده است و خواجه نصیرطوسی نیز آن ــ حکایت را در شرح اشارات آورده‌است حضرت مولانا آن قصه رابه پارسی ـــ منظوم نقل کرده و مقدمه و تمثیلاتی بر آن افزوده و نتیجه‌ی حکایت‌رابدین ترتیب بیان نموده‌است ؛

صانع بی‌چون چو علم آفرید	عقل اول رامقدم آفـرید
ده‌بود سلک‌عقول‌ای‌خرده‌دان	وآن‌دهم‌باشد موثردرجهان
کارگرچون‌اوست‌درگیتی تمام	عقل‌فعالش‌ازآن‌کردند نام
اوست‌درعالم‌مفیض‌خیر وشـر	اوست‌درگیتی‌کفیل‌نفع‌وضر
نیستش‌پیوندجسمانی و جسم	گنج‌اومستغنی‌آمدزین‌طلسم
اوبه‌ذات‌وفعل خودزین‌هاجدا است	کرد بی‌پیونداین‌هاهر چه خواست
روح انسان زاده ی تاثیر اوســـت	نفس حیوان سخره‌ی‌تدبیر اوســت
زیر فـرمـان و پنـد این ها همـه	غرق احسان و پنـــد این ها همه
اوشه فـرمـانده است و دیگـران	زیــر فــرمــان وی از فــرمانبــران

چون به نعمت‌شاهی‌اوآراسته‌است ‌ ‌ راهدان از شهزاوراخواسته‌است

بر جهان فیضی که ازوی‌می رسد ‌ ‌ بر وی از بالا پیاپی می‌رسد

پیش دانا را هدانی بوالعجب ‌ ‌ فیض بالا را حکیم آمد لقب

روح پاکش لفظ گویا گشته اسم ‌ ‌ زاده‌زین‌عقل‌است‌بی‌پیوندجسم

هست‌بی‌پیوندی جسمش مراد ‌ ‌ آنکه گفت‌این‌ازپدربی‌جفت زاد

زاده‌ی بس‌پاکدامان آمده است ‌ ‌ نام این‌زاده سلامان آمده‌است

کیست‌ابسال این تن شهوت‌پرست ‌ ‌ زیرا حکام‌طبیعت گشته پست

تن‌به‌جان زنده‌است‌جان‌ازتن‌مدام ‌ ‌ گیرد از ادراک محسوسات کام

هردو زآن رو عاشق یکدیگرند ‌ ‌ جز به جبر از صحبت‌هم‌نگذرند

چیست آندریا که‌دروی بوده اند ‌ ‌ وز وصال هم در اوآسوده اند

بحر شهوت های حیوانی است‌آن ‌ ‌ لجه‌ی لذات نفسانی است آن

عالمی در موج او مستغرقند ‌ ‌ وآن سلامان‌ماندن‌ازوی‌ناشکیب،

باشد آن تاثیر سن انحطاط ‌ ‌ طی‌شدن آلات شهوت‌را بساط

کرده جا محبوب طبع اندر کنار ‌ ‌ وآلت‌شهوت فرو مانده ز کار

چیست آن میل سلامان سوی شاه ‌ ‌ آوریدن رو به‌تخت عز و جاه

میل لذت‌های عقلی کردن‌است ‌ ‌ رو بدارالملک عقل آوردن‌است

چیست آن آتش ریاضت‌های‌سخت ‌ ‌ تا طبیعت را زند آتش‌به رخت

سوخت زان آثار طبع و جان‌بماند ‌ ‌ دامن از شهوات حیوانی فشاند

لیک چون عمری به‌آتش بود خوی ‌ ‌ گه گهش درد فراق آمد به‌روی

زآن حکیمی وصف حسن زهره‌گفت ‌ ‌ کرد جانش رابه‌مهرزهره جفت

تا به‌تدریخ او به‌زهره آرمید ‌ ‌ و زغم ابسال از عشقش رهبد

چیست زهره آن کمالات بلند | کز وصول آن شود جان ارجمند
زآن جمال عقل نورانی شود | پادشاه ملک انسانی شود
با تو گفتم مجمل این اسرار را | مختصر آوردم این گفتار را
گر مفصل بایدت فکری بکن | تا به تفصیل آید اسرار کهن

(۳) مثنوی سیم تحفه الاحرار نام دارد وآن مانند مخزن الاسرار نظامی گنجوی از مزاحفات بحر سریع است بروزن (مفتعلن مفتعلن فاعلن) واین کتاب مشتمل بر مقالات وحکایاتی است پراز حکمت و معرفت و آن را مولانا در تاریخ ۸۸۶ بمنظم در آورده و درمقدمه آن گوید "این صدفپاره ی چند است بی مقدار از جستجوی کارگاه بی سرانجامی گرد کرده شده و خزف ریزه ی چند بی اعتبار ازرفت وروب بهزمگاه شکست جامی فراهم آورده چه قدر آن دارد که درسلک جواهرشاهوارمخزن الاسرار حکیم گرامی شیخ نظامی انتظامش دهند یا در جنب جام زرنگار مطلع الانوار مورد بدایع لفظی و معنوی امیر خسرو دهلوی نامش برند چه آن در جودت الفاظ و سلاست عبارت بمنزله ایست که فصیح زبانان عجم دربیان اوصاف آن اعجمی اند واین در دقت معانی ولطافت اشارات بمثابه ی که نادره گویان عالم درمعرض جواب آن معترف بهابکمی اما امیدوار چنانست که چون این میوه ی نیم خام از باغستان نیستی و پستی رسیده واین غنچه ی ناتمام ازخارستان فروتن و زیردستی دمیده به حکم من تواضع الله رفعه الله خورای خوان کرم اخوان الصفا افتد و نافه گشای مشام قبول خلان الوفا گردد .

بسم الله الرحمن الرحیم | هست صلای سرخوان کریم

در خاتمه این کتاب گوید

تحفه الاحرار لقب دادمش | تحفه بهاحرارفرستادمش

هیکل آیات گرامی است این | حرز حمایتگر جامی است این
شکر که این رشته به پایان رسید | به خیه‌ی این خرقه به دامان رسید
مهر نه خاتمه‌ی این خطاب | شد رقم خاتم تم الکتاب

(۴) مثنوی چهارم سبحة الابرار است وآن نیز از مزاحفات بحر رمل مسدس می باشد بر وزن "فاعلاتن فعلاتن فعلن" واین وزن بدیع و مطبوعی که مولانا در این منظومه اختیار کرده وحکایات لطیف و تمثیلات ظریف در آن کتاب به قالب نظم ریخته است بیش از اندازه منظور نظر ارباب فضل و کمال و جالب نظر صاحبان و جد وسماع واقع شده و خود مولانا در صفت این مثنوی چنین گفته است "سبحان الله این چه گوهرهاست که در فیسان احسان از رشحات سحاب فضل درصدف صدق گرد آمده و به دستیاری غواصان فکرت از قعر بحر حکمت به ساحل نطق افتاده ناطقه هریک را به مثقب تامل سفته و به الماس تعمق به غور آن در رفته آنگاه به رشته‌ی مناسبت وعلاقه‌ی ملایمت با یکدیگر سمت التیام وصورت انتظام داده الحق سبحه‌ی آمده است که اگر مسبحان مجامع قدس دست به دستش گردانند رو است ، واگر مقدسان مجالس انس انگشت به انگشتش فراهم نمایند سزا است استغفر الله چه می گویم صد فپاره‌ی بی مقدار است برهم ریخته وخزف پاره‌ی چند بی اعتبار با یکدیگر آمیخته لعب کودکان را لایق وطبع دیوانگانرا موافق نه بالغ نظران را با آن کاری ونه کامل خردان را از آن اعتباری چون مقالات مستان بیهوده و چون خیالات تنگ دستان بمرض آلوده و با این همه امیدوارم که پرده گیان نشیمن معنی را پیرایه‌ی جمال گردد و جلوه نمایان انجمن دعوی‌جا سرمایه کمال " حکایت ذیل نمونه ازآن مثنوی است

چارده ساله مهی بر لب بام — چون مه چارده در حسن تمام
برسر سرو کله گوشه شکست — برگل از سنبل تر سلسله بست
داد هنگامه معشوقی ساز — شیوه جلوه گری کرد آغاز
او فروزان چو مه وکرده هجوم — برد روبامش اسیران چو نجوم
زآن میان پشت خمی همچوهلال — دامن از خون چو شفق مالا مال
کرد در قبله او روی امید — ساخت فرش ره او موی سفید
گوهر اشک به مژگان می‌سفت — وزدودیده گهر افشان می گفت
کای پری با همه فرزا نگیم — نام رفت از تو به دیو انگیم
لاله سان سوخته داغ توام — سبزه وش بی سپر باغ توام
نظر لطف بد حالم بگشای — زنگ اندوه ز جانم بزدای
نو جوان حال کهن‌پیر چو دید — بوی صدق از نفس او نشنید
گفت کای پیر پراکنده‌نظر — رو بگردان به قفا باز نگر
که در آن منظره گل رخساری‌است — که جهان از رخ او گلزاری است
او چو خورشید فلک من ما هم — من کمین بنده‌ی او او شاهم
عشقبازان چو جمالش نگرند — من که باشم که مرا نام برند
پیر بی چاره چو آنسو نگریست — تا ببیند که در آن منظره کیست
زد جوان دست و فکندازبامش — داد چون سایه به‌خاک آرامش
کانکه به اماره سودا سپرد — نیست لایق که دگرجا نگرد
هست آیین دو بینی ز هوس — قبله عشق یکی باشد و بس

(۵) مثنوی پنجم قصه یوسف وزلیخا است و آن از مزاحفات بحر هزج مسدس است بر وزن (مفاعلین مفاعلین فعولن) اما اصل قصه یکی

از امهات قصص قوم یهود بوده و از لسان عربی بزبان فارسی نقل شده است ولی تعبیرات وتشبیهاتی‌راکه ایرانی‌ها در منظومه های خوداستعمال کرده‌اند محصول فکر خود آنها است و لذا جزو ادبیات فارسی است .

حضرت یوسف علیه‌السلام پدرش حضرت یعقوب و مادرش راحیل نام داشته و برحسب روایت ابن نتیبه چهار صدسال قبل از موسی یعنی دوهزار سال قبل از ولادت حضرت عیسی (ع) وارد شده و ۲۳ سال پس از فوت حضرت یعقوب زنده بوده و صد سال عمر کرده‌است وعلی‌الاشهر این قصه در عهد ریان ابن ولید از عمالقه‌ی‌مصر ویا در دوره‌ی طوطمیس ثالث از فراعنه یعنی ۳۷ قرن قبل‌از این واقع شده و خداوند جل شانه در توضیف و تعظیم این قصه " نحن نقص علیک احسن القصص" فرموده‌اند .

این قصه معروف مشروحا درتورات‌وقران ذکر شده‌و قریب به‌ثلث سفر تکوین تورات (۱۴ باب) و یکی‌ازسور قران که‌مشتمل بر صد و یازده‌آیت است منحصر بهمین حکایت می‌باشد اما اسم زلیخا در هیچیک از تورات‌و قرآن ذکر نشده و معلوم نیست ناقلین‌این حکایت‌عنوان مزبور را از کجا اخذ و نقل کرده‌اند ، درتورات فقط زن فوطیفار بیان شده که ارباب تفاسیر قرآن کلمه را به‌شکل فطفیر واطفیرنقل‌کرده‌اند ،درعرایس‌المجالس‌راعیل بنت رعیاییل نوشته درمعالم التنزیل و مجمع‌البیان گوید لقب راعیل زلیخا ست ابن جوزی از بن‌عباس روایت می‌کند که زلیخا (زن عزیز)، مصر دختر طیموس پادشاه مغرب بوده‌است در ترجمه و تفسیر تاریخ‌طبری نیز اسم زلیخا هست بلعمی گوید اورا (عزیز مصر) زنی بودکه در مصر

از وی نیکو رویتر نبود که مهتر زاده‌ی بود و توانگرونام او زلیخا بود .

قصه‌یوسف درقرن چهارم هجری باندازه‌یی شهرت پیدا کرد . و مطبوع، طباع‌رجال آن عصر شده بود که درنصف‌اخیر آن قرن سه نفر از سخنوران نامی مانند ابوالموید بلخی وبختیاری‌وفردوسی وبعداز آن عمعق‌بخارایی و جمالی اردستانی مولانا جامی‌و ناظم هروی وشوکت بخارایی و موچی بدخشانی و خواجه مسعود قمی‌و محمود بک سالم و مقیم قزوینی‌ولطفعلی بیگ آذر و شهابی ترشیزی‌وحشمت‌وغیرآنها‌این‌قصه را به‌نظم درآورده‌اند و ده نفر هم از شعرای عثمانی در قرن دهم هجری به‌زبان ترکی منظوم کرده‌اند .

غیر از منظومه‌های مزبور و تفسیرهای مفصل کتاب ها و رساله‌های جداگانه راجع به‌این قصه تالیف‌شده ازجمله‌آنها است بحرالمحبه‌غزالی و زهر الانیق ابن جوزی‌وزهرالکمام انصاری‌واحسن‌القصص‌جوینی‌که‌کلیه ی روایات و اشعار وارده در این باب را جمع و تلفیق نموده‌اند طالبین‌تفصیل بدان‌هارجوع نمایند .

مولانا جامی این مثنوی خودرا درتاریخ ۸۸۸ به‌نظم درآورده‌و آن، مکرر در ایران و هند و اورپ طبع شده و ابیات ذیل از آنجاست :

چو هر یکرا درآن دیدار دیدن

تمنا شد ترنج خود بریدن

ازآن خون کو زانگشتان برون شد

ترنج او حباب جوی خون شد

یکی از تیغ انگشتان قلم کـــرد

بدین حرف وفای او رقـم کرد

یکی برخاست از کف صفحه‌ی سیـــم

کشیدش جدول از سرخی چو تقدیم

چو دیدندش که جز والا گهر نیست

برآمد بانگ از ایشان کاین پسر نیست

زلیخا گفت هست این آن یگـــانه

کـز اویـم سرزنشها را نشـانه

(۶) مثنوی ششم قصه لیلی و مجنون می‌باشد و آن از مزاحفات بحر هزج مسدس است بر وزن "مفعول مفاعلن فعولن" اما اصل افسانه از جمله حکایاتی است که از لسان عرب به‌زبان پارسی نقل شده و لیلی دختر مهدی بن سعید العامری و مجنون عاشق وی نیز از قبیله‌ی بنی عامر بوده و لقبش قیس پسر ملوح بن مزاحم است و در ترجمه ها چون تعبیرات و تشبیهات زاییده خیالات خود ایرانی‌هاست و لذا جزو ادبیات ایرانی محسوب می‌شود.

قصه لیلی و مجنون از قصص مشهوره عربست ولی جمعی از ارباب تاریخ و ادب در اصل قضیه و صحت وقوع آن تردید کرده‌اند و آن‌را از قصص مجعوله می‌دانند و اشعاری را که به‌مجنون نسبت می‌دهند همه از آن او نیست و با مال دیگران مخلوط شده است حتی جاحظ می‌گوید قصه مجنون به درجـــه یـــی شهرت یافته که مردم هر شعری را که در آن اسم لیلی ذکر شده است به مجنـــون عامری نسبتش میدهند اصمعی گفته شهرت و معروفیت مجنون بنی عامر وابن‌القریه در دنیا اسم بلا مسمی است زیرا که این دو نفر را رواه عرب

وضع کرده‌اندو اشعاروافوالی بر آنهامنسوب داشته‌اند و حال آنکه هیچیک از آنها در خارج وجودی ندارند .

ابوالفرج اصفهانی روایات مفصلی در خصوص این قصه نقل کرده و می‌گوید بعضی این‌حکایت را جعلی فرض می‌کنند و به‌عقیده آن‌ها لیلی و مجنون اسم مستعاری است و جاعل این قصه‌یکی از معاریف بنی امیه‌بوده و با دختر‌عم خود به‌معاشقه‌ومغازله‌می‌پرداخت‌ومحض کتمان نام و نشان و اسرار خود این افسانه را بدین عنوان ساخته و مشهورش گرانیده اند ذهبی در تاریخ اسلام می‌گوید هیچیک از طرفداران‌وقوع و یا عدم وقوع قضیه مزبوره دلیلی بر نفی واثبات مدعای خود ندارند .

" درکتاب الشعر والشعراء ابن قتیبه دوبیت ذیل از او نقل شده که طلوع مجر بامداد محبت و بروز شکوفه‌ی‌نهال عشق‌آندو عاشق و معشوق را حکایت می‌نماید .

تعلقت لیلی و هی غر صغیره ولم یدللاتراب من ثدیها حجم

صغیرین‌نرعی البهم یالیت‌اننا من الان لم نکبرولم تکبر البهم.

قال ابن جوزی فی تاریخه لما تزوجت لیلی جاء المجنون الی‌زوجها و هو یصطلی فی‌یوم شاه فوقف وقال له .

بربک هل ضممت الیک لیلی قبیل الصبح‌اوقبلت‌فاها

و هل رفت الیک‌قرون لیلی زفیف‌الا فحوانه‌فی‌نداها

فقال‌الهم‌اذحلفتنی‌فنعم‌فقبض المجنون بکلتی یدیه قبضتین من الجمرفما فارقهما حتی سقطت‌مغشیا علیه فسقط‌الجمرمع لحم را حتیه‌توفی المجنون سنه سبعین من‌الهجره .

در مجالس العشاق گو " آنچه اصح است آنست که در زمان هارون الرشید در ربیع الاول سنه احدی و تسعین از هجرت لیلی وفات یافته مجنون بعد از او بچند رفت". عده کثیری از جماعت شعرای ایران‌مانند شیخ بزرگوار نظامی گنجوی، امیر خسرو دهلوی، اشرف‌مراغه‌ی‌آذراسفراینی عبدالرحمن جامی، مکتبی‌شیرازی، سهیلی‌چغتائی، میرحاج‌گونابادی، . هاتفی جامی، هلالی استرآبادی، قاسمی‌گونابادی، اسیری تربتی، هدایت رازی، ضمیری اصفهانی، محمد شریف کاشف، روح‌الامین‌شهرستانی، سالم ترکمان، نامی اصفهانی، نصیبی‌کرمانشاهانی، ناصر هندی وغیر این ها این قصه‌ی بدیع را به‌نظم در آورده‌اند در فهرست ابن‌ندیم دوکتاب به عنوان مجنون لیلی و اخبار مجنون ذکر شده ولی هیچیک‌از آنها موجود نیست در کتاب الشعر والشعرای ابن‌قتیبه وشرح العیون ابن‌نیانه‌ودرکتاب اغانی ابوالفرج وتزیین‌الاسواق‌شیخ‌داود آنطاکی وخزانه‌الادب‌بغدادی و مجالس العشاق سلطان حسین بایقرا شرح این قصه مذکور ودیوانش مکرر در ایران وهند و مصر و اوروپ چاپ شده‌است.

ده نفر هم از شعرای عثمانی در قرن دهم هجری این قصه‌را به‌سلک نظم کشیده‌اند ولی هیچیک از آنها طبع نشده است.

اما مثنوی حضرت جامی درتاریخ ۸۸۹ منظوم شده و آن ۳۸۶۰ بیت است

کوتاهی این بلند بنیاد	در هشتصدونه فتاد وهشتاد
ورنو بشمار آن بری‌دست	باشدسه‌هزار وهشتصدوشصت

(۷) مثنوی هفتم خردنامه اسکندری است و آن ازمزاحفات بحر

متقارب است بر وزن (فعولن فعولن فعولن فعول) این کتاب مولانا یک مجموعه اخلاق و ادا بیست مقتبس از رسایل فلاسفه‌وحکمای معروف جهان مانند هرمس، فیثاغورث ، سقراط ، و بقراط،افلاطون‌وارسطو وغیر آن‌ها واز جمله کلمات عالیه آن منظومه‌قطعاتیست‌که مولانا از رساله‌ی ذهبیه — منسوب به‌فیثاغورث اخذ و نظم کرده است .

رساله و یا وصایای‌ذهبیه‌عبارت‌از یک قصیده‌ی و جیزه‌ی‌معروفی است مشتمل بر هفتاد ویک بیت‌ازبحرمسدس‌الاجزاء یونانی‌ها که عبارت‌ازتعالیم فیثاغورث‌و مبادی فلسفه‌یی‌آن‌فیلسوف‌می باشد فیثاغورثی‌ها این رساله‌رااز تالیفات فیثاغورث می‌دانند وزعمال وی‌شرحهاوحواشی و تعلیقات عدیده بر آن کلمات عالیه نوشته‌اند که معروفترین آن‌ها شرح‌پروقلس‌یونانی است (در ۴۷۰ میلادی مرده) که با متن آن کلمات در تاریخ ۱۸۹۰ در شهر پاریس طبع کرده‌اند کلمات مزبور دومرتبه هم به‌عربی ترجمه شده یکی از آنها را ابوالعباس سرخسی‌و دیگری را ابوعلی مسکویه ترجمه کرده‌اندواین آخری در ضمن آداب العرب‌والفرس‌والهند و الروم مشارالیه مندرج‌است .

بعضی ازنویسندگان و صایای ذهبیه را به فیلولائوس آمپید و قلس، یونانی‌منسوب میدارند .   در جلد هشتم از تاریخ، خود رساله مزبوررا از جمله تالیفات   که کمی بعد از فیثاغورث بوده است می‌شمارد و در وجه تسمیه‌آن کلمات بذهبیه چنین نقل کرده‌اند که جالینوس حکیم آنها را با آب‌طلانوشته‌و هر روز صبح و شام به‌تلاوت آن‌ها مداومت می‌نموده است ابوعلی مسکویه رساله ذهبیه را به‌این نحو شروع کرده‌است ، اول ما او صیک‌به‌بعدتقوی‌الله عز و جل تبجیل الذین لایحل

بهم‌الموات من الله واولیائه. از جمله ترجمه‌های جامی است :

نگهـدار خودرازهر کار زشت — که ناید زبدکـار نیکوسرشت

مشو غره کآن ندانست کس — بدانستی‌آن را تو تنها و بس

ترا دیده بینا و دل هوشـدار — زخود از همه بیشتر شـرم دار

اگرلب گشائی به‌حکمت گشای — مشو همچو بی‌حکمتان راژخای

اگر نه زگفتار خامـوش باش — پی فهم وحکمت‌همه گوش‌باش

چوبند دشب تیره‌مشکین‌نقاب — ازآن‌پیش‌کافتی‌زپامست خواب

زمـانی چراغ خرد بر فـروز — ببین درفروغش‌عمل‌های روز

که روز تو درنیک‌وبدچون‌گذشت — زاشغال روح‌وجسدچون گذشت

کجا گامت ازاستقامت فتـاد — زسر حد راه سلامت فتـاد

تلافی کن او رابه‌عجز و نیاز — به‌آمرزش از ایزد کـار سـاز

کجا پا نیافتادت ازره بـرون — عنایت به‌طاعت شدت رهنمون

زیادت کن اورابه شکـر آوری — شوی خاص در گاه قرب خدای

مولانا یک مثنوی هم در مناسک حج منظوم ساخته که آن نیزماننـد تحفه‌الاحراراز مزاحفات بحر سریع‌مسدس‌است‌ودوبیت ذیل از آنجاست :

ای زگلت تـازه سرحب دل — مـاند ز حب وطنت پا به‌گل

خیزکه شد پرده‌کش‌وپرده‌ساز — مطرب عشاق به راه حجـاز

از جمله منظومه‌های مولانا یکی هم تجنیس الغات است که در هنـد آن‌سرطبع کرده‌اند و اول آن کتاب اینست :

مصر شهر وشهرما ماه آب وخوف‌سهم‌سهم‌تیرواجنحه‌چه‌بال‌باشد بـال

جان مولانا قطعاتی هم در مقابل هر یک‌از احادیث اربعین نبوی منظـوم

کرده و آن‌رساله را در استانبول چاپ کرده‌اند از آن‌جاست :

لایلدغ المومن فی‌جحر واحد مرتین

دیگر از وی مدار چشم وفا   هرکه‌شدبا تودرجفاگستاخ

زآنکه هرگز دوبارمومن را   نگزد مار ازیکی سوراخ

مولانا حدیث ابی ذرعقیلی را نیز شرح‌کرده‌وتفسیری‌برقرآن نوشته ولی‌جز مقدمه و تفسیر یک حزب‌از اول‌آن بیشتر به‌بیاض‌نیاورده‌است ودرهر یک از صرف و نحو و منطق نیز کتابی جداگانه تالیف کرده که یکی از آنها الفوائد الضیائیه فی‌شرح‌مشکلات الکافیه می‌باشد که‌برای‌فرزند خود یوسف ضیاءالدین (۱) نوشته و آن مکرر چاپ شده و مشهور و متداول است .

در فن معما هم چهار کتاب به‌عناوین‌کبیر متوسط‌صغیرواصغر تالیف کرده که رساله اول به‌نام حلیه‌الحلل موسوم و رساله‌ی اصغرش منظوم است .

در فنون ثلاثه عروض‌و قافیه وموسیقی نیز درهریک رساله تالیف کرده رساله‌ی عروض وی دو مرتبه چاپ شده‌وابن چند کلمه‌هم نمونه‌ازرساله موسیقی او است " بدانکه هریک‌ازدوایر اثنا عشروآوازها و شعبات را تاثیری خاص است بعد از التذاذی که ازهمه‌حاصل‌است چنانکه عشاق‌ونوا و بوسلیک قوت، و شجاعت می‌بخشدوآوازهاازاین‌نوع‌تاثیرخالی‌اند از شعبات ماهور ونهاوند همین نوع تاثیر دارند در نفوس واما راست‌و عراق‌و اصفهان مفید افراط بسط و فرح‌اند و از آوازهای نوروز و گردانیا و از شعبات پنجگاه و زوالی را

---

(۱) یوسف ضیاءالدین در تاریخ ۸۸۲ متولد شده و در سال۹۱۹ ــ مرده است :

همین نوع تاثیر است و اما بزرگ و زیرافکند وراهوی و زنگوله‌مورث حزن و اندوهند و از آوازهای گواشت وشهنازرا و از شعبات حصار وهمایون و مبر و بسته نگار و صباو نوروز عرب و رکب و اصفهانک و روی عراق‌را همین نوع تاثیر است و اما حجازو حسینی مورث ذوق و بسطی مشوب و حزن‌و اندوهند و از آوازها مایه‌سلمک‌واز شعبات نهفت و نوروز و بیاتی و دوگاه و عزال و آوج و خوزی و نیرزهمین نوع تاثیر دارند و صاحب آواز میباید که‌با هر یک از این‌جموع شعررامقارن‌سازد که مناسب اثرآن باشد با تاثیر آن در نفوس بیشتر و بیشتر باشد .

از جمله تالیفات مولانا کتابی است به‌عنوان‌بهارستان که در مقابل گلستان برای فرزند خود یوسف ضیاءالدین تالیف کرده و مجموعه مشتمل برقعات خود نیز جمع کرده وهر دو نسخه مزبور کرا را در هند و استانبول چاپ شده است .

کتابی در تاریخ هرات و کتابی دیگر در سیرت حضرت‌رسول (ص) و غزاوت او به‌نام شواهد النبوه تالیف کرده‌که آنهم چاپ شده‌است .

بعضی از ابیات مشکله‌مخزن‌الاسراررا نیز شرح کرده و در گنجینه‌راز (۱) مینویسد که مولانا در مجالس‌ادب مکرر میفرموده‌اند که هفده بیت از اشعار خمسه شیخ نظامی لاینحل مانده و معنی ندارند ولی مولف کتاب به سلیقه خود رفع اشکالی از آنها کرده و کتابی ساخته‌است .

حضرت جامی پس‌از‌تکمیل‌علوم ظاهری‌و صوری به‌کسب مقامات‌باطنی

---

(۱) تالیف اویس بن غیاث‌الدین محمدرستم داری خطی .

و معنوی متوجه گردیده و به طریقه‌ی خواجگان و سلسله نقشبندیه پیروی شده و با جمعی از بزرگان آن طایفه ملاقات و مکاتبه کرده خلیفه و جانشین سعدالدین کاشغری گردیده است و سلسله ارادتش به سه واسطه به خواجه بزرگ سید بهاءالدین نقشبند می‌رسد و در ذکر طریق خواجگان وحواشی و تعلیقات (الحاشیه القدسیه) به کلمات قدسیه بهاءالدین نقشبند و رسائلی در مناقب خواجه عبدالله انصاری و مولانا جلال‌الدین رومی و خواجه محمد پارسا تالیف کرده و نفحات الانس من حضرات القدس نیز از تالیفات اوست و در این کتاب گوید که مقصود از جمع این مجموعه ذکر معارف و نشر مناقب طایفه نقشبندیه است .

اما نفحات الانس کتابی است در بیان سیر و احوال مشایخ طریقت مقتبس از دو کتاب یکی از آنها طبقات الصوفیه عربی شیخ ابی عبد الرحمن سلمی نیشابوری (در ۴۱۳ مرده) و دیگری طبقاتی الصوفیه پارسی خواجه عبدالله انصاری (متوفی در ۴۸۱) می‌باشد این کتاب دویم را که به منزله ترجمه کتاب اول است خواجه در مجالس صحبت به زبان هروی املاء فرموده و تراجم احوال معاصرین خود را بر نسخه نیشابوری افزوده‌اند نسخه‌یی از این کتاب که منحصر بفرد می‌باشد در کتابخانه‌ی نورعثمانی دیده‌ام مولانا جامی این نسخه خواجه را به پارسی کنونی تبدیل نموده و تراجم احوال بعد از آن را تا سنه‌ی ۸۸۱ که تاریخ تالیف کتاب است بر آن علاوه کرده و به نام نفحات الانس موسوم ساخته و آن را دومرتبه در هند چاپ کرده‌اند .

مولانا شرحی بر قصیده‌ی برده و بر بعضی ابیات قصیده‌ی تائیه‌ی ابن الفارض و شرحی دیگر بر تمام قصیده خمریه او بنام لوامع نوشته و لوایح نیز

یکی از تالیفات اوست وکلمات ذیل از لوامع ولوایح وی نقل شده است .

شر بنا علی ذکر الحبیب مدامه　　سکرنا بها من قبل یخلق الکرم

روزی که مدار چرخ وافلاک نبود　　وآمیزش آب وآتش وخاک نبود

بریاد تو مست بودم وباده پرست　　هرچند نشان باده وتاک نبود

لها البدر کاس وهی شمس یدیرها　　هلاک وکم یبدوا ذا امزجت نجم

ماهست تمام جام ومی مهر منیر　　وآن مهرمنیر را هلال است مدیر

؟ اختر رخشنده هویدا گردد　　چون آتش می ز آب شود لطف پذیر

لایحه ـ تفرقه عبارت از آنست که آن را بواسطه تعلق به امور متعدد پراگنده سازی و جمعیت آنکه از همه به مشاهده واحد پردازی جمعی گمان بردند که جمعیت در جمع اسباب است در تفرقه ابد ماندند فرقه بی‌قین دانستندکه جمع اسباب از اسباب تفرقه است دست ازهمه افشاندند .

ای دردل تو هزار مشگل زهمه　　مشکل شود آسوده ترا دل زهمه

چون تفرقه دلست حاصل زهمه　　دلرا به یکی سپار و بگسل زهمه

مولانا در تالیفات خود به طریق اهل تصوف کتب شیخ محی الدین محمد بن العربی وتلمیذوی صدرالدین محمد القونیوی را تتبع کرده و تعلیقاتی به زبان پارسی بهفصوص الحکم و مختصر آن کتاب که به نقش الفصوص موسوم است نوشته و همچنین قسمتی از مفتاح الغیب صدرالدین ؟ عراقی را بنام اشعه المعات شرح کرده ودرمقدمه آن چنین گوید " نموده می‌آید که در آن وقت که شیخ عالم فخرالدین ابراهیم الهمدانی المشتهر بالعراقی به صحبت صدرالدین محمد القونیوی قدس الله سر هما رسیده است وازوی حقایق فصوص الحکم شنیده مختصری فراهم آورده و آنرا به سبب اشتمال

بر لمعه‌ی چند از بوارق آن حقایق لمعات نام‌کرده "

الدره الفاخره فی‌تفصیل مذاهب الحکماء و المتکلمین و الصوفیه نیز از تالیفات اوست‌و رسائل‌مختصر نیزدر خصوص لااله‌الاالله ووجود و موجود دارد و شرحی برباعیات خود که در وحدت وجود گفته است .
و شرحی بر دو بیت اول مثنوی مولاناموسوم به نی‌نامه و شرحی دیگر بر یک بیت قرآن السعدین امیر خسرودهلوی نوشته‌که عبارت از این‌بیت .

ماه‌نوی کاصل وی‌ازسال‌خاست گشت‌یکی ماه‌بده‌سال‌راست

می‌باشد و مولانا در معنی این‌بیت‌تحقیقات کرده و زحمت‌ها کشیده ــ ولی‌نمی‌دانسته است که‌سال نام درختی‌است در هندوستان که کشتی از آن‌می‌سازند .

از نفایس کلمات آن‌حضرت است .

روزی بتقریبی می‌فرمودند که‌اصالت نزد اهل تحقیق نه آنست که آباء و اجداد کسی از جنس امراء و وزراء بوده باشد یا در سلک فسقه و ظلمه منتظم‌بود بلکه اصالت عبارت‌ازحسن‌جوهریست‌که در ذات انسان می‌باشد چون فطرت‌سلیم و سرشت‌پاک‌وآنچه مردم در افراد انسانی‌آنرا اصل می‌پندارند عین بد اصلیت .

می‌فرمودند که مردم بدنفس چون خواهند که عیب کسی برشمارند اول بدی‌هائی که در ذات ایشان موجود است برزبان ایشان جاری می‌ــ شود آن بفهم ایشان نزدیکتر است .

کسی پیش ایشان می‌گفت‌که فلان‌درویش‌ذکرجهربسیار میگویدخالی از ریائی نمی‌نماید فرمودند که ای فلان فردای قیامت همان ذکر ریایی

او را کفایت است از همان ذکر ریایی اونوری پیدا میشود که همه صحرای قیامت را روشن گرداند پس فرمودند که گفته اند ذکر جهر را خاصیتی است که ذکر خفیه را نیست زیرا که چو این نفس به تعقل مفهوم ذکر محقق گشت اولا متخیله به تخیل لفظ آن متاثر می شود ثانیا وفوف ناطقه بتکلم، ثالثا وقوف سامعه به سماع ، رابعا وقوف متخیله بار دیگر وهمچنین نفس به قوت عقلیه و آن حرکتی است دوریه و بر وفق حرکت دوریه وجودیه و در طلب تحقق به آن حرکت معنوی نسبت به این حرکت که صورت آن حرکت معنوی است ممد حصول آن تحقق است .

عبدالغفور لاری در تکمله گوید روزی پیش حضرت ایشان درآمدم و از اختلاط خلق شکایت آغاز کردم فرمودند که خلق خدا یراا ز عالم بیرون نمی توان کرد لابد چنان میباید زیست که خلق عالم را بر تو دست تصرف نباشد و در آن حین به کتابت نفحات الانس مشغول بودند فرمودند که یک صفحه و یا دو صفحه نوشته می شود و شعور به نوشتن نیست بل قلم به طریق عادت جاری میشود وفرمودند که بعضی اکابر قدس الله اسرار هم گفته اند که تکلم با شغل باطنی جمع نمی شود این سخن بس غریب است .

در تکمله می نویسد گاهی قبا بدوش مبارک ایشان می بود برداشته و بر زیر پا می انداختندی ومی فرمودندی که هم پلاس است وهم لباس و در زیر لباس متفرد بودند بهر صورت که بر می آمدند دلکش بودی گاه قبا پوشیدندی و گاه جبه و گاه علاقه عمامه گذاشتندی و گاه بی جمیع حرکات و سکنات حضرت ایشان خوش آینده وپسندیده بود و ملاحت تکلم بر ایشان به غایت غالب بود لطایف وسخنان شورانگیز می فرمودند و مطایبات می کردند .

گویند ملاساغری دعوی کرد که شاعران این زمان معانی را از اشعار من دزدیده به‌شاعری نام بر آورده‌اند مولانا شنید در باره وی این دو بیت فرمود .

ساغری می‌گفت دزدان معانی برده‌اند

هرکجا در شعر من‌یک معنی‌خوش‌دیده‌اند

دیدم اکثرشعرهایش‌را یکی‌معنی‌نداشت

راست‌می‌گفت‌اینکه‌معنی‌ها‌ش‌را‌دزدیده‌اند

بعد از آنکه این دو بیت اشتها ریافت ملا ساغری شنیده شکایت، به‌خدمت‌مولانا آورد فرمود که من گفته‌ام شاعری می‌گفت اگرظریفان شهر به‌تصحیف‌ساغری به‌عین معجمه خوانده‌اند معذورم قسمتی از مطایبات مولانا در روضه‌ششم بهارستان مندرج است بدآنجا رجوع شود .

مولانا قصیده موثری درضعف پیری‌و سن‌کهولت خود گفته و با این زبان بیان حال خود می‌نماید ،

سپیده شد چو درخت شکوفه‌دار سرم

وزین‌درخت‌همین‌میوه حاصل‌است برم

دوچشم کرده‌ام از شیشه‌ی فرنک چهار

هنوز بس‌نبود در تلاوت سورم

چو سبحه‌ساخت‌مرا‌حلقه‌دهرگرخواهم

زپشت حلقه شده مهره مهره راشمرم

عبدالغفور لاری در تکمله‌ی نفحات می‌نویسد (مولانا موافق عدد حروف‌کاس که به‌معنی‌جام‌است ۸۱سال عمرکرده)و در روز یکشنبه‌سیزدهم

فاه محرم الحرام سنه ۸۹۸ مریض شد ۶ روز بعد از آن در صباح روزجمعه
نبض او از حرکت افتاد چون بانک‌نماز جمعه دادند نفس مبارکشان قطع
گردید و از دار فنا به‌دار بقا رحلت فرمودند فضلای‌وقت و شعرای آن‌زمان
در مرثیه و تاریخ و فات ایشان قصایدومقطعات‌ورباعیات‌به‌نظم‌درآوردمـ
اندمن جمله‌انروی بخارایی گفته :

جامی که بودبلبل‌جنت‌قرار یافت
فی روضه مخلده ارضها السمــاء
کلک قضا نوشت‌روان بر در بهشت
تاریخه و من دخــله کـان آمنــا

امیر علیشیر نــوایـــی گفتــــه

کاشف سر الـهی بود بی‌شک زآن سبب
گشت تاریخ و فاتش کاشف ســر الــه

صبح روز شنبه خاقان منصور و امیر علیشیر نوایی و علماء و ارکان دولت
عموما در تشییع جنازه‌ی‌وی حاضرشده‌و در عید گاه هرات‌نماز گذارده در
پیش روی مولانا سعدالدین‌کاشغری دفن کردند رحمه الله علیه رحمتـــا
واسعه ، برای شناختن‌احوال‌مولانارجوع‌شودبه‌کتب :تذکره دولتشـــــاه
سمرقندی ،مجالس النفائس نوایی ، مجالس العشاق سلطان حسین‌بایقـرا
حمسه المتحرین‌نوایی ، رشحات عین الحیات ، تحفه سامی ،هفت اقلیم ،
امین احمــدرازی ، خزینه گنج الـهی ، خلاصه الاشعار ، ریاض الشعـــراء
مرآت‌جهان‌نما ،مرات الخیال ، نتایج الافکار ، خلاصه‌الافکار ، تــذکـره
خیرالبیان ، تذکـره‌ی‌حسینی ، آتشکده آذر ، صحف ابراهیم ، ریــاض

العارفين ، مجمع الفصحاء ، شمع انجمن ، روضات الجنات ،جيب‌السيـر ، دواوين و تاليفات خود مولانا .

* * *



بزرگمهر بختگان

(بزرگمهر بن بختگان (۱)

* بزم نوشیروان سپهری بود . * برجهانش بزرگمهری بود *

بزرگمهر مروی نژاد یکی ازمشاهیر رجال قرن ششم میلادی است یعنی تقریبا هزار و چهارصد سال قبل از این عضو انجمن علم و ادب اواخر عهد ساسانیان و جزو هئیت وزرای "انوشیروان" بوده (۲) برحسب نگارش فردوسی (۳) یک ماه بعد از فوت آن خسرو دادگر و به قولی در دوره پسر وی "هرمز چهارم " در ۵۹۰ مرده (۴) و بنا به‌روایت مسعودی ، در تاریخ ۶۰۳ به امر خسرو پرویز به‌قتل رسیده و در روز قتل‌پرویز به وی گفته‌است . (درخت علم تو این بود عاقبت ثمرش ؟ !) حکیم جواب داده مادامی‌که تقدیر مساعد بود از ثمره علم متنفع می‌گشتم و الحال که تقدیر بر خلاف سابق مخالف است انتفاع من ازمیوه صبرو بردباری است ، اگر از یک‌نعمت عظیمی محروم بشوم اززحمت شر بزرگی نیز آسوده می‌مانم (۵)

سبب شهرت فوق‌العاده این مرد دانشمند و بقاء اسم او به واسطه کلمات حکمت آمیز وجملات عبرت انگیز اواست که هنوز زنده و جاویدمانده و دستور العمل و سر مشق علمای اخلاق و ادب می‌باشند .

---

(۱) البیان والتبیین للجاحظ صحیفه ۴ (۲) دستورالوزراء خواند امیر (۳) چنانکه دراین‌بیت‌تصریح‌کرده‌است‌و "پس‌ازشه به‌یک‌ماه بوزرجمهر بپوشید در پرده ی‌خاک چهر " (۴) قاموس‌الاعلام شمس‌الدین سامی .

(۵) مروج الذهب جلد دویم چاپ پاریس صحیفه ۲۲۴

در اوایل اسلام چنانکه‌مسعودی‌در مروج‌الذهب آورده بعضی ازمواعظ و حکمیات و نصایح‌ومقدار کثیری از سخنان وی که در زهد و تقوی است‌در میان مردم منتشر بوده که در نهایت درجه حایز اهمیت است .

ابوبکر با قلانی کلمات ممتازه ابن المقفع معروف را مقتبس از او می دانسته است چنانکه گفته :

(ان کتاب ابن المقفع المسمی بالدره الیتیمه فی الحکم منسوخ من کتاب‌بوزرجمهر فی الحکمه (۱) و به نظر نگارنده امثال ابوشکور بلخی و سعدی شیرازی نیز در منظومه اخلافیه‌خودشان از کتب بزرکمهر ملهم شده و از کلمات او اقتباسها کرده‌اند .

" قیل لبزرجمهر بم‌ادرکت ماادرکت ، فقال : ببکورکبکورالغراب و حرص کحرص الخنزیر و سعی کسعی الذئب و صبر کصبر الحمار" (۲)

یعنی بزرکمهر را گفتند علم و حکمت را چگونه فرا گرفتنی ، جواب داد مانند کلاغ بامداد کردم و مثل خوک آزمند گشتم وچون گرگ کوشیدم و همچون خر شکیبا بودم تا بدین‌رتبه و مقام نایل گردیدم .

مسعودی در مروج‌الذهب (۳) آورده‌که انوشیروان جمعی از دانشوران

---

(۱) اعجازالقرآن‌للقاضی‌ابی‌بکر الباقلانی التثوفی‌سنه ۴۰۳ چاپ مصر صحیفه ۱۸ .

(۲) کلمات الفاخره و الامثال‌السایره‌لحمزه‌الاصفهانی‌المتوفی‌نحو ۳۵۰ .

(۳) جلد دویم چاپ پاریس صحیفه ۲۰۶ .

و موبدان را در محفلی احضارکرد ومصالح دولت و ملت را از آنهااستفسار نمود هریک‌ازآنها به‌اندازه فهم خودجوابی دادند ،بزرگمهر هم درنوبت خود دوازده جمله ذیل را پیشنها د کرد . ۱) خودداری از مهرورزی و خشم و خودخواهی ۲) راست گویی در گفتار و درستکاری در کردار و نگاهداشتن پیمان‌ها است ۳) مشورت‌کردن با دانایان در کارهایی‌که پیش آید ۴) گرامی داشتن علما و اشراف و نویسندگان به قدر مراتب آنها ۵) نظارت به‌اعمال قضات و تقنیش کردن حساب خزانه و جزا دادن‌محسن و مسیی نظر به نیک و بد اعمال آنها ۶) تفتیش جال زندانیان است تا اینکه گناه کاران به جزای خود رسند و بی‌گنهان آزاد شوند ۷) تامین طرق و شوارع مردم و تسهیل امور دادوستد تجارت است ۸) اهل جرایم را به اندازه گناه‌شان بازخواست کردمو پاداش‌بده ۹) تهیه‌و تدارک‌اسلحه و مهمات جنگی است ۱۰) عائله واولاد و سایر نزدیکان را گرامی بدار و به اصلاح حال آنها به‌پرداز ۱۱) اشخاصی به‌تجسس‌دراطراف وسرحدات مملکت باید گماشت تاقبل‌از بروزخطرمطلع شده‌و اطلاع دهند ۱۲)تفقد حال وزراء و ندماء و لشگریان‌است .

انوشیروان سخنان‌فوق‌را با دقت‌تمام گوش داده و گفت این کلمات جامع انواع سیاست دولت و ملت است ، وفرمان داد آن کلمات را به‌آب زر نوشته و نگاهداشتند .

مقدار کثیری از غرراقوال بزرگمهر درکتب تواریخ وادب مانندبعضی از تالیفات جاحظ ، و ابن قتیبه ، و کتاب الکمل ، قانون الوزاره ، ــ اسرار الحکماء ،مجموعه‌عقدالفرید ، کشگول کتاب المحاسن و المساوی ،

غرر اخبار ملوک الفرس ،کتاب التمثیل و المحاضره ، غرر الخصایص الواضحه ، روض الاخیار ، مقامات العلماء بین یدی الامراء و الخلفاء . ودر اغلب کتب ادب و اخلاق در ضمن فصول وابواب متفرقه ذکر شده واین چند کلمه از آن کتاب‌ها اقتباس‌شده است ۱) العقل حدیقه‌سیاجها الشریعه‌والشریعه‌سلطان نجب لها الطاعه والطاعه‌سیاسه‌یقوم بها الملک والملک راع یعضده الجیش و الجیش اعوان یکفلهم المال‌والمال رزق تجمعه‌الرعیه‌والرعیه‌سوادیستعبد-هم العدل و العدل اساسه قوام العالم . ۲) قال‌کسری‌انوشیروان لبزرجمهر ای الاشیاء خیر للمرء العی ،قال عقل یعیش به . قال فان لم یکن له‌عقل ، قال فاخوان یشیرون ، علیه ، قال فان لم یکن له اخوان ، قال فمال یحبب به الی‌الناس قال‌فان‌لم یکن له مال قال‌فعی صامت قال فان لم یکن‌ذالک ، قال فموت مریح ۳) ان‌کان شیئی فوق الحیاه‌فاالصحه‌وان کان شیئی مثلها فالغنی فان کان شیئی فوق‌الموت فالمرض و ان کان شیئی مثلها فالفقر ۴) الجاهل عدو نفسه فکیف یکون صدیق‌غیره۵) الکاذب والمیت سواء فانه اذا لم یوثق به .کلامه بطلت حیاته ۶)قال‌رجل لبزرجمهر تعال‌نتناظر فی القدر ، قال وما اصنع بالمناظره رایت الظاهر فاستدللت به علی الباطن رایت الاحمق مرزوقا و الماقل محروما فعملت ان التدبیر لیس من العباد

فردوسی نیز در همین معنی گفته .

از ایشان یکی بود فرزانه تر * بپرسیداز‌اوازقضا وقدر
چنین دادپاسخ‌که‌جویندهمرد * جوان‌وشب‌وروز درکار کرد
بود راه وروزی برو تار و تنک * بجوی اندرون‌آب اوبادرنک
یکی بیهنرخفته‌برتخت‌بخت + * همی‌گل‌فشاند بروبردرخت

چنین است رسم قضا و قدر * زبخشش نیایی بکوشش گذر

"ابوعلی مسکویه " (۱)مجموعه نفیسی به‌نام " آداب العرب والفرس والهند و الروم " تالیف کرده‌که‌مشتمل بر بعضی از احادیث طیبه "حضرت رسول ص‌ع " و کلمات قصار " حضرت علی ع‌س" و نوادر اقوال‌حکمای‌عرب و اندرزهای فرزانگان ایران و دستور العمل‌فلاسفه یونان و نصایح برهمنان هند و کلمات مشایخ صوفیه‌می‌باشد ومن باب تسمیه الکل باسم الجزءکتاب مذکور (۲) به‌نام جاودان‌خردمعرفست .جاودان‌خرد عبارت از اندرزهایی است که آن ها را به‌هو شنک پیشدادی نسبت می‌دهند .

ابوعلی مذکور ترجمه عربی آن را از کتاب " استطاله الفهم (جاحظ معروف اقتباس کرده‌و در آغازکتاب مذکورجا داده‌و بعد از آن مقدارکثیری ازنوادر اقوال بزرگمهر را در آن‌کتاب آورده است اصل نسخه این کتاب‌که به زبان عربی است هنوز به طبع نرسیده است و نسخه ممتازی از آن در کتاب خانه عاشر افندی در اسلامبول درتحت ثمره ۲۸۶ موجود و در مانه یازدهم هجری به فارسی ترجمه شده‌ودرطهران۱۲۹۴هجری به طبع رسیده است ولی افسوس که مترجم کتاب یک قسمت مهمی از آن را ترک کرده و

---

(۱) ابوعلی الخازن احمدبن محمد بن یعقوب‌الملقب به مسکویه المتوفی ۴۲۱ هجری.

(۲) بعضی از مولفین‌کتب سیروتواریخ مانند مولف نامه دانشوران‌و غیره‌این کتاب و جاودان خردمعروف را اشتباها دوکتاب جداگانه تصور و محسوب داشته اند .

کلمات دیگری به جای آن افزوده است و این یک بند از آن ترجمه می باشند .
اگر کسی گوید آن چه به مردم می‌رسد به قضای الهی است یا به کسب ؟
گوییم قضای خدا مانند جان و کسب مردم مثل بدنست ، چنانکه جان بی‌بدن
مصدر اثر نیست وبدن بی‌جان منشاء کاری نه ، قضا بی‌کسب به وجود نباید
و کسب بی قضا به صدور نه پیوندد "

فردوسی طوسی هزار وچندصد بیت از شاهنامه را به بزرگمهر تخصیص
داده و قسمت بزرگی از مکالمات و مخترعات و نصایح و گزارش‌های وی را در
آن کتاب آورده است از سخنان او است :

اگر تخت جوئی هنر بایدت * چو سبزی دهد شاخ بر بایدت
چو پرسند پرسندگان از هنر * نشاید که پاسخ دهی از گهر
گهر بی‌هنر ناپسند است و خوار * بدین داستان زد یکی هوشیار
نگر تا چه گفت آن خردمند مرد * در این بیت خواهم ترا یاد کرد
که گر گل نبوید ز رنگش مگوی * کز آتش نجوید کسی آبجوی

این ابیات هم از پند نامه او است :

ز گیتی دو چیز است جاوید و بس * دگر هرچه باشد نماند به کس
سخن گفتن نغز و کردار نیک * بماند چنان تا جهاست ریک
ز خورشید و از آب واز باد و خاک * نگردد تبه نام و گفتار پاک

از اقوال ماثوره حکیم سخنان ذیل نیز از تحفه الملوک که جامع زبده اقوال
مشاهیر حکمای شرق وغربست نقل شده است :

هر آن سخن که موافق خرد است نزدیک دوست و دشمن پسندیده است
و همچون خرمائی باشد رسیده که از درخت بستانند و از آن طعم و حلاوت

گیرند ، و چون موافق خرد نباشد نه دوست پسندد نه دشمن و مانند خرمایی بود نارسیده که به هیچ‌کاری نیاید .

حمدلله مستوفی در ضمن تاریخ بی نظیر خودکه موسوم به ظفر نامه (۱) است پندنامه نظام‌الملک (۲) وزیر را به نظم در آورده که مشتمل بر نوادر اقوال مشاهیر سلاطین ایران و خلفای اسلام ومعاریف‌حکمای قبل از

---

(۱) منظومه ظفرنامه ، عبارت از هفتاد وپنج هزار بیت است درسه کتاب که هریک از آنها ۲۵ هزار بیت می‌باشد ، کتاب نخستین‌که‌موسوم به اسلامی است‌متضمن تواریخ‌خلفای‌اسلام و فتوحات آنهااست ، کتاب دویم موسوم به‌احکامی‌و مشتمل‌بر تاریخ‌سلاطین‌ایران بعدازاسلام وجنگ‌های‌آن‌ها است ، کتاب سیم موسوم به سلطانی و محتوی بر تاریخ حیات و گذارشات سلطان ابوسعید است .

تاکنون یک نسخه فقط از این کتاب در کتاب‌خانه بریتانیا در لندن موجود بود و نگارنده نسخه دیگری از آن‌را در کتابخانه‌فاتح اسلامبول در تحت نمره ۴۴۳۰ دیده‌ام ولی نویسنده فهرست آن کتابخانه ملتفت نشده وآن را بنام ظفرنامه هاتفی‌ثبت کرده است‌این کتاب به منزله ضمیمه و یا جلد دویم شاهنامه فردوسی‌است‌درهمان‌وزن و همان بحر که از اول اسلام شروع کرده تا ۷۳۵ هجری تمام وقایع را به نظم در آورده است .

(۲) خواجه نظام‌الملک قوام الدین ابوعلی حسن بن علی وزیرالب ارسلان و ملکشاه سلجوقی ۴۸۵ــــ۴۰۸ مولف سیاست نامه معروف پندنامه مذکور را به‌نام ملکشاه تالیف کرده است .

اسلام و بعد از آن می‌باشد و بزرگمهر نیز یکی از آنها است .

عده اشعار پندنامه مذکور در آن کتاب به هزار بیت بالغ می‌گردد و این‌چند بیت از سخنان کیقباد از آنجا است :

چنین‌گفت اصل کیان کیقباد * که‌خلقندمزدوروشاهاوستاد

به کار جهان گشته کاریگران * کند هریکی‌کوششی اندرآن

نه آن رابراین‌ونه این‌رابرآن * ستم کرد شاید بکـــارجهان

که چون بر یکی زان بر آرند زور * بر آیدازآن‌هردویکبار شور

مولف " ظفرنامه" در اوایل " تاریخ گزیده " نیز برخی از بدایع کلمات بزرگمهر را گرد آورده (کارل زالمان ـ ووالنتین ژوکوفسکی) تمام آن را در منتخبات پارسی " کریستوماتی "مندرج داشته‌اند ، ازآنجا است :

بوزرجمهر گفت از استادپرسیدم چه‌کنم تامردم مرا دوست دارند ؟ . گفت : در معامله ستم مکن ، و دروغ مگو و به زبان کس را مرنجان . گفتم چه چیز است که‌اگر چه نخورندتن‌راآسوده‌دارد ؟ گفت شش چیز . جامه‌نرم ، دیدار نیکو . صحبت نیکان ، نیکی دیدن از دوستان گرمابه معتدل ، و بوی‌خوش .

شیخ بهاءالدین عاملی در کتاب " المخلاه" (۱) ومولف " مجانی الادب" (۲) مقدار کثیری از کلمات بزرگمهر را جمع آوری کرده ودریک‌جا

---

(۱) کتاب المخلاه‌لبهاء الدین العاملی صحیفه ۸۶ ـــ ۸۷ چاپ مصر ۱۳۱۷ .

(۲) مجانی الادب الجلد الثالث صحیفه ۵۰ ـ ۵۲ .

نقل نموده‌اند . و در سال سیم مجله " المشرق " (۱) نیز بسیاری از نخبه اقوال او ذکر شده است .

در جوامع الحکایات " عوفی " و در زبده‌التواریخ "حافظ ابرو " نیز مقدار کثیری ازسخنان وی نقل شده است .

بزرگمهر به علاوه مراتب مذکوره در فن طب و نجوم و علم‌الاحکام و تعبیرالرویا و غیره‌نیز ید طولایی داشته ،ودرهریک ازآن‌ها از فضلای عصر خود بوده‌است فردوسی طوسی درشاهنامه‌بعضی‌ازرویاهای‌صادقه"انوشیروان" و تعبیرات بزرگمهر را به نظم درآورده و یعقوب دینوری هم در "تعبیر قادری " (۲) بسیاری از اقوال‌وآراءاورا ذکرمی‌کندکه تفصیل آنها گنجایش این مختصر را ندارد . ارباب تتبع بدانجا رجوع نمایند .

بعضی از علمای هیئت و نجوم مانند ابومعشربلخی در "سرالاسرار" (۳) و ابن هبنتا در کتاب " المغنی " (۴) و علی‌ابن ابی‌الرجال درکتاب " البارع " و ملامظفر در " تنبیهات المنجمین "

---

(۱) مجله المشرق السندالسادسه ۱۹۰۳ صحیفه ۲۰۵ – ۲۰۷ و – ۲۵۰ – ۲۵۴

(۲) تعبیر قادری لابی سعیدنصرابن یعقوب‌الدینوری‌القه‌للقادر با اه سنه ۳۹۷ .

(۳) سرالاسرارلابی معشر البلخی المتوفی سنه ۲۷۲ .

(۴) کتاب المغنی فی النجوم لابن هبنتا من‌علماء النصف الاول من القرن الرابع للهجره .

(۱) قطعاتی از اقوال وی را ذکرمی‌نمایند . منجمله‌عبارت ذیل از جلدرابع کتاب " البارع " (۲) عینا نقل می‌شود . قال بزرجمهر صاحب " الایریدج الفارسی " اذاکان‌النیران فی حدکوکب‌واحدوذلک‌الکوکب‌فی اجزاء درجات الطالع بینهمااقل من خمسه عشر درجه مشرقا من الشمس او مغربا من القمر مثلث لهما صلح ان یکون کدخداه " .

در مقدمه ابن خلدون (۳) نیز قطعه از کتاب‌وی نقل شده است .

" کتاب بزرجمهر فی مسائل‌الزیج " (۴) از جمله کتابهای او است‌که در دوره صفویه در مدارس اصفهان معمول بوده ومی‌خوانده‌اند .

یکی دیگراز آثار او "فصول بزرجمهر " (۵) بوده است که اسم آن را ابوبکر خوارزمی در ضمن یکی از رسائل خود ذکر می‌نماید .

" بارون روزن " در فهرست‌کتب‌خطی‌کتاب خانه مدرسه السنه شرقی (پطر سبورغ) در ضمن‌مجموعه‌نمره (۱۰۸) رساله‌به نام‌وی نوشته که راجع

---

(۱) تنبیهات المنجمین لمحمد قاسم المعروف بملا مظفر صحیفه ۱۰۰ چاپ طهران ۱۲۸۴ هـ .

(۲) کتاب البارع فی احکام النجوم لابی‌الحسن‌علی بن ابی‌الرجال المغربی المتوفی نحو منتصف القرن‌الخامس للهجره .

(۳) مقدمه ان خلدون صحیفه ۳۷۶ چاپ مصر سنه ۱۳۲۷ .

(۴) فرهنگ‌السنه‌اربعه تالیف چاپ امستردام ۱۶۰۳ م .

(۵) رسائل ابی‌بکر الخوارزمی چاپ اسلامبول صحیفه ۳۶ .

به استخراج طالع بیماران است .

از جمله تالیفات بزرگمهر یکی هم "ظفرنامه" اواست که آن را ابوعلی سینا به امر " نوح سامانی "ازپهلوی به پارسی نقل کرده و عین آن رامستشرق معروف (شفر) درضمن منتخبات پارسی (کریستوماتی پرسان) مندرج ساخته و چاپ کرده است ومشارالیه چنان خیال کرده که این نسخه در فهرست هیچ یک از کتاب خانه‌ها نیست ولی سهوکرده زیرا که در فهرست بعضی ازکتاب خانه‌های اروپا و بالخصوص در فهرست‌های مکاتیب عثمانی موجود است .

بر حسب نگارش " ابن الندیم " (۱) حکیم دانشمند یکی ازکتاب‌های " فالیس " رومی را به نام " زبرج " ترجمه به پارسی کرده است .

ابن القفطی گفته (۲) فالیس یا والیس رومی (۳) کتابی موسوم به "بریدج" در احکام نجوم تالیف کرده که در میان اهل این فن مشهور است و آن را بزرجمهر حکیم ترجمه و تفسیر کرده است . صاعدبن احمد اندلسی (۴) کتاب مذکور را در دو جا به شکل (یریدج) ضبط می‌نماید .

صاحب کتاب "البارع" وکتاب "المغنی" در چندین جا نام آن کتاب را " ایریدج " نوشته‌اند بنا به تحقیقات (سینور کرلونینو) (۵) اصل این

---

(۱) کتاب الفهرست چاپ لیبزیک صحیفه ۲۶۹ .

(۲) اخبار العلما به اخبار الحکما چاپ لبیزیک صحیفه ۲۶۱

(۳) از مشاهیر منجمین قرن دوم میلادی است .

(۴) طبقات الامم چاپ مصر صحیفه ۳۰ــ ۶۲ .

(۵) علم الفلک و تاریخه عندالعرب صحیفه ۱۹۲ .

کلمه تحریف شده ومعرب ازلفظ " ویژیذک " پهلوی است که مقابلش درپارسی گزیده با معنی منتخب می باشد و آن ترجمه کتاب " الموالید " والیس است که اکنون جز قطعاتی از آن کتاب که در فوق اشاره بدآنجاها کردیم هیچیک از نسخه‌های پهلوی و ترجمه عربی آن کتاب باقی نمانده است .

کلمات ذیل را نیز به آن بزرگوار منسوب داشته‌اند . فی البطیخ عشر خصال (۱) هو ریحان ، و فاکهه ، و ادام مقنع ، و خبیص مهیاء ، و دواء للمثانه . و حرض للغمر و الزهومه ، و مذهب لرائحه النوره عند الاستحمام وکوزلمن عسر علیه مایشرب فیه ، وهاضوم الثقیل من الطعام .

۹

تاریخ ایران شناسی در اروپ

مبدا تاریخ ایران‌شناسی دراروپ

==================

تاریخ تاسیس مطبعه ــ مطبوعات پارسی

گرچه بدایت معرفت بهالسنه‌ی شرقی دراروپ و رجوع واحتیاج به‌تالیفات ایرانی درقرن دوازدهم میلادی از روز فتوحات اسلامی شروع شده‌وتالیفات عربی ابن سینا و غزالی در مملکت فرانس یکی از مراجع عمده فلا سفه‌ی آن عصربوده‌وبه‌جهت تحصیل لسان عربی مدرسه‌یی درپایتخت این مملکت تاسیس یافته‌است ولی اساس عمده‌ی ایران‌شناسی بعدازاختراع دستگاه طبع دراوائل قرن شانزدهم میلادی یعنی پس‌ازطلوع نیراعظم سلسله‌ی صفویه‌وبالخصوص در دوره‌ی شاه عباس کبیر و ازان به‌بعد به‌عمل آمده است .

اما صنعت طبع اگرچه سه هزار سال قبل ازاین در بابل و پس‌ازمدتی درپکین به‌واسطه‌ی قالب های برجسته ولوحه های محکوک و منقور شروع شده‌و در هولاند واندلس آلت طبع باسمه‌یی معمول بوده و در اواخر قرن هفتم هجری به‌فرمان کیخاتومان درتمام بلاد ایران چاو خان های متعددی دا یر و کاغذ پاره ی مربع مستطیلی به‌اسم چاو طبع شده است که کلمه چاپ را در زبان پارسی از آن لفظ گرفته و استعمال کرده اند ولی این صنعت طبعی که حالیه درتمام عالم به‌شکل‌کنونی معمول و متداول شده یکی از کشفیاتی است که مبدا تاریخ قرون جدیده و منشا ترقیات عصر حاضر بوده واین اختراع

تا اواخر قرن پانزدهم به اغلب شهرهای اروپ وارد و تاسیس شده وتمام شرف و افتخار آن عاید و منسوب به مخترع آن گوتنبرغ است که هیکل لایموت آن زینت چاپخانه های بزرگ دنیا ست و اولین مطبوع مطبعه ی گوتنبرغ "تورات" عبرانی است که درتاریخ ۱۴۵۵ به طبع رسیده است .

تا اواخر قرن پانزدهم میلادی شماره ی مطبوعات اروپ به ده هزار جلد بالغ می گردد که ربع آن فقط درمملکت ایتالی چاپ شده و در ۵۴ شهر آن مملکت مطبعه دائر بوده است زیرا که دونفر از پاپ های معروف آن جا "ژولیوس دوم" و "لئون دهم" دراوائل آن قرن مربی و مشوق فنون و صنایع و علوم وادبیات و مطبعه و مطبوعات آن مملکت بوده وبه تاسیس مطبعه و تکمیل آن فوق العاده همت می گماشته اند ازجمله مطابع معروف ایتالیا مطبعه ی قصبه فانون بوده که اولین کتاب عربی ترجمه ی" ادعیه مسبعه" مسیحی ها درتاریخ ۱۵۱۸ د ر آن مطبعه چاپ شده است .

وازجمله مطابع آن مملکت مطبعه ی شهر "ونیز" بوده که کتاب "الحا و ی" محمدبن زکریای رازی در ۱۵۰۹ واولین مرتبه "قرآن کریم" درتاریخ ۱۵۱۸ یعنی چهارقرن قبل ازاین درآن جا به حلیه ی طبع درآمده است . اما مشهور ترین مطبعه ی این مملکت درتاریخ ۱۵۱۶ درشهر "رم" ازطرف "لئون دهم" تاسیس یافته و یک قسمت عمده از امهات کتب علمی و فلسفی از تالیفات مشاهیر ایران و عرب مانند کتاب "البستان فی عجائب الارض و البلدان" در ۱۵۸۴ و کافیه ابن حاجب در ۱۵۹۱ و "نزهه المشتاق فی ذکرالامصار و الافاق" در ۱۵۹۲ و "کلیات قانون" و کتاب "النجاه" در ۱۵۹۳ و "تحریراقلیدس" در ۱۵۹۵ درآن مطبعه چاپ شده وقریب به بیست جلد از رسائل و تالیفات ابن سینا نیز درمطبعه ی شهر

"فلورانس "به طبع رسیده است .

امااولین‌مطبوع‌پارسی دراروپ‌توراتی‌است‌درچهارزبان به‌خط عبرانی که‌یکی‌ازآنهابه‌زبان‌پارسی‌است‌وآن در۱۵۴۶ دراستانبول چاپ شده به‌عنوان "نتراغلوت " معروف‌است‌واز مطبوعات‌اولیه‌پارسی‌سپیده‌ی‌حضرت‌مسیح‌است‌که درتاریخ ۱۶۳۹ درلندن چاپ شده و کتاب مقدس معروف به پولیغلوت‌است که درنه‌لسان (عبرانی ، سامری ، کلدانی ، سریانی ، عربی ، یونانی ،لاتینی حبشی ، پارسی) درتاریخ ۱۶۵۷ درلندن‌به‌طبع رسیده وآن شش جلد است واین‌اول‌کتابی‌است که‌به‌وسیله‌ی اعانه طبع و توزیع شده و کرومول معرو ف هزارلیره‌به‌طبع ونشرآن‌اعانه‌فرستاده‌و گمرک کاغذ آن را نیز معاف داشته است .

مقصودعمده‌ی‌پاپ‌ها ازتاسیس‌مطا بع‌شرقی و طبع کردن ترجمه‌ی کتب مقدس دراروپ‌دعوت وتبشیرمردم‌مشرق‌زمین به‌دین خودبوده و به ایــن سبب جمعیت‌های مختلف‌نیز از هیئت های روحانی مانند (اوگوستین)ها و (کارملیت) ها و (کاپوسین)هاو (ژزویت) هاو (دومینیکان)ها به طرف‌ایران واصفهان می فرستاده اند .

درتاریخ ۱۶۰۴ میلادی مطابق ۱۰۱۳ هجری جمعیتی ازمیسیونرهای کارم کاتولیک‌به‌شهر بصره وارد شده واز آن‌جا درسال ۱۰۱۶ هجری به‌شهر اصفهان آمده اند بعضی از آن‌ها رساله ها و کتاب هابه‌زبان پارسی ترجمه و تالیف کرده اند که بعضی از آن‌ها دراروپ به‌طبع رسیده است یکی از آن‌ها "اینیاس دوژزوس "فرهنگی‌ازلسان‌لاتین به‌پارسی تالیف نموده وآن درتار یخ ۱۶۵۱ در شهر رم چاپ شده است و یکی دیگر از آن جمعیت " آنژدو سنت

ژوزف " ازاهل تولوزکه در ۱۶۶۰ میلادی مطابق ۱۰۷۱ هجری به شهر اصفهان آمده چندین کتاب تالیف کـرده است منجمله تاریخ ایران و فصول بقراط وترجمه و تفسیرادویه مطبعه‌ی ایرانی است که به امر لویی چهاردهم درسال ۱۶۸۱ درپاریس چاپ شده ونیز "اللغه الفارسیه" است که ازالسنه‌ی ایتالیایی ولایتی وفرانسوی به پارسی ترجمه وتوضیح شده درسال ۱۶۸۳ درآمستردام به قالب طبع در آمده است .

مولف مشارالیه درفرهنگ السنه‌ی مزبوره مطالب پرقیمتی راجع به رسومات واجتماعات ومدارس ومطابع عـهد صفویه وفهرست مفصلی راجع به کتب تحصیلـــی مدارس آن زمان مرقوم داشته است نمونه‌ی مختصری ازکلمات آن کتاب به جهت مقایسه وتطبیق آن عـهد باحالت حاضره عینا نقل میشود .

اکابروعلمای عجم کتب ریاضی بسیارمی پسندد بنابراین تاکسی را ریاضی دان ندانند داخل فضلا نمی شمارند .

دربین کتب ریاضی " رساله یعقوب بن الصباح الکندی "مشهور است . در بین کتب مساحه مساحت "اپوللینوس البرجی "

درجراثقال سه" کتاب هرون "

درهندسه "المنازل الحساب العملی " لابن الوفا

درعلم حساب " حساب " علی قوشجی

درمناظر "تفتیح المناظرالذوی الابصائر "وکتاب "نورحدقه الابصارونورحدیقه الانظار "

درنجوم "زیج جامع "کوشیار و "زیج ایلخانی "و "تسهیل زیج "سید علی و شفاء

فی وضع الساعات علی الرخام "لابن عمرالصوفی

و "صدمقاله "بطلمیوس وکتاب بزرجمهر "فی مسائل الزیج والتحفةالشاهیه"
لقطب الدین شیرازی . و "المدخل الکبیر "لابی معشرالبلخی .و "جامع احکام
المسائل "تالیف ابی یوسف .

درموسیقی کتب فارابی وابی زلتو وغیرآن‌ها .

مشق موسیقی کتاب‌های موسیقی بسیار دراصفهان دیدم و بسیاری ازآن‌ها
رابه پاریس برده وترجمه کرده اند .

درزبان پارسی چندجلدکتاب مطالعه کردم خصوصا "ذخیره‌ی خوارزمشاهی"
و "طب یوسفی" و "کفایت منظوری"

باسمه کردن وقالب زدن طبع نمودن ، منطبع گردانیدن ، باسمه خانه
کارخانه بسمه چی (حضرات یا دریان کرملیط میدانـــی مطبعه‌ی بسمه‌ی عربی
و پارسی درعبادت خانه‌ی خودشان دراصفهان برپا و دائر کرده بودندوهنوز
دارند وارامنه نیز در جلفا باسمه‌ی ارمنی دارند لیکن هیچ یک انجام نیک در
عمل نیافته از سبب خشکی هوا " .

درتواریخ ارامنه می‌نویسندکه. " ارمنی ها در اوایل سلطنت شاه عباس
اول پس از کوچ و مهاجرت از جلفای آذربایجان کلیسای جامعی در جـــلفا ی
اصفهان به‌عنوان (امناپرکیتچ) به‌جهت عبادت وقرائت خانه وکتابخانه‌تاسیس ـــ
نموده کتب خطی قدیمی خودشان را که از جلفای تبریز همراه آورده‌بودنـــد
همه‌را درآن‌جا جمع کرده و مدرسه و مطبعه نیز درآن بنا تشکیل دادندخلیفه ی
آن زمان خاچاتور قیصریه که موسس مطبعه و مطبوعات ارمنی‌هاست درتاریخ
۱۶۴۰ کتابی به‌زبان ارمنی به‌عنوان "هارانت‌زوارک "یعنی حیات اجدادروحانی
وبعد ازآن کتاب کلیسیائی " ژاماگیرگ" نام درآن مطبعه چاپ کرده و به

جهت یادگرفتن اصول صحیح دستگاه طبع هوانس نامی از اجزای آن مطبعه رابه‌اروپ فرستاد واو پس از سه سال زحمت در مملکت ایتالی و تکمیل عمل طبع مطبعه‌ی کاملتری به‌اصفهان آورده با مساعدت میناس نام نقاش سلطنتی که آثار او درچهل ستون و عالی قاپو موجود است گل کاری های اطراف آ لـت طبع و فواصل حروفات را حاضر ساخته و مطبعه را دایر کرد و اولین کتابی که درآن‌جا چاپ کرد تقویم نجومی ارمنی‌ها بودکه به عنوان "پارزاتومارازاریـاکی" معروف است .

سیاح معروف تاورنیه درسیاحتنامه‌ی خود چنین مینگارد .

درتاریخ ۱۶۴۱ یک نفر از ارامنه‌ی جلفای اصفهان یعقوب ژان نام که نجار بود ومدتی دراروپ اقامت داشته است درموقع مراجعت به‌ایران یـک دستگاه طبع به‌اصفهان آورده و قالب های آن‌را هم خود اومی‌ساخته‌است پس از دائر شدن آن مطبعه چندین کتاب از ادعیه و اوراد مذهبی درآن‌جا طبع کرده وخیال داشت که به‌طبع انجیل بپردازدولی نظر برآن‌که این اسباب طبع ازطرفی قطع نان عده‌یی ازاشخاص می‌شد که به‌واسطه‌ی تحریروکتابت امرارمعیشت خود می‌نمودند وازجهتی اطفال ومحصلین مدارس به‌واسطه این اختراع‌ازیاد گرفتن خط کم‌کم بی میل میشدند و بعلاوه مطبوعات این مطبعه نیز کمرنگ‌و سفید و غیر مطلوب ازچاپ بیرون می‌آمد لذا آن چرخ دائر نگردیده وازکار افتاد " .

شاردن معروف فرانسوی نیز درجلد چهارم سیاحتنامه‌ی خود چنین‌گفته است .

" ایرانی ها میل زیادی به‌داشتن مطبعه و عزم راسخی به آوردن آن

دارند زیرا که فوائد و منافع آنرا دیده و می‌دانند و صد مرتبه تاحال خواسته‌اند مطبعه داشته باشند ولی تاکنون موفق بدایر کردن آن نشده اندو درتاریخ ۱۶۷۶ (۱۰۸۷) ازمن درخواست کردند که عمله از فرنگ بیاورم تا عمل طبع رابرآن‌ها یاد دهدودراین باب برادرمجتهد بزرگ اصفهان که مطبوعات پارسی و عربی فرنگ را من به‌او داده بودم به‌حضور شاه برده واجازه تحصیل کرده که اسباب طبع را به‌ایران بیاورند ولی وقتی‌که مسئله پول به‌میان آمد همه‌چیز به‌هم خورد. "

سیاحت دو نفر سیاح مزبور و نشر سیاحتنامه‌ی آن‌ها مقدمه و فتح‌الباب سیاحین اروپ و ارباب تتبع و تدقیق گردیده و مسئله‌ی ایران شناسی دراروپ به‌درجه یی کسب اهمیت نموده که بعضی از مشاهیر نویسندگان و ارباب قلم آنان حکایات وروایات شیرین و نمایش‌های مطنطن مانند "فاجعه‌ی زردشت" و "سیروس واستر" وغیره تالیف نموده وبه‌معرض تماشا و نمایش گذاردند.

"فاجعه‌ی سیروس" در ۱۷۰۶ و "فاجعه‌ی زردشت" درماه نوامبر سال ۱۷۴۹ از طرف جمعیت اکادمی به‌موقع تماشا گذارده شده است زمزمه و سرودهای مغان ایران دراین فاجعه‌ی اخیر یکی از بهترین تصنیف‌های معروفی است که موسیقی شناس مشهور (رامو" فرانسوی آنها را تالیف ساخته و خنیا گران برگزیده‌ی پاریس درآن تماشا با دسته‌ی موزیک سلطنتی مترنم بوده اند.

دراواخر قرن هیجدهم و نوزدهم دونفر از مشاهیر مملکت فرانس "انکتیل دپرون" و "دارمستتر" کتاب اوستا را ترجمه و تفسیر کرده به‌طبع رسانیدندو درهمین قرن‌ها مدارس السنه‌ی شرقی وانجمن های آسیائی و مجله هائی راجع به‌آسیاو مشرق تاسیس ودائرشده و علمای علم ادب و آثار عتیقه وعلم اشتقاق

ورجال سیاسی و ارباب تتبع و تحقیق مانند " سیلوستردساسی " و کاترمر " و "نولدکه" و "پول‌هورن" و "کونت" و"گوبینو" و "سرجان‌ملکم" و "رولنسون" و "دیولافوا" و "اولیویه" و "دمورگان" وصدهاامثال‌آنان‌کتاب‌هاونقشه‌هاتالیف ونشرکرده‌اندوکتاب‌های پارسی که‌بسی‌محتاج‌الیه‌ماست‌مانند "جامع‌التوایخ" خواجه‌رشید ، "نظام‌التواریخ" بیضاوی" ، "لغت‌فرس "اسدی‌معیار" جمالی‌فخری، " مقدمه‌هالادب‌زمخشری " زیج‌سلطانی الغ بیک ، کتاب "الابنیه ،عن حقایق الادویه " موفق‌هروی ، "گلستان‌سعدی"پندنامه"عطار"رباعیات "خیام‌وباباطاهرو "کلیات "خواجه‌حافظ وناصرخسرو ، دواوین منوچهری وامیر یارذاری "یوسف‌و ذلیخای "فردوسی‌وجامی‌وغیرآن‌هاکه‌برای‌شمردن آن‌ها و تعریف آن‌ها مجلـــه ومجلدات‌لازم‌است‌دراروپ‌به‌طبع‌رسانیده‌اند وازجمله‌مطبوعات‌مهمه‌ی‌پارسی که‌هنوزمانندآن‌هادرایران‌به‌طبع‌نرسیده‌است‌فرهنگ السنه‌ی‌اربعه‌ی‌لاتینی و عربی و ترکی و پارسی " مننسکی " است که‌به‌سمت ترجمانی درسفارت لهستان استانبول بوده‌وفرهنگ مزبور درسال ۱۶۷۲ درشهروین‌به‌قالب طبع در آمده ودردیباچه‌آن مقدمه‌مبسوطی ازکتب صرف و نحو ولغات السنه‌ی‌شرقی‌بیان کرده‌است‌وازجمله‌ی‌مطبوعات‌مهمه‌ی‌پارسی‌دراروپ‌فرهنگ پارسی "ژان‌اوگوست قولدس " است که از زبان پارسی‌به‌لسان لاتینی ترجمه وتوضیح‌شدمعلاوه‌ی ضمیمه‌ی‌مصادرپارسی‌دارای۲۶۶۸صحیفه‌بوده‌و درعرض دوازده سال‌درتاریخ ۱۸۶۸ طبع آن تمام شده است . مولف مشارالیه از علمای مشهور اصول‌لغات وعلم اشتقاق‌السنه‌ی‌سنسکریت‌وزند وپهلوی و پارسی بوده و چندین کتاب‌در صرف ونحووتطبیق‌السنه‌ی‌مذکوره‌وشعروشعرا وتاریخ ایران تالیف کرده‌است ویکی دیگرازمطبوعات مهمه‌ی‌پارسی که فوق العاده جالب توجه وتعجب است

"شاهنامه‌ی "فردوسی طوسی با ترجمه‌ی فرانسوی است که مترجم آن "ژول موهل"
که یکی از مشاهیر مستشرقین قرن نوزدهم میلادی است مانند مولف این کتاب
سی سال تمام به ترجمه‌ی آن زحمت کشیده و در عرض چهار سال هم از طبع خا رج
شده است یعنی در سال ۱۸۸۳ شروع به طبع آن نموده اند و در ۱۸۸۷ در هفت
جلد ضخیم طبع آن خاتمه پیدا کرده است از جمله مطبوعات مهمه‌ی پارســی
"نوال الفضلا و لسان العجم است "که به فرهنگ شعوری مشهور و در دو جلد با
کمال نفاست در ۱۱۵۵ در استانبول طبع شده است "مناظرالانشاء "خواجه جهان
بدون ذکر تاریخ طبع و "عروض" جامی در ۱۲۶۱ نیز از مطبوعات پارسی استانبول
محسوب می شوند . بیشتر از همه جا کتب پارسی در شهرهای مملکت هند به طبــع
رسیده "کلیات "خواجه حافظ و شیخ سعدی شیرازی که میرزا ابوطالب تبریز ی
معروف به تصحیح هر دو مجموعه همت گماشته و مقدمه بر آن ها افزوده است
از جمله مطبوعات نفیس پارسی مملکت هند محسوب می شوند و مشروحه‌ی ذیل را
مصحح مشارالیه در حق آن دو کتاب در تذکره "خلاصه الافکار "مرقوم داشته است

"مسترجانس که از اعذه‌ی فرنگ است و مناسبت مزاجی با هل کمــال هر
جائی دارد در آغاز سنه‌ی ۱۲۰۰ اراده کرد که بعضی کتب مشهوره‌ی اسلامی را که
به تصحیف کاتبان در شرف تضییع است بنا بر یادگار نیک نام به قانون کتب فرنگ
چهابه کرده از آفت باز دارد لذا شروع از "کلیات " خواجه حافظ مرحوم و شیخ
سعدی کرده مبلغی بر این کار صرف نمود و چون چهابه گران مقلد محض و بی‌
سواد می باشند اهتمام آن کار به این فقیر محول فرمود این فقیر اولا نسخه‌یی از
دوازده دیوان خواجه انتخاب کرده آن را به چاپ خانه فرستاد و به سبب تصحــیح
غلط چهابه گران چند سال آن کار امتداد یافته در اواسط ۱۲۰۶ هجری روی به

تمامی نهاد قریب هزارو دو صد نسخه درکمال تنقیح یک‌بارگی مرتب گشت و چون صاحب موصوف دراین اثنارهگردی ولایت خویش گشت چهابه دیگر در معرض تعویق ماند حالا آن کتب در بلاد کلکته درمعرض بیع اندششصدکتاب که‌بهکاغذ فرنگ نقش شده به عوض اشرفی که شانزده روپیه‌بوده‌باشدوششصد دیگر که‌برکاغذ هنداست به هشت روپیه می‌فروشند .این اول کتاب اسلامی است که به‌دستور فرنگ چهابه شده حروف به‌شکل نستعلیق است" .

وازجمله‌مطبوعات‌مهمه‌ی‌آن‌جایکی دیگرهم "برهان‌قاطع "است که‌درسال ۱۲۳۳ درکلکته‌به‌قطع بزرگ وضخیم باحروف سربی چاپ شده ومقدمه‌ی‌مشروحی راجع به‌قوانین ولغات وفرهنگ های پارسی و عربی و ترکی وغیره که‌درتصحیح آن لغات رجوع کرده مرقوم داشته است. وازجمله مطبوعات مهمه‌ی‌آن‌جا "شاهنامه‌ی "فردوسی‌است‌که‌پیش‌ازهمه‌جادرتاریخ۱۸۲۹ "ترنرماکان"انگلیسی در چهارجلد به‌طبع رسانیده‌است. وازجمله مطبوعات‌آن‌جایکی‌هم‌توقیعات مختصری‌است‌کهاولین‌مرتبه‌درتاریخ ۱۲۴۰هجری‌درمطبعه‌ی "شیخ‌هدایت‌الله" درکلکته‌چاپ شده است .

کتب زیادی‌از مولفان پارسی درقاهره‌ی‌مصر پس ازتاسیس مطبعه‌ی‌بولاق ازطرف‌محمدعلی‌پاشا (۱۸۲۱) به‌خطنستعلیق‌سربی چاپ شده‌است"گلستان " شیخ‌سعدی و "کلیات "حافظو "پندنامه‌عطار "ازجمله‌مطبوعات‌آن‌جایندکه‌در ۱۲۴۳هرسه‌طبع‌شده‌اندونفیس‌ترین مطبوع آن‌جا "مثنوی "مولاناجلال‌الدین رومی با ترجمه‌ی‌ترکی منظوم سخیفی است درهفت جلد که درسنه‌ی۱۲۶۴ به حلیه‌ی‌طبع درآمده‌وسیاحتنامه‌ی‌خوارزم رضاقلیخان‌هدایت‌هم با همان‌حروف درسنه‌ی۱۲۹۲ درهمان مطبعه‌چاپ شده است. اما تاریخ ورود مطبعه‌به‌خاک

ایران چنانکه درفوق گفته شد درقرن یازدهم هجری بوده است ولی تاریخ بدایت مطبوعات شرقی در ایران از اوائل قرن سیزدهم هجری شروع شده است مولف منتظم ناصری درضمن وقایع سال ۱۲۳۳ تاسیس مطبعه را یکی ازمآثرفتحعلی شاه محسوب داشته وچنین می نویسد . " هم دراین سال ۱۲۳۳ چاپ حروف که به فرانسه "تیپگرافی" گویند به توجهات حضرت نایب السلطنه درایران رواج یافته" . وبعضی شروع ورواج این صنعت را درایران از وقایع سال قبل دانسته و درکتاب " الماثر و الاثار" راجع به مطبوعات ایران چنین گفته است . " صنعت طبع اگرچه ازعهد خاقان مغفور فتحعلی شاه به توسط منوچهر خان گرجی معتمدالدوله وارد ایران شده ولی کتبی که از عهد خاقان مغفور تاآخر عهد پادشاه مبرور محمدشاه منطبع گردیده درجنب کتبی که درسلطنت این پادشاه به طبع رسیده به مثابه ی قطره است و دریا " .

نگارنده درتاریخ ۱۳۳۴ هجری که به مسقط الراس آلت طبع وکتابخانه موسوم به "غوتنبرغ" رفته بودم درمدخل اطاق موزه آلت طبع و حروفات و مطبوعات اولیه لوحه ی درازی دیدم که به اندازه ی هفتاد و پنج سانتیمتر طول نصب شده و تاریخ ورود دستگاه طبع به ممالک مختلفه را ثبت کرده بود درآن میان تاریخ ورودآن را به مملکت ایران در سنه ی ۱۲۲۱ به واسطه ی عباس میرزا ـ نایب السلطنه قیدکرده بودند نگارنده محض اصلاح سهو با رئیس آن کتاب خانه ملاقات کرده و بعضی از دقایق تاریخی را ذکر کرده و تقاضای اصلاح آن لوحه کردم مشارالیه باکمال تشکر دردفتر کتاب خانه مرقوم داشته و از این سهو کتاب خانه خیلی اظهار تعجب نمودند .

دریکی ازجنگ های علمیه اجنبیه به نظرم رسید که درسنه ی ۱۷۸۴ میلادی

مطابق ۱۱۹۹ هجری یکدستگاه مطبعه نیز از بندر بوشهر به ایران وارد شده است .

خلاصه‌ی‌کلام عباس میرزای‌نایب السلطنه‌از سلسله‌ی‌قاجارعشق زیادی به‌صنایع و فنون وترجمه وتالیف کتاب داشت و اشخاص زیادی برای آوردن آلت طبع و یادگرفتن عمل‌آن به‌امرو تشویق وی به فرنگ رفته و برگشته‌اند منجمله‌درحوالی‌سال ۱۲۳۳ هجری یکدستگاه مطبعه‌ی‌سربی درشهر تبریزدائر شده‌وچندین‌کتاب درآن مطبعه چاپ کرده اند اولین مطبوع آن‌جا رساله ای‌ست به‌عنوان "فتحنامه "که‌مطالب‌آن‌عبارت‌ازتفصیل‌جنگ‌ایران و روس‌است که‌درسال ۱۲۲۷ واقع شده‌وبه‌وسیله‌ی صلح‌نامه‌ی‌گلستان خاتمه پیدا کرده است .

کتاب‌دیگربه‌نام لکتاب‌الجهادیه "درآن مطبعه چاپ‌شده‌وکلمات ذیل درآخرآن رساله نوشته شده است . قدتم‌الکتاب‌الجهادیه‌علی‌یداضعف‌العباد محمد علی بن حاجی محمد حسین الاشتیانی المامور بعمل الطبع من‌الدوله العلیه‌القاجارفی‌دارالانطباع الواقعه‌فی بلده تبریزبه‌تاریخ خمس و عشرین من‌شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۳۳ هجریه" .

رساله‌ی‌مزبور رابه‌فاصله‌پانزده ماه دوباره درتبریز چاپ کرده و درآخر آن‌چنین‌نوشته‌اند . قدتم‌الکتاب الجهادیه علی یداقل خلایق‌العبدالمذنب الراجی المحتاج‌الی‌عفوربه‌الکریم زین‌العابدین‌بن ملک محمدالتبریزی‌المامور بعمل الطبع من الدوله‌العلیه‌القاجاریه‌فی دارالانطباع الواقعه فی دارالسلطنه تبریزفی تاریخ یوم ثلثاء سابع شهرذی‌الحجه الحرام اربع وثلثین و ماتین بعدالف من الهجره النبویه سنه ۱۲۳۴ "

رساله‌مذکورازجمله‌منشآت میرزا عیسی قائم مقام بزرگ مشهور است

که درترغیب جهاد محتوی فتوای دونفر از مجتهدین مسلم آن وقت شیخ محمد جعفروآقا سیدعلی تالیف شده‌واین نسخه‌ی‌مطبوع مختصررساله‌ی‌مفصل آن‌مرحوم‌است به‌عنوان "احکام‌الجهادواسباب الرشاد "اولی به‌رساله‌ی جهادیه‌ی صغیر" و دویمی به‌عنوان کبیر"معروف و اولش‌این‌است . برروان‌دانشوران‌پوشیده نماند که بسط نورونظم بزم شهود برای تکمیل طاعت و معرفت است که الطاعه فرع واصلها الشرع درختی که بیخ محکم ندارد شاخ خرم نیارد" .

وازجمله‌مطبوعات اولیه‌ی‌تبریزرساله‌یی‌است به‌اسم "تعلیم نامه" درعمل آبله‌زدن تالیف دکتر "کارمک "انگلیسی حکیم باشی آذربایجان و درآخر آن چنین‌مرقوم شده‌است . "کمترین بنده‌ی‌دعاگوناظم امور باسمه خانه‌ی‌دارالسلطنه‌ی

چنین‌مرقوم شده‌است . "کمترین بنده‌ی‌دعاگوناظم‌اموریاسمه‌خانه‌ی‌دارالسلطنه‌ی
تبریزعلی بن الحاج محمد حسین المرحوم التبریزی الشهیر بامین‌الشرع باسمه‌کردن رساله‌ی‌مزبوره‌مامورنمودند . . . درتاریخ ۲۸ شعبان المعظم سه هزارودویست‌وچهل وپنج هجری انطباع وانتقاش نسخ رساله صورت اتمام پذیرفت " .

چهارسال قبل از رساله‌ی‌فوق‌تاریخی‌موسوم به‌مآثر سلطانیه "که مشتمل برمآثر سلطنت فتحعلی شاه قاجار از زمان‌جلوس الی سال ۱۲۴۱ باشد از تالیفات‌حاجی‌عبدالرزاق بیگ‌دنبلی متخلص به "مفتون" درتبریز طبع شده ودرآخر آن چنین می‌نگارد . "نواب‌ولیعهد شهریار تاجدار جمیع تصنعات بلاد فرنگ را در ایران متداول ساخته ازجمله تصنعات غربیه عمل انطباع بود که‌اورا باسمه‌گویند واین نسخه‌ی‌جدید که موسوم به مآثر سلطانی‌است‌در دارالانطباع دارالسلطنه‌ی‌تبریزبه‌اهتمام کارگذاران‌حضرت‌ولیعهد و استادی جناب‌ملا محمد باقرتبریزی به‌تاریخ اواخر رجب المرجب سه هزار ودویست

و چهل و یک هجری شرف اتمام واختتام پذیرفت . . . و سوای این کتا ب مستطاب دردارالخلافه‌ی‌تهران میرزا زین العابدین تبریزی به‌هتمام منوچهر خان مجلداتی از کتب حدیث باسمه کرده است .

میرزا زین‌العابدین تبریزی برحسب امر فتحعلی شاه قاجار در تا ر یخ ۱۲۴۰ به تهران احضاروعمل طبع بهاووا گذارشده‌است و او از کتب‌احاد یث واخبار مثل "عین الحیوه" ، " جلاء العیون "، "مفتاح‌النبوه "وغیرآن‌هارا درتهران به‌طبع رسانیده‌وبعدازآن‌ها به‌طبع کتب دیگرمانندحق الیقین و حلیة المتقین و زادالمعاد و قرآن کریم وغیره پرداخته و درآخر زادالمعادطهران چنین طبع شده است . "به‌حکم محکم سلطانی . . .جناب . . .ناموس‌السلطنه‌العلیا موتمن‌السلطنه‌ملک‌خصال محمدخان . . .به‌سعی‌اهتمام جناب میرزازین‌العابدین که‌جامع جمیع علم و عمل و ازاعیان دارالسلطنه‌ی‌تبریز است و درمحرو سه‌ی ایران مبدع ایرفن عزیز در دارالخلاف طهران به‌درجه‌ی‌کمال رسیده کتبی که اهل علم ازآن انتفاع یابند مطبوع آمد .

تمام شدکتاب زادالمعاد درماه‌ربیع الاول درسال هزار و دویست‌وچهل وچهارهجری " . وباید دانست که‌نظربه‌ریاست منوچهر خان معتمدالدوله‌تمام مطبوعات سربی‌آن دوره‌به‌چاپ "معتمدی "مشهورومعروف‌شدوالان نیزهمان‌لقب وعنوان باقی است .

آقا منوچهرخان معتمدالدوله یکی از رجال عهد فتحعلیشاه و محمدشاه قاجار بوده‌و درسال ۱۲۶۳ وفات کرده است آقا محمدعلی مذهب اصفهانی متخلص‌به‌بهارمولف "یخچالیه "تم‌کره‌ی‌بزرگی" به‌عنوان‌مدایح معتمدالدوله"مشتمل بر تراجم‌احوال صدو اند نفر از شعرای معاصرین معتمدالدوله تالیف ساخته که

همه در توصیف وی قصاید وقطعات گفته اندو درمقدمه‌ی آن کتاب شرح مبسوطی از ترجمه‌حال‌وی نوشته وچنین گوید منوچهرخان آن کلبوابن میرزا گرگین کلبو ، وجه تسمیه‌ی طایفه‌ی وی به‌آن کلبوآن ست که جدپنجم اومیرزا سهراب درغالب‌السنه ولغات و خطوط و نوشتجات کمالات و افی داشته و اولاد او نیزبه‌همان وتیره درالسنه ولغات ماهربودند وبه‌این سبب ملقب به‌آن کلبو شده اند که‌به‌لغت گرجی به‌معنی صندوق لغات و لسان است واز جمله اوصاف وی آن‌که درنشر احکام سیدانام وبسطقواعد اسلام چنان ساعی و شایق بوده که‌به‌قدر بیست هزار تومان اخراجات نموده ومقدار هشتصد هزارجلدکتاب دراحکام شرعیه فرعیه چاپ فرموده وبه‌دست خاص و عام انداخته .

ازجمله شعرای‌آن کتاب میرزا عباس‌نشاطی خان هزار جریبی‌مازندرانی متوفی سنه‌ی۱۲۶۲ است که برای مشارالیه قصیده‌یی گفته‌مقطعش‌این ست

چارصدتومان‌پی‌چاپ‌کتاب‌مرتبه   برنشاطی‌خان‌دهدازخودواحسان‌معتمد

کتاب‌مذکوردرهمان‌اوقات بایک مقدمه‌و شرح حال نشاطی خان‌وصورت وی درمطبعه‌ی‌سنگی به‌طبع رسیده ومقدمه باقطعه‌ی‌ذیل ختم شده است

خان‌فلک مرتبت کی‌مکان   معتمدالدوله منوچهر خان

حکم‌چنین‌کرد‌به‌بهرام بیگ   آنکه او را بنده‌یی‌ازبندگان

تاکند این نسخه همه منطبع   چون ورق منطبعان‌جهان

ازتاریخ ۱۲۳۰ الی سنه‌ی۱۲۶۲ مطبعه های متعدد از سربی و سنگی به شهرهای تبریز و طهران وارد و دایر گردیده ولی مطبع سربی درتبریز سال ۱۲۵۰ ومطبعه‌های‌حروفی‌تهران درسنه‌ی۱۲۶۲ که "مختار نامه"و"جلاءالعیون" درآن‌ها به‌طبع‌رسیده‌است موقوف و منسوخ شده و مدتی بیشتر از شصت‌سال

مطبعه های ایران کاملا منحصر به چاپ سنگی گردیده است و درقدمت تاریخ مطبوعات سنگی تبریز قبل از مطبوعات سنگی تهران بوده وازجمله مطبوعات اولیه‌ی مطبعه‌ی سنگی آنجا قرآن و زادالمعاد است که درسال ۱۲۴۸ و ۱۲۵۱ به‌خط میرزا حسین خوش‌نویس مشهور به‌طبع رسیده و درآخر "زادالمعاد" چنین رقم شده است .

بنده‌ی درگاه جهان‌پناه محمدصالح بن حاجی باقرخان شیرازی که به‌حکم ماموریت به‌ولایت روس رفته بود صنعت انطباع جدید را درآن ملک دیده اسباب واساس آن‌را به‌دارلسلطنه‌ی تبریز حمل ونقل نموده دارالطباعه قرارداده وفیصل مهام آن‌را به‌کفایت عالی‌شان آقا علی بن مرحوم حاجی محمدحسین الشهیر بامین‌الشرع تبریزی واگذار نمود که رفیق صدیق جانی بود . . . تا آن‌که بعداز انطباع قرآن مجید که تیمنا منطبع گردید به تاریخ غره شهـــر ذی‌الحجه‌الحرام درسال ۱۲۵۱ کتاب زادالمعاد که تالی کلام‌رب‌العبادات به‌مساعی جمیله صورت اتمام یافت جرره العبد الاثم محمدحسین بن میرزا محمدالتبریزی محمد صالح مزبور خیلی محتمل است همان شخصی باشد که با میرزا جعفر خان مهندس درتاریخ ۱۲۳۰ برای تحصیل ازطرف دولت به شهرلندن رفته و درتاریخ ۱۲۳۴ یک دستگاه مطبعه‌ی سربی همراه خود به تبریز آورده و سیاحتنامه‌یی ازبدو حرکت الی ورود به تبریز به‌قلم آورده و در آن‌جا گوید . (۱)

"وقتی‌که دیدم رفتن ما به ایران جزم است با خود اندیشه نمودم که

---

(۱) سیاحتنامه‌ی میرزا صالح تبریزی جلد اول درکتابخانه آقای ملک‌الشعرای بهار موجودو مطالب مذکورعینا " ازآنجا اقتباس ونقل شده است .

بجز تحصیل اگر بتوانم چیزی از این ولا به ایران ببرم که به کار دولت علیه آید شاید خوب باشد و مدت‌ها بود که خیال بردن چاپ و صنعت باسمه د ر سرمن افتاده بود چند روزی بعداز آن به لندن رفته عالیجاه قولونل خا ن رادیده کیفیت رابه‌او حالی کردم آن مطلب را پسندیده واز آن پس "مستر دانس" نامی که اوستاد چاپ ممتاز است یعنی مخلص‌به‌آن‌ست‌که انجیل را درزبان پارسی وهندی و سریانی و عربی و سایرزبان های غریبه چاپ‌می‌زند دیده که هر روزی دوساعت بنده درکارخانه‌ی‌او رفته من‌البدایه الی‌النهایه چاپ را آموزد "

درجای دیگر گفته "ازقولونل استماع افتاد که در دهم ماه جولایی عازم ایران‌هستیم وبنده‌به‌دیدن مستر دانس‌رفته چون دراین مدت‌وقت‌درکارخانه‌ی اوهمیشه مستمرا رفته‌یعنی هر روزه دوساعت درخانه‌ی او رفته الحق از ابتدا الی انتها کار از او آموخته و مشارالیه از خیر خواهی و نیک ذاتی و صداقت و راستی و درستی کار خود رابه‌من نموده و مرکب سازی را با وجود این‌که خلاف قاعده‌ی‌کسبه‌ی‌آن ولایت بود که مرکب‌چاپ رامخفی داشته‌به‌هیچ‌کس نشان نمی‌دهند معهذابه بنده نشان‌داده خود او و زن او نوعی رفتاربا من کرده مبالغ معتدی اجناس چاپ سازی را باپرس کوچکی از برای من خریده وهرچه‌ابتیاع نمود درنهایت ارزانی با دو قدری از وجه اسباب چاپ‌سابقی را از " سرگوراوزلی " قرض کرده‌وقدری دیگرنیز به مستردانس قرضدارشده "

وازجمله مطبوعات سنگی تبریز زیارت عاشورابه‌شکل طومار است که‌در سال ۱۲۵۵ به‌طبع رسیده درآخرش‌کلمات ذیل رقم شده است "قدتمت‌الزیاره الشریفه طبعافی دارالطباع دارالسلطنه تبریز علی یدالحقیر محمدرضا بن

الحاج محمد حسین مرحوم الشهیر با مین الشرع حرره العبد احمد بن ـ
محمدالتبریزی سنه‌ی ۱۲۵۵
"کلیات شیخ سعدی" به خط میرزا تقی خوشنویس درسنه‌ی ۱۲۵۷ و "کلیات
حافظ" درسال ۱۲۵۸ و "صدکلمه‌ی "حضرت علی بن ابوطالب (ص) باترجمه‌ی پارسی
منظوم غیر از ترجمه‌ی و طواط درسنه ۱۲۵۹ "تاریخ جهانگشای نادر" درسنه‌ی
۱۲۶۰ "برهان جامع "در ۱۲۶۰" تقویم رقومی میرزا تقی اهدی" در ۱۲۶۱ "والف ل
ولیله پارسی "ترجمه‌ی عبداللطیف طوجی پدر مظفر الملک مرحوم به‌خط میــرزا
علی خوشنویس درسنه‌ی ۱۲۶۱ قواعد پارسی میرزا عبدالکریم ایروانی در ۱۲۶۲
"جنات الخلود" درسنه‌ی ۱۲۶۲ منشآت میرزا مهدی‌خان نادری جدنگارنده در
سنه‌ی ۱۲۶۳ به‌خطمیرزا مهدی ولد محمدصالح تبریزی و " مثنوی مولانای رومی
سنه‌ی ۱۲۶۴ و "جهان نما" ترجمه‌ی فلوغون رفائیل درکارخانه‌ی محمد صالح تبریزی
به خط جرعه‌ی شاعر سنه‌ی ۱۲۶۷ و کتاب الادعیه والتعقیبات مترجم بفارسی به‌خط
فاطمه خانم خوشنویس بنت میرزا محمد علی خوئی و ترجمه‌ی پارسی آن بــه
خط مصطفی بن عبدالرسول مرندی متخلص به ساغر درسنه‌ی ۱۲۶۹ در تبریز
به‌طبع رسیده‌اند.

واز جمله مطبوعات سنگی تبریز کلیات شیخ سعدی درسنه‌ی ۱۲۶۴ و
شاهنامه‌ی فردوسی درسنه‌ی ۱۲۷۵ و "دیوان ناصرخسرو و "منتخبات غزلیات مولوی
معروف بشمس تبریزی" درسنه‌ی ۱۲۸۰ می‌باشند که هر چهار نسخه به خط خو ش
نویس شهیر عسگرخان اردوبادی است واین دو نسخه‌ی اخیر پس از تنقیح و
تصحیح آقای رضا قلیخان لله باشی متخلص به هدایت به‌طبع رسیده‌اند ومرحوم
درتاریخ ۱۲۷۸ به عنوان لله‌گی مظفرالدین شاه قاجار به تبریز آمده واجمل التواریخ

را هم به نام وی تالیف و درتاریخ ۱۲۸۳ به طبع رسانیده است .

وازجمله نفایس مطبوعات آن‌جا "امتحان‌الفضلا "و یا تذکره الخطاطین "
میرزا سنگلاخ مشهدی است که در ۳ جلد سال ۱۲۹۵ در تبریز به خط میرزا
محمدعلی بن‌میرزا شفیع خوش‌نویس معروف به‌طبع رسیده (۱) وآن‌مشتمل‌است‌بر
سیاحتنامه‌و سرگذشت مشارالیه درمصر و عثمانی و ایران و ترجمه حال‌شصت
و پنج‌نفرازمشاهیرخطاطین‌متقدمین‌ومتاخرین . ورسایل ثلاثه‌ی‌مدادالخطوط
میر علی هروی و منظومه‌ی "سراط السطور" سلطانعلی‌مشهدی‌وادابالمشق‌میر "
عماد معروف درآخرآن مجلات به‌طبع رسیده‌است و "گلیله و دمنه‌ی‌ابوالمعالی
نصرالدین عبدالحمید منشی "است که‌درسال ۱۳۰۰ برحسب سلیقه وتصو یب
حسنعلی‌خان‌امیرنظام و تصحیح حاجی وکیل معروف و خط میرزا باقرخوشنویس
درمطبعه‌ی‌مشهدی اسدآقا چاپ شده است .

و بالجمله مقدار کثیری از امهات کتب درمقدمات و ادبیات واحادیث
واخبار وفقه واصول و تواریخ وامثال آن‌ها درتبریزبه‌طبع رسیده است و هر
کتابی که به خط نسخ میرزا رحیم و ملاکاظم چاپ شده است کمال امتیاز را
دارد و بهترین مطبوعات آن‌جا هم کتاب‌هایی است که سعی واهتمام مشهدی
اسدآقا پسرآقا رضا طبع شده که خودش و پدرش و عمویش آقا علی پسرا ن
امین‌الشرع بیشتر از هشتاد سال درعالم مطبوعات آذربایجان خدمت‌کرده
اند رحمهم‌لله

ازاوایل عشره‌ی‌هشتم قرن سیزدهم هجری تاکنون که قریب هشتادسال
می‌شود هشتادروزنامه‌ومجله درآذربایجان طبع و نشر شده واول آن‌هاروزنامه‌یی

(۱) میرزاسنلاخ‌مشهدی درتاریخ ۱۲۹۴ درتبریزوفات‌کرده‌وصدواندسال‌عمرداشته
است .

بوده که درهر ماهی یک شماره در چهار نسخه انتشار می‌یافته و قیمت هـر نسخه‌از آن چهار صد دینار و هر سطری از اعلانات سه شاهی، ومحل فروش وتوزیع آن در کاروانسرای امید درحجره‌ی‌حاجی عبدالله تاجر تبریزی بوده است .

درشماره‌ی‌چهل‌ویکم‌آن درغره‌ی‌شهررجب سال ۱۲۷۸ به عنوان مملـکت آذربایجان‌ودربالای‌صحیفه‌ی‌اول‌روزنامه‌ی‌ملتی نوشته اند چنین می‌نویسد .
چون محمد صادق خان رئیس معلم خانه از خدمات مرجوعه خود خوب‌برآمده بود لـهذا امر ریاست تجار مملکت آذربایجان نیز از در بارگیتی مدارهمایون به‌عـهده مشارالیه مرحمت و واگذار گردیدالخ

چنا نکه در فوق مذکور شد تاریخ مطبعه و مطبوعات سنگی تهران بعد ازتبریزاست‌ونگارنده‌مقدم‌بر "کلیات‌حافظ" که درهیجدهم محرم‌سال ۱۲۵۴ به‌قطع‌کوچک باکمال نفاست‌به‌طبع رسیده است کتاب دیگری ندیده ام وبعد ازآن‌المعجم‌فی‌تاریخ‌العجم‌درسنه‌ی ۱۲۵۹و دبستان المذاهب‌درسنه‌ی ۱۲۶۰ وتاریخ‌پادشاهان عجم به‌سبک سیاق درسنه‌ی ۱۲۶۲ و "خلاصه الحساب "میرزا جعفرخان مشیرالدوله در سنه‌ی ۱۲۶۳ و "تاریخ پطرکبیر" و "شارل دوازدهم "و اسکندرکبیردریک‌جلد سنه‌ی ۱۲۶۳ و "ابواب‌الجنان "درسنه‌ی ۱۲۶۳ و کشکول " شیخ بهائی درسنه‌ی ۱۲۶۶ و "صایای ناپلیون اول "درسنه‌ی ۱۲۶۷ "وجام‌جـم " معتمدالدوله‌درسنه‌ی ۱۲۷۳ وکتاب "السامی‌فی‌الاسامی "درسنه‌ی ۱۲۷۳ ودیوان حکیم سنائی‌درسنه‌ی ۱۲۷۴و " مخزن‌الادویه" درسنه‌ی ۱۲۷۷ و "قاموس‌فیروز آبادی "باترجمه‌ی‌پارسی‌درحواشی‌آن‌درسنه‌ی ۱۲۷۷و "روضةالانوارعباسی "درسنه‌ی ۱۲۸۴و" قابوسنامه" درسنه ۱۲۸۵و "بحرالجواهر" درسنه ۱۲۸۸و "جاو دان

خرد" درسنه‌ی ۱۲۹۴ به‌طبع رسیده‌اند .ـ

اما کتاب "جاودان خرد "که‌جزو سلسله‌نشریات مانکچی سیاح پارسی‌است عبارت ازترجمه‌ی پارسی کتاب آداب العرب والفرس والهند والروم "است که ابوعلی الخازن احمدبن یعقوب ملقب به‌مسکویه درقرن چهارم هجری آنراتالیف ساخته است چون مولف کتاب نصایح ومواعظ معروف به "جاودان خرد" منسوب به هوشنگ‌رادراول آن‌کتاب قرار داده لذا آن کتاب به "جاویدان‌خرد "اشتهار یافته است مترجم پارسی آن محمدحسین بن حاجی شمس الدین ازفضلا ی قرن یازدهم هجری بوده و درترجمه و ترتیب کتاب دخل وتصرف های بی‌جا کرده‌وبرخی‌ازعبارات اصل‌کتاب را مختصرکرده واز ترجمه‌ی "وصایای‌افلاطون " "ترجمه‌اسحاق‌بن‌حنین" چشم پوشیده و قسمت اخیر کتاب را که عبارت از اقوال فلاسفه متاخرین بوده است به‌کلی حذف کرده و برخی ملحقات دیگر به‌جای‌آن‌ها به‌ترجمه‌ی خود افزوده است .

تقسیمات اصل کتاب به‌طور اختصار بدین قراراست .

قسمت اول عبارتست از سخنان فرزانگان پارسی‌مانند "جاودان خــرد " هوشنگ سخنان بزرگمهر . مواعظ آذرباد . آداب کیقباد . کلمات بهمن بن اسپندیار ، پندهای انوشیروان ، نامه‌ی‌دهقان خدا پرست وغیر آن‌ها .

قسمت دوم عبارتست از اقوال حکمای عرب مانند احادیث حضر ت رسول اقوال‌حضرت‌علی . خطبه‌ی‌قیس‌بن ساعده ، وصایای لقمان ، کلمات‌مشایخ صوفیه و غیر هم .

قسمت‌سوم عبارت‌است‌ازحکمت‌های‌فلاسفه‌ی‌روم مانند سخنــان هرمس ، وصایای فیثاغورث ، کلمات سقراط ، نصایح افلاطون ، مواعظ‌ارسطو، لغزـ

قابس و غیر آن‌ها .

قسمت چهارم عبارت است از پندهای دانایان هند .

اما قسمت اخیر کتاب که در اصل نسخه‌ی عربی عبارت از آداب ابن المقفع "الدره الیتیمه" و کلمات ابونصر الفارابی ، و آداب العامری ، بوده مترجم پارسی به‌جای آن‌ها افادات بابا افضل الدین کاشی را علاوه‌کرده وازتر جمه‌ی آن‌ها صرف نظر کرده است .

ابوعلی کتاب "آداب العرب بالفرس را باکلمات ذیل شروع می‌کند .

قال احمدبن محمد مسکویه انی قراءت فی الحداثه کتابا " لابی عثمان الجاحظ یعرف باستطاله الفهم بذکره کتابا " یعرف به‌جاویدان خردو ویحکی کلمات یسیره فیه ثم یعظمه تعظیما به‌حرج به عن العاده فی العظیم مثله فجرست علی طلبه فی البلدان التی جلت فیها حتی وجدته بفارس عند موبد موبدان استطاله الفهم ترجمه تحت اللفظ جاویدان خرد پارسی است و بعداز ابوعلی دوکتاب دیده‌ام که یکی تمام آن رساله و دیگری مقتبساتی از آن‌را نقل کرده است اولی کتاب جامع الکمالات وحاوی الکلمات منسوب به سیوطی و دویمی "طرازالمجالس "خفاجی است .

ترجمه‌ی حال ابوعلی در تتمه الیتیمه‌ی ثعالبی و در تاریخ الحکمای بیهقی ذکر شده و کتاب‌های "تجارب الامم "و "تهذیب الاخلاق "و "الفوزالاصغر" و "بدیم الفرید "و "انیس الوحید "ازجمله‌ی تالیفات اوست .

یگانه نسخه‌ی ندیم الوحید را درکتابخانه‌ی ولی‌الدین دیده‌ام و آ ن عبارت از مجموعه‌ی بزرگی‌ست مشتمل براخبار و اشعار وحکم وامثال عرب و عجم و ملمعات عربی و پارسی وغیرآن ها . . .

و بعداز" جاودان خرد" یک قسمت مهمی از مطبوعات سنگی تهران که
حایز اهمیت می باشند عبارت از یک سلسله کتاب هایی است قریب به سی
جلد که از سال ۱۲۹۰الی ۱۳۲۴به انضمام سالنامه هرسال به عناوین تاریخ
ایران و مراه البلدان و منتظم ناصر"و "مطلع الشمس" و" خیرات حسان"
و "المآثروالاثار"و"دررالتیجان والتدوین فی جبال شروین"و" تاریخ ساسانیان"
و" نامه ی دانشوران" و غیره به سعی و کوشش محمد حسن خان اعتمادالسلطنه
و بعدازوفات وی ترجمه و تالیف شده و به طبع رسیده اند.

۱۰

موسیقی و موسیقی‌شناسان ایران

بعضی از علمای علم و ادب و مولفین قاموس و فرهنگ در خصوص کلمه موسیقی و ریشه و اشتقاق‌آن رای‌های‌عجیب‌وحدس‌های‌غریب‌اظهارداشته‌اند از آن جمله شیخ شهاب‌الدین عجمی در رساله الانعام آورده که لفظ موسیقی ازآیه‌ی‌شریفه‌ی‌فاضرب بعصاک‌الحجرفآنبجست منه‌اثنی‌عشر عینا" اقتباس شده یعنی هنگامی‌که امر الهی به حضرت موسی نازل شد که عصای خود را بر سنگ بزن و ازسنگ دوازده چشمه جاری شد و آب ازهرچشمه به صدای ترنمی می‌ریخت آنگاه ندا رسید یا موسی قی یعنی ای موسی این آهنگها را نگاهدار و بدین مناسبت‌ازآن وقت علم‌غنا و سرودبه‌کلمه موسیقی ملقب گردیده‌است .

عبدالحمیدلازقی‌در رساله زین‌الالحان فی علم التاءلیف و الاوزان‌گفته که موسیقی مرکب از موسی و قی است موسی در لغت یونانی نغمه و سرود را گویند و قی‌هم بمعنی‌موزون‌ومطبوع میباشد و بعضی دیگر گفته‌اندکه‌موسیقا قبا عنوانی است که یونانیان‌به فلک اعظم می‌دهند و فن نغمه‌رابه‌جهت شرافت و منزلتی که دارد بدان فلک نسبت داده موسیقی گفته‌اند .

درمصطلحات بهار عجم نوشته کلمه موسیقی در زبان سریانی علم‌سرود را گویند شیخ آذری در جواهر الاسرار وجه اشتقاقی‌بدین لفظ ذکرمی‌کندکه مو در لغت سریانی هوا و سقی گره را گویند یعنی صاحب این فن هوا را گره می‌زند .

ژن ژاک روسو در کتاب‌اصطلاحات موسیقی‌کلمه مذکور را از موزارعبرانی گرفته ومی‌گوید درآن لسان این کلمه به‌معنی علم و صنعت میباشد .

معلم ثانی ابو نصر فارابی (در کتاب الموسیقی) گفته لفظ الموسیقی یونانیه و معناه الالحان و نظر به تحقیقات علمای علم اشتقاق کلمه مذکور از لغت لاتینی اخذ شده و منسوب به است که یکی از هیئت مجموع نه فرشته هنر و دانش بوده و رب النوع نغمه و سرود میباشد .

حکمای قدیم فن موسیقی‌را قسمتی از اقسام ریاضیات دانسته وآن را جزیی از اجرای حکمت می‌شمرده‌اند هرمس بابلی معتقد به این بوده که‌فن موسیقی‌عبارت از شناختن ترتیب امورات طبیعی است افلاطون الهی قایل براین است که علم بدیع‌الالحان مبدأ کلیه علوم‌بشری‌است وبرحسب عقیده ابو نصر فارابی این صفت نفیس از علوم ثلاثه حکمت و طب و نجوم ترکیب یافته و از همین جا ناشی شده است که مقامات و شعبات موسیقی را مربوط به عناصر اربعه داشته و آن‌ها را منسوب به بروج و سیارات و منازل و قمر می‌دارندودستورو احکامی‌به ایام و هفته و ماه و ساعات شبانه روزنوشته‌اند

بالجمله بنا به‌تعریف علمای متاءخرین موسیقی‌یکی از صنایع جمیله و مستظرفه یعنی از جمله هنرهای منسوب به‌ظرافت و لطافت و زیب و زینت میباشد که نفوس و طبایع بشر پیوسته بدیدن و شنیدن آن‌ها متمایل بوده‌و متلذذ می‌گردند .

واضع و مخترع حقیقی فن موسیقی و محل ظهور آن مانند سایر صنایع مجهول مبداء تاریخ بروزآن غیر معلوم است .وهرطایفه و قومی‌نسبت‌ایجاد و اختراع آن را به یکی از معاریف نامی و اشخاص تاریخی خود داده‌افسانه

---

(۱) موءلف‌معلوم نیست این‌تاءویل وتفسیررا‌ازکجا اخذو‌استنباط کرده‌است .

و حکایاتی به اختراع آن نقل کرده‌اند .

بنا به نص اسفار مقدس توریه هزاروهشتصدسال‌قبل از تاریخ میلاد لامک و پسران وی نخستین مرتبه به ضبط اصوات ملهم شده‌اند وسپس حضرت‌موسی بوقی از نقره به جهت احضار رؤساو سوق الجیش ساخته و بعد از آن حضرت ایوب و داود به تاءلیف صحف سرود و ابداع آلت مزمار موفق گردیده‌اند .

یونانی‌ها اپولون را رب‌الارباب موسیقی دانسته و اختراع لیر را به وی نسبت می‌دهند و به‌عقیده ملت چین مخترع صنعت‌موسیقی آن‌ها فوهی‌بوده و چنین گمان می‌کنند که آلت شنق را او ترتیب داده است هندوها مهادیو را خالق این‌صنعت شناخته وآلت ون‌را از مخترعات‌اومی‌دانند و نظربه‌نگارش ــ تواریخ ایران اولین مخترع و یا مروج موسیقی آنها جمشید جم بوده ونـــوبت زدن در عصر وی معمول گردیده است (۱)

موسیقی مانند شعر صنعتی است که با نوع بشر زاییده و خلق‌شده وباترقی انسان به تکامل امروزه نائل گردیده است وچنانچه تمام لغات بشر از اصوات طبیعی ترتیب و ترکیب یافته صنایع اغنیه و الحان نیز از استماع‌اصواب‌طبعیه به‌عمل آمده است .

بعضی از فلاسفه بر آنند که لحن و غنا از حرکت افلاک و اصطکاک آن ها

---

(۱) امیر خسرو دهلوی در آئینه سکندری نسبت ایجاد نوبت زدن را بـــه اسکندر کبیر داده و می‌گوید :

هم‌اوریخت درطاس ساغرزلال* هم‌اوکوفت برکوس نوبت دوان

چو بنیادنوبت سکندر نهـــاد * سه‌ازوی بدو پنج سنجـــرنهاد

گرفته شده ویاازتهادم دوجسم به یکدیگر ملهم بدان گردیده‌اند وبرخی گویند از جریان میاه و وزیدن بادها و اهتزاز برگها پی به اصول صوت‌وصدا برده‌اند و به‌عقیده جمعی دیگراصول آهنگ و سرود اولیه از چسته و چهچه مرغان خوش الحان احذ و اقتباس گردیده و ترانه و تصنیفات نوای چکاوک، بانگ‌کلنک ، رخش، دراج ، نغمه عنقا ، و کبک دری ، دم قمری ، ضرب فاخی ، اصول و رشان ، پرده بلبل ، بال کبوتر از جمله آن‌ها است .

محمد عوفی در جواهرالحکایات روایتی راجع به اختراع اولین سازوآواز نقل کرده و درخاتمه کلام می‌گوید اول چیزی‌که ازنغمات تخریج کردندنوای چکاوک بوده که در میان استادان علم موسیقی‌مشهوراست و نسبت ساختن آن نوا به باربد کنند .

عبدالمومن ارموی دررساله شرفیه آورده : و للعجم ضروب غیر مشهوره بین العرب اشهرها قلیلاضرب یسمونه الفاختی ،عبدالرحمن جامی دررساله موسیقی خود این نغمه را به دو قسم منقسم نموده که قسمت اول آن عبارت از مفتعلن فعلن و قسمت دویمش فاعلن فاعلن میباشد .

عبدالحمید لازقی در رساله زین الالحان نقل می‌کند که ایرانی‌ها ثقیل اول را ورشان گویند و آن مرغی است مابین فاخته و حمام (خرکبوتر)وصوت آن مرغ در میان طیور شبیه به صدای عود و بربت بوده‌وزمان‌صوت‌آن‌به شکل تین تنن تننن تن تنن شانزده تقره اعتبار شده است .

خواجه عبدالقابر مراغه در مقاصد الالحان آورده که در بلده خجند در حضور خیل سلطان مشغول آوازه خوانی بودم ناگاه صدای قمری شنیده شدو به امر سلطان مشارالیه نغمه مانند نوای‌آن‌مرغ ساختم‌که‌به‌شکل‌تننن‌تننن‌هشت

نقره اعتبار شده است .

و ثایق تاریخی بر چگونگی موسیقی‌ایران در دوره قبل ازاسلام جزبعضی تکه‌های مجمل و مختصر در بعضی‌تواریخ یونان و ایران‌واسامی آلات‌ونغمات در دواوین سخنوران پارسی و فرهنگ‌ها چیزمهمی در دست نیاریم من حمله در سیاحت‌نامه‌منسوب به فیثاغورس(۱)نقل شده که درتاج گذاری‌دارای‌اول سیصد و شصت دختر جوان از ایالات و ولایات ایران به پای تخت مملکت گرد آمده و هیئت مجموع آن‌ها با یک نغمه و آهنگی که مناسب آن مقام‌بوده هم آوازشده و به سرودگفتن‌پرداخته‌اند فردوسی‌طوسی درموقع جلوس‌کیکاوس آورده که شخصی از موسیقی شناسان ایالت مازندران به پایتخت آمده و نشیدی مهیجی به لهجه مازندرانی‌ساخته و نواخته که مورد تحسین‌و آفرین گردیده است .

کسنوفون (۲) یونانی طبیب اردشیر دوم از قول کامبوز نقل‌میکنند که

---

(۱) ترجمه‌سیاحتنامه فیثاغورث ( ) در شش‌جلد مشتمل‌بر سه هزارصحیفه است درسال هفتم انقلاب فرانسه یعنی ۱۷۹۹ به طبع رسیده پنج جلد از این کتاب راجع به سیاحت مصر و کلده و هند و ایران و کارتاژ و غیره وجلد ششم آن دایربه عقاید سیاسی و اخلاقی اوست و قسمت بزرگی از این کتاب متضمن مناظره و مباحثاتی است که فیمابین‌این فیلسوف بزرگ و زردشت شهیر به عمل آمده است .

(۲) مورخ وفیلسوف معروف یونانی است که‌در قرن پنجـــم قبل‌ازمیلاد (۳۵۲– ۵۳۰)بوده ویکی‌از شاگردان سقراط میباشد کــورش نامه

موسیقی‌شناسان جهان چنانکه هیچ وقتی به تکرار نواختن نواهای‌کهن‌صرف اوقات نمی‌کنند و پیوسته در فکر ابداع مقامات جدیدی می‌باشند ودر موقع تاءلیف ترانه و تصنیفی مورد مکافات وآفرین‌می‌گردندالبته مخترعین‌نقشه نظامی‌بیشتر ازجماعت سرود گویان‌استحقاقی‌به ترفیع رتبه وتحسین‌خواهند داشت .

از جمله مخترعات ایرانی‌ها دردورهٔ کیان علی‌الاشهیرآلات‌خمسه‌نقاره خانه و نوبت زدن در کوسخانه‌ها بوده که علی‌المعمول دراوقات‌ثلثه‌ی صبح و ظهر و شام و علی‌الرسم هنگام جنگ و آشتی‌ودرمواقع اعلام‌فتح وپیروزی و به طورفوق‌العاده در ایام جشن و اعیاد و محافل سورو سرور می‌نواخته‌اند فردوسی طوسی در انجام جنگ هفتخوان و در موقع ورود کیکاوس پایتخت ایران میگوید :

خروش تبیره برآمد زشهر * زشادی به هر سو رسانید بهـــر

ببستند آزین بانگ درای * بغرید کوس و همی کـــــره نای

بشدرستم‌زال‌وبنشست‌شاه * جهان کرد روشن به‌آیین و راه

تببر و تبیره دهل کوچکی را گویند که میان آن باریک تر بوده و هر دو سرش پهن باشد لغوی معروف لیتره (۱) درقاموس بی نظیر خود بطورتردید

و یا یکی‌از تاءلیفات اوست مجموعه‌ی‌تاءلیفات این موءلف در تاریخ ۱۸۵۵ توسط به‌زبان فرانسه ترجمه و طبع شده‌است

(۱) (۱۸۸۸–۱۸۰۱) یکی‌ازلغویون معروف فرانسوی بوده و قامـوس وی مشهور است .

سوال می‌کند آیا کلمه‌ی‌تابور (تبیر) درتاءلیفات قرن‌دوازدهم میلادی‌چنانکه در افسانهٔ شانسون دو رولان (۲) ذکر شده از قاموس فرانس به فرهنگ فرس داخل گردیده و یا منشیان فرانسوی از دبیران پارسی آن کلمه را استعاره و اقتباس نموده‌اند ؟خود موءلف‌محترم جواب‌می‌دهد ؛چون شاهنامهٔ‌فردوسی پر از کلمه‌ی‌مزبوردر فوق بوده و تاریخ تاءلیف آن‌کتاب مقدم برقصه مذکـور می‌باشد و لذا جای تردیدی باقی نمی‌ماند که این‌لغت پارسی‌است نگارنده گوید مولف محترم فرانسوی اگر از وجود کلیله و دمنه منظوم رودکی (۳) که تاءلیف آن مقدمٌ برشاهنامه‌ی طوسی است اطلاعی بهم می‌رسانید البته آن کتاب را ذکر می‌نمود و این بیت :

" پس تبیری دیدنزدیک درخت * هرگهی بانکی بجستی‌تندوسخت "

آن کتاب را شاهد می‌آورد .

کوسخانه عبارت از همان نقاره خانه است و کوس (۴) در لغت دو چیزی را گویند که سخت برهم زنند چنانکه دو کس در راه دوش بر دوش یا پهلوبر پهلو زنند فردوسی گفته :

بزد تند یکدست‌بردست طوس * توگفتی زپیل ژیان یـافت کوس

---

(۲) یکی‌ازداستان‌های‌منظوم و معروف‌قرن‌دوازدهم فرانسوی‌هاست

(۳) موءلف سلم‌السموات‌تاریخ‌نظم کلیلدو دمنه رادرحدود عشرین و ثلـمائـه ضبط کرده است .

(۴) کاسه ودهل‌وکوس ونقاره وطبل وکوبه دمامه ومندل‌وگورکاوشندف همه از یک طایفه بودد و درالسنه‌ی پارسی‌و عربی‌و هندی مصطلح و مستعملند .

و دیگرآن است که درنوبت خان‌هایا در وقت جنگ زنند و آن همچون خمی است مسین یا رویین پوست گاو بر آن بسته‌اند و آن آواز عظیم و سهمگین دارد (۱) در رساله‌ی‌اخوان الصفا ذکرشده کوسی در سرحد خراسان گذاشته بودند که صدای آن را در موقع کوبیدن به فاصله چندین‌فرسخ می‌شنیده‌اند .

ایرانی‌ها آلات زیادی از قبیل جام (۲) و جلجل و خرمهره (۳) و غیره در جنگ‌ها معمول میداشته‌اند که استعمال آن آلات بنابه تعریف ارسطو معلل به تولید ترس در دل دشمنان و برحسب بیان امام غزالی به جهت تحریک اعصاب و تشجیع دلاوران جنگی بوده است .

ابونصر فارابی در"کتاب الموسیقی" می‌گوید چنانکه اصوات طبیعی بمنزله ی ادویه و علاجهایی هستند که مزاج مستمعین از اثر آن بهبودی و شفامی‌یابند اصوات غیر طبیعی هم بمثابه‌ی‌زهر و سموم قتالی می‌باشند که شنوندگان از

---

(۱) معیارجمالی تاءلیف شمس‌الدین متخلص‌به‌فخری‌اصفهانی تاریخ‌تاءلیف ۷۴۴

(۲) سراج‌الدین‌علیخان آرزودر چراغ هدایت‌گفته ازکتب تواریخ و غیره به وضوح می‌پیونددکه مهره‌به‌طاس‌انداختن آن‌است که بر درگاه سلاطین طاسی ازهفت جوش‌می‌گذاشتند دروقت انقضای‌ساعت مهره که بر آن تعبیه بود می‌افتاد و آوازی ازآن بر می‌آمد و درمواقع سوار شدن آن جام را بر پهلوی پیلی می‌بسته‌اند چنانکه فردوسی گفته :

بزد مهره برجام برپشت پیل * وزوبرشد آواز بر چند میل

(۳) خرمهره بنابه‌تحقیقات صاحب غیاث‌اللغه‌عبارت‌ازنافوس‌بزرگی‌است نظامی گفته :

ز فریاد خرمهره و کاو دم * علی‌الله بر آمد ز رویینه خم

اثرآن‌ها کر شده و رو به مرگ می‌شتابند مانند اصوات جلاجل مصریان وبعضی آلات رومیان (مانند ارغنون) (۱) وآلات مصوته‌ی ایرانیان که فقط درجنگها معمول بوده است .

ارسطو درمقاله‌ی هشتم "کتاب السیاسه فی تدبیرالریاسه" (۲) به‌سر کردکان جنگی خود توصیه و تاءکید می‌نماید که آلت مصوته ثامستیوس را که به جهت انذار دشمنان صدای آن تا شصت میل راه می‌رود همراه خود برداشته وبدون آن حرکت ننمایید .

کلمه جلجل به معنی مذکور در فوق در هیچ لغتی ضبط نشده و آن عبارت از آلتی بوده است بیضوی الشکل که ۳۵ وجب اندازه دایره‌ی او بوده است و در موقع ضرب و استعمال آن که صداهای مزعج و عجیبی ازآن بیرون می آمده است گوش‌ها را با پنبه گرفته و سخت می‌بسته‌اند نظامی گنجوی در اسکندرنامه گفته :

جلاجل زنان از نواهای زنگ ⁕ برآورد خون از دل خاره‌سنگ

ابن ندیم کتابی به عنوان کتاب الجلجل اصیاح به "ساعاطس" نام یونانی منسوب داشته که عرب‌ها در اوایل تاریخ هجری آن کتاب را به‌عربی ترجمه‌کرده‌اند

و همو گفته :

بر آورد خرمهره آواز شر ⁕ دماغ ازدم گاو دم گشت سیر

(۱) تفصیلی از ارغنون در نمره‌ٔ دوم گنجینه معارف نوشته شده بدانجا رجوع کنند.

(۲) این کتاب بی‌نظیر را ارسطو بنابه خواهش اسکندر کبیر تاءلیف نموده وآن در اوایل تاریخ هجری به عربی ترجمه شده و مترجم آن معلوم نیست .

و خوشبختانه این رساله در سنه‌ی ۱۹۰۶ پیدا شده و دربیروت به‌طبع رسیده است .

از جمله آلات مصوته‌ی ایرانی‌ها یکی هم کرنا و یا کارنای است که یک‌نای بلند و بزرگی بوده بی ثقبه و سوراخ و لب پایین آن چون سر چوکان خمیده و دو ذرع و بیشتر از آن طول دارد و مانند نهق حمار کریه‌الصوت و نامطبوع بوده است خلف تبریزی‌دربرهان قاطع نسبت اختراع آن را به‌اسفندیارداده و فردوسی گفته است : .

از آن های‌وهوی وچرنگ‌درای ٭ به کردار طهمورثی کرنای

نای ترکی و سرغین هندی و خم و کاو دم نیز از جمله آلات ذوات النفخ است که در دربار ملوک و میدان جنگ معمول بوده است .

بالجمله صنعت موسیقی درعهد سلسله‌ی‌ساسانیان‌بیش ترازاندازه‌ی‌سابق وسعت یافته و به قول ابن‌خلدون هرفردی از افراد این عائله اهتمام زیادی‌به ترقی دستگاه طرب داشته‌اند و حتی جای مخصوصی به جهت اجتماع دسته‌ی رامشگران ترتیب داده بودند که بدانجایگه جمع گردیده‌به‌نغمه و سرودمشغول می‌شده‌اند و هم اکنون‌نیز این ترتیبات سابق درهر شهری ازبلاد ایران‌کماکان معمول و برقرار است (۱)

زمخشری در ربیع‌الابرارمی‌گوید سلاطین ایران قدیم عادت بر آن‌داشتند که هنگام خواب و خفتن باسماع نغمه و سرود به خواب می‌رفته‌اند (۲) و در

---

(۱) مقدمه‌ی ابن خلدون المتوفی ۷۰۸

(۲) ربیع الابرارونصوص‌الاخبارلابی‌القاسم محمودبن‌عمرالزخشری‌المتوفی ۵۳۸

اهمیت موسیقی همین بس که دردوره‌ی ساسانیان این صنعت نفیس وزیرمخصوص و وزارتخانه منحصر بدان داشته (۳) و موسسین این سلسله یعنی اردشیربابکان تشکیلاتی بر آن ترتیب داده و مراتب رجال سلطنت و خواص خودرا بسه طبقه تقسیم نموده و قسمت سیم را نیز بر سه مرتبه قرار داده بود بدین ترتیب که ظرفاء و ندماء (۴) درجرگه‌ی اولی و ارباب غناء و سرود دردرجه‌ی ثانی وعمله‌ی چنگ و نای در قسمت ثالث جای داشته‌اند وتا دوره بهرام گوراین ترتیبات وی معمولی و برقرار بوده ولی کثرت عیش و نوش بهرام مراتب فوق را بهم زده و با هم مخلوط ساخت و انوشیروان همان اصول سابق را تجدید نموده و به حال اولی برگردانید و از دوره‌ی اردشیر تا عهد یزدگرد معمول به سلاطین ساسانی چنان بوده است که در مواقع عیش و نوش خودشان را از نظر مغنیان مستورمیداشتند یعنی فیمابین سلاطین و اهل طرب پرده و حجابی می‌کشیده‌اند و شخصی که از طرف پادشاه خرم باش لقب داشته به سدانت ورياست آن حجاب ماٴمور بوده است و همین ترتیبات در دوره‌ی خلفا نیز به استثنای یزیدبن ولید که مانند بهرام گور مفرط و منهمک در طرب بوده است معمول گردیده و حتی تعلیق حجاب و دستور نوا و سرود ساسانی‌ها هم تا دوره‌ی مهدی در میان خلفا مرسوم بوده است و خلیفه‌ی مشارالیه پرده دری کرده و نقاب رااز چهره برداشت و خود را آفتابی نمود (۵)

---

(۳) الملل و النحل المحمدین عبدالکریم الشهرستانی المتوفی ۵۴۸

(۴) قال الکشاجم فی ادب الندیم وانما سمیت الندیم ندیما لانه یندم علی فراقه

(۵) تفصیلات فوق از اخلاق الملوک جاحظ معروف ترجمه و نقل شده

ثعالبی در غرر اخبار ملوک الفرس آورده که بهرام گور چهارصد نفر سازنده و نوازنده از شنگلت هندی خواست و بعد از ورود آن‌ها را به نواحی و اطراف مملکت ایران تقسیم نمود که هم اکنون لوری‌ها سیاه که در نی زدن و بربت نواختن دستی دارند بدان طایفه مربوط می‌باشد و قراچی‌های حالیه از نسل آن‌هایند.

چنگ و نای و بربت (۱) و طنبور و کمانچه از جمله آلات طرب دوره‌ی ساسانی‌ها بوده است.

چنگ (۲) یکی از سازهای معروف کثیرالاوتاری است که بر روی آن پوستی کشند و اوتار آن را به ریسمان‌های مویین بندند چه ملاوی آن ساز آن ریسمان ها باشد و آن‌ها را پرده‌ها خوانند و چون آن ریسمان‌ها را پیچند اوتار آن حاد و اگر بگشایند ثقیل شوند بقدر پیچش و گشادن آن‌ها و بعضی بیست و چهار وتر بر آن می‌بندند و اوتار آن مفرد باشد بعضی بیشتر از اوتار مذکور و برخی کم تر از آن می‌بندند. خاقانی شروانی دو بیت ذیل را در صفت او ساخته:

گرچه تن چنگ شبه ناقه‌ی لیلی است * ناله مجنون ز چنگ رام برآمد

بیست و چهارش زمام تافته لیکن * ناله نه از ناقه نه از زمام برآمد

---

(۱) شرح مبسوطی از بربط در شماره‌ی چهارم گنجینه معارف نوشته شده

(۲) مخفی نماند که مهری و اگری و سنطور و قانون و نزهت و مغنی هرشش تا نیز مانند چنگ از آلات کثیرالاوتار بوده و در ایران معمول هستند و تفاوت عمده‌ی آن‌ها در آن است که هیئت چنگ بشکل مثلث و قانون ذوذنقه باشد و دیگر آنکه اوتار چنگ مفرد و سنطور جفت و قانون سه تار دارند و نزهت هم

رام و رامین یک نفر از چنگزن‌های معروفی است که افسانه‌ی آن رافخری گرگانی در منظومه‌ی ویس و رامین بیان کرده و این‌بیت از آن کتاب است :

چورامین هرگهی بنوا حتی‌چنگ * زخوشی برسرآب آمدی‌سنگ

آزاد وار چنگی نیز از معاریف نسودوره‌ی بهرام گوربوده و قصه‌ی آن مشهور است .

اما نای‌که یکی‌از آلات ذوات النفخ ایرانی‌هاست‌احتیاجی به شرح‌وبیان ندارد شعرای‌فرس درصفت و ستایش وی سرودها و نغمه‌ها ساخته‌اندمن‌جمله خاقانی‌شروانی درکلیات خود بیشتر از بیست جا به شکل و صورت‌آن‌پرداخته و این بیت یکی از آنهاست :

نای‌است‌چون‌طفل‌حبش‌ده‌دایگانش‌ترک‌وش*نه‌چشم دارد شوخ‌وش‌صدچشم حیران‌بین‌دراو

ده دایه اشاره به انگشتان دست و مقصود از نه چشم هم ثقبه‌های اوست صائب تبریزی غزل مبسوطی در صفت نی ساخته و در آنجا می‌گوید :

گرچه‌نی‌زردوضعیف‌ولاغروبی دست‌وپاست*چون‌عصای‌موسوی‌درخوردن‌غم‌اژدهاست

گرچه‌سرتاپای‌اویک مصرع برجسته است * هر سربندی ازاو ترجیع بند تالمهاست

مولاناجلال‌الدین‌معروف به رومی‌نیزمطلع مثنوی‌معنوی را به‌نام وی افتتاح کرده و اسرار حقیقت و حق را به‌قول و سرود آن حواله می‌فرماید .

عرب‌ها کلمه‌ی نی‌راچنانکه‌اعشی و بحتری در اشعار خود ذکر کرده اند بلاتغییر و تبدیل از پارسی استعاره نموده‌اند و گاهی بنا به قواعد عربی آن

از ترکیب دو قانون به عمل آمده صد و هشت تار دارد و مغنی را از قانون و بزهت و رباب ترکیب و اقتباس نموده‌اند .

را بدل به همزه می‌نمایند و سورنای و دونای و بیشه (۱) و نی انبان هم از جنس وی محسوب می‌شوند .

کوسان نواگر یکی از نی‌زن‌های مشهور ایرانی‌های قدیم بوده و نام او در مثنوی فخری گرگانی ذکر شده است .

سورنای نایی است که در ایام سور و سرور می‌نواخته‌اند چنانکه کارنای (۲) را در کارزار می‌زدند و این کلمه را عرب‌ها به شکل و صورت صور معرب کرده و سورنای‌نیزآورده اند کماقال‌الجاحظ لمطبیعته فی‌النای‌ولیس‌طبیعته فی‌السورنای اسدی طوسی در گرشاسب نامه آورده :

زهر سو همی‌کوس زرین‌زدند * دو سرنای روئین و سرغین زدند

طنبور نیز یکی از سازهای معروفی است که کاسه‌ی‌آن به شکل امرود بوده‌و دسته‌ی‌بلندی دارد درقدیم دو وتر برآن می‌بسته‌اند والحال شماره‌ی‌تارهای آن به‌شش رسیده و معروف ترین اقسام آن طنبور خراسانی و طنبور بغدادی است موسیقی شناسان بعد از بربت این آلت را اتم آلات موسیقی می‌دانند چنانکه ابو نصر فارابی در کتاب الموسیقی گفته و هذه‌الاله قریبه فی‌الشهره عندالجمهورمن‌العود و اعتقاد هم بها و الفهم لها تقارب اعتقاد هم‌للعود و الفهم له .

---

(۱) معنی‌این لغت در نمره هفتم گنجینهٔ معارف توضیح شده است

(۲) کارنای یعنی نایی که درکارزار معمول می‌دارندومقابل‌آن سورنای‌است که مخصوص به سوروسرورمی‌باشد و نفیر و صور ترجمه و تعریف این دو کلمه پارسی است .

علی ابن حمزه کسائی در کتاب ما تلحن فیه العوام (۱) لفظ طنبور را مما یل و هم‌وزن عصفور وزنبورو بهلول و صندوق وبرغوث وغیره ضبط نموده و بنا بر این هزار و دویست سال قبل از این نیز این کلمه از اغلاط مشهــور بوده است .

جوالیقی از اصمعی نقل می‌کند که عرب‌هااین لفظ راازایرانی‌ها اخــذ نموده‌اندچون کاسه‌ی این آلت به‌دم بره‌شباهتی داشته است بدان سبب درآن زمان به نام دنب بره معروف شده و معرب آن کلمه است .

به‌عقیده‌ی موءلف بهارعجم این کلمه معرب تونبره هندی است که به‌معنی کدوی تلخ باشد زیرا که این ساز را در اصل از کدو می‌ساخته‌اند و مجازا " من باب تشبیه الشیء به اسم مادته بدان عنوان شهرت یافته است .

اعشی گفته : و طنابیر حسان صوتها عند صنج کلما مس ارن .

کمانچه یکی ازآلات مجروره‌بوده وعربی‌آن رباب است وآن دسته‌کوتاهی داشته و برروی کاسه‌اش به‌جای‌تخته پوست آهو ویا پوست‌دل گاوکشند بعضی کاسه آن را از پوست جوز هندی ساخته و بر آن موی اسب بندند وآن رابا یک کمان و ترداری می‌نوازند .

شمس الدین نواجی (۲) گفته :

قم یا ندیمی و بادر * الی سماع کمنجـــــا

فلیس من راح منــا * اوغاب عنــا کمن جا

---

(۱) کسائی این رساله را بنام هارون الرشید نوشته است .

(۲) از شعرای قرن نهم هجری است .

اوایل‌کمانچه رایک وترمی بسته‌اندوالحال‌شماره‌ی‌تاررا تاچهارافزوده‌اند و چهار تا را شوشک (۱) نامند.

زینتی گفته:

گهی سماع زمانی‌و گاه بربط و چنگ * گهی چغانه و طنبور و شوشک عنقـا

غژک و یا غچک نیز نوعی از کمانچه باشد که کاسهٔ بزرگتری داشته وده وتر بر آن می‌بندند ولی در موقع نواختن وتر طرفین را مرعی می‌دارند.

شاه طاهر دکنی گفته:

مجلس دلکش کل تانبود بی‌مطرب * کشته بلبل غچکی شاه‌گل‌وغنچه‌غچک

و از جمله‌ی‌مطربان دوره‌ی ساسانی‌ها که نامی از آن‌ها در کتب تواریخ و دواوین شعرا باقی مانده باربد و بامشادو سرکب و سرکش‌می‌باشند ترجمـه‌ی حال مختصر باربد را در شماره‌ی‌دوم گنجینه‌ی‌معارف‌نوشتیم‌وسرکش‌و سرکیس و سکیسا و نکیسا و یوسف و بوشت که به‌اختلاف املاء وشبیه بهم نقل شده‌اند درست معلوم نیست که اسامی چندین نفر از مغنی‌هاست و با مقصود ازتمام‌ــ آنها یک و یا دو نفر است که بمرور ایام تحریف و تصحیف شده و به اشکال مختلف در آمده اند.

یک قسمت بزرگی هم از اسامی نغمه و مقامات دوره‌ی ساسانی‌هادر کتب تواریخ ودواوین‌شعراازقبیل کتاب‌المحاسن‌والاضداد جاحظ و مروج الذهـب مسعودی و عزر اخبار ثعالبی و شاهنامه‌ی‌فردوسی و مثنوی خسروشیرین‌نظامی و شیرین خسرو امیر خسرو و کلیات ازرقی و منوچهری و خاقانی و غیره ذکر

---

(۱) لغت فرس اسدی طوسی

شده و از جمله‌ی آن‌ها ست آفرین ،ماذرستانی ،بهار ،و شیشم ،باغ‌نخجیران پیکار کرد ، کین سیاوش، پرتو فرخار ، نوای نشابور راه اشکر

قطعه‌ی ذیل از منوچهری دارای عده‌ی از نواهای موسیقی است :

مطربان‌ساعت‌بساعت‌برنوای‌زیروبم * گاه‌سروستان‌زنندامروزگاهی‌اشکنه

گاه زیرقبصران‌وگاه تخت اردشیر * گاه نوروزبزرگ و گه‌نوای بسکنه

گه نوای تیف گنج وگه‌نوای‌گنج گاو * گه نوای دیو رخش‌وگه نوای‌ارجنه

نوبتی پالیزوان و نوبتی‌سروسهی * ساعتی سرو سناه وساعتی باروزنه

۱۱
انشاء و منشیان پارسی

انشاء و منشیان پارسی

این ندیم از کتاب الوزراء جهشیاری نقل کرده که تالیف کتب ورسایل و رسم نوشتن در زبان فارسی قبل از گشتاسب بسیارکم بوده و مردم آن وقت بهبوشتن مطالب مفصل و مشروح هیچگونههنرو اقتداری نداشتهاند و با زحمت زیاد یک کلمهرا دریک صحیفه میگنجانیدندهنگامی کهگشتاسب بهتختجمشید نشست رسم نوشتن در میان مردم رواج یافت و زردشت در زمان وی ظهور کرد و کتاب آوستا راآورد و بعضی از کتیبههایعهدکیان که هنوز در ابنیه و آثار قدیمهایران باقی است نمونهیی از منشاتفارسی آنزمان محسوب میگردد . .

در دوره ساسانیان صنعت انشاء و شغل کفایت به درجه عالی بوده که جز قاضی و کاتب درحضور سلاطین کسی بهمسند نمی نشسته است و هرمنشی و دبیریکه طالب خدمت میبوده است قبل از امتحان مجلس رسمی که به واسطه بزرگان اهل قلم به عمل میآمد طرف توجه دولت نبوده و فرمانقبول خدمت در حق وی صدور نمییافته است .

در کتاب (عهد شاپور) مذکور است که دبیر را از اشخاصی انتخاب، باید کرد که رتبه و منزلتی در نزدتودارند ومقبول القول و نافذالکلمه باشند تا درجه و مرتبه وی جایی به شبهه و تردیدی باقی نگذارد که به دیگری ها فروتنی نماید و قدرت آن نیز داشته باشد که با بدخواهان تو طرفیت پیدا نماید و در موقع لزوم بهتو نصیحت کند .

در دورهی خلفا صحابت دیوان انشاء یکی ازمشاغل مهمهی آنزمان محسوب بوده و این منصب جلیل بهاشخاصی واگذار میگردیده است که اجل بلغای عصر خود میبودهاند و بدینجهت آن شخص را به لقب اجل خطاب میکردهاند

اما دیوان انشاء در دوره خلفاء جائی‌رامی‌گفته‌اندکه دسته‌ی‌منشی‌ها ودبیران درآنجا جمع گشته و مشغول کتابت می‌شده‌اند جوالیقی در کتاب‌المعربات از اصمعی‌نقل کرده که‌کلمه‌دیوان‌فارسی معرب است به معنی شیاطین که به‌ر آشکار و نهانی اطلاع می‌رسانند .

بطلیوسی در کتاب الاقتضاب آورده که روزی کسری جمعی از دبیران خود را به یکجا جمع کرد و امر نمود که حساب عراق را در عرض سه روز بر آورد نمایند و روزی بغته به‌آنجا رفت وهمه‌را با شدت تمام مشغول کار دید از روی‌تعجب گفت این‌ها (دیوانند)[1] کلمه‌دیوان‌ازآن به‌بعد به محل اجتماع دبیران علم گردید .

افسوس دارم‌ازاینکه‌به‌غیراز رسایل‌چند وترجمه پاره‌یی از کلمات‌قصار سلف و مجموعه‌یی توقیعات‌انوشیروان‌چیززیادی‌ازآن‌هاموجود نیست جمله (هرک روذ خورذ هرک‌خسبذ خاف‌وینذ)یکی از توقیعات‌انوشیروان است که در کتاب المحاسن والمساوی عینا باقی‌است .

مولف قابوس نامه و چهار مقاله قسمت مهمی راجع به آداب کاتب و دستور دبیر نوشته‌اند ولی کتاب‌مستقلی‌مشتمل برمکاتب و مراسلات به زبان پارسی که مدون شده باشد مقدم بر رسایل (خواجه رشیدالدین وطواط) هنوز ندیده و نشنیده‌ام‌وبدین ملاحظه می‌توان‌خواجه‌را سرسلسله منشیان پارسی محسوب داشته و تالیفات وی‌رادردیباچه‌کتب‌ومراسلات‌پارسی‌نکاشت

سلسله نسب (خواجه رشید) به واسطه یازده‌تن‌به‌خلیفه‌ثانی می‌رسد بدین ترتیب (محمد بن محمدبن عبدالجلیل بن عبدالملک بن محمد بن عبداه بن محمدبن یحیی‌بن مردویه‌بن سالم‌بن عبداه‌بن‌عمربن الخصاب)

[1]

والقاب وعناوین وی‌هم دردیباچه‌کتاب "عرایس الخواطر" بدین نحو نوشته شده است الصدرالاجل خواجه‌امام (رشیدالدین) سعدالاسلام ملک الکتاب ذوالبیانین محمد بن عبدالجلیل المعری المعروف (بالوطواط) اما اشتهار وی به‌وطواط (خفاش) بدان جهت می‌باشد که‌چثه نحیف و قد کوتاهی داشته است.

تولد (خواجه) درشهربلخ واقع شده‌و به سبب طول عمری‌که به‌نود و هفت‌سال بالغ‌گردیده دوره‌اغلب سلاطین خوارزم شاهیان را مشاهده ودرک نموده و یکی از نوابغ‌رجال عهدآنان بوده‌است‌قصیده‌یی‌که‌درتهنیت‌پادشاهی سلطان آتسز دومین‌پادشاه‌این‌سلسله‌گفته‌مطلع‌اش‌این‌است "چون‌ملک آتسز به تخت ملک درآمد" دولت سلجوق وآل او بسر آمد ".

در موقع تخت نشستن تکش خان پنجمین پادشاه این سلسله دو بیت ذیل نیز از منشات اوست.

جدت ورق زمانه از ظلم به‌شست

عدل پدرت شکسته‌ها کرددرست

ای برتوقبای سلطنت آمده‌چست

دریاب‌کنون‌که نوبت‌دولت‌تست

در عهد همین پادشاه عمر وی بسر آمده درتاریخ (۵۷۳) درگذشت و قبرش در جرجانیه خوارزم است.

(خواجه رشید) یکی از مشاهیر زمان و سر آمد سخن وران عصر خود بوده و در دقایق کلمات عرب و حقایق نکات ادب تبحر فوق‌العاده داشته و فرید عصر خود می‌باشد سحبان‌العجم خاقانی شیروانی که یکی از معاریف

معاصرین اوست قصیده غرایی درحق او گفته وخواجه را سیدالشعرا لقب داده و با یک خلوص نیت و لهجه محبت آمیزی بدین نمط از وی اظهار قدردانی می‌کند .

سزد که عید کنم در جهان به‌فر رشید .
که نظم و نثرش عیدی موبد است مـرا
وگر به کوه‌رسیدی‌روایت سخنـــــش
زهی رشید جواب آمـدی‌به جای صدا
زنقش نامه آن صـدر ونقش‌نامـــه او
بیاض‌صبح و سواد دل مراست ضیـــاء

محمد عوفی در لباب‌الالباب آورده که (هیچ ذاتی را از نظم و نثر در غایت کمال ونهایت متانت‌چنان دست نداده‌است‌که او را و قصاید او در اطراف جهان مشهور است) .

بعد از عوفی یا قوت حموی نیز که قریب به عهداو بوده‌است تفصیلی در حق وی می‌نویسد که عینا از آنجا اقتباس شده و نقل می‌شود .

(کان الرشید من نوادرالزمان و عجائبه وافرادالدهر و غرائبه افضل زمانه فی‌النظم والنثر و اعلم‌الناس بدقایق‌کلام‌العرب‌واسرارالنحووالادب طار فی‌الافاق صیته وسار فی‌الاقالیم ذکره ینشئی فی حاله واحده بیتـــا باالعربیه من بحر و بیتا باالفارسیه من الاخر و یملیهما معا)

دیوان اشعار خواجه بیشتر ازپانزده هزار بیت است اکثر آنها مصنوع و مرصع قصیده گفته قریب به هفتاد بیت‌که تمام آن مرصع و بعضی ابیاتش مرصع مع‌التجنیس است‌و در کتاب حدائق السحر دعوی کرده که هیچ کسی

از عرب وعجم تمام مرصع نگفته است و مطلع آن قصیده این است .

ای منـور به تو نجوم جـلال

وی مقرر به تـو رسوم کمـال

قصیده طویلی قریب پانصد بیت گفته که هر بیت‌اش را صنعتی خاص بوده و جمیع صنایع شعری رادرآن درج‌کرده‌است نسخه‌یی از این قصیده را در کتاب‌خانه ایاز صوفی دیدم .

خوشگو در سفینه خودگفته که چنان مشهور است که تدوین علم معما نیز ازوی شده است .

خواجه یک مثنوی کوچکی هم در تجرد و تصوف به نظم در آورده موسوم به مصباح رشید و اول آن منظومه‌این است .

ای به نامت کـارهـارا افتتـاح

نیست بی نام تو در امـری‌فلاح

و تقسیم آن کتاب هم از این بیت‌آن مثنوی معلوم می‌شود .

شد مرتب بر سه‌اصـل این کنجع راز

در محبت در فنـاء و در نیـاز

دو نسخه خطی از این منظومه در کتاب خانه های (اود) و سوسیته بانگال هندوستان موجود است .

اما شهرت فوق‌العاده‌وصیت‌هنرخواجه بیشترش‌راجع به صنعت کتابت و انشاء و فن ترسل‌واستیفاء او است و به‌همین مناسبت دیوان انشاء سلطان آتسز سپرده وی‌بوده‌وچندین نسخه لطیف و بدیع نیز مانند ابکار الافکار و عرایس الخواطر و عمده البلغاء درآن باب‌ها نوشته است .

ابکارالافکارفی‌الرسائل‌والاشعار کتابی است محتوی بر ده نامه تازی با ده قصیده تازی و هکذا ده نامه پارسی با ده قصیده پارسی و برخی قطعات و غزلیات و افراد و رباعیاتی هم متفرقه در خاتمه کتاب‌آورده است .

عرایس الخواطر و نفایس النوادر نیز یکی از منشات او بوده و دارای ۲۵ نامه تازی و ۲۵ نامه‌پارسی‌است برخی رقعات مختصره و بعضی ازنامه‌های پارسی این کتاب مکتوب‌هایی است که از طرف خوارزم شاه به سلطان سنجر نوشته شده خواجه این کتاب را به نام صدر خوارزم و خراسان ابوالفتح محمدبن علی تالیف کرده‌است .

عمدة‌البلغاء و زبده الفضلا سیمین‌کتابی ازمنشات پارسی او است شبیه به‌دو کتاب فوق وخواجه آن را به نام ابوالمظفر تکش خان ابن‌ایل ارسلان، تالیف نموده است .

نسخه‌های خطی کتاب‌فوق‌الذکر درکتاب‌خانه‌های‌اسلامبول‌موجوداست.
خواجه در علم معانی و بیان نیز تصنیف‌ها ساخته ونخبه آثارش همان رساله حدائق السحر فی‌دقائق صنایع‌الشعراست‌که به‌نام سلطان آتسز تالیف شده و آن کتابی‌است‌مشتمل‌بر محاسن‌نظم ونثرتازی‌و پارسی و دقائق مصنوعات‌آنها و نسخه آن چندین مرتبه‌تاکنون به طبع رسیده است و از مشاهیر ادباء شرف الدین رامی به‌امر سلطان‌اویس شرح مبسوطی به آن نوشته که موسوم به‌حقائق الحدائق است . و یک نسخه‌از آن در کتاب خانه السنه شرقی دارالفنون پطر زبورغ ضبط و موجود است .

خواجه در فن معارضه و مناظره نیز حاضر جواب و ماهر واستاد بوده و با اغلب فحول ادباء و شعرای معاصرین آن زمان مانند (خاقانی شیروانی) و

(ادیب‌صابر)و (امام حسن قطان) و (علامه زمخشری) و غیره به مشاعره و مشاجره می‌پرداخته است . رساله‌از رسائل وی که دائر بر مناظرات خواجه با امام زمخشری است در ضمن رسایل البلغا در مصر چاپ شده‌و آن عبارت از یک مکتوبی است که خواجه رشید به امام سدیدالدین ابن نصر الحاتمی نوشته است .

و از جمله آثار خواجه‌یکی هم لغتی بوده‌است موسوم به (حمد وثنا) و آنرا احمد نامی دراوایل‌قرن نهم‌هجری‌مانند نصاب الصبیان‌منظوم ساخته و (عقودالجواهر) ش نام‌نهاده است (یک نسخه از آن رساله نزد نگارنده موجود است) .

خواجه چندین رساله مختصری هم مماثل‌وشبیه‌به‌نوابغ‌الکلم زمخشوی نگاشته که از جمله آنها است :

جواهرالقلائد وزواهر الفرائد * عقودللئالی و سعد و اللیالی
غرائب الکلم‌فی‌غرائب الحکم * غرب الاقوال ودررالامثال
منیه المتکلین‌وغنیه‌المتعلمین * مفاتیح الحکم و مصابیح الظلم
الکلم الناصحه و الحکم الصالحه

مجموعه رسایل فوق‌باهفت‌رساله متفرقه‌در کتاب خانه عمومی اسلامبول در تحت نمره ۵۵۷۷ موجود و کلیه‌آنها مشتمل بر جملات‌حکمیه و نوادرامثال و کلمات قصاریست‌که خواجه‌ازکلمات خودانتخاب کرده و هریک از آنها صد کلمه است .

خواجه کلمات قصار خلفای‌اربعه‌راهم به‌نظم‌ونثر پارسی ترجمه و تفسیر کرده که هریک از آنها رساله جداگانه ایست محتوی بر صد کلمه عربی ی

یک نسخه تمامی از آن کتاب در تحت نمره ۲۶۳۹ جزو کتابخانه ولی الدین اسلامبول بوده و اسامی آنها عبارت از تحفه الصدیق .فصل الخطاب ،مطلوب کل طالب، وآنس اللهفان است .

مشروحه ذیل مقتبس از دیباچه ایست که خواجه رشیدالدین برساله "مطلوب کل طالب لعلی ابن ابی طالب ع س " نوشته است .

(عمرو بن بحرالجاحظ رحمه الله علیه که درکمال براعت و فوز بلاغت نادره این ملت واعجوبه این امت بود از مجموع کلام " امیرالمومنین علی ابن ابیطالب ع س" که جمله بدایع غرر و روائع درراست صد کلمه اختیار کرده است وهرکلمه را از آن برابرهزارکلمه پنداشته و به خط خویش نوشته و خلق را یادگار گذاشته و اجب دیدم من بنده که پرورده خاندان و پدید آورده دومان خداوند زاده شاه و شاهزاده شاه معظم جلال الدنیا والدین سلطان شاه ابوالقاسم محمود بن خوارزم شاه آتسزبن خوارزم شاه محمدابن امیرالمومنین اعزالله انصاره و ضاعف اقتداره . . . . این چند کلمه را به رسم خزانه کتب معمور او به دو زبان تازی و پارسی تقسیر کردن و در آخر تفسیر هرکلمه دو بیت از منشات شعر خویش که مناسب آن کلمه بود بر آوردن .

(الکلمه الثالثه)

الناس به زمانهم اشبه منهم بابائهم

ترجمه تازی ــ الناس یشبهون بزمانهم لابابائهم و یحاکون ایامهم لا قدامهم فکل من اهانه الزمان اهانوه . و کل من اعانه الزمان اعانوه .

ترجمه پارسی ــ مردمان درزمانه نگرند و به افعال او اقتدا نمایند هرکه را زمانه بها نوازد ایشان بنوازند وهرکه را زمانه بیندازد ایشان بیندازند وبر

سنت پدران خویش نروند و به گذشتگان خویش تشبه نکنند .

ترجمه منظوم : خلق را

خلق رانیست سیرت پدران * همه برصورت‌زمانه‌روند

دوست‌اندآنکه‌رازمانه‌نواخت * دشمندآنکه رازمانه‌فکند

رساله مذکور در السنه وافواه مردم به اسامی "صدکلمه " و "اقوال علی ع‌س " " وکلمات قصار " و " امثال علی ع‌س " نیز مشهور و معروف شده و بعد از خواجه رشیدعبدالرحمن جامی‌وغیراوهم به ترجمه و تفسیر آن‌کلمات پرداخته‌اند .

درتاریخ ۱۶۲۹ میلادی کلمات قصار فوق در ضمن‌شذره الادب‌من‌کلام العرب در لندن و در ۱۲۵۵ هجری در بولاق مصر با ترجمه ترکی‌و در سال ۱۲۵۹ در شهر تبریز باترجمه پارسی‌و در ۱۸۳۷ در لبسیک با ترجمه پارسی وآلمانی و در ۱۳۰۳ در لندن با خط‌اختراعی‌میرزا . ملکم خان و کرارا در ممالک ایران ، عثمانی ، مصرو هندوستان چاپ شده به علاوه آنها منتخبات و یا عین آن کلمات در ضمن اغلب کتب ادب نیز مندرج و موجود است .

۱۲

تاریخ و فلسفه‌ی شعر

ملت‌هایی که‌گفتگووبیان وقوه تصرف درمعانی داشته‌و دارند ،بلاشبهه و تردید جامه و سرودی نیز به اندازه‌ترقی وتمدن‌آنان جزء عمده ادبیات آنها بوده و هست . و بر حسب استعداد هر طایفه و قومی به اندازه خود بیشتر و یا کمتر حصه و نصیبی ازآن دارند ، چنان‌که (شیخ ابواحمد) از ادبای قرن چهارم هجری گفته .

(وان کان فی غیر العرب الشعر ایضا علی قدیم الوقت ، فللفرس اشعار لاتضبط کثره و للیونانیین اشعار دون الفرس) (۱)

بنا بر مقدمه فوق ایرانی‌های‌کنونی که بالطبیعه از این صنعت نفیس خظ وافری دارند بالبداهه در دوره‌قدیم نیز شاعر و شعری داشته اند ولی نباید تصور نمود اشعاری راکه درقرون اولی میگفته‌اند ممایل قرون جدیده بوده و یا الفاظ و معانی آن زمان شباهتی‌به حال‌حاضر داشته است چنانکه ارسطو در (کتاب الشعر) بیان کرده . (اشعار ناقص و کوتاه و دیعـه و نمونه هایی هستند که از قرون اولی باقی مانده اند کوتاهتر آن است‌که مقاطیع کمتری دارد ناقصتر آن باشد که نغمات آن کمتر است کلمات مکرره و مقاطیع مختصری که در مواقع قهر و غلبه (مانند . نه ، نه ، نه .) با امتداد صوت از دهن جنگ‌آوران مرتجلا خارج‌می شده است یک‌مصرع کوچکی باشد که نغمه وو زنی دارد و اشعاری‌که وزن‌های‌طویل ونغمات تامه دارند در

---

۱ ـ رساله التفضیل‌بین‌بلاغتی العرب والعجم تالیف‌ابی هلال‌العسکری .

این اواخر به ظهور رسیده‌اند) . (۱)

نظر به‌تحقیقات ارسطواشعارازمنه قدیمه‌عبارت از مقاطیع مکرر وموزون و رجزهای مختصر و مسجعی بوده‌وگوینده‌آن کلمات هنوز به تفاوت فیمابین شعر و غنا ملتفت وآشنا نمی‌شده و تمییز این دو صنعت نفیس در زمـــان مستقبل اقلا از خاطر وی نیز خطور نمی‌کرده است . و شاید از همین ترکیب و امتزاج اولیه شعر و غنا ناشی شده است که در بعضی از السنه مانند روم و یونان و عرب لغت شعر ، چامه و سرود را معا شامل بوده و هست . و هنـوز شعر در لغت عرب با کلمات غنا و انشاد استعمال می‌شوند نه با لفظ گفتن و خواندن و در زبان پارسی این دو هنر را سرواد وسرود گویند و فرشته الـهی را سروش خوانند و به‌مناسبت‌همین لحاظمی‌باشدکه‌شعرای عهد قدیم ازارباب اصوات بوده و تمام‌اشعاررا با صوت وغنا می‌سروده‌اند داستان سرایی وچکامه خوانی در ایران قدیم سمت مخصوصی بوده ، و در اوایل اسلام علی‌الرسم هر ستایشگری و مداحی که قصاید و اشعاری‌را می‌ساخته‌اندچکامه سرای خوش آوازی در پیشگاه ممدوح ایستاده و گفته آن‌شاعر را با نغمه و صوت مناسبـی می‌سروده است . چنان‌که رودکی با آن دبدبه صوت و صد پی‌که‌داشته‌در باره مجد نامی که ناقل اشعار وی بوده‌است گفته :

"ای مج تو شعر من ازبرکن وبخوان * ازمن‌دل‌سکالش‌وازتوتن‌وزبان "

مسعود سعد سلمان که‌از شعرای دوره سلاطین غزنوی است چکامه سرای خوش‌آوازی داشته که در حق وی گفته ،

---

۱ ـ کتاب الشعر تالیف ارسطو ترجمه‌ابن‌رشد .

"برمن این شعرها به عیب مگیر * خواجه بوالفتح راوی مهتر"

" تو به آواز جانفـزای بدیع * عیب هایی که اندرواست ببر"

خاقانی شیروانی هم راوی اشعار خود را بدین نحو ستایش می‌کند :

" راوی خاقانی ازآهنگ درایوان سبع * نقش نام بوالمظفراختسان انگیخته

و از شعرای متاخرین عرفی شیرازی پیشنهاد می‌کند که اشعار وی را به راوی غلط خوانی ندهند و می‌گوید :

" مده به راوی ناجنس نامه‌ام که مرا * دراین قصیده به روز کمال بنشانی "

"مرا زنسبت همدردی کمال غمی است * وگرنه شعرچه غم داردازغلط خوانـی "

افسوس که ایرانی‌ها به اندازه ده یک همسایگان خود که حافظ آداب و عادات آنها هستند ، به تدوین اخبار و آثار خود اهمیت نداده و نمی‌دهند . مملکتی که (شاپور) وی (ایلیاد هومیروس) یونانی را می‌خوانده و (بهرام گور) ش شعر عربی می‌گفته ، ازمشاهیر عرب (عنتره عیسی)مداح (انوشیروان) وی بوده و (اعشی) در مجالس وی می‌نشسته و (لقیط) در دیوان کتابت او می‌نوشته است فلاسفه یونان وبوزرجمهر ایران عضو انجمن دانش وی می‌بوده اند ولی یک کلمه از آن اخبار و یا یک دوبیتی ازآن همه اشعار آنان باقی نمانده و در جایی ثبت نشده است تا شیوه و رویه عروض و ایقاع آنها شناخته شود !!

بنا به روایت (استرابون) یونانی . (اغلب نغمات ایرانی هاچه به طریق حلق وچه به واسطه آلات سماع منحصربه مفاخر پهلوانی و مناجاه الهی بوده است) مانند زمزمه های زردشتیان و گات‌های پنجگانه اوستا که عبارت از چندین مصرع‌های قصیرالبحر و یا طویل البحری می‌باشند .

(ثمسطوس) یونانی قسمتی از زمزمه‌های زردشتیان و نشیـده‌های

بت پرستان را جمع و تلفیق کرده بوده‌است ترجمه های قسمتی از آن کتاب هنوز باقی و در یکی‌از کتاب‌خانه‌های اسلامبول‌موجود است .

بر حسب نگارش (الیانوس) (۱) مورخ ترجمه پارسی ایلیادهومیروس از جمله محفوظات کتاب خانه‌دوره‌ساسانیان بوده و سلاطین ایران آن کتاب را با غنا و سرود می‌خوانده‌اند مورخ مزبور یکی از معاصرین عهد (اردشیر بابکان) و (شاپور اول)که هر دو میل مفرطی به جمع آوری کتب و ترجمه آن ها به زبان پارسی داشته‌اند بوده‌است .

خلاصه کلام حدی‌که حکمای قدیم به‌شعرمعین‌کرده‌اند با تعریفی که در کتب متاخرین نوشته شده و در عرف جمهور مصطلح گردیده است متفاوت و مختلف است .

قدماء تخییل و محاکات‌را رکن اعظم شعر می‌دانسته‌اند متاخرین وزن و قافیه را اساس اصلی‌آن می‌شمارند تفاوت عمده این دو عقیده در آن است که نظر قدما به طرف معانی اشعار معطوف گردیدمولی طرف توجه متاخـــرین منحصر به‌الفاظ‌آن شده است .

برحسب رای ارسطو شعر حقیقی وتام‌آن‌را گویند که دارای ارکان ثلثه تشبیه و وزن و نغمه باشد مانند اشعار (هومیروس) در یونان و قسمت (رنگ) تصنیف‌های کنونی ایران که جامع‌هرسه‌رکن فوق می‌باشند ،نظربه‌این تعریف هرکلام مخیلی که دارای یکی از نغمه و وزن و یا خالی از هر دو باشد آن را نیز شعر گویند ، و همچنین مزامیر (داود ع‌س) را با آنکه خالی از رکن خیال

است چون دارای نغمه‌ووزنی‌است‌جزوشعرمحسوب داشته‌اند . و حتی‌اصوات تالیفیه را که دارای نغمه تنها است نیز شعر می‌نامند .

و باید دانست که قوه شعر در طبیعت نوع بشر از دو چیز تولد یافته و مقبولیت عامه پیدا کرده‌است . یکی‌ازاین‌دو چیز آنکه انسان از اول خلقت تمایل غریبی به لطافت معانی‌و ظرافت‌الفاظ‌دارد و از عهد طفولیت بالفطره از تخیل و محاکات لذت می‌بردوعواطف وی‌ازانواع مجازکه‌از بدایع معنوی و ماورای الفاظ است بیش از حقیقت به حرکت و هیجان می‌آید و قوه سامعه او از راه استعاره و تشبیه سریع‌تر از احساس هیکل و عین لفظ موضوع درک معانی می‌کند چنانکه ذهن سامع به مفهوم شجاعت در عبارت (پرویز مثل شیر است) سریع‌تر از عین لفظ شجاعت در جمله (پرویز شجاع است) و یا (پرویز خیلی شجاع است) منتقل‌می‌شودزیراکه الفاظ خاص بیشتر از کلمات عام جالب نظر هستند و جزیی قبل از کلی‌متبادر به ذهن می‌شود و بسیط پیش از مرکب تشخیص می‌یابد پس نسبت کلمه شیر به شجاع مثل نسبت‌خاص به عام و جزیی به کلی و بسیط است به مرکب .

صنعت تشبیه به‌قدری‌عمومی و طبیعی می‌باشد که در تمام السنه عالم از ملل متمدنه ووحشی و در محاوره خواص و عوام معمول است . و صورت تشبیه هم وقتی مستحسن و مقبول واقع می‌شود که مشبه به در خارج موجود بوده . مانند غالب تشبیهات (ازرقی) و (شوکت) و غیر هم بی‌اساس و موهوم به نظر نیاید .

علت دیگر آن باشد که هریک از رکن‌های نغمه ، ووزن ، جذبه و شوقی در طبیعت انسان تولید می‌نمایندکه سبب آن تاثیر تناسب و انتظام الفاظ

و تساوی . فواصل زمان‌هایی است که ازکلمات‌موزون‌به‌عمل‌می‌آید ودر عکس تقدیر نغمه و وزن آن حال مشاهده نمی‌شود مانند صداهائی که از راه رفتن اشخاص طبیعی به واسطه اصطکاک یا به زمین حاصل می‌شود که اثری ندارد و بالعکس صدای متنظی که به واسطه پاکوفتن سربازان نظامی به عمل می‌آید بسی محرک و مهیج است ورقص رقاص نیز که مطبوع طبایع واقع می‌شود علتش همان توازن و تساوی حرکاتی است که در بدن رقاص به عمل می‌آید .

امام غزالی در (کیمیای سعادت) نوشته :

" ایزد سبحانه وتعالی را سری‌است دردل آدمی که آن در وی‌همچنان پوشیده است که آتش در آهن .چنانکه‌به زخم سنک بر آهن سر آتش آشکارا گردد و به صحرا افتد همچنین سماع‌آوازخوش‌وموزون‌آن گوهر دل را بجنباند و در وی چیزی پدید آورد بی‌آنکه‌آدمی زاد درآن اختیاری باشد و سبب آن مناسبتی است که گوهر آدمی را با عالم علوی (که آنرا عالم ارواح گویند) هست . عالم علوی عالم حسن و جمال‌است‌واصل حسن و جمال تناسب است که در این عالم محسوس است همه ثمره جمال وحسن آن عالم است پس آواز خوش و موزون متناسب همه‌شبهتی‌آرد ازعجایب آن عالم بدان سبب آگاهی در دل پیدا آید وحرکت و شوق پدید آورد . "

متاخرین وزن و قافیه را اساس اصلی شعر قرار داده‌اند نغمه و تخییل داخل‌تعریف آنها نیست ، وعلیهذا تمام منظومه‌های علمی و لغوی مانند نصاب الصبیان و غیره را شعر گویند .

وزن و قافیه در این‌عهد اخیر به درجه‌در ذهنها رسوخ کرده و جاگرفته است که اگر کلمه (شعر)را بشنویم همان وزن و قافیه تنها را به نظر می‌آوریم

و محال می‌دانیم که یک شعری بدون وزن یا قافیه و یا خالی از هر دو به وجود آید . و به همین مناسبت صاحب " مناظر الانشاء گفته : (وزن بی قافیه شعر نیست و قافیه بی‌وزن نیزشعرنیست زیراکه هر دو می‌باید تا شعر باشد) . و حال آنکه اگر کلامی مقفی نباشد گویند این شعر قافیه ندارد و یا قافیه‌اش غلط است و نمی‌گویند نثر است . و به عقیده بعضی‌ها قافیه اصلا جزو ماهیت شعر نیست‌وبه‌جز چند لسانی آن را در هیچزبانی ازلوازم شعر نمی‌دانند . وچنان به نظر می‌آید که قافیه در بد دو حال خاص‌عرب بوده‌است زیرا که رگ‌وریشه‌های‌آن زبان با صوت و ترنم پرورش یافته و قافیه نیز در اواخر ابیات به واسطه شباهتی که به اصوات ما قبل خود دارند جزو نغمه محسوب شده و لازم ملزوم‌آنهاگردیده‌است ، و اما ملت‌های‌دیگر قافیه را از عرب‌ها اقتباس کرده‌اند و ایرانی‌هابر آن افزوده و وسعتش داده‌اند .

وزن را نباید مانند (ابواسحق زجاج) مقید و محدود کرد بر اینکه هرچه بر اوزان موضوعه عرب نباشد شعر نیست و یا پارسی زبانان اوستاد چون در آن بحور شعر نساخته‌اند خارج از دو اثر عروض است ، و نباید به واسطه این قیود تصنیف‌های‌بدیع و منظومه‌های محلی را با آن همه تاثیر و نفوذی که دارند به کلی ازجرگه شعر خارج نمود .

بهترین تعریفات و جامع‌ترین حدهای شعر تعریفی است که (ابوعلی سینا) در (کتاب الشفا) کرده و آن اینست . (الشعر کلام‌مخیل مولف من اقوال ذوات ایقاعات‌متفقه‌ومتساویه‌مکرره‌علی اوزان متشابهه‌الخواتیم) .

جمله‌هائی را که در کتب منطق وادب راجع به‌اوزان قدیمه‌ایران ذکر شده است اقتباس کرده وعینا نقل می‌نماییم .

خواجه نصیرالدین‌طوسی در (اساس الاقتباس) آورده : (دربعضی از لغات قدیم مانند عبری و سریانی و فرس وزن حقیقی اعتبار نکرده‌اند و اعتبار وزن حقیقی به آن می‌ماند که اول هم عرب را بوده‌است) .

وباز در آن کتاب گفته . (کلام موزون به‌اشتراک اسم برد و معنی افتد یکی حقیقی وآن قولی بودکه حروف ملفوظ او را به حسب حرکات و سکنات عددی ایقاعی باشد و دوم مجازی‌وآن هیاتی باشد سخن را از جهت تساوی اقوال او به حسب ظاهرشبیه‌به‌وزن‌چنانکه خسروانی‌های‌قدیم بوده است و وزن خطابت نزدیک بود به همین معنی و مراد اهل روزگار به موزون معنی اول است تنها و مراد قدماء هر دو معنی به هم‌بوده‌است) .

" جاحظ " در کتاب البیان و التبیین بیان کرده : ایرانی‌هاالفاظ و کلمات را به درجه شد و مد می‌دهند و نغمه‌را پست‌و بضیبیدر اسکندراپست و بلند قبض و بسطی حاصل کرده و به وزن لحن داخل می‌شود آنگاه موزون را به غیر موزونی وضع و تطبیق‌می‌نمایند .

و قریب‌به این مضمون کلمات ذیل هم درکتاب الصناعتین ذکر شده است . نوعی از سرود در زبان پارسی موجود است که کلمات آن در قالب غیر منظومی ریخته شود واین‌قبیل اشعار عبارت از کلمات منثوری است که به واسطه کشیدن الفاظ به‌غالب منظومی تطبیق می‌شوند .

(ابونصر فارابی) بعضی از راههای سرود قدیمه را از جمله الحان ، غیر کامله شمرده وگفته‌است . (الطرایق و الرواشین الفارسیه و الخراسانیه التی لیس یمکن ان یغنی علیها و هذه لما کانت ناقصه . . . .) (۱)

---

(۱) کتاب الموسقی تالیف فارابی .

به مناسب این‌که بعضی از مطالب مربوط به شعرو غناء منسوب به باربد معروف است که یکی از شعرا و مغنیان اواخر دوره ساسانی‌ها بوده است ، ترجمه جال مشارالیه را نیز خاتمه مطلب فوق قرار می‌دهیم .

علمای عرب در کتب تواریخ و ادب کلمه "باربد" را به املاهای مختلفه مانند . فهلوذ ، فهلبذ ، فلهبذ ، فلهبذ ، فهربذ ، وبهربذو غیره ذکرکرده اند کلیه آنها معرب از کلمه (پهلپت ـ پهرلت) پهلوی است که از لفظ "پهر" و "پت" ترکیب یافته است ،

صاحب فرهنگ رشیدی در وجه تسمیه و اشتقاق آن از سامانی نقل کرده که . " پرویز " باربد ، را صاحب بار ، گردانیده بود . یعنی وزراء و امراء رخصت بارگاه از او ستاندندی .

در شاهنامه حکایتی راجع به مناظره و مشاجره (باربد) و (سرکش) نقل شده که نتیجه آن منتهی به سرکوبی (سرکش) و سربلندی (باربد) گردیده و حکایت به این بیت ختم شده است .

" بشد باربد شاه رامشگران * یکی نامداری شد از مهتران "

فردوسی در این حکایت از چهار نغمه باربد اسم برده است بدین ترتیب . داد آفرید ، سبز در سبز ، شاد ورد بزرگ ، پیکار گرد . ثعالبی به جای نغمه اخیر (پرتو فرخار) ذکر کرده است .

نظامی گنجوی در مثنوی خسرو شیرین شرحی مشتمل بر غنا و سرود (باربد) و بربط و چنگ وی نوشته و از جمله صد دستان معروف وی سی لحن برگزیده و به نظم آورده است .

(احمد بن الفقیه) در کتاب (مختصر البلدان) در تخت عنوان

قصر شیرین شرح مختصری نوشته ودر آنجا گفته است که ارباب احتیاج مستدعیات خودرا توسط " فهربذ " به حضور (پرویز)می رسانیده اند از جمله آنها عریضه کارگران قصر شیرین بوده که مشارالیه به واسطه تصنیف بدیعی که به نام (باغ نجیران) ساخته وحاضرکرده بوده است موفق به تحصیل اجازه مرخصی آنها گردیده ودوکرور درم بخشش آنها را صله و جایزه گرفته است

"جاحظ " معروف در کتاب المحاسن و الاضداد ترجمه حال مختصر ذیل را به او نوشته است . فهلبذ مروزی که از خوانندگان مخصوص دوره (پرویز) بوده درآغاز ربیع بهاریم می ساخت و داستان های پیشین وپیروزی ، های "پرویز "ومدایح ومفاخر خسروانه اورا به نغمه والحان می سرود و آوازهای (خسروانی) و (ماذرسنانی) و (آفرین) را با بربط و چنگ می نواخت . ترانه ها به قالب سرود می ریخت که شبیه به اشعار عربی بود و روزی نمی گذشت مگر آنکه ترانه و تصنیفی ترتیب می داد و همواره به جهت عطف توجه ملوکانه نسبت بمرزبانان مملکت و جنگاوران ملت چامه و چکامه می ساخت ووقایع و حوادث را به کسوه ی شعر ریخته به پیشگاه سلطنت پیشنهاد می نمود و قایع مستکرهه را که کسی جرئت به اخبار آن نداشت "فهلبذ "مذکور بدان مبادرت می کرد چنانکه روزی در فوت (شبدیز)نغمه مخصوصی بربساخت وبازبان تار به پرویز حالی نمودکه اسب شبدیزش بدون تغذیه و بی حرکت افتاده و دست وپای خود را در معلف خود درازکرده و خوابیده است . خالدبن فیاض قصه مذکور را به وجه احسنی به نظم در آورده چند بیت ذیل از آنها است .

" حتی اذا اصبح الشبدیز منجدلا * وکان مامثله فی الناس مرکوب "

"ناخت علیه من الاوتار اربعه * باالفارسیه نوحا فیه تطریب "

"ورنم البهلبذ الاوتار فانتبهت * من سحر راحتهاليسری‌شابیب "

" فقال‌مات ؟فقالوا .انت‌فهت‌به * فاصبح‌الحنت‌عنه‌وهومجذوب "

"لولاالبهلبذ والا وتار تند بـــه * لم یستطع‌نعی‌شبذیزالمرازیب"

در تاریخ گزیده مذکور است‌که "باربد" سیصد وشصت نوا جهت بزم خسرو ساخته و هر روز یکی‌از آنها را می‌سروده است .

(عوفی) در مقدمه‌لباب‌الالباب آورده‌که در عهد پرویز نواء خسروانی را که باربد در صورت آورده‌است بسیار است فاما از وزن و قافیه و مراعات نظائر آن دور است .

(مسعودی) بعداز آنکه بعضی از آلات سماع ایرانی‌ها را شرح‌داده راههای خسروانی را هفت قلم‌رقم‌کرده‌گفته‌است . ولهم النغم و الایقاعات و المقاطع و الطرق الملوکیه وهی سبع طرق فاولها (اسکاف) و هو اکثرها استعمالا لنتقل الانهار و (مهار) و هو افصحها مقاطع و(ابرس)وهواجمعها لمحاسن‌النغم و اکثرها تصعدا و انحدارا و (ماذاروستان) وهواثقلهـــا و (سایکاد) و هوالمحبوب للارواح و (سبم) و هوالمخنلس‌المثقل و ـــ (حوبعران) و هوالدرج الموقوف علی نغمه .

ابن قتیبه درعیون‌الاخبارآورده‌که‌یوسف مغنی شاگرد خود (فهلوذ) را به جهت ابراز هنر ومهارتی‌که‌بهاستادخود خرج‌می‌داده به قتل‌رسانید .

ثعالبی در (غرر اخبار) نوشته (سرجیس) مغنی به واسطه رقابت صنعت وی را مسموم ساخت .

فردوسی طوسی گفته بعد از کشته شدن پرویز (باربد) مغنی انامل انگشتان خود را مثله ساخته در سر جنازه وی ناله و ندبه‌می‌کرد .

محمد علی تربیت .

۱۳

مثنوی و مثنوی گویان ایرانی

مثنوی‌ومثنوی‌گویان ایرانی

هرملتی که قدرت گفتگو و بیان و قوه‌ی تصرف وتخیل درمعانی‌داشته و دارند ، بلا شبهه‌وتردید چامه و سرودی نیزبه‌اندازه‌ی ترقی وتمدن آنان‌جزء عمده‌ی ادبیات‌آن‌ها بوده‌و هست . ایرانی ها چنان که الان در سخن‌سرایی و سخنوری استعداد فوق العاده ای دارند ، درعهد قدیم نیز حصه و نصیب ازآن داشته اند . قدمت تاریخ ادبیات ایران و تعداد قرن ها عمر آن هر گز قابل مقایسه با تاریخ ادبیات اغلب کشورهای اروپا مانند فرانسه وانگلیس و آلمان نمی باشد . زیراکه‌تاریخ نشوء ادبیات آنان از شش هفت قرن نمی‌گذرد ولی ایران که‌یکی از کهن ترین ممالک دنیاست ، قرن ها قبل از اسلام دارای ادبیات بوده ، واین کشورزردشت نظم را مانند بوته های گل همواره‌درآغوش خود گرفته و پرورانده است .

هزارسال قبل‌ازاین ابوهلال العسگری (۱) کلمات ذیل را از استادخود راجع به اشعار قدیمه‌ی ایران نقل کرده است :

---

(۱) رساله التفضیل بین بلاغتی العرب و العجم تالیف ابوهلال‌العسگری الشرفی سنه‌ی ۳۹۵ استاد او شیخ ابواحمدالعسگری‌المتوفی سنه‌ی ۳۸۲

"و ان کان فی غیرالعرب الشعر ایضا علی قدیم الوقت فللفرس اشعـــار لاتضبط کسره واللیونانیین اشعار دون الفرس و فی منثور اخبارالفرس و ذکر حرو بهم اشعارکانت تدون وتخلد فی الخزائن التی کایت بیوت الحکمه ثـم درس اکثرها مع درس کلامهم" .

دار مستتر فرانسوی (۱) دررساله یی موسوم به "منابع اشعار ایرانی "چنین گفته است . قدیم ترین شعر ایرانی که باقی است گاتااست. هنگامی که اسکندر کبیرایران را استیلاکرد همراهان وی درآن جا شنیدند از اشعار ایرانی بالخصوص منظومه‌ی عشق" زارپارس واوداتیس"را درجنگ های ایران و روم درسرارمنستان نیز منظومه‌ی ملی ایرانیان لشکر ایران را به شور می آورده است و بالاخره بهرام گور را در پاهای معشوقه‌ی خود دلارام می یابیم که عشق خود را بـا کلمات موزون و منظوم بیان کرده است" .

برحسب نگارش "لیان" مورخ که یکی از معا صر ین "الکساندر سور " بوده است ترجمه‌ی منظوم ایلیاد هومر در زبان پارسی جزو کتابخانه‌ی اردشیر و شاپور بوده و در مجلس آنان بانغمه و سرود می خوانده اند .

بالجمله فتوحات عرب با آن همه‌قوت و قدرتی که برای محو واضمحلال زبان پارسی به‌خرج داده‌اند به هیچوجه موفق نگردیده بلکه سر فرودآورده‌اند قسمتی ازلسان وادبیات خود را اگر به‌زبان پارسی تحمیل کرده اند قسمت دیگری

---

(۱) دار مستتر فرانسوی (۱۸۹۴) این‌جمله را از کارس دو مبتیلین که یکی از همراهان اسکندر بوده نقل نموده است .

درمقابل آن اززبان پارسی جزو لسان خود قرار داده اند عروض و اوزان عرب اگر اوزان قدیم پارسی را تغییر و تبدیل داده، اصول الحان وایقاعات پارسی هم درعوض این موسیقی را ایجاد وتاسیس کرده است .

ایرانی‌ها پس از اقتباس اوزان عرب یک طرز جدیدی مناسب روح خود تاسیس وایجاد کرده اند که به‌کلی ازاصول عرب جدا بوده و توافقی با آن‌ها ندارند منجمله عرب ها چنان‌که به جهت کثرت و سهولت وجودقوافی مطالب مطوله‌ی خود را از حماسی و غرامی به‌قالب قصیده ریخته و بااین شیوه ما — فی‌الضمیر خود را بیان واظهار کرده اند، ایرانی‌ها هم اصول مثنوی را در مقابل قصیده وکامل‌تراز آن اختراع نموده اشعار رزمی و بزمی خود را در آن شیوه‌ی شیوا به‌نظم درآورده اند که دامنه‌ی مطلب را ولو چندین هزار بیت وبیشترازاین هم باشد بایک رویه و اسلوب آسان‌تری‌ادا می‌نمایند که محتاج به‌جمع وتعداد قوافی نیستندوبه‌علاوه‌کثرت تکرار قافیه هم چنان که‌درقصیده ممل‌خاطر و سامعه‌ی خوانندگان و شنوندگان است درمثنوی وجود ندارد وبه همین مناسبت است که ردیف هم به خلاف قصیده وغزل درمثنوی پسندیده نیست و مثنوی گفتن از سایر اقسام شعر مشکل‌تر است . زیرا که دراین جا لفظ تابع معنی بوده و درقصیده وغزل معنی تابع لفظ است . و باید دانست چنان‌که مطلع و مخلص وحسن الطلب وحسن الخاتمه درهریک ازقصایدمعمول ومتداول است در دیباچه‌ی مثنویها نیز ولو مختصر باشد تمهید مقدمه‌ی مطالب وسلسله‌ی ربط کلام از شرایط مثنوی است . توحیدو مناجات و نعت، مدح سلطان، تعریف سخن، و سبب تالیف نیز درمقدمه‌ی مثنوی‌ها معمول شده و بدون طرح مقدمات مزبور خیلی کم است .

مثنوی درلغت چیزی را گویند که منسوب باشد به مثنی یعنی دو دو و دراصطلاح شعری باشد که هر مصرعی ازآن مستلزم قافیه‌ای بود. پس هربیتی را دوقافیه باشد وآن‌را مزدوجه نیز گفته اندو معنی ازدواج جفت گردانید ن است یعنی شاعر دریک بیت دوقافیه جمع کرده است.

شاعرهمیشه باید تناسب فیمابین‌الفاظ‌ومعانی را با وزن و قافیه‌سنجیده و مطابق هر موضوعی قافیه و وزنی برگزینند زیرا که هریک از مقصود و معا نی را وزنی بهتر و هروزنی از اوزان عروض به مقامی لایق‌تر است وازاحیف‌بحور شیرین تر و مناسب تر از سالم آن‌هاست و به قول اصمعی "الشعرکالرخصه فی الفقه‌لایقدم علیها الاالفقیه"

پس‌قدرت شعرا وجمال شعر منوطبه‌مراعات مناسبات فوق وحسن‌استعمال آن‌هاست وصفت سحر حلال و سهل و ممتنع عبارت از شناختن تناسب و ائتلافات مذکوردرفوق‌است وملاحظه‌ی این‌دقایق شعر درنزد نوابغ شعرابسی سهل وآسان وتحصیل آن‌ها درنزد شعر بافان و متشاعران غیرممکن و ممتنع است.

از روی استقرا و استقصاء چنان‌معلوم‌شده است که سخنوران ایران از اول اسلام تاکنون دوازده وزن از اوزان عروض را برای مثنوی گفتن برگزیده و معمول داشته اند.

(۱) بحر هزج است چون دراین بحر دو سبب خفیف پس ازیک و تد مجموع قرارگرفته است. مداصوات وگردانیدن آوازها درآن‌ترکیب مطبوع‌تر ازسایر بحور می‌باشدو به قول اسحق موصلی نغمات اهزاج املح غناست. پس‌الحان‌لطیف و تصانیف خفیف دراین بحر شیرین‌تر بوده و اظهار مطالب

الفت و محبت و معاشقه و مغازله دراین وزن مناسب تر باشد و به همین مناسبت است که اولین شاهنامه‌ی منظوم مسعودی مروزی که دراین بحر منظوم شده بود ، مطبوع طبایع نگردیده و ازمیان رفته است . مثنوی گویان دو وزن از احیف این بحر را انتخاب کرده اند که یکی به عنوان وزن خسرو و شیرین و دیگری به وزن لیلی و مجنون اشتهار یافته اند .

(۲) بحر متقارب مثمن مقصور است وآن به‌جهت تقارب او تاد واسباب نغمه وآهنگی که از خواندن اشعار موزون این بحر حاصل می‌شود ، شباهت کلی به هلهله‌ی دلیران و همهمه‌ی اسبان و دبدبه‌ی کوس و دهل وچکا چاک شمشیر و سنان دارد و بدین علت ترنم این اشعار در پرده‌ی راست و عشاق برای تشجیع وتحریک اعصاب سپاهیان بسیار مفید و سودمند می‌باشدو لذا یوسف و زلیخای فردوسی و وامق وعذرای عنصری و هما و همایون خواجو و بعضی دیگر از مثنوی‌ها تناسب و ائتلافی فیمابین وزن ومعنی ندارند . امیر خسرو دهلوی چند بیتی که دربحر متقارب مثمن سالم در مثنوی نه سپهر" گفته به واسطه‌ی عدم عذوبت متداول نشده است . رودکی معروف اول کسی است که در بحر متقارب مثنوی گفته است .

(۳) بحر رمل است وآن ازحسن اتفاق درهر دو علم عروض و ابقاع عده‌ی مقاطیع وزن شعری و مقیاس زمان غنایی آن یکی بوده مناسب رفت و ملاطفت ومولد حزن وفرح می باشد یعنی درجایی طرب انگیز و در جایی دیگر حزن افز است .

مثنوی گویان ازاین بحر سه وزن انتخاب کرده اند یکی از آن ها رمل مسدس است که به‌واسطه‌ی تتابع مقاطیع طویل وقصیری که پشت سرهم می‌آیند ،

گهی رو به اوج و گاهی رو به حضیض بالا و پایین آمده شباهتی به شدت و ضعف ناله وانین‌محزونین پیدا می نماید که درموقع استغاثه و دعا در معابد و مساجد وتکایا و خانقاه ها مناسبتر است و لذا مشایخ صوفیه ومعاریف عرفا مقالات مربوطبه‌توحید و تجرد را دراین‌وزن منظوم نموده اند . ترکیب‌مقاطیع زحاف دوم این بحر به جهت شباهتی که به تکاپوی اسبان و پاکوبی کشتی ــ گیران دارد به‌ورزش‌کشتی گیران و رقص پهلوانان اختصاص یافته و درآن باب استعمال شده است زحاف سیم نیز شبیه به زحاف دوم بوده و چند مثنوی بیشتر دراین دو وزن نگفته اند .

(۴) بحرخفیف مسدس مخبون است و آن به علت کوتاه بودن مقاطیع درتقریر و بیان سهل الادا و درموقع سماع خوش‌آهنگ و دار با واقع شده وبه همین جهت درمواقع رقص وحرکات خفیف مناسب‌تر و بهتر بوده و برای‌هر موضوعی تناسب و توافق دارد .

بحر خفیف به عکس بحر رجز نزدیک‌ترین بحرها به شیوه‌ی نظم باشدو لذا هر شاعر مقتدری که نیک از عهده ی نظم برآید منظومه‌ی اوسهل‌وممتنع خواهدبود و به خلاف بحر مدید نسبت به قوه‌ی سامعه سبکترین وزن ها ی عروض است . و یکی دیگر از فواید این بحر آن است که هیچ وزنی از او ز ان عروض مانند خفیف گنجایش و استیعاب به اسامی مرکب و طویل مثل خواجه عبدالرحمن ما درکتابت همچو عبدالرحمن ابن‌عمید است ومانند آن ندارد .

(۵) بحر سریع مطوی و موقوف است . کثرت اسباب و قلت اوتاد این بحر یک سرعت و سهلولتی درنغمه و آهنگ ابیات‌آن به عمل آورده است که فوق العاده سلیس و شیرین واقع شده است . و لذا توصیف احساسات معنوی

و تمثیل عواطف قلبی دراین وزن مناسب‌تر بوده و بهتر جلوه می نماید .

(۶) بحر متدارک مثمن مقطوع است این بحر را عرب ها رکض‌الخیل ، خبب‌الخیل ، دق‌الناقوس ، قطرالمیزاب ، وقع‌السلاح می‌خوانند یعنی صداهایی که ازتکاپوی اسباب و جست وخیز آنان و غژ اغژ سپاهیان و ریزش باران وچک چک ناودان و دنگ دنگ ناقوس و چاچک نیزه و دبوس وچخاچخ اسیر و شمشیر بیرون می آیند ، دراین وزن بهتر گنجانده می‌شوند . ونیز مطالبی که راجع به‌استغاثه‌ومناجات و وجد و سماع و پاکوبی دراویش باشد دراین بحر موثرتر و مناسب‌تر ازسایر بحوربوده و وزن آن عبارت از هشت بار فع لن می باشد .

(۷) دربحر مضارع و مجتث نیز منظومه های مختصری به طرز مثنـوی ساخته اند ولی مطلوب عموم واقع نشده و شهرت نیافته اند .

(۱) مسعودی مروزی علی‌العجله اول کسی است که شاهنامه ای دربحر هزج موزون ساخته که قبل ازرودکی و دقیقی شاید از شعرای اواخر قرن سیم‌و اوایل قرن چهارم هجری بوده و این دو بیت درسلطنت کیومرث از آن‌مثنوی است که درکتاب " البداء والتاریخ "نقل شده است .

نخستین‌کیرمرث آمد به شاهی گرفتش به گیتی درون بیش گاهی

چو سی‌سالی بدگیتی‌پادشاه‌بود کی فرمانش به هر جایی روابود (۱)

(۲) رودکی از شعرای مفلق و مکثر ایران و پیشوای مثنوی گو یـان‌است تعدادآثار و اشعار او بنا به روایت عوفی صد دفتر و به روایت سمرقندی یک

---

(۱) کتاب"البداء والتاریخ" تالیف مطهربن‌ظاهرالمقدسی‌است‌که‌درسنه‌ی۳۵۵خاتمه یافته‌ودرسنه‌ی۱۹۵۳—۱۹۰۱درپاریس‌در۴جلدباترجمه‌ی‌فرانسوی‌چاپ‌شده‌است

ملیون و سیصد هزار بیت بوده است چنان که نجاتی در "بساتین الفضلا" (۲) گفته است .

کان ابوعبدالله جعفربن محمد الرودکی یلازم نوح بن منصور و قد سبل فی آخر عمره و اشعاره الف الف وثلثماثه الف بیت کذا قاله الرشیدی فی قصیده له انشدها فی کتابه الموسوم به سعدنامه

گر سری یابد به عالم کس به نیکو شاعری   رودکی را برسران شاعران زیبد سری

شعر او را برشمردم سیزده ره صدهزار   هم فزون آید اگر چونان که باید بشمری

وکان ابوالفضل البلعمی یقول لیس للرودکی فی العرب والعجم نظیر ومات برودک سنه ۳۲۹ (انساب السمعانی خطی)

رودکی مثنوی‌های متعدد در ازاحیف بحور مختلفه‌ی متقارب و رمل و خفیف وهزج و سریع و مضارع منظوم ساخته (۲) ولی هیچ یک از آن‌ها موجود نیست و بیشتر از صدوپنجاه بیت متفرقه از قطعات و افراد آن ها در کتب لغت واخلاق باقی نمانده و آن‌ها هم معلوم نیست به کدام یک از مثنوی‌های او مربوط است .

---

(۱) بساتین الفضلاء و ریاحین العقلاء فی شرح تاریخ العتبی تالیف حمیدالدین ابی عبدالله محمودبن عمرالمبانی النیشابوری است که درسنه‌ی ۷۰۹ درتبریز خاتمه یافته است

(۲) درخصوص رودکی تحقیقات مفصل و عمیقانه‌ی آقای نفیسی استاد محترم دانش سرای عالی را باید مطالعه کرد .

هفت بیت آن‌ها را نگارنده در تحفه‌الملوک پارسی (۱) دیده‌ام که به تصریح نوشته از کلیله و دمنه‌ی رودکی است . این چهار بیت یک فقره از آن‌جاست .

تا جهان بود ازسرآدم فراز   کس نبود از راه دانش بی نیاز
مردمان بخرد اندرهر زمان   راه دانش را به هر گونه زبان
گرد کردند وگرامی داشتند   تا به‌سنگ اندر همی بنگاشتند
دانش‌اندردل‌چراغ‌روشن‌است   وز همه بد برتن توجوشن‌است

درسلم‌السموات می‌نویسد رودکی کلیله و دمنه را درحدود عشرین و ثلثمائه نظم نموده است .

بنا بنگارش عوفی یکی از مثنوی‌های او عرایس النفائس نام داشته و برحسب تحقیق " پول‌هورن " قطعه‌ی‌ذیل هم ازقصه‌ی سند یاد اوست که در لغات اسدی من باب شواهد ذکر شده است .

آن‌کرنج و شکرش برداشت‌پاک   واندران دستارآن زن بست خاک
این‌زن‌از دکان فرود آمدچوباد   پس‌فلر زنکش به‌دست اندر نهاد
شوی بکشاد آن‌فلر زش‌خاک‌دید   کرد زن را بانگ و گفتش ای پلید

---

(۱) تحفه‌الملوک کتابی است پارسی دراخلاق که درقرن هفتم هجری‌تالیف شده‌وموءلف‌آن معلوم نیست دونسخه ازاین کتاب دیده ام یکی درکتاب‌خانه‌ی موزه بریطانیا درلندن و دیگری درکتابخانه‌ی نور عثمانی دراستانبول هفت بیت ازکلیله‌ودمنه رودکی مصر حا درآن‌کتاب ذکرشده‌است .

(۳)ابوشکور بلخی است واو نیز مانند رودکی از شعرای مفلق و مکثر اواسط قرن چهارم بوده و دربحور مختلف ازهزج و سریع و متقارب و رمل و خفیف مثنوی‌ها ساخته است صاحب ریاض الشعرا یک مثنوی به‌او نسبت داده که‌در ۳۳۰ هجری به نظم آورده واین بیت از آن‌جاست .

توسیمین‌تنی من چو زرین اياغ　　تو تابان مهی من‌چو سوزان‌چراغ

به‌دشمن برت مهربانــی مبا د　　که دشمن درختی‌است‌تلخ از نهاد

درختی که تلخش بود گوهــر ا　　اگر چرب و شیرین دهی مرو را

همان میوه ی تلخت آرد پدید　　ازو چرب و شیرین نخواهی مز یــد

منظومه‌ی دیگر در۳۳۳ موزون ساخته واین بیت را درآن کتاب‌گفتــه است .

کس این داستان کس‌نگفت ازفیال　　ابر سیصدو سی و نه بــود سال

یک مثنوی دیگر هم به عنوان " آفرین نامه" درسال ۳۳۶ به‌رشته‌ی نظم کشیده واین بیت به‌اغلب احتمال ازآن مثنوی است .

به افزای خوانند او را به نـام　　هم از نام و کردار و هم اوستام

این چندبیت هم ازیک مثنوی دیگراوست که اسدی‌درلغت فرس‌ازاونقل کرده است .

پریچهره فرزند دارد یکــی　　کز و شو ختر کم بود کودکی

مر او را فزونی و تیمار نی　　به‌شو خیش اندر جهان یارنی

شذآمذش بینم سوی زرگران　　هماره ستوهند ازو دل گران

بخواند آنگهی زرگر دند را　　ز همسایگانان تنی چنــد را

(۴) ابو منصور محمدبن احمد دقیقی طوسی از مثنوی گویان مشهو ر

اواخر قرن چهارم هجری بوده و معروف ترین آثار او منظومه‌ی گشتاسب نامه
می باشد که راجع به‌ظهور زردشت‌وحکایت زرین وارجاسب است که به‌اختلا ف
اقوال‌تا بیست هزارازآن مثنوی گفته‌و فردوسی هزار بیت از آن را درشاهنامه‌ی
خود مندرج ساخته است .

اساس این مثنوی همان"یاتکار زریران"است که مشتمل بر سه هزار کلمه
پهلوی بوده و درحدود سنه‌ی ۵۰۰ میلادی تالیف شده است وآن عبارت از
جنگ های اردشاسب پادشاه هون‌هاو شاه و به‌شتاسب می باشد که به جهت
قبول کردن و ایمان آوردن این پادشاه به‌دین زردشت برخاسته که معـرو ف
به جنگ مذهبی و جهاد دینی بوده است که باغلبه‌ی‌ایرانیان خاتمه یافتـه
ولی تمام سرداران و سرکردگان ایرانی دراین جنگ تلف شده اند متن‌پهلوی
این نامه را دستور جاماسب جی وترجمه‌ی انگلیسی کجراتی آن را جیوانجی
جمشیدجی مودی معروف به شمس العلمای هند درتاریخ۱۸۹۹ باتعلیفات و
توضیحات مفید به‌طبع رسانیده ونسخه‌ای ازآن را با سایر رسایل خودبنگارنده
فرستاده اند .

(۶و۵) لبیبی و ظیان نیز از مثنوی گویان قرن‌چهارم هجری بوده و
ابیاتی درکتب لغت به‌طریق استشهاد از آن ها ذکر شده است .

(۸و۷) ابوالموید وبختیاری‌است که هر دو از مثنوی گویان قرن‌چها ر م
هجری بوده اند اولی درنیمه‌ی اول قرن چهارم ، دومی درحدود ۳۸۰ هجری
قصه‌ی یوسف و زلیخا را به‌رشته ی نظم کشیده اند ولی هیچ یک ازآن‌هادیده
نشده. فردوسی طوسی در یوسف و زلیخای خود چنین‌گفته است .

دوشاعر که این قصه را گفته‌اند به‌هرجای معروف و ننهفته‌اند

یکی بوالموید که از بلــخ بــود — به‌دانش همی خویشتن راستود
نخست او بدین در سخن بافتست — به‌گفته است چون بانگ دریافته است
پس ازوی سخن‌باف این داستان — یکی مرد بد خوب روی و جــوان
نهاده و را بختیـــاری لقب — گشادی براشعار هر جـــای لب

(۹) ابوالقاسم فردوسی است که اشهر مشاهیر مثنوی گویان و سرسلسله‌ی آن‌ها بوده و بزرگ‌ترین مثنوی ایران هم مجموعه‌ی عدیم‌النظیر شاهنامه ی اوست که از آفرینش جهان و زایش عناصر چهارگانه وتکوین موالید سه گانه و خلقت نخستین‌مردآریایی شروع نموده سرگذشت جمعی از پیشوایان‌وپیشه ادیان قبل التاریخی و پیدایش آتش و آهن و تافتن و دوختن وتاسیس بلاد و قصبات و تقسیم طبقات مردم وابداع سنن‌جشن و اعیاد و ایجاد شراب و شکر و شرح و تفصیل نبرد و توانایی دلیران وپهلوانان وظهور صاحب آیین وشرایع و بروز جنگ های پراز خونریزی و فجایع وجهانگیری سلاطین‌و ملوک و وضع قوانین و دستور العمل آنان و بالجمله تمام روایات واساطیر دینی و ملی‌منقولات‌واقاصیص‌بومی‌ومحلی وآداب ورسوم معنوی‌واجتماعی وداستان‌های رزمی وافسانه های بزمی را از رسائل وکتب موجوده‌ی عصر خودماننـــــد . اوستا ، یا تکار زریران ، خدای نامه ، آیین نامه ، کارنامه‌ها ، گاهنامه‌ها ،کتــب سیرواخبار و مجامیع عـهود و وصایا ، النجوم و کتابهای استطاله‌الفهم و گیلهر اسف الملک ، کتاب‌التاج فی‌اخبار انوشیروان کتاب الدعه فی‌المطاعم‌والمشارب کتاب‌ادب‌الحروب‌وفتح‌الحصون ،آئین‌الرمی آیین‌الصولجان و بسیاری‌ازامثال آنها اخذ و اقتباس نموده با بیانات فصیح و بلیغ پراز میهن پرستی به‌رشته‌ی نظم درآورده است .

ابن‌الاثیر (۱) درخصوص این مثنوی چنین گفته است . کتاب‌المعروف بشاهنامه وهومتون الف بیت من‌الشعر یشتمل علی تاریخ الفرس و هو قرآن القوم و قداجمع فصحائهم علی‌انهلیس فی لغتهم افصح‌منه وهذا لایو جدفی اللغه العربیه علی‌اتساعها وکتب فنونها و اغراضها .

مثنوی شاهنامه به‌علاوه‌ی‌زایا و محاسن مشروحه ای که درفوق ذکر شد به‌منزله‌ی یک کتاب مواعظ و حکمیات و گنجینه‌ی‌تمثیلات و تعبیرات‌وسفینه‌ی کنایات و تشبیهات و فرهنگ کلمات و مصطلحات زبان پارسی می‌باشد که خوشبختانه دراین ده قرن باقی مانده ومکرر به‌بع رسیده ومتداول است نفیس ترین مطبوعات آن نسخی است که‌به عناوین شاهنامه‌های تورنرماکان انگلیسی (۲) ۱۸۲۹ موهل‌فرانسوی (۳) ۱۸۷۸–۱۸۳۰ و لرس آلمانی ۱۸۸۹–۱۸۷۷ اولیا سمیع ، شیرازی ، عسکرخان اردوبادی . امیر بهادر . خاور . بروخیم . معروف شده و درهند وتبریز و پاریس و لندن و تهران‌صورت انطباع پذیرفته اند .

شاهنامه درتاریخ ۶۲۱ به نثر عربی (۴) و در ۹۱۶ به ترکی

---

(۱) درکتاب‌المثل السائرفی‌ادب‌الکاتب والشاعر

(۲) شاهنامه‌تورنرماکان‌در۴ جلد چاپ شده است .

(۳) متن شاهنامه ترجمه‌ی فرانسوی درهفت مجلد خیلی‌بزرگ‌چاپ شده است .

(۴) قرام‌الدین‌ابوالفتح‌بن علی بن محمد البنداری‌الاصفهانی المتوفی سنه‌ی ۶۲۳ شاهنامه را به‌نام ملک‌المغظم عیسی بن الملک العادل ابی‌بکر‌بن‌ایوب ترجمه‌کرده و آن درسنه‌ی ۱۳۵۰ هجری درقاهره‌ی مصر دردوجلد چاپ شده است .

منظوم (۱) و درعهد صفویه به نثر پارسی تبدیل یافته و به السنه‌ی کجراتی. ایتالیائی، آلمانی، انگلیسی، روسی، ارمنی، نیز ترجمه شده و به حلیه‌ی طبع درآمده اند.

مقالات مسلسل روزنامه‌ی کاوه، فردوسی نامه‌ی مهر، لغت شاهنامه‌ی عبدالقادر بغدادی (۲) فهرست کلمات واعلام فریتزوولف آلمانی (۳) ازجمله‌ی مقالات و کتاب هایی هستند که راجع به فردوسی وجشن هزار ساله وآثار او طبع ونشر شده اند و بسیاری از دانشمندان و سخنوران معروف هم ازشاهنامه افراد و قطعات وحکایات مختلف المواضیع برگزیده وکتابی قرارداده اند، منتخبات ولرس یوسف ضیا، رشید یاسمی، بدیع الزمان، فروغی ازجمله‌ی آن ها هستند که به‌طبع درآمده و متداول اند.

شاهنامه به درجه‌یی شهرت یافته و مقبولیت عامه دارد که بسیاری از شعرا و سخنوران نظیره‌ها برآن مثنوی ساخته و می‌سازند و بعضی دیگر قصص وحکایات معروف آن‌را از داستان‌های مفصل و مبسوط دیگر گرفته و به نظم درآورده اند. گرشاسب نامه، کوش‌نامه، سام‌نامه، بانوگشسب نامه، بهمن نامه، داراب نامه، فرامرز نامه، جهانگیر نامه، برزونامه، شهریارنامه از جمله‌ی آن‌ها می باشند.

۱ـ منظومه‌ی ترکی شاهنامه رامیرمستعلی اندجانی متخلص به صافی به نام شلیک خان والی ترکستان موزون ساخته وآن درتاشکند ۱۳۲۶ چاپ شده است.

۲ـ لغت شاهنامه درسنه‌ی ۱۸۹۵ درپطروپولی چاپ شده است.

۳ـ فهرست کلمات واعلام دردوجلدسال ۱۹۳۵ دربرلن چاپ شده است.

فردوسی مثنوی دیگری به عنوان یوسف و زلیخا درحدود سنه‌ی ۳۸۶ برحسب خواهش موفق ابوعلی حسن بن محمد بن اسمعیل اسکا فی وزیـــر بهاالدوله‌ی دیلمی دربحرمتقارب به نظم کشیده که‌آن معادل ۶۳۰۰ بیت بوده و درهند وایران مکرر و درسال ۱۹۰۸ دراکسفوردچاپ‌شده‌است .

فردوسی نظربه این بیت خوداو.

جوبرداشتم‌جام‌هشتادو هشت نگیرم جز از باده تابوت و دشت

و به‌روایت مستوفی درتاریخ گزیده (۱) "درسنه‌ی ست وعشر واربعمائه به عهدقادر درطوس‌نماند" درسال ۳۲۸ در ده باژ از بلوکات طابران طوس خراسان تولد یافته و درسنه‌ی ۳۶۵ شروع به نظم شاهنامه کرده و د رسنه‌ی ۴۰۰ هم فراغت از آن حاصل نموده است .

(۱۰) ابوالقاسم عنصری بلخی است واو نیز ازمشاهیر مثنوی گویا ن بوده سه حکایت ازاقاصیص قدیمه را که به عناوین " شاد بهروعین‌الحیواه" خنک‌بت‌وسرخ‌بت" و " وامق وعذرا" می‌باشند و دربحور متقارب وخفیف برحسب میل سلطان محمود غزنوی به نظم درآورده است ولی هیچ یک ا ز آن ها فعلا موجود نیست مگر ابیات و قطعاتی که درفرهنگ‌ها و رسایل اخلاق ومنشات به طریق شواهد و استشهاد آورده اند اسدی طوسی اول کسی است که ازآن مثنوی‌ها درفرهنگ خود اقتباس ونقل کرده است .

قصه‌ی‌وامق‌وعذرا بیشتر از دو قصه‌ی دیگر شهرت یافته و جا لب‌توجه عموم‌واقع شده است و بدین‌جهت بعضی ازشعراماننده‌فصیحی‌جرجانی و امیر فرخاری به‌تقلید عنصری آن افسانه را موزون ساخته اندیکی به نام عنصـــر المعانی کیکاوس بن اسکندربن‌قابوس دومی به اسم امیرکیکاوس‌بن کیخســر و

---

(۱) تاریخ گزیده خطی تاریخ تحریر سنه‌ی ۸۸۹

"۶۱۰ـ ۶۰۹" و به اغلب احتمال موضوع هردو باید عین موضوع مثنــــوی عنصری باشد از منظومه‌ی اول بنا به روایت دولت شاه یک بیت باقی‌مانده و از دویمی هیچ گونه اطلاع در دست نیست ،

از اواسط قرن نهم تا اواسط قرن‌دهم هجری درعرض صد سال پنج نفر از شعرای ترک قصه‌ی‌وامق وعذرا ی عنصری را به نظم ترکی ترجمه و مو ز ون ساخته اند اولی یک نفر از صوفی زادگان بورسه است که درتذکره غر یبــی تخلص وی حمزوی یا جمالی (۱) است که عموزاده‌ی‌شیخی واز تلامده‌ی‌اوبوده وآن‌را به‌نام سلطان‌مراد خان ثانی " ۸۵۵ـ۸۲۴" منظوم داشته است دویم قاضی سنان بن سلیمان متخلص به بهشتی است که به نام سلطان بایزیدخان ثانی "۹۱۸ـ۸۸۶" به‌رشته‌ی‌نظم کشیده‌ویکی از مثنویات خمسه‌ی‌اوست‌سه نفر دیگرمعیدی ، لامعی ، قدری‌میـی باشندکه‌به طریق مناظره و مسابقه این‌حکایت را به‌نام سلطان سلیمان قانونی "۹۷۴ـ ۹۲۶" موزون ساخته اند دو مثنوی اخیر ازآن‌ها باقی واز سه مثنوی دیگر اطلاع ندارم .

ده نفر دیگر از سخنوران ایران نیز قصه‌ای به عنوان وامق و عذرا در اوزان ثلاثه‌ی خسرو و شیرین و لیلی‌ومجنون و مثنوی مولانا منظوم‌نموده‌اند ولی هریک از آن ها فی‌حد ذزنه قصه‌ی مستقلی است که در وزن و موضوع با قصه‌ی‌عنصری توافق ندارند شرح و تفصیل هریک از آن ها درجای خود ذکر

---

(۱) درتذکره غریبی که ازنسخ‌بسیار ممتازوعالی است حمزوی نوشته شده است گویا نسخه فاصل‌ناخوانا بوده وجمالی راکه‌خسرو شیرین شیخی را تمام کرده است حمزوی‌تصورکرده و به‌این عنوان نوشته است .

خواهد شد .

دراصل و منشاء وامق و عذرای عنصری اختلافست بنا به روایت دولت شاه منظومه‌یی ازاین افسانه به زبان پهلوی که به نام انوشیروان ساخته‌شده بود درعهد عبدالله بن طاهر "۲۳۰–۲۱۳" وجود داشته است و در فهرست کتب ابی ریحان بیرونی "۴۴۰–۳۶۲" نیز قصه‌ی وامق وعذرایی ذکر شده است که مشارالیه از فارسی به عربی ترجمه کرده است ولی معلوم نیست که ایـن نسخه از پهلوی نقل شده و یا از منظومه‌ی عنصری اقتباس گردیده‌است .

صاحب کتاب "الفهرست" یک قصه ی وامق و عذرای عربی هم به سهل بن هارون که یکی از مشاهیر رجال عهد مامون "۲۱۸–۱۹۸" بوده است نسبت می دهد ولی معلوم نیست از زبان پارسی ترجمه گردیده و یـا از جعلیات خود او بوده است .

صاحب مجمل التواریخ وتاریخ گزیده این افسانه را از مولفات دوره ی داراب داراب واسکندر کبیر محسوب داشته اند واز اسامی و اعلامی هم‌که درآن قصه جریان دارد چنان به نظر می‌آید که اصل آن از زبان یونـانی به‌السنه‌ی‌شرقی ترجمه‌ونقل شده است وحتی بعضی از محققین اروپا این‌قصه وقصه‌ی‌ویس‌ورامین‌را باقصه‌ی‌معروف رم قدیم موسوم به "تریستان‌وایسولت" خیلی‌متشابه‌ومتقارب یافته‌واحتمال می‌دهند که هر سه ازیک اصل می‌باشند .

نگارنده‌ی‌سطورافراد و قطعات زیادی از مثنوی های عنصری جمع‌آوری کرده‌ام ابیات ذیل ازآن‌هاست .

بداز کینه عذراچو شیرنژند	بزد دست وچشم ادا نوش کند
بتنجید عذراچو مردان‌جنگ	ترنجید بر بارکی ند و تنـگ

بد آن‌جا یکی شهر شاهش‌به‌نام یکی‌شهریا اندر او شادکام

فلقراط نام از در مه تـــــری هم ازنسل‌فبیوس‌بن مشتری

بـــشد از بس رنج هـــای دراز به‌یک‌جا جزیره رسیدند باز

کجا نام اوبود طرطانیـــــو س دراوپادشاه‌نام او تو‌کیوس

زجوی خورابه تو کمتر بگــو ی چو بسیار گردد به‌یک‌باره‌اوی

بیابان ازآن آب دریا شو د که ابراز بخارش به بالا شو د

سخندان چو رای رذان آورد سخن بر زبان د ذان آو ر د

به‌مردن به‌آب اندرون‌چنگلوک به از رستگاری به نیروی غوک

بس که ازگرد کردن به فخــــم نه شکر چید هیچ کس نه‌درم

نتوان یافت ازکنو کو ز ا ب نه زری‌کاسه جامه‌ی سنجاب

صب‌چون‌بیم‌وتلخ‌چون‌غم‌جفت تارچون‌گورو تنگ‌چون‌دل‌زفت

صاحب مفتاح التواریخ بیت ذیل را در وفات عنصری گفته است .

به‌حین وفاتش زحور وپری ندایی برآمد که یاعنصری (۴۳۱)

(۱۱) فصیحی جرجانی‌است که ازجمله‌ی ملازمان امیر عنصرالمعا لی کیکاوس‌بن‌اسکندربن قابوس بوده قصه‌ی وامق عذرا را به نظم آورده وبسیار خوب گفته است ومن ورقی چندازآن دیدم ابتر و در هوس باقی بودم‌نیافتم واین بیت را ازآن داستان در یاد داشتم نوشتم واو درآن داستان بیان‌حال خود و ذکرایام خاندان ملک قابوس می‌کند و به تاسف این بیت‌می‌گوید .

چه فرخ وجودی که از همتش بمیرد به پای ولی نعمتش

این دو شعر هم از مثنوی دیگر اوست .

هرآن‌کو مردمان راخوار دارد بدان کو دشمن بسیار دارد

بلا را خود همین یک حال نیکوست　　که در وی بازدانی دشمن ازدوست

(۱۲) فخرالدین اسعد گرگانی است که افسانه‌ی شیرین ویس و رامین را دربحر هزج مسدس او درحدودسنه‌ی ۴۴۶ به نظم درآورده است نسخه ی ناقصی از آن درسنه‌ی ۱۸۶۵ درکلکته و نسخه‌ی دیگری در تهران در سا ل ۱۳۱۴ به‌طبع رسیده ویک نسخه‌ی کامل‌تر و صحیح تر خطی هم درکتابخانه‌ی عمومی بایزید دراستانبول دیده ام که منحصر به فرد است .

فریدالدین شیخ عطار نیشابوری درالهی نامه حکایتی برای مو ز ون ساختن این قصه ی‌پر سوزوگداز در۶۶ بیت منظوم ساخته واین شش بیت اول و آخر آن‌هاست

به گرگان پادشاه پیش بین بود　　که نیکو طبع بود و پاک دین بود

چوبودش لطف طبع وجاه‌وحرمت　　درآمد فخر گرگانش به‌خدمت

چوعشق ازحدبشدبادردخودساخت　　حدیث‌ویس‌ورامین‌وردخودساخت

غم‌خودرادرآن‌جامی فرو گفت　　به‌نام‌شاه خود این‌قصه‌او گفت

به‌صحراروزوشب‌می‌گفت‌ومی‌گشت　　میان‌خاک‌وخون می‌خفت ومی‌گشت

به‌رنگی‌می‌نوشت‌آن‌عشق نامه　　که‌خونش‌می‌چکید از نوک خامه

این مثنوی اولین منظومه‌ی بزمی است که فعلا در دست داریم .اشعا ر آن بسیار سلیس و روان و ساده و طبیعی است و بالنسبه به‌سایر مثنویات عربی هم کم دارد واز قراری‌که خود ناظم درمقدمه‌ی آن گفته مستقیماآن را ازپهلوی نقل وترجمه کرده است . بنا به نگارش صاحب مجمل‌التواریخ این حکایت ازآثارعهد شاپور اردشیر بوده است . استاد تولدکه درباب داستان های ایران وپول هورن درتاریخ ادبیات پارسی و موسیو غراف در مجله ی

علمی آلمانی شرح مفصلی راجع به این افسانه نوشته و افسانه‌ی وامق وعذراو بالخصوص این قصه را باحکایت مشهور (تریستان وایسولت) خیلی متشابه و متقارب یافته‌اندوچنان حدس می‌زنند که هردو از یک منبع و ماخذ می‌باشند ترجمه‌ی گرجی وانگلیسی آن چاپ شده ولامعی معروف هم ترجمه‌ی ترکی‌آن‌را از منظومات د ه گانه‌ی خود قرار داده است .

ابیات ذیل از منتخباتی است که صایب تبریزی دربیاض خود از آن مثنوی نقل کرده است . .

هران کهتر که با مهتر ستیزد	چنان افتد که هرگز برنخیزد
جهان درچشم دانا هست‌بازی	نه‌باشد هیچ بازی‌را د ر ازی
خرد را می بپوشد دیده‌راخواب	کنه را عذر شوید جامعه راآب
نمدباشد درآب‌افکندن آسان	نباشد زو برآوردن بدانسا ن
دلی دارم که درفرمان‌من‌نیست	توپنداری‌که‌این‌دل‌زان‌من‌نیست
دلش‌تنگ‌ومیان‌تنگ‌ودهان‌تنگ	زبس‌تنگی برو گشته‌جهان‌تنگ
روم خود را دراندازم‌ازآن‌کوه	که‌چون‌جشنی‌بود مرگی‌به‌انبوه

نظامی این بیت را دراسکندرنامه‌چنین تضمین کرده است .

سخنگو سخن‌سخت‌پاکیزه‌راند	که‌مرگ به‌انبوه را جشن خواند

(۱۳) علی‌بن‌احمدطوسی متخلص به‌اسدی پسر ابونصراحمدبن‌منصو ر متخلص به‌اسدی است که از مثنوی گویان معروف بوده منظومه‌ی گرشاسب نامه را او به‌نام شمس الملوک ابودلف بن‌صفر ارانی‌پادشاه نخجوان درتاریخ۴۵۸ موزون ساخته است .نسخه‌ی‌نفیسی ازآن مثنوی درکتابخانه‌ی ایاصوفی به‌خط سلطان‌احمدالهروی (۹۰۵) درتحت ثمره‌ی۳۲۸۷ موجود و درآخر آن چنین

نوشته شده است .

شد این داستان بزرگ اسپری	به‌پیروز روزی ونیک اختــری
زهجرت به‌دورسپهری‌که گشت	شده چهارصدسال‌وپنجاه‌وهشت
رساندم چوگوهرزدریا سخن	نهادم به درج اندرون مهرکن
تمامی به‌کردم سخن نه هزار	چو تیغی برنده چنین آب دار

این‌کتاب باترجمه‌ی فرانسه درسال۱۹۲۶ ازطرف کلمات هوآر درپاریس وقبل‌ازآن درهندو منتخباتی ازآن ازطرف آقای رشید یاسمی استاددانشگا ه درتهران به‌سال ۱۳۰۶ به‌طبع رسیده است .

لغات فرس معروف نیز تالیف همین‌اسدی صاحب مثنوی است که از مثنوی های قبل از خود به طریق استشهاد در آن کتاب ذکر کرده وآن‌را هم کمی بعدازتاریخ تالیف گرشاسب نامه گرد آورده است . نسخه‌یی‌ازاین کتا ب درکتاب‌خانه‌ی‌واتیکان در رم موجود است (۱) و درسال ۱۸۹۷ ازطرف پو ل هورن بایک‌مقدمه‌ی‌مفیدی‌در شهر برلن به طبع رسیده است . از جمله‌ی‌آثار این سخنور مشهور نسخه‌ی کتاب الابنیه عن حقایق الادویه‌ی‌پارسی تا لیف

---

(۱) نسخه ی دیگر ازاین کتاب درکتاب‌خانه‌ی دیوان هند درلنــدن موجود است که از روی همین نسخه‌ی واتیکان نوشته‌اند . دونسخه‌ی دیگر که خیلی متفاوت باهم و بانسخه‌ی واتیکان است درطهران ازپیش فاضل محترم آقای سیدعبدالله الرحیم خلخالی وآقای رشید یاسمی استاد دا نشکــد ه دیده ام .

ابومنصور موفق بن‌علی الهروی است (۲) که اسدی مزبور در ماه شوال ۴۴۷ نوشته وفعلا این کتاب قدیم‌ترین کتاب خطی است که در کتاب‌خانه های‌اروپا موجود است ونگارنده آن‌را در کتاب خانه‌ی وین دیده ام صحیفه‌ی اول‌کتاب وعکس آن همین صحیفه دیده می‌شود

---

(۱) این کتاب یکی از قدیم‌ترین کتب پارسی است مانند اختیا رات بدیعی و قرابادین شفایی درمفردات طب می‌باشد که مابین ۳۵۰و۳۶۶ تالیف و درسنه‌ی ۱۸۵۹ درشهروین چاپ شده است .

به‌نام ایزد بخشاینده‌ی بخشایشگر

سپاس باذ یزدان دانا وتوانا راکی آفریدگار جهان‌است . و داننده‌ی آشکار و نهان‌است . و راننده‌ی چرخ و زمان‌است . و دارنده‌ی جانوران‌است وآورنده‌ی بهار و خزان‌است . و دروذبر محمد مصطفی کی خاتم پیغامبرا ن است و آفرین براصحاب اوی واهلبیت وگزیدگان اوی و در وذیر همه ی پیغامبران‌ایزدو همه‌فریشتگان وهمه پاکان کی اخیار و اولیای خدای عزوجل بودند وخلق را به‌راستی پند دادند و به‌یزدان راه نمودند و طریق مبطلا ن بنوشتند و بساط‌حق بگستردند .

(۱۴) ابوبکر زین‌الدین‌بن‌اسمعیل الوراق الازرقی الهروی است که از مثنوی‌گویان قرن‌پنجم بوده قصص سندباد و الفیه را او به‌جهت طغان‌شاه‌بن الب‌ارسلان منظوم داشته ولی فعلا هیچ یک از آن ها در دست نیست .

قصه‌ی سندباد باحکایت وزیر مانند کلیله ودمنه ازقصص مشهوره‌ی‌هند بوده وازآن زبان به‌ادبیات پهلوی داخل شده است .

درقرن دویم هجری ابان بن عبدالحمید اللاحقی قصه‌ی سندباد را به‌عربی منظوم نقل کرده وعلی الاشهر رودکی و ازرقی هم درقرن‌چهارم و پنجم آن حکایت را به رشته‌ی نظم کشیده اند ولی هیچیک از آن سه نسخه باقی‌نه‌مانده‌است والان‌کتابی که به این عنوان در دست داریم و یک نسخه‌ی ممتازی‌ازآن‌راکه‌درسنه‌ی ۸۶۱ نوشته‌اند درتحت شماره‌ی ۱۱۲۰ درکتاب‌خانه‌ی جامع سلطان‌سلیمان دیده ام همان است که خواجه عمید ابوالفوارس قناوزی آن را به امر نوح ابن منصور "۳۷۷ـ ۳۶۶" از زبان پهلوی به پارسی تبدیل داده وآن نسخه را بهاالدین محمد بن علی بن محمدبن عصمـرالظهیـری

الکاتب‌السمرقندی (۱) درحدودسنه‌ی ۶۰۰ پس از تهذیب و تنقیح به نام ابوالمظفر حاج طلفاج خان از خوانین ترکستان تحریر و به او تقدیم داشته است. بنا به نگارش عوفی دقایقی مروری نیز درهمان عهد سندباد را تغییر انشاداده وآن را مهذب نموده است.

در قرن هفتم ملک افتخارالدین محمدبن ابی‌نصر (۲) "۹۷۸مرده"از طایفه‌ی افتخاریان قزوین نسخه‌ی‌سندبادرا به‌زبان ترکی مغولی ترجمه نموده و درسنه‌ی ۷۷۶ دوباره آن حکایات را به رشته‌ی نظم کشیده اند ولی ناظم آن معلوم نیست.

نسخه‌یی ازاین منظومه درکتاب‌خانه‌ی اندیاافیس درلندن موجوداست با شماره‌ی ۱۲۳۶

الفیه‌لقب یک زن هندی است که درکتاب کاماسوترا ذکر شده وآن‌کتاب را واچیایانای برهمن تالیف کرده است که قریب به‌دو هزار سال از عمر آن می‌گذرد و به نظر نگارنده کتاب العرس والعرائس جا خط معروف که یکی از مراجع کتاب رجوع الشیخ الی صباه بوده و نسخه‌ی آن ازمیان رفته است

---

(۱) منشی کتاب سندباد کتاب دیگری به عنوان‌اعراض السیاسه فی‌اغراض الریاسه "به‌نام همان‌طمغاج خان تالیف‌کرده است ولی اسم مولف درمقدمه‌ی آن محمدبن‌علی بن محمدالحسن‌الظهیرالکاتب‌السمرقندی‌نوشته‌شده‌است. نسخه‌یی‌ازاین‌کتاب درکتاب‌خانه‌ی‌ایاصوفی دیده‌ام سمع الظهیرفی‌جمع الظهیر نیز یکی‌ازتالیفات آن کاتب سمرقندی‌است

(۲) تاریخ گزیده‌ی خطی.

محققا "ترجمه‌ی عربی کاماسوترا می‌باشد زیرا که کلمات و دستورالعمل ا ن زن که عینا" ازآن‌کتاب جا خط نقل شده ترجمه‌ای ازآن‌کتاب هندی‌می‌باشد .

مخفی‌نماند که مولف رجوع الشیخ الی صباه معلوم نیست و به نظــــر نگارنده خیلی محتمل است که از تالیفات احمدبن یوسف تیفاشـی باشد که غیراز کتاب مزبور کتاب دیگری نیز به عنوان نزهه‌الا لباب فن مالایرجدفی کتاب درآن‌باب تالیف کرده و نسخه‌ی خطی آن نیز در کتاب خانه‌ی ملــــی پاریس موجود می‌باشد .

برحسب تحقیقات استاد محترم آقای قزوینی (۱) ازرقی شاعر قبل از سنه‌ی ۴۶۵ وفات نموده است .

(۱۵) ناصربن خسرو بن حارث القبادیانی‌البلخی المروزی مکنی به ابو معین ملقب به حجت است که دو مثنوی به عناوین "سعادت‌نامه" و "روشنائی نامه" در بحر هزج مسدس منظوم ساخته که مشتمل بر مواعظ و نصایح‌وتهذیب‌اخلاق می باشد . عده‌ی ابیات اولی سیصدو دومی ۵۹۲بوده درسنوات ۱۲۹۶ و ۱۳۴۱ هجری درلیسیک وبرلن چاپ شده اند . طالبیــن شرح حال مفصل و مبسوط‌او به ریاض العلماء خطی و مقدمه‌ی دیوانش که د ر طهران ۱۳۰۷ به طبع رسیده است رجوع نمایند .

ازجمله‌ی تالیفات این‌حکیم دانشمند کتابی است که به عنوان جامــــع الحکمتین درتحت ثمره‌ی ۲۳۹۳ درکتاب خانه‌ی ایاصوفی دیده ام که د ر اول آن چنین نوشته شده است .

---

(۱) حواشی چهار مقاله صفحه ۱۷۵

درتاریخ ۴۶۲ بنا به خواهش عین‌الدوله ابوالمعالی علی‌بن‌الا ســـد الحارث که امیر بدخشان است قصیده‌ی فارسی را که خواجه ابوالهیثم احمد بن‌الحسن‌الجرجانی گفته بود واندر او سئوآل های بسیار کرده بود پیش‌من فرستاده و از من اندر خواست که آن سئوالات به‌نام‌او حل کرده‌شود .

چون بنیاد این کتاب بر گشایش مشکلات دینی و معضلات فلسفی بود نام نهادم مر این کتاب را جامع الحکمتین .

آن‌گاه شروع به‌قصیده می‌کند .

یکی‌است صورت هرنوع و زینت نیست گذاز

چرا که هیئت هر صورتی بود بسیـا ر

ز بهر چیست که جوهر یکی و نه عر ض اســـت

بده نشد نـــه بهشتش پر نبود قـــرار

قصیده عبارت از ۸۲ بیت بوده مشتمل بر۹۱ سئوال فلسفی و منطقی و طبیعی و نحوی و دینی است .

ناصر خسرو درسال ۳۹۴هجری تولد یافته و در سنه‌ی ۴۸۱ در یمگان بدخشان به‌رحمت خدا نائل شده و درهمان جا مدفون است .

(۱۶) قطران شاد آبادی تبریزی است که برحسب نگارش مولف هفت اقلیم چند مثنوی در بحور متقارب وهزج و رمل مسدس مخبون و رمل‌مسد س محذوب ساخته وچند بیتی از آن ها نیز نقل کرده است منجمله ابیاتی‌است که از قوس نامه‌ی او آورده که بلاتفاوت عینا" درمثنوی ذره و خورشید زلالی خوانساری نیز هست و بر حسب نگارش سراج الدین علیخان آرزو بعضی ا ز

ابیات وحکایات این مثنوی من باب توارد عینا" مطابق هم واقع شده اند . برفرض صحت نسبت قوس نامه به قطران چون‌نگارنده آن را ندیده ام در صحت و سقم قول مزبور نمی توانم اظهار عقیده بنمایم و مثنوی متقا رب او هم منظومه‌ای است که بعداز مراجعت از گنجه برای ابوالیسر سپهـدار و ابوالحسن لشگری پادشاه اران موزون کرده و فرستاده است .

این شاعر بزرگ چون در بعضی از اشعار خود برخی از فرمان فرمایان طرفین رودخانه‌ی ارس را به گر کر نسبت داده و گاهی آنان را شهریارگر کرو چراغ‌گرکریان‌گفته است واین کلمه را تاحال درجائی شرح نداده و توضیحی برآن ننوشته‌اند و لذا لازم دیدم چند کلمه‌ای دراین جا برای روشن شد ن مطلب بنویسم تا رفع اشکال شود .

گرگریکی ازملل قدیمه‌ی‌قفقازاست‌که بواسطه جرئت و جلادتشان‌معروف شده و سه هزار سال قبل ازاین صاحب سلطنت و استقلال بوده و با سلاطین آشور و همسایگان دیگر زدو خوردها داشته اند بنا به نگارش " ســترابون" و "موسی خورن" این طایفه با امازون ها معاشربوده واز سواحل دریای سیاه و حوالی شبه جزیره‌ی کریمه کوچ کرده درطرف جنوب بلوکات کوبا در دامنه‌ی کوه پش بارملق فی‌مابین دو رودخانه‌ی کروارس جا گرفته و سلطنتی تشکیــل داده اند .

درتاریخ ۸۳۶ قبل از میلاد سالماناز ارسیم بالشگر فراوان فتح کنـان تاکشور گر گرآمده و پس ازتسخیر و تصرف آن جا را پایتخت ایالات خودقرار داده است .

درسال ۷۱۶ قبل ازمیلاد سارگن فاتح مشهور باردیگر به‌جنگ گرگریان

رفته وپس ازهفت مرتبه سوق الجیش وجنگ های متواتر با او رارتو و مان و گرفتن ۲۲قلعه‌از "اولوزونو" وپس‌از حملات و هجوم بسیار به‌قلاع واستحکامات گر گریان وقتل و غارت زیاد وتخریب مداین وبلاد به تصرف آن کشور مو فق گردیده‌وآن‌جا را کاراسارگن نام نهاده است . فاتح مزبور شرح و تفصیل این استیلا وفتوحات دیگر خود را درمنقوشات خرساباد" دور ساریوکین " که‌یکی از موسسات خود او بوده است نویسانیده وازخود یادگار گذارده است .

بالجمله این طایفه به‌مرور زمان تا حوالی رودخانه‌ی ارس پیشرفته و در هر دوسمت یمین و یسار آن رودخانه‌ساکن گشته قری و قصباتی برای خودشان ساخته و با اغوانیان ویا شروانیان مخلوط گردیده و بزرگترین قبایل آنان را تشکیل داده‌اند و دراهمیت این قوم همین قدرکافی‌است که‌به امر انوشیروان درنزدیکی بیلقان شهری به اسم آنان (۱) بنا نهاده شده والحال‌رودی در آن‌سامان بنام گر گر جاری و بلوکی دراین جانب ارس به عنوان گر کر هنــو ز آباد بوده و معروف می‌باشند و برحسب نگارش یاقوت حموی و مسعودی (۲) فرمان فرمایان بلاد وسیمه‌یی واقعه درمابین ارمنستان و باب الابواب (لان) راگرگر نداج و یا کر کنداج می‌گفته اند ؟

پس ازتمهید این مقدمه و دانستن این که بیشتر از ساکنین شروان ا ز طوایف گرگر بوده‌اند و لذا درقرن پنجم هنوز سلاطین اران را شهریــاران گرگر لقب داده و بدین نام نوشته و می‌خوانده اند چنان که شاعر ماقطـران

---

(۱) المسالک ولممالک تالیف این خرداذبه چا پ لیدن صحیفه‌ی۱۲۳

(۲) مروج الذهب مسعودی چاپ پاریس جلد۲ صحیفه ی۴۲

ابوالحسن علی لشگری را که معاصر با او بوده است شهریار گرگر و ابو منصور و هسودان را چراغ گرگریان و یا پناه‌گر زن وگرگر خوانده ونوشته است گما ن می‌کنم پس‌ازدانستن این مقدمه مختصر رفع اشکال شده و دیگر جای تردیدی نمی‌ماندکه‌شاعرمزبورغلط نه‌گفته و دیگران هم سهو نکرده و صحیح‌نوشته‌اند .

استاد محترم آقای کسروی تبریزی مقالاتی راجع به‌قطران درسال۱۲ مجله‌پ محترم ارمغان نوشته‌اند ونگارنده نیز ده سال قبل شرحی راجمع بـه وی نوشته ام طالبین بدان‌جا ها رجوع نمایند .

(۱۷) ابومحمد الرشیدی السمرقندی است و مثنوی زینت نامه هـم از منظومات اوبوده‌و درآن جا چنین گفته است .

خردهم‌چو خور روشنی‌گستراست ‏ شب به‌خرد از روز روشن‌تراست

به‌دانش توان یافتن بر تـــر ی ‏ به دانش زهر بد تـری بگذر ی

ثنای من ارچه سزای تـو نیست ‏ مرا یک نفس بی ثنـای تونیست

خطائی که دانا ز نسیان کنـــد ‏ به از آن صوابی که نـا دان‌کند

گرازکوه پرسی به‌گوید جوا ب ‏ که شاخ خطا میوه ندهد صوا ب

هرآن خو که با شیر شد دردهان ‏ برون ناید ازتن مگر با ر وا ن

براسب هوس کس سواری نکـر د ‏ که فرجام فریاد و زاری نکـرد

چنین آید از سر و را ن‌سربه‌سر ‏ که اندر خور سر بود درد سـر

یکی خا نه‌آباد کـردن صواب ‏ نه‌باشد چو گردد جهانی‌خراب

مولف قاموس الاعلام‌یک مثنوی مهر و وفا نیز به‌نام‌وی نوشته است .

قبل ازاو فخرالدین علی صفی‌درلطایف‌الطوایف‌مولفه ی۹۳۹این موضوع یاد آورشده است .

رشیدی بامسعود سعد سلمان معاصر است و با عمعق بخاری هر دودر خدمت سلطان خضر خان ابن ابراهیم طفغاج "جلوس۴۷۱" بسیار محتـــر م بوده این یکی سید الشعرا وآن دیگری امیر الشعرا لقب داشته اند روزی آ ن پادشاه درغیبت رشیدی ازعمعق پرسید که شعر رشیدی چگونه است‌گفت‌خوب است لیکن قدری نمک می باید دراین اثنا رشیدی در رسید پادشاه حـــر ف عمعق را به او گفت رشیدی بالبداهه این قطعه را انشاکرد .

شعرهای مرا به بی نمکـــی	عیب کردی روا بود شایـــد
شعرمن‌هم‌چوشکروشهداست	اندراین‌ها نمک‌نه خوش آید
گفته‌ات شلغم‌است و باقلا	نمک ای . . . . ترا بایـــــد

پادشاه‌راخوش‌آمدو درماورا النهر رسم بوده است که درمجالس‌سلاطین برای‌اتمام طبق‌های پراز زر و سیم می‌گذاشته وآن را طاق وجفت می‌خواندند درمجلس پادشاه چهار طبق حاضر بوده هر طبق دویست وپنجاه دینار هـــر چهارطبق را به رشیدی بخشید و از آن روز اعتبار او پیش از پیش‌می‌داشت .

"سفینه‌ی خوشگو .خزانه‌ی‌عامره"

(۱۸) شهاب الدین عمعق بخاری است که قصه‌ی یوسف علیه السلام‌را نظم کرده است که در دو بحر توان خواند .

"تذکره‌ی دولت شاه سمرقندی"

(۱۹) بدایمی بلخی است ؟ نظر به نگارش صاحب مجمع الفصحاوشارل شفر درمنتخبات پارسی این شاعر و یا شریف نامی درقرن پنجم هجری‌پنـد نامه‌ی انوشیروان را در بحر متقارب به نظم آورده وآن را راحه‌الانسان نا م نهاده است ۹۱ بیت از آن کتاب درمجمع الفصحا وچهارصد واند بیت د ر

منتخبات پارسی شقر و مجموع غیر مکرر هردو درشماره دوم و سوم مجله ی مهر انتشار یافته واین چند بیت از آن‌جاست .

از اول درخت جوانه به کار | پس آنگه کهن را همی برزکار
یکی تانشانده یکی بر کنـــی ب | بود بی‌گمان خویشتن دشمنی
بدین‌حسب‌واین‌حال‌واین‌داوری | یکی بیت گوید عجب عنصری
"چوازکوه‌گیری‌ونهی به‌جای | سرانجام‌کوه‌اندر آید ز جای"

دل‌نگذارد که‌دست بردارم‌ازو

این‌گل که‌به‌چشم‌نیک‌و بدخارم‌ازو | رسوا شده‌ی کوچه و بازارم از و
من می‌خواهم‌که‌دست‌ازو بر دار م | دل نگذارد که دست بردارم‌ازو

هاتف اصفهانی

(۲۰) خواجه عمید متخلص به عطائی "۴۷۱ مرده" این یعقوب راز ی است که مثنوی برزو نامه را به‌اندازه‌ی شصت هزار بیت در بحر متقارب موزون ساخته است . دو نسخه‌ی خطی ازآن منظومه درتحت شماره های۱۱۸۹و۱۱۹۰ ازجمله‌ی مخطوطات کتاب خانه‌ی ملی پاریس می‌باشند .

(۲۱) ایرانشاه بن ابی الخیر است که مثنوی بهمن نامه را در بحـــر متقارب به‌نام ابو شجاع غیاث الدین اول "۵۱۱ــ۴۹۸" پسر ملکشاه سلجوقی به نظم درآورده وآن ۹۹۰۴ بیت است نسخه‌یی ازاین مثنوی هم در تحت شماره‌ی ۱۱۹۲ در کتاب خانه‌ی ملی پاریس موجود است .

منظومه های فرامرز نامه . جهانگیرنامه . داراب نامه . بانوکشسب نامه . سوسن نامه . نیز درهمان وزن و بحر ازطرف مولفین مختلف بعداز آن‌ها ساختـه شده وازهر یک نسخه‌ای ازجمله‌ی مخطوطات آن کتاب‌خانه می‌باشند .

(۲۲) مسعود سعد سلمان است که مثنوی مختصری (۳۷۰ بیت) بدون عنوان دربحر خفیف موزون ساخته وآن مشتمل براوصاف امراو رجال وارباب

طرب مسعود شاده ثالث غزنوی (۵۰۸ــ۴۹۲) بوده و درمقدمه‌ی آن چنین گفته است .

برشگال (۱) ای بهار هندوستان	ای نجات از بلای تابستان
دادی از تیر مه بشارت ها	باز رستم از آن حرارت ها
هر سو ازابر لشکری داری	به امارت مگر سری داری
طبع وحال هوا دگر کردی	دشت ها را همه شمر کردی

درسبحه‌المرجان (۲) می‌نویسد سعدبن سلمان پدر مسعود درعهد سلاطین غزنویه‌ازهمدان به لاهور رفته است و مسعود درآن جا از مادرزائیده و بزرگ شده و در السنه‌ی ثلاثه‌ی پارسی وعربی وهندی صاحب دیوان بوده است در دیوان پارسی چند نفر از سلاطین غزنوی مانند ابراهیم بن مسعود ، مسعودبن‌ابراهیم ، امیر عضدالدوله شیرزاد بن مسعودبن ابراهیم ، بهرام شاه

---

(۱) هندوستان سه فصل داردزمستان و تابستان و برسات ، از اول آبان تاآخر بهمن‌زمستان و از اول اسفند تاآخر خرداد تابستان وبعداز آن برسات است یعنی موسمی است که‌باران می‌بارد که‌این‌فصل رادرهند برسگال‌نامندبرس به‌معنی بارش وگال به‌معنی وقت است که برشگال‌مفرس این کلمه و بساره معرب می‌باشد هوای خوب هندوستان عبارت ازهمین روز هاست درایام مرداد ماه گاهی ده بانزده مرتبه باران باریده وابرهای رنگین پیدامی‌شود .

(۲) سبحه‌المرجان فی‌آثارهندوستان به‌زبان‌عربی ازآثار سیدغلامعلی متخلص به آزادبلگرامی‌است‌که‌درتاریخ۱۱۷۷ تالیف و در سنه‌ی ۱۳۰۳ هجری دربمبئی‌چاپ شده است .

را مدایح وقصاید غرا ساخته و درعهد سلطان ابراهیم و سلطان مسعود دوباره قریب به بیست سال به‌حبس افتاده و درسال ۵۱۵ هشتاد ساله درآن مملکت درگذشته است .

سلطان مسعود ثالث دراوایل جلوس به‌سلطنت فرزند خود امیرعضدالدوله شیرزاد را (۱) فرمانفرمای هندوستان وخواجه ابونصر پارسی را دبیروسپهسالار او قرار داده است ابو نصر هم نظر به سابقه‌ی دوستی که بامسعود سعد داشته است حکومت چالندر پنجاب را به‌او واگذار کرده مثنوی مزبور را شاعرمشاراليه درحدودآن تاریخ منظوم داشته وآن امیر و سپهسالار را درمقدمه‌ی آن‌منظومه مدح کرده وچنین گفته است .

شیرزاد آن که شیر دربیشه　　باشد از بیم او در اندیشه
تا به هندوستان بیایدشیر　　او نه‌گردد ز شیرکشتن سیر

این منظومه و جیزه درضمن دیوان پارسی مسعود سعد سال ۱۲۹۶ در تهران به طبع رسیده است .

(۲۳) ابوالمجد مجدودبن آدم متخلص به سنایی غزنوی است که چندین مثنوی در بحر خفیف مسدس موزون ساخته است بدین ترتیب .

۱ــ حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه معروف به فخری نامه است در ده هزار بیت که آن را حکیم مشارالیه در تاریخ ۵۲۵ به نام یمین الدوله بهرام شاه غزنوی منظوم داشته که برکمالات آن صوفی داهی دلیلی است قطع و برهانی

---

(۱) عضدالدوله شیرزاد پسر مسعودبن ابراهیم پس ازجلوس به سلطنت کمال الدوله لقب داشته و بیش از یک سال حکمرانی نکرده و در سنه ی ۵۰۹ درگذشته است

است ساطع و نظر به تقدم تالیف وتنظیم این مثنوی وی سرمشق عطار ومولوی بوده و غزالی مشهدی در وصف آن حکیم و این کتاب چنین گفته است .

که بودآنکه‌فروکوفت‌کوس‌درغزنو　　که‌بوداین‌که‌علم برفراشت درغزنین

محیط فقرسنایی‌که از حدیقه‌ی‌او　　توان گزفت عروسان خلد را کابین

چه‌رازهاست‌دراین‌نامه‌ی‌حکم‌مضمر　　چه‌گنج‌هاست دراین‌دفتر کمال‌دفین

زابتدای‌جهان‌تابه‌انقراض سپهر　　زصبح اول آفاق تا به شام پسین

دراین‌گروه‌چواونیست‌هیچ‌خردوبزرگ　　دراین‌میانه‌ازاونیست‌هیچ فردمهین

نسخه های متعدد از این منظومه بامقدمه‌ی‌نثری که خودسنائی روزشنبه یازدهم شعبان ۵۲۵ املا کرده است موجود ومکرر درهند وایران صورت‌انطباع پذیرفته مشهود ومتداول است (۱۲۷۵)

۲ـ مثنوی هزار و یک بیت است که علی الاشهر خود سنایی ازحد یقه انتخاب کرده که به عنوان الهی‌نامه معروف‌است ضیاء پاشاثلث این مثنوی را دوباره‌برگزیده که درجلد سیم خرابات تالیف مشارالیه سال ۱۲۹۲ به‌چاپ رسیده و تمام آن‌به عنوان لطیفه‌العرفان درتهران ۱۳۱۷ چاپ شده است مولوی معنوی در مثنوی خوداشاره به‌حدیقه‌یی حکیم‌و یا به‌همین منتخبات‌وی کرده چنین گفته است .

ترک جوشی‌کرده‌ام من نیم خام　　از حکیم غزنوی بشنو تمام

درالهی‌نامه‌گوید شرح این　　آن حکیم غیب فخرالعارفین

۳ـ طریق التحقیق موسوم به زاد السالکین است که باندازه‌ی الهی نامه درتهران و بمبئی سال ۱۳۰۹ و ۱۳۱۸ به چاپ رسیده و در تاریخ ختم آن منظومه چنین‌گفته است .

پانصدو بیست و هشت آخر سال   بود کین نظم نغز یافت کمال

۴ ــ سیر العباد الی المعاد موسوم به کنو زالر موز است که به شکــل چیستان مانند لغز قابس(۱) "سبس‌یاکویتوس" و ینبوع الحیوه (۲) هرمس وقصص سلامان وابسال (۳) حی بن یقظان (۴) . بوذاسف‌و بلوهــــر(۵

---

(۱) فونیکس کوبیتوس که فرانسوی ها آن را تابلود سبس گفته وعرب ها تحریف کرده لغز قابس کرده اند یکی از روایات فلسفی است که آن را ــ سبس یونانی چهارقرن قبل از میلاد مسیح وضع کرده که پانزده مرتبه‌بهزبان لاتین ترجمه وچاپ شده است ابوعلی مسکویه درقرن چهارم هجری ترجمه‌ی عربی آن را درضمن مجموعه‌ی آداب العرب والفرس والهند والروم تالیف و مندرج داشته، جداگانه آن جزکتاب درپاریس چاپ شده است .

(۲) معانیه النفس باینبوع الحیواه رساله‌ای‌است منسوب به هر مــس الهرامسه که از یونانی به عربی نقل شده است اصل آن‌با ترجمه‌ی آلمانی سال ۱۸۷۰ درلبسیک به طبع رسیده پارسی این که‌ینبوع‌الحیوه نام داشته و منسوب به باباافضل کاشی است نیز موجود می‌باشد .

(۳) قصه‌ی سلامان وابسال درهمین موضوع از قصص یونانــی است ترجمه‌ی عربی آن ازطرف حنین بن اسحق موجود و به چاپ رسیده ترجمه ــ های پارسی منظوم این حکایت هم ازطرف عبدالرحمن جامی و زین‌العابدین نویدی موجود و معروف اند

(۴) قصه‌ی حی‌بن‌یقظان‌از تالیفات ابن‌سینا است که با شرح وحواشی و رسایل‌دیگراودرسنه‌ی۱۸۸۹ درلیدن‌چاپ‌شده‌و به پارسی (بقیه‌درصفحه‌ی‌بعد)

صفیرسیمرغ (۱) عنقا مغرب (۲) . الشبکه والطیر (۳) . یکی از داستان‌های فلسفی و تمثیلات معنوی می‌باشد که به‌واسطه‌ی‌الفاظ وکلمات مرموزه صفات هزیک‌ازروح نامه‌ی وروح حیوانی را مجسم و مصور نموده طریقه‌ی‌حق وباطل

هم ترجمه شده نسخه‌ایی ازآن درکتاب خانه‌ی دانشکده ی منقول مو جو د است ، نسخه‌ی دیگری به عنوان حی بن یقظان از ابن طفیل اندلسی موجود است که باترجمه‌ی فرانسه سال ۱۹۱۰ درالجزایر چاپ شده این رساله را هم فضل بن روز بهان اصفهانی متخلص به صبری به عنوان بدیع الزمان فی قصه‌ی حی بن یقظان به نام سلطان یعقوب بایندری به زبان پارسی ترجمه کرده که آن هم موجوداست .

(۵) یوذاسف وبلوهر ازکتب هند بوده مربوط به تاریخ حیات بوذا موسس دین هندی‌است نسخه‌ی عربی این‌حکایت را این بلویه‌ی قمی از محمد بن‌زکریای‌رازی‌روایت کرده‌که عین‌آن درجلد هفدهم بحارالانوار وترجمه ی پارسی درعین‌الحیات مجلسی مندرج بوده‌وهر دو به چاپ رسیده‌اند نسخه‌ی دیگری به زبان پارسی ازاین‌حکایت موجود است که نظام الدین پانی‌پانی آن را به نام سلطان احمد اول ازسلاطین گجرات ترجمه و تالیف کرده‌است ترجمه‌ی‌پارسی جوک باشست نیز ازهمین مولف و به نام همین سلطان‌ست .

(۶) الغریه‌الغربیه نیز یکی ازحکایات فلسفی بوده از آثار شهاب‌الدین ابوالفتوح یحیی بن‌حبش سهر وردی است که درتاریخ ۵۸۷ فوت شده‌است .

(۱) صفیر سیمرغ نیز یکی ازحکایات فلسفی است که آن را یحیی‌بن حبش شهروردی به زبان پارسی تالیف کرده است آواز رسایل پرجبرئیل و پرتو نامه‌ی پارسی نیز هر دو از آثار این فیلسوف شهیر و شهید می‌باشند .

(۲) عنقا مغرب هم حکایتی است شبیه (بقیه درصفحه‌ی بعد)

وکارهای کردنی وناکردنی را با تمثیلات و تعبیرات مخصوصه نشان می‌دهدکه معیار و مقیاس مراتب ومقامات اهل تصوف واصحاب مکاشفات ست تمام این منظومه که درحدود پانصد بیت می‌باشد در ضمن جلد اول مجمع‌الفصحا (۱۲۸۴) و جداگانه درتهران (۱۳۱۶) چاپ شده‌وآن یکی از نفایس‌منظومه های پارسی است .

ـــ (۵) حکایت بهروز و بهرام است که هر دو دو برادر مادرشان گلچهر نام دختر خواجه خسرو همدانی است بهرام دراین روایت فلسفی که‌پهلوان عرصه‌ی لایت ناهی واجب‌الموجود الهی است برادار خود را طرف خطاب قرارداده چنین می‌گوید .

ای‌برادر خدای را بشناس — که‌جزاونیست کس سزای سپاس
ابدی بلا نها با تست — ازلی بلا بدا با تست
ذات پاکش‌منزه‌ازچه‌وچون — حدوصفش‌زکم وکیف برون
ذات بی‌چون برون‌زچون‌باشد — کنه‌اش ازعقل مابرون باشد
باش توحید رابه ره جویان — وحده‌لاشریک له گویان

بقیه‌پاورقی صفحه‌قبل ـ به‌رساله‌الطیرواز جمله‌پ تالیفات محی الدین‌معروف به‌ابن‌عربی متوفی ۶۳۸ می‌باشد رساله‌ی دیگری به این عنوان ازعزالدین عبدالسلام بن‌غانم المقدسی المتوفی ۶۷۸ موجود و به طبع رسیده‌است .

(۲) الشبکه‌والطیر از تالیفات ابوعلی بن سینا است که عمربن‌سهلان ساوجی آن را به پارسی ترجمه کرده است رساله‌ی دیگری به عنوان‌رساله الطیر نیزهست که‌از تالیفات شیخ محمد غزالی بوده‌وهردونسخه‌عربی چاپ شده‌اند .

۶ـ کارنامه‌ی بلخ و یا مطایبه نامه‌ی اوست شبیه به منظومه‌ی مسعود سعد درهمان وزن و موضوع ولی کمی بیشتر ازآن که همه در وصف درباریان سلطان مسعود ثالث گفته شده است .

سه مثنوی دیگر هم به عناوین غریب نامه ، عقل نامه ، عشق نامه ی منظوم ساخته که یکی ازآن ها دربحر رمل است صاحب نگارستان سخن چهاربیت زیر را از سخنان آن حکیم برگزیده ونوشته است .

ناز را رهی به‌باید هم‌چو درد — چون نداری کرد بد خویی مکرد
عیب باشدچشم نا بینا و باز — زشت باشد روی نا زیبا و ناز
آسمان‌هاست در ولایت جان — کار فرمای آسمان جهان
در ره روح پست و بالا هاست — کوه های بلند و صحرا هاست

جامی درنفحات الانس می‌نویسد سنائی باپدر شیخ رضی الدین علی لالا که پسرسعیدبن عبدالجلیل عزنوی است پسر غم بوده و از مریدان خواجه یوسف همدانی است و برحسب نگارش میر حسین دوست سنبهلی شاگردحکیم بختیاری بوده و به‌اصح اقوال درتاریخ ۵۴۵ درغزنه به‌رحمت خدا پیوسته و قبرش درآن جاست مولانا مولوی غزل زیررا در جلالت شان و درجه ی بزرگوارآن حکیم نامور سروده وچنین‌گفته است .

گفت کسی خواجه‌سنایی بمرد — مرگ چنین خواجه نه کاریست خرد
کاه نبود او که به بادی پرید — آب نبود او که به سر ما فسرد
شانه نبود او که بمویی شکست — دانه نبود او که زمینش فشرد
گنج زری بود درین خاکدان — کو دو جهان را به‌جوی‌می شمرد
قالب خاکی سوی خاک او فکند — جان وخرد سوی سموات برد

جان ودلم آن که ندانند خلق — فصقله کرد و به یزدان سپرد
صاف بد آمیخته باد رد می ب — بر سرخم رفت وجدا شد زدرد
درسفر افتندبه هم ای عزیز م — مروزی ورازی و رومی و کـــرد
خانه‌ی خود باز رود هریکی — اطلس کی باشد همتای برد
شمس بگو مفخر تبریزیا ن — هرکه بمرد از دو جهان او نمرد

طالبین شرح حال مفصل این حکیم بمجالس والعشاق و نفحات الانس ومجالس المومنین وخزینه الاصفیا رجوع فرمایند .

(۲۴) سراج الدین ملک الکلام عثمان بن محمد عزنوی متخلص به مختاری است که مثنوی شهریا نامه را به نام سلطان مسعودبن ابراهیم غزنوی دربحر متقارب منظوم ساخته نسخه‌یی ازآن مثنوی درکتاب خانه‌ی بریتش میوزیوم موجود و درآن جا چنین گفته است .

بسرشدکنون نامه شهریار — به‌توفیق یزدان پروردگار
سه‌سال اندرین‌رنج‌برداشتم — سخن آن چه‌بدهیچ‌نگذاشتم
به‌نظم آوریدم بهاقبال‌شاه — شه شهریار ان و ظل اله
گل باغ بستان محمودشاه — جهان جوی بخشنده مسعودشاه
چو مختاری‌آن باور داستان — به نام تو گفت ای شه راستان

شهریار پسر برزو پسر سهراب پسر رستم بوده واین مثنوی به‌منزله‌ی ذیل برزو نامه‌ی عطایی است .

مختاری مثنوی دیگری به اندازه‌ی پانصد بیت به عنوان هنرنامه‌ی یمینی (۱)

---

(۱) چنان‌که دراین مثنوی گفته‌است .

هنر ویمن خلق رابنیاد — ازهرنامه‌ی یمینی باد

دربحر خفیف به‌نظم درآورده و درآغاز آن منظومه‌چنین گفته است .

گنبد لاجورد دایره کرد | سال خورده سپهر سال نورد
برهنر دشمن‌است‌وآهودوست | مغز اوبی‌هنر تر است‌ازپوست
کرده‌ی خویش را همی سترد | داده‌ی‌خویش را همی شمرد
مایه ی‌کیمیای‌بوالعجبی‌است | زان‌که‌کارش‌همیشه‌دون‌طلبی‌است
هست‌ازاین‌جانوش‌ومعدن زهر | هفت پیوند ه را دوازده بهر

شاعر مشارالیه مثنوی مزبور را درتاریخ ۵۱۰ که سی وهفت (۱) سال داشته است به نام ارسلان شاه غزنوی (۵۱۲-۵۰۹) به نظم درآورده و یک شیوه‌ی مخصوصی درترتیب این منظومه ایجاد کرده است یعنی مانند مدایح وقصاید مقدمه‌ی مبسوطی درتوصیف سپهر و ستارگان و سیارات وعناصراربعه و موالید ثلاثه مهیا نموده و پس از تخلص وگریز های گوناگون به‌مدایح — ابوالملوک ارسلان شاه ووزیر اوابوالمظفراسمعیل گیلکی پرداخته است منجمله درصفت تیر آن‌پادشاه چنین گفته است .

گفت پس چیست این شهاب اجل | سر او بر شده به‌برج حمـل
آتشین‌مرغ‌آهنین بـــــر او | نامه‌ی فتح‌بسته بر ســر او
او در آهن بدان شتاب رود | کاهن اندر پرند آب رود

واین دوبیت نیز ازآن مثنوی است .

زانکه مولی‌الملوک‌را امسال | پیش بودست دولت و اقبال

---

(۱) چنان که درهمین مثنوی گفته است .

سال‌من‌چون بسی و هفت رسید | بر دلم آتشی به تفت رسید

صحن‌هندوستان بپیمود است　　　　کافرستان خراب فرموده است

دو بیت فوق اشاره برآنست که ارسلان شاه غزنوی در تاریخ ۵۰۹ با سلطان سنجرسلجوقی به عرصه‌ی جنگ و قتال وارد شد شکست یافت واز آن جا به هندوستان رفت. سلطان سنجر بهرامشاه‌را به‌جای او به تخت نشانید و برگشت ارسلان شاه جون خبر مراجعت او را شنید با لشگر هندوستان به غزنین آمد بهرامشاه به‌قلعه‌ی بامیان گریخت، سلطان سنجر دو باره به غزنین لشگرآورد. ارسلان شاه تاب مقاومت نیاورده به میان افغان ها رفت و بالاخره سلطان سنجر او را بدست آورد ه به بهرام شاه سپرد و او درحکومت مستقل‌گردیده، سی و پنج سال تمام سلطنت نمود این پادشاه یکی از ممدوحین همین‌مختاری بوده واز مربیان علوم و معارف عهد خود می‌باشد.

بالجمله مختاری یکی از سخنوران اوایل قرن ششم هجری واز اماثل و اقران مسعود سعد و سنائی (۱) است عضدالدوله شیر زاد، ارسلان بن مسعودو بهرام شاه‌از غزنویان وارسلان شاه کرمانشاه از سلاجقه کرمان‌وارسلان خان محمدبن سلیمان ازخوانین ماوراالنهرمدایح‌وقصایدغرا ساخته درتواریخ ۵۴۴ویا ۵۵۴ به جوار حق نائل گردیده است و دیوانش قریب به هشت‌هزار بیت تدوین شده، نسخه‌های بسیارنفیسی ازآن به نظر نگارنده‌درآمده‌است.

(۲۵) الصدر الاجل خواجه امام رشید الدین سعد الاسلام ملک الکتاب ذوالبیانین‌محمدبن‌عبدالجلیل العمری‌المعروف بالوطواط است (۱)

---

(۱) این القاب و عناوین مقتبس از دیباچه‌ی "عرایس الخواطر" و "نفایس النوادر تالف و طواط است که نسخه‌یی از آن را درکتاب خانه های استانبول دیده‌ام وآن مشتمل است ۲۵نامه تازی و ۲۵ نامه ی‌پارسی که خواجه آن ها را ازطرف خوارزمشاه به سلطان.

که یک مثنوی به عنوان "مصباح رشیدی" درتجرد و تصوف موزون ساخته وآن دربحر رمل است دونسخه از این منظومه درکتابخانه‌های اود (۲) و سوسیته‌ی بنگال هند موجود و مطلعش این‌است .

ای به نامت کار ها را افتتاح نیست بی نام تو در امری فلاح

تقسیمات کتاب هم در این بیت آن منظومه بیان شده است .

شد مرتب بر سه اصل این گنج راز درمحبت در فنا و در نیاز

خواجه رشید از رجال نامی‌عهد سلسله‌ی خوارزمشاهی‌ها ست از اواخرعهد قطب الدین محمد تااوایل سلطنت تکش بن ارسلان که پنجمین سلطان آن خانواده می‌باشد قریب به نصف قرن در دیوان رسایل آنان به کتابت و انشای‌نظم و نثر مشغول بوده ،صاحب دیوان و رسائل و منشآت‌است‌در تاریخ ۵۷۳ نود و هفت ساله درگذشته، شرح‌حال و تفصیل نگارشات و تالیفات‌اودر شماره‌ی‌دوم گنجینه‌ی‌معارف (۱) منتشره در ۱۳۴۱ ازطرف نگارنده‌چاپ و نشر شده طالبین به آن جا رجوع فرمایند .

(۲۶) سلطان الفصحا حسان العجم افضل الدین بدیل‌الحقایقی‌الافضلی الخاقانی ابراهیم علی بن‌النجارالشروانی است‌که مثنوی "تخفه "العراقین"را که

بقیه‌پاورقی صفحه‌ی‌قبل— ۲— خودکتاب‌زاهم به نام صدرخوارزم‌وخراسان‌ابوالفتح محمدبن‌علی موشح ساخته است .

۲— فهرست کتاب خانه‌ی اود تالیف سپرنغر چاپ کلکته۱۸۵۴ (به‌شماره‌ی۴۶۴)

۲— گنجینه‌ی‌فنون " مجلده‌ی‌ماهانه‌است که درتبریز به‌سال ۱۳۴۱ ازطرف نگارنده به‌انجمن ادب تاسیس یافته که هنوز این انجمن تاکنون (آذرماه ۱۳۱۶) د ر تبریز دایر بوده، هست .

اولین سیاحت‌نامه‌ی منظوم پارسی است در اوایل تاریخ ۵۵۲ هجری در بحر هزج مسدس اخرب مقبوض موزون ساخته و آن مشتمل بر شش مقاله و هر مقاله‌ای متضمن چندین فصل و مجموع آن قریب به سه هزار و دویست بیت می باشد ناظم مشارالیه مقدمه‌ی مقالات و اوایل فصول این منظومه را مانند تشبیب و تغزل قصاید و مدایح به خصایص و اوصاف آفتاب عالمتاب تخصیص داده که به اندازه‌ی ده یک مجموع ابیات کتاب منحصر به آن هاست و دراین باب چنین گفته است .

من آن همه گوهر از سر کلک راندم به چهل صباح در سلک

آن عقد چو بسته شد به‌دستم بر گردن آفتاب بستم

به‌اندازه‌ی یک خمس ابیات منظومه هم راجع به اظهار شکایت از کج رفتاری جهان فتان و بدکنشی امایل و اقران خود خاقانی است که جسته‌ی دراثنای مطالب مقالات گنجانیده و شرح حال خانواده‌ی خود را نیز درخاتمه‌ی کتاب متذکر شده است .

شاعر شروان این منظومه‌ی بدیعه را با یک وجیزه‌ی نثری درساحل دجله به نام ابو المعالی جمال الدین محمد بن علی بن ابی منصور وزیر صاحب موصل شروع به تالیف و باکلمات " خیر ما اعتصم المر بحباله کلمه‌المعجزالقصور باله وکماله " افتتاح نموده و فهرست مقالات آن بدین قراراست .

مقاله‌ی اول را به‌ستایش قرص آفتاب درخشان وزرین و نکوهش مسکوکات اصفر ذی الوجهین اختصاص داده وپس از انتقاد از ناملایمات عرصه‌ی دنیا به نعت حضرت رسول متخلص و متمسک گردیده و در ابتدای مقاله چنین گفته است .

مائیم نظارگان غمناک زین حقه‌ی سبز و مهره‌ی خاک

کاین حقه و مهره تا بجایند	سر کیسه‌ی عمر می‌گشایند
این بام نگر به چشم ابدال	بازیگر صد هزار اطفال
وین طفلان بین بشام شبگیر	ابجد خوانان لوح تقدیر
زآن جمله نشانه‌ی خطا بست	طفلی که خلیفه‌ی کتا بست
خاقانی را به خطه‌ی خاک	نگزیرد از این مخاطب خاک
ای مهر دهان روزه داران	جان داروی علت بها ران

درمقاله‌ی دوم پس از آن‌که مجملی از مسافرت ومراجعت خود به قلم آورده شرحی از ملاقات و صحبت‌های جمال الدین محمدبن علی اصفهانی صاحب‌موصل وسیروسیاحت هفت ولایت کهستان حومه‌ی قم وتماشای تشکیلات شکارگاه سلطان محمد بن محمود سلجوقی (۵۴۸–۵۵۴) منظوم کرده و در خاتمه‌ی مقاله بازهم متوسل به حضرت خاتم الانبیا گردیده و ابیات ذیل را درصفت قلمرو صفای کهستان و پل های آن سامان موزون ساخته است.

دیدم به مثال هشت بستان	هر هفت ولایت کهستان
خاکش به مسیح تونیا بخش	سنگش به کلیم کیمیا بخش
هر روز دو عید در دبارش	هر ساله چهار نو بهارش
مرزش نه گیاستان گلستان	شکر زار و قرنفلستان
خوزستان را دو رخ نهاده	هندستان را سه ضربه داده
بر خاک رهش همه خزان گل	بر آب رهش به هر کران پل
گل ها همه هشت روی یک ساق	پل ها همه هفت پشت یک طاق

درمقاله‌ی سوم تفصیل مسافرت خط عراق و گردش لشگرگاه سلطان محمد سلجوقی و ذکر محاسن دو مرکز مهم ایران و اسلام یعنی همدان و بغداد ومشاهیررجال آن عصروتشرف به حضور خلیفه‌ی عهد، المقتفی لامرالله

(۵۵۵ــ ۵۳۰) را مطرح و منظوم نموده و در وصف همدان چنین گفته‌است .

چون یافتی اتصال درگاه — هجرت کنی از مسگر شاه

راه همدان بدیده یوئی — هذالبلد الا مینش گویی

خضراش مثال کعبه خوانی — ار وندش(۱) بوقبیس دانی

کوهی حجرش جواهر پاک — میخ زمی و ستون افلاک

تیغش به‌فرازبرده خـرگاه — زآن‌سوی سماک سال هاراه

ببخش‌به‌نشیب‌کرده‌آهنگ — زان سوی سمک هزار فرسنگ

سیمرغ (۲) به‌دامنش‌فرودید — سی‌مرغ‌دگرچو خود برو دید

---

(۱) اروند همان کلمه‌ی آن‌ورونت اوستائی و آراوانت سریانی است کـه در زبان و پارسی اروند اوارونـد شده‌عرب ها هم آن‌کوه را به همین املای‌اخیر ضبط‌کرده اند محمدبن بشار همدانی دروصف آن جبل قصیده‌ها ساخته این دوبیت از یک قصیده ی اوست .

سقیا لظلک یا اروند من جبل — وان رمیناک بالـهجران والملل

هل‌یعلم الناس‌ماکفتنی‌حججا — حـن‌حب‌مائک اذیشفی من‌العلل

عین‌القضا میانجی‌اززندان‌بغداد نامه‌ای‌به‌اهل‌همدان‌نوشته واین دوبیت ذیل را درآن‌جا مندرج‌داشته است .

الالیت شعری هل ثری العین مره — ذری قلتی اروند من همدان

بلادبـهاینطت علی تمـــائمـی — وار ضعت من عفانـها بلبا ن

(۲) از قرن هفتم به‌بعد به جای اروند ، الوند استعمال شده که مرکب از آل و وند است آل در زبان هندی روناس و در زبان پارسی رنگ سرخ را گویند کلمات آل آلا آلا و آلو و الاله همه به مناسبت رنگ سرخی است که

درصفت زورق (۲) دجله‌گفته

زورق زبرش روان وساکن چون صورت ره روان باطن

چون کنگره‌ی سحاب آبان بر کوهه‌ی آسمان شتابان

چون‌قوس‌قزح خمیده‌کردار امانه به‌شکل او نگونسار

چون ناقه‌ی صالح‌از بن‌و سر ثعبان کلیم زیرش انــدر

استاده‌رونده‌آسمان وار بر طبق روان کیمیا کــار

پشت سران بلند آهنگ چون‌پشت‌کمانچه‌و سرچنگ

هربار که حامله برآیــد صد بچه به‌یک شکم بزاید

درمقاله‌ی چهارم‌تفصیل مزار مقدس مقتدای شیعه و مسافرت از طریق

بحمی نفاس و سرخ نیم رنگ و آتش مشتعل ومیوه ی مـعروف و شقایق نعمانی
شده اندو خیلی جای تعجب است که دامنه‌ی وسیع این کوه همیشه پراز لاله‌ی
شقایق است و شاید حرف" را " به لام تبدیل یافته الونگ شده است چنان
که حمدالله مستوفی درنزهت القلوب هردو کلمه رااستعمال کرده است.

۱ـ جا خط معروف دروازه قرن پیش از این درکتاب "الحیوان" گفته. "والفرس
تسمی‌الاشیا بالا شتقافات چنان که زرافه را اشترگاو پلنگ گویند به تصــور
آن که او مخلوقی است فیمابین آن سه حیوان آفریده شده و شبیه به آن‌هاست.
همچنین نغمامه را اشتر مرغ و عنقا را سیمرغ نامند به اندیشه‌ی آن که‌بزرگی
آن پرنده به اندازه‌ی سیمرغ است.

(۲) برحسب روایت یاقوت حموی دجله‌معرب دژله بوده وآن را آرنگ رودو
عاشق پیر وکودک دریا نیز می گفته‌اند وهمچنین بنا به روایت اوموصل هــم
درایام‌قدیم نوزاد شیرنام داشته است.

نجد و بادیه و طواف بیت الله الحرام و مناسک حج و احرام را یک به یک منظوم فرموده خبر اجتماع و یاقران سیارات سبعه غیر از زحل را که سی سال بعد از مسافرت اول خاقانی واقع شده است ضمیمه‌ی مقاله قرار داده چنین گفته است .

درگوش مقلدان اقـــو ال	دادند خبر که بعد سی سال
سریست به سیر اختران در	خسفست به بیست ویک قران در
کاشفته شود جهان زاسباب	یک نیمه ز باد و نیمه از آب
صاحب سفران خط افـلاک	با برده به سر مثلث خـــاک
آیند ز جنبش سمایـــــی	در حد مثلث هـــوا یی
زان هفت به خانه‌ی ترازوی	کز حال شود جهان شش‌سوی

قران کواکب سته به شهر رجب سال ۵۸۲ در برج میزان واقع شده‌است بطلعیوس قلوزی درکلمه‌ی پنجاه‌و دوم از ثمره القلک (۱) وظهیر الدین محمد

---

(۱) بطلمیوس قلودی یکی از مشاهیر قرن دوم میلادی است که کتب زیادی درهیئت ونجوم تالیف کرده معروفترین آن ها کتاب " الجغرافی والمجسطی و "الزیج" وکتاب " الاربعه" اوست واین کتاب اخیر را خود او به عنـــوان آنظرومطا در صد کلمه تلخیص کرده که خلاصه و یا ثمره‌ی آن کتاب می با شد که به عربی به عنوان ثمر الملک ترجمه شده وآن را شرح ها به عربی و پارسی نوشته اند این شرح و تفسیر ظهیر الدین محمد بن مسعود غزنوی و شـرح خواجه نصیر الدین طوسی است که به نام صاحب دیوان تالیف شده و هردو کتاب به زبان پارسی‌است ولایخفی‌کلمه‌ی مجسطی مخفف و معرب لفظ مقالی سنتو کسیستی یونانی‌است که به معنی قواعد مبسوط می‌با شد .

بن مسعود غزنوی درکفایته (۱) و شرح ثمره تمام انواع یک صد و بیست قران را مشروحا مرقوم داشته اند به آن جا ها رجوع شود .

مقاله‌ی پنجم منحصر به شرح و توصیف خطیره‌ی مقدسه ی حضرت‌اشرف مخلوقات و مدینه‌ی منوره‌ی آن زبنده‌ی کائنات ونخلستان انبوه آن بلـــده‌ی طیبه بوده است این دو سه بیت از آن جاست .

نخلش به عمود صبح مانند   چون درع سحاب بند در بند

صبح است دریده بادبانش   خورشید نموده از میـــا نش

هرنخل ازاین سپهر بـــا لا   هرخوشه چو خوشه‌ی ثـــر یا

خرما که‌زنخل هـــاش زاده   مه بر طبق فلک نهـــــاده

درمقاله ی ششم پس از نگارش شرح و تفصیل مراجعت از طـریق‌شام و موصل نسب نامه‌ی خود را منظوم ساخته و اشعاری هم در سگالش و حسب‌حال خود فراهم آورده که دارای تشبیهات غریب و تعبیرات عجیب می‌باشداین چند بیت هم ازآن هاست .

برذات خدوم چو روز نو روز   یک روز فزون نبوده فیـــروز

وز طالع خو به سان تقـــو یم   یک سال فزون ندیده‌تعظیم

تقویم که شد عمل شکستـــه   فرسوده و گـــرد بر نشستـــه

کز وی عمل دگر نیـــــا ید   تاریخ شناس را نشــــــا یـــد

---

(۱) کفایت تعلیم در صناعت تنجیم از تالیفات همان ظهیر الدین غز نوی است که در سنه‌ی ۵۴۲ تالیف شده و این یکی از کتب معروف و مفید فـــــن نجوم به‌شمارمی‌آید .

ضایع کندش خیال بینی | هرخاک کشی و ره نشینی
تاگربه (۱) پیلور فرستند | از دار کتب به در فرستند
گه نیم بدست ازو ببر ید | گه پاره‌پ چار سو بدر ند
دروی همه مرو صبرپیچند | بس تا فتن سرش بسیچند
بالله که بدست دهر ریمن | آن تقویم کهن منم من

منظومه‌ی تحفه العراقین " به سال ۱۸۵۵ دراکبرآباد هند ودرسنه‌ی ۱۲۸۴ در لکهنو چاپ شده و با خط دستی هم نسخه های بسیاری‌ازآن‌موجود است .

مولانا خاقانی دراوایل قرن ششم هجری در قریه ملهملو واقع دربالای شماخی زاییده و برحسب روایت مولف " نتایج الافکار" (۲) به‌تاریخ ۵۹۵در تبریز وفات کرده در" مقبره‌الشعرا " مدفون است شرح حال مفصل او در دانشمندان آذربایجان نوشته شده به آن جارجوع فرمایند .

---

(۱) کربه بضم کاف عربی به معنی دکان است .
(۲) نتایج الافکار تذکره‌ای ست که قدرت الله خان گویا موی آن‌را درتاریخ ۱۲۵۶ تالیف کرده وآن به سال ۱۲۵۹ درمدرس چاپ شده است .

(۲۷) ملک الشعراظهیرالدین طاهربن محمدالفاریابی‌است که مثنوی مختصری دربحرخفیف مسدس بنام قزل ارسلان (۵۸۷ـ۵۸۱) منظوم فرموده و این لطیفه از آن‌جاست .

عالمی برفراز منبر گفت | که چوپیدا شود سرای نهفت
ریشهای سفید را ازگناه | بخشد ایزد به‌ریش‌های‌سیاه
باز ریش سیاه به‌روز امید | باشد اندر پناه ریش سفید
مردکی ریش‌سرخ حاضربود | دست درریش‌زد چو این‌بشنود
گفت ماخوددرین‌شمارنه‌ایم | در دو عالم به‌هیچ کار نه ایم
بنده‌آن سرخ‌ریش‌مظنون‌است | که ز انعام شاه محروم است

فخربناکتی (۱) درتاریخ خودمی‌نویسد ظهیر فاریابی درربیع الاول سنه‌ی۵۹۸ درتبریز وفات یافته درمقبرةالشعرای‌آن‌جا مدفون است دیوانش به‌اندازه‌ی۳۷۲ صحیفه درتاریخ ۱۳۲۴ درتهران چاپ شده است .

(۲۸) ابومحمدنظام‌الدین الیاس بن یوسف بن زکی مویدگنجوی متخلص به نظامی است که پنج مثنوی درپنج وزن به‌نظم درآورده که هنوز

۱ـ "روضه‌اولی الالباب فی‌معرفةالاکابروالانساب" درتاریخ عمومی عالم خلاصه‌یی است‌از "جامع التواریخ رشیدی" که مولف آن ابوسلیمان فخرالدین محمدبن داود بناکتی‌متخلص به فخر متوفی درسنه‌ی ۷۳۵ هجری ملک‌الشعرا غازان خان و وقایع نویس او بوده و آن کتاب را در سال ۷۱۷ به‌نام سلطان ابوسعید بهادرخان تالیف کرده است بناکت یکی از بلاد ماوراالنهر بوده که دراواخر شاهرخیه نام داشته است .

دراین هشتصد سال باب تنظیر وتقلید از آن بسته نشده و صدها از مشاهیر سخنوران ایران و هند و ترک هریک از پنج گنج را استقبال نموده وترجمه کرده اند ولی هیچ یک به اندازه‌ی خمسه‌جالب توجه نگردیده و بدان شهرت واعتبار نرسیده‌اندحتی امیر خسرو دهلوی که پیشوای مقلدین او است با کلمات عجز و فروتنی درپیشگاه وی سرفرود آورده وچنین گفته است :

ور هوس مثنویت دردل است — حل‌کنم‌این‌برتو که بس مشکل است
در روشی کز تو نباید مرو — گفت بدم مشنو و نیکو شنو
نظم نظامی‌به لطافت جو در — وز در او سر سرآفاق پر
پیش‌چوتوکم مایه و بسیارلاف — درشمری مهره‌ی خویش از گزاف
چیست دراین‌کم که‌به‌جوئیش‌باز — تاچه به گفته‌است که گوئیش باز
پخته‌ازاوشد چو معانی تمام — خام بود پختن سودای خام
بگذرازاین‌خانه‌که‌جای‌تونیست — وین ره باریک به‌پای تو نیست
کالبدی داری وجان اندروست — هرچه‌تودانی به از آن اندرو ست
تابود این سکه به‌عالم درست — برتن توکی بود این شقه چست
به که درین جنبش‌طبع آزمای — سر بنهی اول و آن‌گاه پای
سحروزانی که دراو دیده‌اند — خامشی خویش پسندیده اند
مثنوی او راست ثنائی بگوی — بشنوش از دور دعائی بگوی
گر نه بدی این نمط جان‌نواز — بود که دلم را به تو بودی نیاز
لیک‌چوسرهاهمه‌زین بوخوش‌است — عود توآن جا علف آتش است
تابودآوازه‌ی قمری به باغ — کس ندهد گوش به آواز زاغ

شیخ بزرگوار موسس افسانه‌گویان و داستان سرایان ملی ایران است

تهیه ی مقدمات توحید و مناجات ونعت ومدح وتعریف سخن و سخنوران وسبب
تالیف وتصنیف کتاب دردیباچه‌ی مثنویات هم از نظامی گنجوی است ساقی
نامه گفتن را نیز اوایجاد کرده و درآخر هر داستانی از اسکندرنامه دو بیت
گفته است بالجمله اولین مثنوی نظامی "مخزن الاسرار" است که به قول خود او:

مایه‌ی درویشی و شاهی دراو　　　مخزن اسرار الهی در او

آن وجیزه‌ی بدیعه جامع لب لباب توحید ومعرفت الهی و دستور العمل سیر
و سلوک درویشی وکارنامه‌ی سلطنت وکشور داری است که در طی یک مقدمه‌ی
مفصل " قریب به خمس منظومه‌ی " وی است مقاله ویک خاتمه‌ی مختصرتلفیق
و در هر مقاله‌یی داستانی من باب تمثیل منظوم شده و مجموع آن دو هزار
و دویست بیت است که در بحر سریع موزون شده وآن به درجه‌ی مطبوع طبایع
خاص وعام گردیده که بسیاری از سخنوران نامور نظایر وامثالی برآن ساخته
وهمه بالاتفاق آن ناظم ومنظومه را ستوده و سپاسگزاری کرده اند منجمله
وحشی بافقی در"خلدبرین" چنین گفته است:

بانی مخزن که نهاد این سان　　　مایه ی او بود برون از قیاس

خانه پرازگنج خداداد داشت　　　عالمی ازگنج خود آباد داشت

از مدد طبع گهرسنج خویش　　　مخزنی آراست پی گنج خویش

بر دراین گنج فراوان بکار　　　مخزن صدگنج چه صدصدهزار

گوهر اسرار الهی در او　　　آن قدراسرار که خواهی دراو

عبدالرحمن جامی هم درمقدمه‌ی "تحفه الاحرار" چنین نوشته است:

" این صدف پاره وخزف ریزه‌ی جامی چه‌قدر آن دارد که درسلک جواهر
شاهوار" مخزن الاسرار" حکیم گرامی شیخ نظامی انتظامش دهند یا در جنب

جام زرنگار "مطلع الانوار "مورد بدایع لفظی و معنوی امیر خسرو دهلوی‌نامش برند چه آن درجودت الفاظوسلامت عبارات به منزله‌یی است که فصیح زبانان عجم در بیان اوصاف‌آن اعجمی اند و این در وقت معانی ولطافت اشارات به مثابه‌یی که نادره گویان عالم درمعرض جواب آن معترف بعابکمی .

درقرن ششم هجری دونفرازسلاطین عصر بهرامشاه نام داشته اند که‌هر دو درحسن سیرت و علو همت و درترویج علوم ومعرفت قابل تحسین وتمجید بوده‌اند یکی از آن ها یمین الدوله بهرامشاه بن مسعود بن ابراهیم بن سلطان محمود غزنوی‌است که‌ازتاریخ ۵۱۲ تاسنه‌ی ۵۴۷سلطنت داشته وسنائی غزنوی‌مثنوی "حدیقه "را درسال ۵۲۵ به‌نام این پادشاه‌تالیف کرده است دیگری بهرامشاه‌بن داودبن‌بهرامشاه بن داودبن اسحق بن امیر منکوچک غازی‌است که‌ازحدود سال ۵۵۰ تا اوایل ۶۲۵ درارزنجان (۱) وکماخ وکوغوینه و قسمتی از دیار بکر وارزن الروم حکمرانی کرده و شاعر گنجوی مخزن‌الاسرار را در شهر ربیع الاول سنه‌ی ۵۵۹ به نام نامی او موزون ساخته و دراین مثنوی چنین گفته است :

نامه دوآمد ز دو ناموسگاه	هردو مسجل بدو بهرامشاه
آن بدرآورده‌زغزنین علم	وین‌زده برسکه‌ی رومی رقم

دوقطعه‌ازنقود مسی‌این پادشاه درموزه‌ی همایون‌استانبول (۲) موجود

۱ــ ارزنجان اوولایات ارمنستان‌صغری بوده فیمابین سیواس وارزن الروم به‌فاصله‌ی ۱۳۰ کیلومتر ازاین شهر اخیر درجنوب غربی آن واقع شده است کماخ وکوغنیه‌ی (قره حصارشرقی) نیز ازآن ولایت محسوب می‌شوند .

۲ــ " مسکوکات اسلامیه "تقویمی تالیف احمد ضیا استامبول ۱۳۲۸ .

و درطرفین آن ها چنین رقم شده است :

"فخرالدنیا والدین ابو المظفر بهرامشاه بن داود بن اسحــــق نصیر امیرالمومنین ارزنجان ۵۷۰ العبدالضعیف المحتاج الی رحمه‌الله تعالی بهرامشاه بن داود ضرب به مدینه ارزنجان ۶۱۷ "و نیز دراین منظومه گفته است :

شاه فلک تاج‌سلیمان نگین	مفخر آفاق ملک فخر دین
نسبت داودی اوکرده‌چست	برشرفش‌نام‌سلیمان درست
رایت اسحق ازوعالی‌است	ضدش‌اگرهست‌سماعیلی‌است
خاص‌کن‌ملک‌جهان‌برعموم	هم‌ملک‌ازمن‌وهم شاه روم
سلطنت‌اورنگ‌وخلافت‌سریر	روم ستاننده و ابخاز گیر

بالجمله بهرامشاه درمقابل منظومه‌ی پنج هزار دینار سرخ و پنج اشتر اهــواز پراز باراقمشه به‌صله وجایزه فرستاده است .

اما امیر منکوچک غازی که جدامجد بهرامشاه است از امرای الب‌ارسلان سلجوقی بوده‌ودرتاریخ ۴۶۴هجری پس از خاتمه دادن جنگ رومانوس‌چهارم ازطرف آن پادشاه به ارزنجان رفته و بعداز فوت سلیمان بن‌قتلمش (۴۷۹) استقلالی به‌هم‌رسانده اولاد واحفاد او اسحق و پسرش داود اول بهرامشاه و پسرش داود ثانی درقسمت مزبورحکمرانی کرده‌واین خانواده به عنوان منکوچیه موسوم و یکی از متفرعات سلسله‌ی سلاجقه می باشند .

بهرامشاه بواسطه‌ی شهرت واقتدار خود باسلاجقه‌ی آسیای صغیر نسبت خویشاوندی پیدا کرده داماد قلج ارسلان ثانی (۵۸۴ ـ ۵۵۱) و پدرزن ـ کیکاوس بن کیخسرو (۶۱۶ ـ ۶۰۷) بوده جد مادری علاالدین کیقباد اول (۶۳۴ـ ۶۱۶) است و بواسطه‌ی همین پادشاه به سلطنت پسر وی علاالدین

داودثانی خاتمه داده شده و مظفرالدین محمد پسر دیگر او نیز که حکمران کوغوینه بود معزول گردیده و سلسله‌ی آن ها منقرض شده است .

مخزن الاسرار درتاریخ ۱۲۶۰ درلندن (درمطبعه‌ی‌ولیم واطس) بعد از آن درسنه‌ی ۱۸۶۹ درکانپور و درلاهور مشروحا به‌قلم محمد رضا و در سنه‌ی ۱۳۱۳ در تهران جداگانه به چاپ رسیده وآن را شرح ها نوشته اندمنجمله شرحی است که محمدبن قوام بن رستم بن احمد بن محمود بلخی نوشته است نسخه‌یی ازآن درکتاب خانه‌ی او در هندوستان (شماره۴۲۴) و نسخه ی ناقصی درکتاب خانه‌ی سوسیته ی بنگال (۸۲۹) و نسخه ی دیگر درکتاب خانه‌ی بریتش موزئوم موجود است واز جمله شروح آن منظومه‌ی شرح قاضی ابراهیم فتوی و شرح امان الله نامی است کههر دو درکتاب خانه‌ی دهلی هستند و "ظهورالاسرارفی شرح‌مخزن‌الاسرار "از ملاظهورالحسن هم یکی آن شرح ها است که در هند چاپ شده است .

اویس‌بن‌غیاث‌الدین‌محمد رستمداری کتابی به عنوان گنجینه ی زر در شرح ابیات مشکله‌ی خمسه‌ی نظامی و بعضی قصاید ناصر خسرو علوی تالیف کرده و درآن جا از ملاجامی نقل می‌نماید که او می‌گفته است هفده بیت از اشعار نظامی لاینحل مانده و خالی از معنی است این بیت مخزن الاسرار از جمله آن ها بوده توضیحات او نیز در زیرنوشته می‌شود .

شیر سگی داشت که چون‌بوگرفت　　　　سایه‌ی خورشید بر آهو گرفت

مراد دوندگی وتندی سگست باآن‌که محال است که چیزی بر بالای چیزی درآید وبرو سایه ی‌خورشیدکه روشنی خورشید است باشد تواند در زیر گرفت

که به محض برابر شدن سایه‌ی آفتاب به بالا می‌افتد از راه مبالغه ادعا می‌کند که تندی ملک به مرتبه‌یی بود که سایه‌ی آفتاب را بر پشت آهو گرفت به‌این‌که محال است وآن سایه به‌پشت سگ می‌افتد و ازاین بابت معنی خواجه حسین ثنایی بسته است درمنقبت .

باشد چنان‌که‌اوفتی برروی‌سایه‌اش خواهدبه‌زیر قدرتو گیرد گر آفتاب

مراداین است که‌آفتاب قدرت را به‌زیر نمی‌تواند گرفت همچو که سایه‌ی‌آفتاب را به زیر نمی‌تواند گرفت ومعنی کلام شیخ نقیض این است و ادعای گرفتن می‌کند به‌واسطه‌ی اغراق و مبالغه .

یک نفر از ادبا وفضلا منتخباتی از تمام خمسه‌ی شیخ در سی و هفت باب برگزیده وآن را "خلاصه‌الخمسه "نام نهاده و شخص دیگر از خمسه‌ی ثلاثه نظامی وامیر خسرو وجامی درچهل باب انتخاب‌کرده‌است نسخه‌یی درکتاب خانه‌ی برلن از هریک موجود است واین دو سه بیت درعقل وهنر ازآن‌جا است :

از پی‌صاحب‌نظران‌است‌کار بی‌خبران را چه غم ازروزگار
گر شرف عقل نبودی تـرا نام که بردی که ستودی تـرا
مست مکن عقل‌ادب‌ساز را طعمه‌ی‌گنجشک‌مده بـاز را
می‌که‌حلال‌آمده درهرمقام دشمنی عقل تو کردش حرام

مثنوی دوم از پنج گنج آن بزرگوار داستان خسرو و شیرین است محتـوی برشش هزار و سیصد بیت که در بحر هزج مسدس مقصور موزون شده درمقدمه وخاتمه‌ی آن منظومه طغرل بن ارسلان سلجوقی (۵۹۰ ــ ۵۷۳) واز مشاهیر رجال او یک پدر و دو پسر از اتابکان آذر بایجان‌را ستوده وسپاسگزاری کرده

وکتاب را به‌نام نامی قزل ارسلان (۵۸۷ – ۵۸۱) دراوایل جلوس او موشح ساخته آن اتابک هم در مقابل آن جواهر نفیس وگران بها چهارده پارچه ده حمدانیان را به‌رسم صله وجایزه به آن سخنور گنجوی واگذارفرموده‌اند .

حکایت خسروشیرین‌ازمشاهیرقصص عهد ساسانیان و سر گذشت خسرو پرویز (۶۲۸ – ۵۹۰م) بیست و سومین پادشاه آن سلسله می‌باشد شیرین مسیحی هم بانوی حرمسرای او است اخبار وقطعاتی ازاین قصه درکتاب "المحاسن والاضداد "منسوب به‌جاخط و"عررالاخبار" ثعالبی‌و"ندیم الفرید" ابوعلی مسکویه و شرح العیون" ابن نباته و شاهنامه‌ی فردوسی شبیه بههم نقل شده‌ومشاهیرسخنوران‌ایران وهند وترک هم ترجمه‌ها ونظیره‌ها برآن مثنوی ساخته‌اند ترجمه‌ی آلمانی این‌حکایت منفردا به سال ۱۸۱۲ دروین وعین منظومه‌ی پارسی درسنه‌ی ۱۲۴۹ دربمبئی و سنه‌ی ۱۲۸۸ درلاهور و لکهنو و سنه‌ی ۱۳۱۳ درتهران چاپ شده است .

دراین‌جا مختصری از باربد که درخسرو و شیرین ذکر شده و پانزده سال پیش‌ازاین درمجله‌ی گنجینه‌ی‌فنون‌از رساله‌ی موسیقی وموسیقی‌شناسان ایران تالیف نگارنده‌اخذ و اقتباس گردیده است عینا نقل می‌شود .

"علمای عرب درکتب تواریخ‌وادب کلمه‌ی باربد را به‌املای مختلف‌ذکر کرده اند مانند فهلوذ ،فلهبذ ، بهلبذ ، فهربذ ، بهربذ . که کلیه‌ی آن‌ها معرب پهلپت و پهرپت پهلوی است که از لفظ پهروپت ترکیب یافته‌است .

فردوسی درشاهنامه چهارنغمه‌ی دادآفرید .،سبز درسبز، شادورد بزرگ پیکارگرد ، از نغمات باربد را اسم برده ذر"غرراخبار"ثعالبی‌به‌جای‌نغمه ی اخیر "پرتوفرخار" ذکر شده است .

احمدبن الفقیه درکتاب "مختصرالبلدان "درتحت عنوان قصر شیوین شرح مختصری نوشته و درآن جا گفته است که ارباب احتیاج مستدعیات خود رابه‌وسیله‌ی فهربذ به‌حضور پرویز تقدیم می‌کرده اند ازجمله‌ی‌آن‌ها عریضه ی کارگران قصر شیرین بوده‌است که مشارالیه به‌واسطه‌ی تصنیف بدیعی که به نـام باغ نخجیران ساخته‌وحاضرکرده بود موفق به تحصیل اجازه‌ی مرخصی آن‌ها شده‌و دوکرور درهم بخشش ازآن ها به‌رسم صله وجایزه ماخوذ داشته‌است .

درکتاب "المحاسن والاضداد "می‌نویسد فهلبذ مروزی که از خوانندگا ن مخصوص دوره‌ی پرویز بوده است درآغاز ربیع بهاریه می‌ساخت داستان‌های پیشین و پیروزی‌های پرویز ومدایح ومفاخر خسروانه‌ی‌اورا بانغمه والحان ـ می‌سروده‌وآوازهای خسروانی وماذرستانی وآفرین را با بربط وچنگ می‌نواخته است و روزی نمیگذشت مگر آنکه تصنیف ها ترتیب می‌داد و ترانه ها بـه قالب سرود می‌ریخت که شبیه به‌اشعار عربی بوده وهمواره به‌جهت عطف توجه ملوکانه‌نسبت به‌مرزبانان کشور وجنگاوران ملت چامه وچکامه می‌ساخت و وقایع وحوادث گوناگون به‌کسوه‌ی‌شعر ریخته به پیشگاه سلطنت پیشنهاد می‌نمود و وقایع مستکرهه را که کسی جرئت به‌عرض و اخبارآن نداشت فهلبذ مشارالیه بدان مبادرت می‌کرد چنان‌که روزی درفوت "شبدیز "خسرو نغمه‌ی مخصو صی بساخت و با زبان تار به پرویز حالی نمود که اسب شبدیز او بدون تغذیـه و حرکت افتاده و دست وپای خود را درمعلف خود دراز کرده و خوابیـــده است خالدبن فیاض این اقدام وی را باحسن وجه به‌نظم درآورده و درآن‌جا چنین گفته است :

حتی اذااصبح الشبدیزمنجدلا　　　وکان‌مامتله‌فی‌الناس‌مرکوب

ناخت علیه من الاونار اربعه | بالفارسیه نوحا فیه تطر یب
ورنم البهلبذ الاونار فانتهیت | من سحرراحته الیسری شآبیب
فقال مات ؟فقالوا انت فهت به | فاصبح الحغث عنه وهو مجذوب
لولا البهلبذ والاوتار تنند به | لم یستطع نعی شبدیز المرازیب

درتاریخ گزیده مذکور است که باربد سیصد و شصت لواجهت بزم خسروساخته و هر روز یکی ازآن‌ها رامی‌سروده ومی‌نواخته‌است .

عوفی درمقدمه‌ی "لباب الالباب "آورده که درعهد پرویز نوا خسروانی را که باربد درصوت آورده است بسیار است فاما از وزن وقافیه ومراعات نظائرآن دور است .

مسعودی بعدازآن که بعضی ازآلات طرب ایرانی‌ها را شرح داده راه های خسروانی را هفت قلم رقم کرده چنین گفته است :

"ولهم النعم والایقاعات والمقاطع والطرق الملوکیه وهی سبع طرق فاولها (اسکاف) وهواکثرها استعمالا لتنقل الانهار و(بهار) و هو افصحها مقاطع و (الرس) وهواجمعها لمحاسن النغم واکثرها تصعداوانجدارا و(ماذاروستان) وهواثقلها و(سایکاد) و هوالمحبوب للارواح و(سیسم) وهوالمختلس المنقل و(حویعران) و هوالدرج الموقوف علی نغمه. "

این قتیبه درعیون الاخبار آورده که یوسف مغنی شاگرد خودفهلوذ را به‌جهت ابرازهنر ومهارتی که نسبت به‌اسنادخود نشان می‌داده است به‌قتل رسانید .

ثعالبی در "غررالاخبار "عوض یوسف نام سرجیس و به‌جای قتل مسموم شده نوشته‌است فردوسی مناظره‌ومشاجره‌ی‌آن دواستاد موسیقی را به عکس روایت

فوق نقل کرده و قضیه را با این بیت خاتمه داده است :

بشد باربدشاه رامشکران یکی نامداری شد از مهتران

شاپورنقاش‌وفرهاد سنگتراش هم از صنعتگران معروف عهد خسرو و بزرگ‌امید که‌چهل داستان از امثال کلیله و دمنه را درخاتمه‌ی این حکایت برای شیرین نقل کرده است یکی از رجال نامی دربار او بوده اند .

مثنوی‌سوم معاشقه و سرگذشت لیلی ومجنون است که از وقایع قرن اول هجری بوده و دراصل قضیه و وقوع آن تردید کرده وآن را ازقصص مجعوله می‌دانند و به قول اسمعی قصه‌ی مجنون عامری وحکایت ابن القریه در دنیا اسم بلا مسمی است زیراکه این دو نفر را رواه عرب جعل کرده واشعار واحوالی برآن ها منسوب داشته اند وحال آن که هیچ یک ازآن ها درخارج وجود ی ندارند. به‌هر صورت شرح حال آن عاشق ومعشوق عرب درکتاب "الشعرا" ابن قتیبه‌واغانی والفرج‌وشرح العیون ابن‌نیاته‌و"خزانه‌الادب "بغدادی‌و"تزیین الاسواق "انطاکی‌و"مجالس‌العشاق "سلطان‌حسین‌بایقرا مشروحا ضبط‌واشعارشان مکررچاپ شده معروف است ابن ندیم درکتاب الفهرست دوکتاب به عنا وین "مجنون‌ولیلی "و"اخبارمجنون "ذکر کرده و عده‌ی کثیری از سخنوران ایران وهندوترک‌نیزاقتفا به‌نظامی‌کرده‌ترجمه‌ها و مثنوی‌ها درمقابل آن ساخته‌اند و بعضی از متاخرین این حکایت را در السنه‌ی ثلاثه‌ی پارسی و عربی‌و ترکی به‌شکل نمایش واز برادر آورده‌اند که آن هم حکایاتی است که ازلسان عرب به‌پارسی نقل وترجمه شده و برحسب استقرا اولین منظومه‌یی است که در این موضوع‌موزون شده است . نظامی گنجوی آن‌را درتاریخ ۵۸۴ برحسب خواهش ابوالمظفر اخستان شروانشاه دربحر هزج مسدس اخرب‌مقبوض به‌رشته‌ی‌نظم

کشیده وآن چهار هزار وپانصد بیت است ترجمه‌ی انگلیسی آن درتاریـــخ ۱۸۳۶ و پارسی آن جداگانه درسنوات ۱۸۷۰ درلکنهو و در۱۳۰۸ درلاهور و ۱۳۱۳ درتهران چاپ شده واین آخری که از نشریات مجله‌ی‌ارمغان ا ست بهترین مطبوعات آن مثنوی می‌باشد .

قال ابن الجوزی فی‌تاریخه لما تزوجت لیلی جاءالمجنون الی‌زوجها هو یصطلی فی یوم شاه قوقف وقال له .

بربک هل ضممت الیک لیلی   قبیل الصبح او قبلت فاها

وهل زفت الیک قرون لیلی   زفیف الافحوانه فی ندا ها

فقال‌اللهم اذحلفتنی فنعم فقبض المجنون بکلتی بدیه فبضتین من‌الجمرفما فارقهماحتی سقطت مغشیا علیه فسقط‌الجمرمع لحم را حتیه توقی المجنون سنه سبعین من الهجره .

مولانا نظامی به خلاف روایت ابن جوزی فوت لیلی را مقدم بر فوت مجنون داشته ولی عبدالرحمن جامی بالعکس به روایت ابن‌جوزی عمل کرده است .

مثنوی‌چهارم افسانه‌ی بهرامنامه است محتوی برچهار هزار و هشتصد بیت که نظامی آن را به سال ۵۹۳ به نام علاالدین کرپ ارسلان اقسنقـری فرمانفرمای مراغه دربحرخفیف موزون داشته وآن مشتمل بر شرح و توصیـف هفت گنبد ومجالس سور و سرور بهرام گور (۴۴۰ــ۴۲۰) ساسانی است کـه درتیراندازی‌وگرفتن رخ‌کمان (۱) ضرب المثل آفاق بوده وکتابی در آن‌فن

۱ــ رخ کمان از اصطلاحاتی است که (بقیه‌درصفحه بعد)

تالیف کرده است .

بهرامنامه‌عبارت از یک حکایت ملی است چنان که خود شاعـــــردر مقدمه‌ی آن اظهار داشته است آن‌را از کتب تواریخ ایران وعرب و داستان های قدیم وکهن التقاط کرده و گرد آورده و درنظم این حکایت کمال هنرو مهارت به‌خرج داده‌است چند بیت ذیل درصفت زمستان ازآن مثنوی‌است :

فرخ و روشن جهان افروز	**خنک آن روز باد با آن روز**
شمع وقندیل باغ‌هامرده	**رخت بیگانه باغبان بــرده**

دراین بیت فصل زمستان را باغبان باغ‌ها قرار داده می‌گوید گل و شکوفه که رخت بیگانه‌را پوشیده و به منزله‌ی شمع و قندیل باغ بوده اند باغبان‌آن را گرفته و برده‌است .

هنوز درکتب لغت ضبط نشده وآن عبارت از دو خانه‌ی بالا و پائینی اســت درکمان که اگر کسی آن را نشناسد و تیراندازد هرگز راست نرود وآن‌چنان است که کمان وقتی‌که درمشت گرفته شود جای تیر با ابهام می باشد وشصت تیر مقابل آن گرفته می‌شود پس طرف بالا که جانب آسمان است کمان اندک می‌باشد یعنی کوتاه وطرف فرود که جانب زمین است بسیار خمد می‌باشــد یعنی دراز پس‌سبب درازی‌خانه‌ی‌فرودینه‌ازخانه ی‌بالائیـــنه بسیا ر می خمد بنابراین‌خانه که نرم می‌باشد بالاکنند تاهردو خانه موفق وهموار آید چنان که‌گفته‌اند :

قوی را فرود آر وبالا ضعیف	به‌وقت کشش تا درآید لطیف
هرآن گوشه‌ای راکه‌بالا کنــی	سوی‌راست خود گشت اوافکنی

تاب سرما که بردازآتش تاب		آب را تیغ و تیغ را کرد آب

دم سو ها ن آبدار بدست		چشمه‌را سفت‌وچشمه‌رامی بست

یعنی هوا با سوهان آب که از تموج بوجود آمده است دوکار انجام می دهــد یک چشمه را می‌ساید و دیگری را می بندد کنارهای آب روان هرجا گردش و دورداردآن‌را به‌یخ می بندد وجایی‌که‌جریان و روانی دارد آن را می‌گشاید این بست و گشاد را استعاره کرده که هوا با سوهان آب دوکار کرده است چشمه‌یی که بسته شده هوا بسته که یخ از برودت هوا به عمل می‌آید چشمه که جاری شده سوهان آب سفته چون درخارج سوهان آلت سفتن و تراشیدن است :

نوعروسی شراره زیور او		عنبرینی زگال در بر او

زردی شعله‌دربخارگیا ه		گنج زر بود زیر مار سیاه

بهرامنامه را نیز سخنوران‌کشورهای ثلاثه تر جمه‌ها نموده و جواب ها گفته اند این مثنوی نظامی نیز جداگانه به سال ۱۸۷۳ درلکنهو و درسنــه‌ی ۱۳۱۵ درتهران چاپ شده است . مثنوی پنجم ازپنج گنج نظامی داستــان اسکندر کبیر است مشتمل بر ده هزار بیت وکسری دردو قسمت (شرف نامه واقبالنامه) که به سال ۵۹۷ به نام نصره الدین ابوبکر محمدایلد کــز (۶۹۷ــ ۵۸۷) در بحر متقارب موزون شده است .

مورخین مشرق زمین درتاریخ اسکندر سهوها کرده و مطالب بی اصــل واساس پراز افسانه وخالی ازحقیقت را داخل تاریخ کرده اند خصوصا جنگــ های شمالی او و رفتن ظلمات وخوردن آب حیات که به‌کلی بی ربط به شر ح حال و تاریخ و سرگذشت او است اسامی و اعلامی هم که از عهد او نوشته‌اند

غالبا تصحیف وتحریف شده اند مانندکلمه‌ی خوداسکندرکه اصل آن‌الکساندر
ومعنی آن درزبان یونانی خصم افکن است عرب هااین کلمه‌را بشکل‌الاسکندر
درآورده و بعد برای سهولت تلفظ مخفف کرده اسکندر گفته اند راجع بـــه
عنوان ذوالقرنین هم نظامی تمام‌آرامنقوله را دراقبالنامه به‌نظم درآورده‌ولی
صحیح آن است که او پس از تسخیر کشور مصر نقش وتصویر خود را درنقود
ومسکوکات به‌شکل آمون قرارداده است که آن یکی از خدایان معروف بـوده
و دوشاخ داشته است وبه این مناسبت به‌لقب ذوالقرنین معروف و مشهـور
شده است .

اسکندرپسر فیلیپ مقدونی (۳۲۳ ـ۳۵۶ قبل از میلاد) بیست ساله‌به
سلطنت رسیده و دو سال بعدازجلوس درتاریخ ۳۳۴ از بوغازداردانل بـه
آسیای صغیر گذشته درکنار رودخانه‌ی غرانیکوس بالشگردارای سیم (۳۲۰ـ
۳۳۶) طرف شده وغالب‌آمده بارسوم درایسوس وارد جنگ شده خانواده‌ی‌آن
پادشاه اسیر افتاده است (۳۳۳) درمرتبه‌ی سوم در دشت وسیع کوکامیلا به
نزدیکی اربل وموصل تلاقی‌فریقین گردیده و لشگر دارا به‌کلی ازهم‌پاشیده
وآن پادشاه به‌طرف خراسان رفته است .

یکی از مورخین یونان کالیستنس نامی که از همراهان اسکندر است
تاریخی برای او نوشته بود که مفقود شده است در قرن سوم میلاد شخـص
مجهولی به‌جای وی تاریخ اسکندر را پراز افسانه‌ها تالیف کرده و به نام
کالیستنس مزبور مشهور ساخته است واین کتاب او است که منبع تواریـخ
مجعوله‌ی آن پادشاه گردیده و به پهلوی و سریانی هم ترجمه شده است از
ترجمه‌ی پهلوی‌نیزاثری‌باقی نمانده واز سریانی به‌السنه‌ی دیگر مانندعبری

و حبشی ،عربی ، ترکی جغتائی ، وپارسی کنو نی و غیرآن ها نقل گردیده و
درتمام مشرق زمین معروف ومتداول است یک نسخه‌ی خیلی قدیمی ازپارسی
آن درکتاب خانه‌ی دانشمند محترم آقای نفیسی دیده ام ومکرر درایران
و هندوستان چاپ شده است نظامی گنجوی چنان‌که خودگوید از ترجمه‌های
این‌تاریخ‌استفاده‌نموده‌و پایه‌ی‌نظم خود را بر روی همان افسانه‌های منقوله
گذارده است .

ازجمله‌ی حکایات این منظومه جنگ های دارا واسکندر است که ناظم
حکایت کمال قدرت درآن واقعه به‌خرج داده و باهزاران‌عبارات حزن انگیز
و دلخراش و شیوه های سحر آمیز و دلسوز آن فاجعه را با این و جیزه‌ی
بی‌نظیر:

سکندرپذیرفت ازاو هرچه‌گفت پذیرنده برخاست کوبنده‌خفت

خاتمه داده است وفی الحقیقه نظامی صنعت ایجاز واختصار را دراین بیت
به مرتبه‌ی اعجاز رسانید. که مختصرتر ازاین بیت هنوز درپارسی‌گفته
نشده است زیرا که هریک از مصراع این یک بیت فی حد ذاته دارای مطلب
کاملی می‌باشد که محتاج به مصراع دیگر نیست .

دررفتن اسکندر به‌کشور بردع و دیدن نوشابه گفته است:

خوشاملک بردع که اقصای‌وی که اردی بهشت است در ماه دی
هرومش‌لقب بود ز آغاز کا ر کنون بردعش خواند آمـــوزگار
زنی حاکمه بود نوشابه نام همه ساله با عشرت و عیش جام

نوشابه شاید همان ملکه‌ی آمازون‌هااست که علاقه‌ی محبت به‌اسکندر داشته
وبه‌اردوی او آمده بود آمازون‌ها عبارت از زن‌هایی بوده اند جنگجو دارای

یک پستان زیرا که پستان راست را همه‌ی آن‌ها می‌بریده و یا می‌سوزانیده‌اند که مانع تیراندازی ایشان نشود حرف "آ" در کلمه‌ی آمازون به‌معنی بی ومازوس هم به‌معنی پستان است یعنی بی پستان‌ها کلمه‌ی بردع هم در زبان یونانی به معنی شهر پستان است که به آن ملت معروف اختصاص داشته است .

نظامی درجان نوشابه و سردی هوا ودرصفت زکال سیاه وآتش سرخ تغییرات غریب و تشبیهات عجیب به‌کار برده که محتاج به شرح و توضیح می‌باشد منجمله :

شده خارآش چوزرگل به‌دست	به چون خار زردشتی آتش پرست
به‌مشکین زگل آتش‌لاله رنگ	درافتاد چون عکس گوهر به سنگ

ابیات ذیل راهم درمقالات حکما ازهرمس معروف نقل کرده است :

ازآن‌گه‌که‌بردم به‌اندیشه راه	دراین طاق فیروزه‌کردم نگاه
برآنم که‌این‌طاق‌دریا شکوه	معلق چودودی است واوج کوه
به‌بالای‌دودی‌چنین هولناک	فروزنده‌دودی‌است‌صافی وپاک
نقابی‌است‌این‌دود‌درپیش‌نور	دریچه دریچه زهم گشته‌دور
زهر رخنه کزدودره‌یافته‌است	به‌اندازه‌نوری برون تافته است
همان‌انجم ازماه تا آفتاب	فروغی‌است‌کاید برون از نقاب

سخنوران ایران و هند وترک این منظومه‌ی نظامی‌را نیز ترجمه‌ها کرده نظیره‌ها ساخته‌اند وآن را شرح ها نوشته ومشکلا تشر احل و توضیح کرده‌اند منجمله شرحی است که محی الدین نظام قاضی هرات یادداشت های‌متراکمه‌ی خود را پس از اصلاح و تصویب پسر امیر عالی‌شیر نوایی درسال ۹۵۶ جمع آوری نموده و به‌فوئد علی‌شیری موسوم ساخته است سراج الدین

علی‌خان‌متخلص‌به آرزو(۱) نیز شرحی به این کتاب نوشته وآن معروف‌است شروح دیگر هم ازمحمد نصیرالدین شاه وغیاث الدین و قاضی نور محمـد و منتخب الشروح ومفتاح الکنوز درهندوستان چاپ شده اند .

تمام خمسه درتبریز ۱۲۴۴ درتهران ۱۲۶۱ دربمبئی ۱۸۸۶ در تهران ۱۳۱۶ چاپ شده‌وبهترین مطبوعات آن همان است که به‌وسیله‌ی مدیرمجله ی ارمغان هریک جداگانه نشر می‌شود وتاحال چهارجزء ازآن به چاپ رسیده‌است مسیو اردمان سخنان نظامی را که راجع به روس ها است در یک رساله جمع کرده بامقدمه‌یی به زبان لاتینی که از ابن فضلان وابوالفـدا و مسعـودی و معجم‌البلدان اقتباس نموده است درسال ۱۸۲۱ در قازان به طبع رسانیده است .

نظامی گنجوی برادرصلبی ویا عمو زاده‌ی قوامی مطرزی بوده وازمریدان

۱ــ سراج‌الدین علیخان آرزو از اهل اکبرآباد هند (۱۱۶ــ۱۱۰۱) تالیفات زیادی‌داردمانند "موهبت عظمی "درفن مبانی‌ورساله ی عطیه‌کبری "درفن‌بیان که‌هردو به‌زبان پارسی است فرهنگ "سراج‌اللغه "دربیان لذات به طور برهان قاطع و"چراغ‌هدایت " در بیان اصطلاحات شعرای جدید که درکتب متقدمین نوشته نه‌شده‌و "خیابان "درشرح‌گلستان و "مجمع النفائس "درتذکره‌ی شعراء است که درمطالعه‌ی‌دواوین‌شعرا وانتخاب اشعارآن‌ها اهتمام بزرگی به‌کاربرده است غرائب اللغات‌ونوادرالالفاظ‌شرح‌قصاید عرفی شرح اسکندرنامه شـرح گل‌کشتی وتنبیه‌الغافلین راجع به‌انتقاد شیخ محمدعلی حزین نیز ازجمله‌ی تالیفات اواست .

اخی فرج زنجانی است درچهل سالگی به‌استعداد حضرت شیخ جمال موصلی مستعد گشته ودرپنجاه‌سالگی به‌ریاضت وسلوک مشغول گردیده چهل چله داشته تا رتبه‌ی خود را از همت اکسیر ریاضت به مرتبه‌ی ولایت رسانیده‌است چنان که‌خوداودراین‌مصرع که "چله‌ی چهل گشت وخلوت هزار" اشاره به‌این معنی فرموده است .

در "نتایج الافکار" می‌نویسد درسنه‌ی وفات شیخ اقوال مختلف به نظر آمد اصح آن‌است که اسکندر نامه را درسنه‌ی پانصدو نود وهفت به اتمام رسانیده و بعد ازآن پنج سال دیگر زیسته چنان که درصبح صادق نوشته درین صورت وفات شیخ درسنه‌ی ۶۰۲ واقع گشته و برحسب نگارش صاحب میخانه درموقع وفات هشتاد وچهارسال داشته و مقبره‌ی‌او در بیرون دروازه‌ی "گنجه زیارتگاه است برای دانستن شرح حال وی به تذکره‌ی "دولت‌شاهی" و "نفحات‌الانس "و "خزینه‌الاصفیاء " ، "خلاصه الاشعار " ، "عرفات العاشقین" و" دانشمندان‌آذربایجان "و "ملانژآسیاتیک کلکته سال ۱۷۸۶ وغیرآن ها رجوع‌فرمایند .

درتذکره‌ی دولتشاهی می‌نویسد :"شیخ نظامی دیوانی فریب بـــه بیست هزاربیت ازقصاید وغزلیات ورباعیات وموشحات دارد . " ولی فعلا سراغی‌از آن نداریم مگر بیاضی (۱) درکتاب‌خانه‌ی آسیایی سوسیته بنگال شماره ی پنج هست که مشتمل برغزلیات فردوسی ونظامی وحسن دهلوی می‌باشد و یک دیوان‌کوچکی (۲) هم درکتابخانه‌ی اودهندوستان شماره‌ی ۴۲۸موجود

۱ــ فهرست‌کتب خطی کتابخانه‌ی آسیایی سوسیته‌بنگال کلکته ۱۸۹۵ تالیف میزا اشرف علی

۲ــ فهرست کتب خطی عربی وپارسی کتابخانه‌ی اودکلکته ۱۸۵۴ تالیف

است که‌مشتمل برقصاید وغزلیات‌ورباعیات‌نظامی است‌غزل ذیل به نام‌وی در سفینه‌ی مذنب ایروانی نوشته شده است:

دل من نامه‌ای گفت ابردلداربنویسم

پیامی‌زین‌دل‌غمگین‌برخون‌خواربنویسم

ازاین‌محلول‌وکاغذ برگ گل‌سازم

خط مشکین پرمعنی چوخط یار بنویسم

اگر چه خاطرش‌داردفراغ‌ازحال‌مشتاقان

نوشتم‌صدره‌این‌معنی‌ودیگربار بنویسم

به‌تحریرقلم‌نتوان نمودن شرح مشتاقان

به‌نوک دیده‌ی‌خون ریزگوهربار بنویسم

حدیث‌آرزومندی به صد دفتر نمی‌گنجد

چگونه شرح‌مشتاقی به‌یک طومار بنویسم

حدیث قصه‌ی هجران‌کجا اندربیان آید

مگر درزیر هرحرفی هزار اسرار بنویسم

ظالمی بس‌که می‌گیرد بشوید آن‌چه‌بنویسد

سحرازچشم اشک‌خودمن‌این‌گفتاربنویسم

(۲۹) استادالشعرا مویدالدین النسفی است که "پهلوان‌نامه "را رمنو ال مثنوی پرداخته آب جمله‌ی‌شعرا برده است . (لباب‌الالباب)

(۳۰) محمدبن‌محمد الپاییزی النسوی است که درتاریخ ششصدهجری و‌ بي سلطان محمد خوارزمشاه‌را به‌عنوان "شاهنشاه نامه‌ی منظوم "ساخته است (لباب الالباب)

(۳۱) ابوحامد محمدبن ابی بکرابراهیم بن مصطفی بن شعبان لکلــقب به‌فریدالدین متخلص‌به‌عطار است که سی و هشت مثنوی در بـحورهزج و رمل موزون داشته که با دیوان و مختارنامه‌ورباعیاتش (چهل‌هزاربیت) به‌چهـل منظوم بالغ گردیده و به قول خوداو کلیه‌ی‌اشعارش دویست و دوهزار و شصت بیت بوده واسامی آن‌ها بدین قراراست :

"اسرارنامه" ، "اشترنامه" ، "الهی‌نامه" ، " بلبل نامه" ، "گل‌وبلبل" "بیسرنامه" ، " پندنامه" ، "جوهرالذات= ، جواهرنامه" ، "حقایق الجواهر" "حیدرنامه" ، "خسرو وگل =گل‌وهرمز" ، " خیاط نامه " ، "سیاه نــامه " ، "شرح‌القلب " ، " عبیرنامه" ، "کمال‌نامه" ، "لسان‌الغیب" ، "لیلی و مجنون" "محمود وایاز" "مخفی‌نامه" ، مصیب نامه" ، " نزهت نامه" ، جواب نامه= عقدالمسافات" ، "مظهرآثار" ، "مظهرالعجائب" ، "معراجنامه" ، "مفرح‌نامه" "منطق‌الطیر"= مقامات‌الطیور" ، وصلت‌نامه" ، " ولدنامه" ، " وصیت نامه" "هدهدنامه" ، " هفت وادی" ، " هیلاجنامه =" حلاجنامه" ، "منصورنامه "

غالب این کتاب ها که ذکر شد درکتاب خانه های بریتش موزئوم د ر لندن و بودله دراو کسفورد واود در هندوستان موجود و به فهرست آن هــا رجوع شود دربعضی ازکتاب خانه ها شش مثنوی او به عنوان "سته" و دربرخی دیگربه‌نام سبعه دریک جا جلد شده که عبارت از"الهی‌نامه" ، "اسرارنامه"

"اشترنامه" ، "مصیب‌نامه" ، "بلبل‌نامه" ، "بیسرنامه" ، "وصلت‌نامه"می‌باشند.

کلیاتی از مثنویات‌عطار سال ۱۸۷۲ "وخسرونامه" در۱۷۹۶ درلکنهو "اسرارنامه"۱۲۹۸و"منطق‌الطیر" ۱۳۱۹ ، "بلبل‌نامه ، "هیلاج‌نامه" ،"بیسر نامه" ، " مختارنامه" ،به‌سال۱۳۱۵ در طهران چاپ شده اند .

"پندنامه" با ترجمه‌ی فرانسوی ازطرف سیلوستر دساسی سال۱۸۱۹ و "منطق‌الطیر" با ترجمه‌ی فرانسوی ازطرف قارسین دتاسی سال۱۸۶۳ در پاریس و "پندنامه" سال ۱۲۴۳و۱۲۵۳ درمصر چاپ شده اند واین دو کتاب را شمعی عثمانی (۱۰۰۰مرده) به‌ترکی ترجمه کرده‌است .

شیخ بزرگوار به‌علاوه‌ی منظومات چهل گانه دوکتاب نثر نیز دارد که یکی به عنوان "اخوان الصفا" و دیگری به "تذکره الارلیا "معروف است واین آخری سال۱۳۳۲ هجری با مقدمه‌یی شایان مطالعه درلیدن چاپ شده، د و جلد است .

درنتایج الافکار می‌نویسد نسب شریف شیخ عطار به چند واسطه به حضرت اسمعیل بن امام جعر الصادق منتهی می‌شود و علی الاشهر سال ۵۱۳ درقریه نظر تربیت گرفته و"حیدرنامه" را به نام وی موزون ساخته است‌بعداز او بامجدالدین بغدادی ملاقات‌کرده و با دست وی خرقه پوشیده است پدرش درقصبه‌ی شادیاخ دکان عطاری داشته و پس از رحلت او به شغل پدر اشتغال ورزیده و دراین خصوص گفته است :

به‌داروخانه پانصدشخص بودند — که‌درهرروزنبضم می‌نمودند

دراستیلای مغول سال۶۱۹یا۶۲۷ درقصبه‌ی شادیاخ شهید گشته و د ر همان جا که‌الان درجنوب نیشابور واقع است دفن شده امیرعلیشیرنوائی برسر روضه‌ی او عمارت دل‌گشائی ساخته که هنوز قائم‌است .

چنان مشهور است که مولانا عطار چهارصد جلدکتاب درتصوف بــه مطالعه درآورده تمام حکایات تصوف و رموز عرفان و اسرار مکاشفات اهــل سلوک را در مثنویات خود مشروحا به نظم درآورده یکی از اساتید ثلاثه‌ی عالم عرفان و تصوف است .

دربیسر نامه گفتــه

بەشب‌حلاج‌را دیدند درخواب | بریده سر به‌کف در دست جلاب
بدوگفتند چونی سر بـــریده | بگوتا چیست این جام گزیده
چنین‌گفت اوکــه سلطان‌نکونام | به‌دست سر بریده می‌دهد جام
کسی این‌جام معنی می‌کندنوش | که‌اوکرده‌سر خود را فراموش

ازمظهرالعجایب‌است :

گفت روزی عارفی با من نهفت | شیر را باشد حیا در چشم جفت
هرکه‌چشم خود به‌چشم شیربست | شیر را بر او نباشد هیچ دست

درگل‌و هرمز گفته :

مصیبت نامه راد رهروانســـت | الـهی نامه گنج خســـروان‌است
جهان‌معرفت‌اســرار نامه‌است | بـهشت‌اهل دل مختار نامه‌است
چوخسرونامه‌ام‌طوری‌عجیب‌است | زطرز او که ومه را نصیب است

(۳۲) شیخ ابوالمحامداوحدالدین حامدبن ابی الفخر الکرمانی‌است که‌مثنوی "مصباح‌الارواح" را دربحرهزج‌مسدس‌اخرت با کمال لطافت وعذوبت موزون ساخته مفتح آن کتاب اینست :

چون غره صبح گشت غــرا | شد طره‌ی آسمان مطــرا
بر بست فیک به قاب انور | بگشودعروس صبح‌زیور
مرغ سحری تمام بـر چیــد | هردانه درکه درصدف‌دید

سخنور کرمان درتاریخ ۶۳۲ بەبغداد رفته و باخلیفەی عهد المستنصر بالله ملاقات کرده و درتاریخ ۶۳۶ رحلت نموده است محی‌الدین العربی که بامشارالیه معاصر و معاشربوده بسیاری از احوال آن عارف باللەرا درجلد هشتم فتوحات مکی و سایر رسایل خود نقل کرده است .

(۳۳) امیرفرخاری‌است که مثنوی "وامق‌و عذرا "را به نام امیر کیکاوس به نظم درآورده است (فرهنگ مشاهیر شرق تالیف بیل)

(۳۴) امیر بهاالدین احمد بن محمود الطوسی المشهور بەقا نعی است که مثنوی "کلیلەو دمنه" را بەنام عزالدین کیکاوس ثانی از سلاجقەی آسیای صغیر دربحر متقارب موزون داشته است نسخەیی از آن در کتاب خانەی بریتش موزئوم و یکی دیگر درکتاب خانەی فاضل محترم‌حاجی‌حسین ملک موجود می‌باشند ابیات ذیل از اوائل آن منظومه اقتباس شده است :

خدایا تویی زندەی جاودان	فرازنده این سپهر روان
من‌آن‌روزها در خراسان بدم	ز ایام شاد و تن آسان‌بدم
سخن گوی مانند من کس نبود	نبد کس که جویندەی‌من‌نبود
دراین بینوایی‌دلم گشت شاد	بدیدار شاه جهان کیقباد
کەچون‌تیغ بران گشادم زبان	چهل‌سال‌درمدح‌این‌دودمان
چنان مدح سه شاەگفتم بەمهر	که تحسین کند برفلک‌ماەومهر
همانا بود سی مجلد سخن	بەمدح سلاطین بەگفتار من
همانا چهل سال باشد تمام	که مداح سلجوقیانم مدام
بەمن‌زندەشد نام شاهان داد	جهاندار کیخسرو و کیقباد
که ماند ز گفتار من یادگار	بود قرب آن بیت سیصدهزار
همانا بود یک شتروار بار	که من نظم کردم بەکم روزگار

زهر کس که اصلش ز آن است وکل　　به سلجوق نامه نباشم خجـل

جهان بنده شاه کاوس بـاد　　که کهتر نواز است و نیکـو نهاد

قانعی از معاصرین مولانا جلال الدین رومی است سه پادشاه عبارت از کیقباد و کیخسرو و کیکاوس از سلاجقه‌ی آناطولی هستند که از تاریخ ۶۱۶ هجری الی سال ۶۵۵ چهل سال تمام در قونیه به‌سر برده اند و چنان که خودگوید سیصد هزار بیت در سی مجلد به نام آن سلاطین رسائل وکتب منظوم کرده است که "کلیله و دمنه" و "سلجوقنامه" از جمله آن‌ها ست .

شاعر مشارالیه در اوایل هجوم لشکر مغول از مسقط الراس خـود خراسان به مازندران و هندوستان و از آن جا به زیارت بیت الله الحـرام نایل آمده و بعداز تشرف به بغداد و قونیه رفته و درآن جا ساکن شده‌است .

دراین جا بی مناسبت نیست چند سطر مختصری از تاریخ "کلیله‌ودمنه" و ترجمه‌های عربی و پارسی آن نوشته شود .

"کلیله و دمنه" که در زبان هندی به عنوان "کرانکا" و "دمنکا" معروف است عبارت از مجموعه‌ی قصص وحکایاتی است مشتمل بر سیصدو سی امثال وحکمیات که در ضمن سیصد وچهل افسانه‌ی مسلسل از السنه‌ی و حوش و طیور نقل و بیان شده و واضع اصلي این طریقه و مولف کتاب فیلسوف شهیر بیدپای برهمن هندی است ومقصود از تصنیف وتدوین آن تهذیب اخلاق ونفوس و تولید عواطف و احساسات وتمرین افکار واذهان مردم به آداب مناظره و محاضره می باشد .

این کتاب مشهور آفاق از زبان سانسکریت به اغلب زبان ها مانند تبتی ، فهاوی ، سریانی ، عربی ، پارسی ، یونانی ، عبرانی ، لاتینی ، ترکی ، اسلاوی ، اسپانی ، انگلیسی ، روسی ، فرانسوی ، هولاندی ، دانمارکی

آلمانی ، مالای ، نوبی ، حبشی ، خروانی ، ارمنی ، وغیره آن‌ها مکرردر مکرر نظما و نثرا ترجمه و نشر شده و فحول منتبعین و مستشرقین درخصوص این کتاب تحقیقات و تدقیقات بی اندازه‌ای کرده سطر به‌سطر آن را تجزیه و تحلیل نموده اندو باکتب قدیمه‌ی‌هند مطلقه‌کرده با داستان ها و قصه‌های سایر ملل و با اوستا و شاهنامه و قصص قدیمه‌ی‌عرب وکتب پهلوی تطبیقات نموده‌نتایج‌مفصل و مبسوطی استخراج کرده اند که ذکر آن به شرح وتفصیل دراین جا گنجایش نداشته و کتاب ضخیمی در زبان پارسی باید تالیف‌شود پروفسور "نولدکه" از مستشرفین معروف پس از تدقیقات دراین با ب مقاله‌ی مفصلی نشر کرده به‌نفی آن‌چه درالسنه‌عالم و در کتب تواریخ قدیمه وجدیده راجع به‌این کتاب نوشته اند همه را با تحقیقات مدققین جمع آوری کرده و نهایت استقرا واستقصا دراین باب را به عمل آورده است " فالکو نر "انگلیسی درتاریخ ادبی "کلیله ودمنه" کتاب مستقلی تالیف کرده" سلوستر دساسی" مقدمه‌ی مفصل و مبسوطی براین کتاب نوشته واولین مرتبه متن عربی آن را درتاریخ ۱۸۱۶ انتشارداده‌است "شووین" فرانسوی هم که فهرست مبسوطی راجع به‌کتب عربی تالیف کرده‌است جلد دویمش‌را به "کلیله و دمنه" تخصص داده‌وشرح‌مفصلی ازاین‌کتاب نوشته است طالبین تفصیل به‌این کتب مزبور رجوع فرمایند .

مستشرفین اروپا راجع به‌اصل‌نسخه‌ی سانسکریتی "کلیله و دمنه" آن چه تاکنون تجسس و تفحص به عمل آورده اند هنوز به‌دست نیامده است و عموما آن کتاب رابه سه قسمت تقسیم کرده اند از اصل هندی از اصل‌پهلوی ازاصل عربی بدین ترتیب :

۱۲ باب کتاب ازاصل هندی است و آن الاسد والثور ، الحمامه‌المطوقه

البوم والغربان ،القردو السلحفاه ، الناسک وابن‌عرس ، الجرذوالستور ،الطائر وابن‌الملک‌الاسد وابن‌آوی ،اللبوه والاسوار ، ایلاذ بلاذ ایراخت ، السائح والصائغ ، ابن الملک واصحا به می‌باشند .

سه‌باب که‌ازاصل پهلوی بوده و گویا درعهد انوشیروان اضافه کرده‌اند عبارت از : سفر برزویه به هند ــ ترجمه حال برزویه ــ پادشاه موشان و وزیر عاقلش هستند .

شش‌باب‌ازاین‌کتاب فقط‌درعربی هست که دیباچه‌ی‌علی بن‌الشاه‌ایرانی شرح‌مواضیع وابواب کتاب ازطرف ابن المقفع ، تحقیق‌اعمال دمنه و مدافعه او از خودش ،ــزاهد و مهمان او ،ماهی‌خوارومرغابی ، کبوتر و روباه‌می‌باشند که‌ایرانی‌ها پس از ترجمه‌ی‌اصل به این کتاب افزوده اند .

از دوازده باب اصل هندی پنج باب آن با ترتیب فوق در یکی ازکتب قدیمه‌ی سانسکریت موسوم به " پنجتانترا "یافته شده که عبارت از همان پنج فصل بوده و ترجه‌ی فرانسه‌ی آن درسنه‌ی ۱۸۷۱ درپاریس‌چاپ‌شده‌است .

سه باب دیگر آن در منظومه‌ی‌قدیم سانسکریتی "مهابهارت "(۱) (درکتاب

---

(۱) مهابهارت بزرگ‌ترین کتاب حماسی هندوها است در هیجده پرب (باب) که متضمن دویست و یازده هزار بیت است هشت هزار بیت از این قصص و اخبار و باقی آن مواعظ و احکام هندوها است که درضمن جنگ های دوطایفه‌ی‌بزرگ‌کوراوان و پاندوان فرمانفرمایان‌هند بیان‌شده است این کتاب بزرگ به‌امر اکبرشاه ازطرف علما و زبان‌شناسان آن کشور به پارسی ترجمه شده است ابوالفضل بن مبارک هم به امر آن پادشاه خطبه‌ی فصیحی که عبارت‌از مختصر و تلخیص آن کتاب می باشد به دیباچه‌ی(بقیه‌درصفحه‌ی‌بعد)

دوازدهم) موجود و درضمن ترجمه‌ی پارسی آن کتاب درلکهنو به چـــا پ رسیده است .

دوباب بعدازآن هم درکتاب هیتوپادسشاه موجود می باشد که یکـی‌از مشاهیر کتب هندوان بوده و از زبان سانسکریت به عنوان " مفرح القلوب " به فارسی ودوباره‌به عنوان "اخلاق هندی "اززبان پارسی به هندی نقل وترجمه شده‌ودرآن مملکت معروف و متداول است کتاب هیتو پادشا باترجمه‌ی‌لاتینی سال ۱۸۲۹ در"بون" چاپ شده است .

دوباب اخیر از دوازده‌باب مزبور هنوز درکتب هندی دیده نشده‌است قدیمترین ترجمه‌این‌کتاب همان‌ترجمه‌ی‌تبتی‌است که قبل از ترجمه‌ی پهلـوی به آن زبان تبدیل یافته و لی متاسفانه جز قسمتی ازآن ترجمه باقی‌نمانده

کتاب افزوزده وآن را درلکهنو چاپ کرده اند ۱۸۹۷ .

ابوالفضل بن مبارک در وجه تسمیه‌ی این کتاب چنین گفته‌است : "مهـا به معنی بزرگ است چون دراین کتاب احوال عظیمه‌ی‌اولاد عالی نژاد راجـه بهرت است اورا به نام مذکور اختصاص بخشیده‌اند پس الف بهارت الف‌نسبـت باشد که چون یای نسبت در زبان‌هندی شیوع دارد وازآن که اعظم منسوبـات راجه‌ی‌مذکور شرح جنگ مسطور است اطلاق‌بهارت ثانیا درعرف عام بر جنگ شده است .

واز میان رفته است .

ترجمه‌ی پهلوی "کلیله‌ودمنه" نیز مانند ترجمه‌ی تبتی دستخوش محو وزوال گردیده‌و به‌جز اسم نشانی باقی نمانده است اما مترجم پهلوی هما ن برزویه سر پزشک انوشروان است که شرح حال و تفصیل مسافرت اووترجمه‌ی "کلیله‌و دمنه" درمقدمه‌ی کتاب بیان شده است .

نسخه‌ی پهلوی این کتاب که در حدود ۵۶۰ میلادی به عنوان "کلیله‌و دمنه" ترجمه شده است پس از اندک‌زمانی از پهلوی به سریانی تبدیل یافته و تا سال ۱۸۸۷ از وجود آن ترجمه سراغی نداشته اند واز پیدا شدن آن معلومات زیادی راجع به اصل کتاب افزوده است مترجمم سریانی آن یک‌نفر از فضلای ایران (بود) نام مسیحی است که درتاریخ ۵۷۰ میلادی ریـاست روحانی ایران وهند را عهده دار بوده و آن ترجمه را به همان عنوان پهلوی "کلیلک‌و دمنک" موسوم داشته است چنانکه ابن المقفع نیز به‌همین عنوان باقی گذارده و کاف‌ها را به‌ها تبدیل کرده است .

ترجمه‌ی سریانی بود درسنه‌ی ۱۸۷۰ یعنی شصت و هفت سال قبل از این در کلیسیای ماردین پیدا شده واز آن جا به کتاب خانه‌ی غوطابرده‌اند و بلافاصله یکل‌آلمانی‌آن را باترجمه‌ی آلمانی درلیسبک (۱۸۷۶) چـــا پ کرده‌وآن ده‌باب‌است بدین ترتیب : الاسد والثور ،الحمامه‌المطوفه ،القردوالغیام الناسک وابن عرس، الجرذ والسنور، البوم و الغربان ، الملک و الطائر، الاسدوابن‌آوی ، باب البلار ملک الجرذان و وزرائه .

اما ترجمه‌ی تربی کلیله همان‌است که ابن المقفع آن را به نام منصور خلیفه درحدود سنه‌ی ۱۳۳ پرداخته وآن کتاب به درجه‌یی کسب شهرت نموده وجالب توجه گردیده‌است که‌پس ازترجمه‌ی‌اوعده‌یی‌ازمخول آن‌عهــد نظما ونثرا آنرا ترجمه‌کرده ومنظوم داشته‌اند ولی‌هیچ‌یک‌به‌اندازه‌ی‌ترجمــه‌ی

ابن المقفع مطبوع طبایع نگردیده و هنوز در مدارس مصر و شام وحجاز و در تمام عالم اسلام معمول و متداول بوده و کرارا به طبع رسیده و می رسد قدیم ترین مطبوع آن نسخه‌ی سیلو ستر دساسی (۱) است که در سنه‌ی ۱۲۳۲ درپاریس به‌حلیه‌ی طبع درآمده وازجمله‌ی بهترین مطبوعات آن نسخه هایی است که در سنوات ۱۲۴۹ درمصر ۱۲۶۷ در دهلی ۱۲۸۶ در موصل ۱۳۰۶ در بیروت ۱۳۰۷ درقازان ۱۳۳۰ در مصر و ۱۳۴۲ دربیروت چاپ شده‌اند.

بعداز ابن المقفع عبدالله بن هلال الاهوازی در تاریخ ۱۶۵ دوباره "کلیله" را از پهلوی به عربی به نام یحیی بن خالد برمکی ترجمه کردوسهل بن نوبخت هم به نام وی منظوم داشته است و بعداز آن ها ابان بن‌عبد الحمید البلاحقی وعلی بن‌داود و بشربن المعتمد وابن الهباریه به‌رشته‌ی نظم کشیده اند این آخری به عنوان نتایج الفطنه فی‌نظم "کلیله ودمنه" موسوم و دومرتبه در بمبئی ۱۳۰۴ و بعدا ۱۹۰۱ چاپ شده است .

بعداز اشخاص فوق الذکر ابن مماتی مصری وعبدالمومن بن‌حسن و جلال‌الدین‌نقاش‌نیز کلیله‌را به‌نظم درآورده‌اند وعده‌ی کثیری هم آن‌کتاب را به عناوین ثعله وعفره، والصادح والباغم، سلوان‌المطاع، فاکهه‌الخلفا، کشف‌الاسرارعن‌حکم‌الطیوروالازهار، سندبادنامه، مرزبان‌نامه، طوطی‌نامه‌وغیر آن‌ها به زبان‌عربی و پارسی تقلید کرده اند که همه‌ی آن‌هامتداول و معروف هستند . بعد ازابن المقفع "کلیله ودمنه" چندین مرتبه به پارسی ترجمه شده‌است ولی ازتفصیل آن ها خبری در دست نداریم مگر دوتا که یکی‌ترجمه‌ی بلعمی وزیراست و دیگری ترجمه ی منظوم رودکی که از هیچ کدام نسخه ای

---

(۱) شولننس‌هولاندی‌قبل‌از وی‌فقط باب‌الاسدوالثوررا درسنه‌ی ۱۷۸۶ منتشر ساخته‌است .

موجود نیست معروف ترین ترجمه های موجوده‌ی آن ترجمه‌ی نصرالله بـن عبدالحمیداست که درحدود سنه‌ی ۵۴۰به نام یمین‌الدوله بهرام‌شاه‌غزنوی تالیف شده و قدیم‌ترین نسخه‌ی خطی آن به علاوه‌ی ترجمه‌ی مقدمه‌ی کتاب معروف به‌باب پیل وچکاوکه درتاریخ ۷۳۰ تحریر شده است جزو کتاب‌خانه‌ی شخصی نگارنده موجود و در سنوات ۱۲۸۲ در تهران ۱۳۰۴ درتبریز ۱۳۵۱ درتهران چاپ شده است .

بعداز رودکی قانعی طوسی و بعداز وی غواصی هروی و گلشن یـزدی کلیله‌را موزون داشته‌اند که هریک درجای خود نوشته خواهد شد و پس از ترجمه‌ی نصرالله بن‌عبدالحمید دونفر دیگر دوباره تجدید ترجمه کرده و بمانشای ساده‌تری‌آن‌را به‌قلم‌آورده‌اند یکی از آن‌ها حسین کاشفی ودیگری ابوالفضل بن‌مبارک‌است که‌اولی به‌نام "انوارسهیلی "و دومی به‌عنوان "عیار دانش "موسوم شده‌وهردوبه طبع رسیده و معروفند محمدخان بهادر ملقب به حسام الدوله و متخلص به گویا (۱۲۵۵مرده) هم کلیله را به زبان اردو ترجمه کرده وآن درهند چاپ شده و به نام " خرد افروز" معروف است .

"کلیله ودمنه" درقرن هفتم به وسیله‌ی‌ملک افتخار الدین محمد بن ابی نصرقزوینی به‌زبان ترکی جغتایی تبدیل‌یافته‌ودرقرن‌دهم علی‌بن‌صالـح ملقب‌به عبدالواسع آن را به نام همایون نامه‌به ترکی عثمانی ترجمه کرده که‌دربولاق مصر سال ۱۲۵۴ چاپ شده است دونفر دیگر از عثمانی ها آن همایون نامه‌را تلخیص کرده اند که یکی به عنوان "ثمارالاسمار"معروف است ودراین اواخرفضل‌الله بک تاشکندی هم آن کتاب را به ترکی ترکستانی‌نقل کرده که‌آن هم چاپ شده است .

(۳۰) مولانا جلال‌الحق والملهوالدین محمد بن الحسین بن احمد

الخطیبی البلخی البکری المدعو بالمولوی است که مثنوی معنوی مشهـور را در بحر رمل موزون فرموده واین مطلع دره‌ا لتاج او است :

بشنو از نی چون حکایت می‌کند   وز جدایی‌ها شکایت می کند

کزنیستان تامرا ببریـــده انـد   ازنفیرم مرد و زن نالیده‌اند

این مثنوی علی الاطلاق مشهور آفاق که عبارت از صحائف اســرار الهی و دفاتر معارف لایتناهی بوده و جامع نصوص ارباب خصوص و جواهر اسرار فصوص است نتیجه و یا ثمره‌ی مطالعه و تتبعات شصت و هشت ساله‌ی دوره‌ی حیات حضرت مولوی است که قریب به شش یک عمر و زندگانی خود را به تالیف و تنظیم آن پرداخته واین سفینه‌ی پراز حقایق را که به‌التماس خلیفه وجانشین خود چلبی حسام الدین ارموی به‌شکل خطابه و محاضره‌القاء فرموده و ایشان می‌نوشته و پس از تحریر با نغمه و سرود می‌خوانده است و بنا به‌نگارش فریدون سپهسالار : "عنایتی که حضرت خداوندگارقدس سره را به‌حضرت شان بود به هیچ یکی از خلفا نبوده است و سلوک بدیشان به‌وجهی می‌فرمودند که‌کسی گمان بردی که مگر مرید ایشان است . " و در دفاترمثنوی هم درحق وی چنین فرموده اند .

ای ضیاالحق حسام‌الدین‌نوبی   که گذشت از مه به نورت مثنوی

همت عالی تو ای مرتجــی   می‌کشد این را خدا داند کجا

گردن این‌مثنوی را بسته یی   می‌کشی آن‌سوکه تو دانسته یی

هم چنان‌مقصودمن‌زین‌مثنوی   ای‌ضیاء الحق حسام‌الدین توی

مثنوی اندر فروع و دراصـول   جملهٔ آن‌تست وکردستی قبـول

قصدم ازالفاظ او راز تو است   قصدم از انشاش آواز تو اسـت

پیش‌من آوازت آواز خداست   عاشق از معشوق‌حاشا کی‌جداست

گرنبودی خلق محجوب و کثیف ورنبودی حلق‌ها تنگ وضعیف

در مدیحت داد معنی داد می غیر این منطق لبی‌بگشا د می

مدح توحیف است بازندانیان گویم اندر مجمع روحا نیان

مجموع مثنوی به‌اندازه‌ی بیست و پنج هزار و ششصدو سی دو بیت‌است درشش دفتر و به‌قول شیخ بهاالدین عاملی این مجموعه‌ی نفیس به منزله‌ی قرآن درزبان پهلوی است وآن را جمع کثیری از مشاهیر عرفه و فضلا شرح‌ها نوشته و یا مشکلات ابیات و معضلات کلمات آن را تفسیر و توضیح کرده اند وجمعی دیگر قسمتهایی مختلف ازاین منظومه برگزیده و عده‌ای ازمثنوی — گویان‌هم نظایر وامثالی درمقابل آن ساخته اند . راجع به تراجم احـوال خود مولوی و خلفای ایشان وتاریخ تاسیس این سلسله و آداب طریقه‌ی‌سیر سلوک آنان و شروح آثار وافکار مولوی و مولویان‌نیز کتب زیادی تالیف‌شده است بعضی ازآن‌ها را برای استحضار خاطر متتبعین به طور اختصار اشا ره نموده و نظایر آن هم درجای خود ذکر خواهد شد :

۱) سلطان‌ولد پسر مولانا اول کسی است که شرح حال پدر خود وبعضی ازندما وخواص آن بزرگوار را درمثنوی‌مشهور بو"ولدنامه" به نظم آوردها ست . نسخه‌یی ازاین در نزد نگارنده ونسخه‌ای دیگر درکتاب خانه‌ی مجلس ملی است .

۲) فریدون بن احمد معروف به سپهسالار هم که چهل سال درمجالس و محافل حضرت مولوی حاضر ونظر بوده است مناقب مولوی را بطوراختصار تافوت عارف چلبی (۷۱۹) نوشته که با "الموزخ المناقب" افلاکی به‌سـال ۱۳۱۹ درکانپور چاپ شده و نایاب است . ترجمه‌ی ترکی آن نیز درسنه ی ۱۳۳۱ به طبع رسیده است .

۳) شمس‌الدین احمد افلاکی از مریدان عارف چلبی هم به اشـاره‌ی آن مرشد کتابی به‌عنوان "مناقب العارفین و مراتب الکاشفین" درتاریخ ۷۱۸ شروع کرده که مشتمل بر شرح حال سلطان العلما .، محقق ترمذی .، جلال‌ــ الدین ، مولوی ، شمس تبریزی ، صلاح الدین زرکوب ، حسام الدین چلبی ، سلطان ولد ، عارف چلبی ، عابد چلبی . و اسامی اولاد او بوده . کتاب را درسنه‌ی ۷۵۴ خاتمه‌داده‌است . نسخه‌یی ازاین کتاب درمجلس شورای ملی است .

۴) کمال الدین حسین بن حسن خوارزمی (۸۳۹ شهید شده) ازتلامذه‌ی ابوالوفا معروف هم شرحی به عنوان "جواهر الاسرار وزواهرالانوار" بر مثنوی تالیف کرده‌است نسخه‌ای ازاین درکتاب خانه‌های دانشکده‌ی معقول و منقول ومجلس ملی در تهران و درکتاب خانه‌های خدیوی مصر ولالا اسمعیل وعمومی دراستامبول و اود هندوستان وملی پاریس و بریتش موزئوم لندن موجـو د است واین مولف صاحب تالیفات و مثنوی‌ها بوده و در جای خود ذ کر خواهد شد .

۵) سید نظام الدین محمود ملقب به‌داعی الی الله شیرازی (۸۶۷) است که‌حواشی وتعلیقاتی برمثنوی نوشته ونسخه‌یی از این در کتاب خانه‌ی اود هندوستان موجود است .

۶) عبدالحمید بن معین الدین محمد بن محمد هاشم حسینی‌قتا لی رفاعی تبریزی‌هم شرحی به عنوان "کشف‌اسرار معنوی در شرح ابیات مثنوی" نوشته است نسخه‌یی از آن در کتاب خانه های اود هندوستان و بریتش ـــ موزئوم لندن موجود است .

۷) علاالدین علی بن مجدالدین محمد شاهرودی (۸۷۵ــ۸۰۳) معروف

به مصنفک (۱) نیز به زبان فارسی شرحی بر مثنوی نوشته است .

۸) کمال الدین حسین بن العلا البیهقی المدعو به کاشفی هم کتابی به عنوان لباب المعنوی فی انتخاب المثنوی تالیف نموده و درتاریخ ۸۷۵ آن کتاب را مختصر تر کرده است که عده‌ی‌ابیات آن به اندازه‌ی ربع مثنوی بالغ گردیده و به نام لب لباب معنوی و انتحاب انتخاب مثنوی موسوم‌است وآن مکرر در هندوستان چاپ شده متداول و مشهور است .

۹) درویش‌علی بن عثمان الشاسی هم منتخباتی به نام " مفتاح‌التوحید" تالیف کرده است نسخه یی از آن درکتاب خانه‌ی‌ملی پاریس‌هست (تاریخ تحریر ۸۹۴) .

۱۰) ضیاالدین عمر دده معروف به‌روشنی (۲) (۸۹۲)هم شرحـــــی

---

(۱) این‌مولف ازاحفاد امام فخر رازی است چون در اوایل جوانی‌ودر بیست سالگی .شرح ارشاد "را نوشته است و لذا با صیغه‌ی تصغیر معروف شده وکتب‌زیادی‌تالیف‌نموده‌است‌شرح‌مصاح ، شرح‌آداب‌البحث ، شرح‌اماب، شرح‌مطول شرح قصیده برده ، شرح قصیده‌عینیه‌ابن‌سینا ، شرح کشاف ازجمله‌ی‌آن‌هاست انوارالاحداق ، تحفه السلاطین ، التحفه المحمودیه ،. درتاریخ ۸۷۵ هجری دراستانبول مرحوم شده و در گورستان ایوب انصاری مدفونست .

(۲) دده عمرروشنی برادرعلاالدین خلوتی بوده از خلفای سیدیحیی شروانی و سرسلسله‌ی‌طایفه‌ی‌روشنی ها است درسال۸۹۲درتبریز وفات کرده درمحله‌ی مقصودیه‌آن‌جا مدفون‌وصاحب دیوان و مثنوی است ومجموعه‌یی‌هم به عنوان مسکنلک مشتمل بر حکایات وغزلیات نیز دارد نسخه‌یی ازاین در کتاب خانه‌ی خدیوی درمصر و نسخه‌یی دیگر درکتاب خانه‌ی‌لالااسمعیل‌موجود است (دانشمندان آذربایجان تالیف نگارنده)

برمثنوی مولانا نوشته است نسخه‌یی از آن درکتاب خانه‌ی خدیو مصری موجود و درتاریخ ۹۶۹ تحریر شده محتوی ۳۵۸ ورق و هر صفحه از آن دارای ۲۷ سطر است .

۱۱) عبدالرحمن متخلص به جامی (۸۹۸) هم دو رساله یکی درمناقب مولوی و دیگری در شرح دو بیت مطلع مثنوی تالیف کرده است رساله‌ی دوم او دراسلامبول چاپ شده است .

۱۲) علاالدین بن یحیی الواعظ الشیرازی نیز شرحی بـــــر مشکلات مثنوی به نام "ازهار مثنوی وانوار معنوی" به قلم آورده است نسخه‌یی از آن درکتاب خانه‌ی حمیدیه‌ی استانبول دیده ام .

۱۳) ابراهیم دده متخلص به‌شاهدی از مولویان معروف درتاریخ ۹۳۷ صد بیت از مثنوی برگزیده وتسدیس کرده است نسخه‌یی از آن درکتاب‌خانه‌ی ملی پاریس هست .

۱۴) عبدالوهاب بن جلال الدین همدانی معروف به‌صابونی کــه از سخنوران عهد سلطان سلیمان قانونی (۹۸۴–۹۲۶) است کتابی به عنــوان "مناقب خداوندگار" به‌نظم پارسی آورده‌است نسخه‌یی ازآن درکتاب خانه‌ی لالا اسماعیل موجود است .

۱۵) حسن چلبی (۹۴۲) معروف نیز بعض از ابیات جلد اول را به نام "کاشف الاسرار" برگزیده و شرح کرده است (کشف الظنون)

۱۶) مصطفی بن شعبان معروف به‌سروری (۹۶۹) هم شرحی بر مثنــوی نوشته است نسخه‌یی از آن درکتاب خانه‌ی یکی جامع اسلامبول هست .

۱۷) یوسف دده معروف به سینه چاک در تاریخ ۹۸۳ سیصدو شصت بیت ازمثنوی انتخاب وبه‌عنوان "جزیره‌ی مثنوی "موسومش کرده است نسخه‌یی از

آن در کتاب خانه‌ی لالااسماعیل استانبول و نسخه‌ای دیگر درکتاب خانه ی ملی پاریس هست .

۱۸) محمود ملقب به مثنوی خوان که از مولویان معروف است مناقب خداوندگار را درتاریخ ۹۹۸ به‌عنوان "ثواقب" ترجمه به ترکی کرده وآن در سنه‌ی ۱۲۸۱ دراستانبول چاپ شده است .

۱۹) سودی بوسنوی (۱۰۰۰) از مشاهیر ترک ها هم شرحی مدققانه‌بر مجلدات مثنوی نوشته که یکی از مشهور ترین شروح این منظومه می‌باشد .

۲۰) شمعی (۱۰۰۲) از فضلای معروف ترکیا نیز شرح مفصلی برمثنوی نوشته است نسخه‌لی از آن در ۶ مجلد جزو کتاب خانه‌ی خدیوی مصراست .

۲۱) صاری عبدالله از شهزادگان مغرب (۱۰۷۵) متخلص به وعید ی معروف به‌رئیس الکتاب و شارح مثنوی هم شرح مبسوطی درتاریخ۱۰۱۴ بر مثنوی نوشته است جلد اول آن در دو مجلد محتوی هزارو شصت وهفت ورق می‌باشد که هر صفحه‌ی آن دارای چهل و یک سطر است نسخه‌یی از آن در کتاب خانه‌ی خدیوی مصر موجود و نسخه‌یی دیگر هم درکتاب خانه‌ی‌حمیدیه وکوپریلی‌زاده محمد پاشا دراستانبول هست .

۲۲) شیخ اسماعیل دده مولوی انقروی (۱) (۱۰۴۲) که ازفضلا و

---

(۱) شیخ‌اسمعیل آنقروی از مشاهیر مولوی‌هاست غیراز کتب مزبوره‌در متن آثار زیادی تالیف کرده که مصباح لاسرارزبده‌الفحوص‌فی‌نفش القصوص فتوحات غیبیه‌فی‌تدبیر الارواح لحکمیه ایصاح‌الحکم فی شرح هیاکل النور شرح‌قصیده‌التائیه‌لابن‌الفارض‌الحکم المندرجه‌فی‌شرح لمنفرجه مفتاح‌البلاغه ومصباح افصافه ازجمله‌ی آن هاست .

مولفین معروف قرن یازدهم هجری است چندین کتاب دراین باب ها نوشته است منجمله "سماط الموقنین "است درشرح دیباچه‌ی مثنوی و جامع الایاتست درشرح آیات قرآنی واحادیث مثنوی وابیات عربی واشعار مشکله‌ی پارسی د ر اجزای شش گانه‌ی مثنوی ونصاب مولوی است به اندازه‌ی ثلث لب لباب کاز مثنوی انتخاب کرده است " منهاج الفقرا " دراصول طریقه‌ی سلسله‌ی مولویان وحجه السماع است که هردو معا درتاریخ ۱۲۵۶ در بولاق مصر چاپ شده و فاتح الا بیـات است در ۶ جلد که درتاریخ ۱۰۳۹ از تالیف آن فراغت یافته و درسنه‌ی ۱۲۵۱ هجری در بولاق مصر به چاپ رسیده معروف ترین شروح مثنوی است .

۲۳) سید عبدالفتاح حسینی عسکری نیز شرحی به عنوان ز"مفتـاح المعانی" و منتخباتی به‌اسم " درمکنون " تالیف نموده‌است نسخه‌یی از هردو درکتاب ــ خانه‌ی اود هندوستان ونسخه‌یی از منتخباتش درکتاب خانه ی دانشکده‌ی معقول ومنقول تهران موجود است .

۲۴) شیخ عبدالحمید مشهور به شیخ سیواس هم شرحی برمثنوی مولوی نوشته وناقص مانده است ونیز قصیده‌ی میمیه‌ی آن حضرت را که ردیف آن هـا یاانتم است او به ترکی ترجمه کرده است .

۲۵) محمد رضا نامی درسنه‌ی (۱۰۴۹) نیز شرحی بر مثنوی به عنـوان "مکاشفات رضوی نوشته و آن در کشور هند چاپ شده است .

۲۶) سلیمان متخلص به نحیفی (۱۱۵۰) که یکی از سخنوران شهـــر استانبول بوده و درتاریخ ۱۱۰۰ هجری به ایران مسافرت کرده است هرفردی از ابیات دفاتر شش گانه‌ی مثنوی ودفترهفتم منسوب به مولوی را با یک بیت منظوم ترکی ترجمه‌کرده است و مجموع هر دو مثنوی پارسی و ترکی متقابــلا در هفت جزبه سال ۱۲۶۸ با حروف سربی نستعلیق در بولاق مصر چاپ شده

که یکی از نفایس مطبوعات زبان پارسی محسوب می‌گردد .

۲۷) عبداللطیف بن عبدالله عباسی از معاریف قرن یازدهم هجری نیز شرحی به عنوان "لطایف المعنوی "وکتابی دیگربه‌اسم "لطایف اللغه‌مشتمل برحقایق مثنوی وتحقیق کلمات آن نوشته و هردو کتاب به سال ۴و۱۲۹۲ در کانپور چاپ شده است .

۲۸) معین الدین عبید الله خوبشکی چشتی (۱) درعهد شاه‌جهان (۱۰۶۸ــ۱۰۳۷) نیز شرحی به‌عنوان "اسرار مثنوی و انوار معنوی "بر مثنوی نوشته است نسخه‌یی از آن در کتاب خانه‌ی اود هندوستان موجود است .

۲۹) مولانا عبدالعلی ملقب به‌بحرالعلوم نیزشرحی به عنوان "فتوحات المعنوی" براین منظومه درتاریخ ۱۱۱۰ نوشته است نسخه‌یی ازآن درکتاب خانه‌ی بریتش موزئوم موجود و در هند چاپ شده است .

۳۰) محمدشعبان زاده هم کتابی به عنوان مظهرالاشکال فی بیـــان لغات المثنوی در تاریخ ۱۱۱۲ جمع آوری کرده است نسخه‌یی از آن‌درکتاب خانه‌ی چورلیلی علی پاشا دراستانبول هست .

۳۱) اسمعیل حقی پرسوی (۱۱۲۷) که یکی از مولفین معروف وصاحب تفسیر" روح البیان" است نیز شرحی به عنوان روح مثنوی تالیف کرده است

---

(۱) این مولف هندی شروح‌متعدده بر دیوان خواجه حافظ شیرازی موســوم به‌بحرالفراسه وخلاصه‌البحر وجامع البحرین وشرح نزهه الارواح موسوم بــه راحه‌الاشیاح ومخزن‌الحقایق درشرح کنز الدقایق وشرح حرف عالیات ومعارج الولایه که در بیان مشایخ هندوستان است تالیف کرده است .

نسخه‌ای از آن درکتاب خانه‌ی لالا اسمعیل دیده ام .

۳۲) محمدافضل آله‌آبادی (۱۱۲۴–۱۰۳۸) متخلص به‌ثابت از معمرین هندوستان که بیش از پنجاه جلد کتاب مهم تالیف کرده است شرحی هم‌بر مثنوی به عنوان نگاشته است نسخه‌یی ازآن درکتاب خانه‌ی بریتش موزئوم لندن‌هست .

۳۳) ولی محمداکبرآبادی از معاریف هند درتاریخ ۱۱۴۰ هم شرح مشروحی به عنوان مخزن الاسرار تدوین نموده وآن به سال ۱۳۱۲ هجری‌در لکنهو چاپ شده است (۲ جلد)

۳۴) عبدالغنی بن‌اسماعیل النابلسی‌الشهیر بهاستادالاساتید(۱۱۴۳) هم کتابی دراصول طریقه‌ی مولوی ها نوشته است نسخه‌یی ازآن درکتاب خانه‌ی لالااسماعیل هست .

۳۵) شیخ‌مصطفی از مشایخ نامی مولویان قرن دوازدهم هجری(۱۱۴۸) که‌معروف به‌ثاقب دده می‌باشد نیز کتابی به عنوان سفینه‌ی نفیسه‌ی مولویان مشتمل بر مناقب خلفا و رجال این سلسله تالیف کرده است وآن به سال ۱۲۸۳ درمطبعه و هبیه مصر در سه جلد چاپ شده است .

۳۶) سعدالدین سلیمان بن محمد مشهور به مستقیم زاده (۱۲۰۲) نیز شرحی درتاریخ ۱۱۷۱ بر بعضی ابیات مثنوی نوشته وآن را "المواعظ لسنانیه" نام نهاده وکتاب "العقوداللولویه فی طریقه‌المولویه" را نیز او به ترکی ترجمه کرده است نسخه‌یی ازآن درکتاب خانه‌ی لالااسمعیل موجود می‌باشد .

۳۷) اسرار دده از تلامذه‌ی‌غالب دده نیز تذکره الشعرایی درشرح‌حال شعرای‌مولوی‌ها درتاریخ ۱۲۱۱ به ترتیب حروف تالیف کرده است نسخه‌یی ازآن درکتاب خانه‌ی خدیوی مصر موجود و دارای ۲۹۱ ورق است .

۳۸) یوسف بن احمد مولوی هم شرح مبسوطی به زبان عربی در شش جلد به عنوان المنهج القوی لطلاب المثنوی فیمابین سنوات (۱۲۳۰- ۱۲۲۲) تالیف کرده وآن به سال ۱۲۸۹ در مطبعه‌و هبیه قاهره‌ی‌مصر چاپ شده است .

۳۹) حاجی ملا هادی سبزواری (۱۲۹۰) نیز کتابی به عنوان "اسرار مثنوی" به قلم آورده که به سال ۱۲۸۵ در تهران چاپ شده است .

۴۰) بنا به‌نگارش‌حاجی خلیفه یک نفراز مشایخ طریقت کتابی به زبان پارسی به‌عنوان "رساله‌المعنویه‌فی النطبیق بین کلام الشیخ الاکبر والحضره المولویه" نوشته که اولش این‌است " سبحان من‌اثبت حقایق‌الاشیافی حضره علمه‌الازلی "

و در عرض همین سال ۱۳۱۶ شمسی هم دونسخه درتهران به چاپ رسیده که یکی ازآن ها به عنوان شرح حال مولوی تالیف آقای بدیع الزمان فروزان‌فر و دیگری به‌اسم شخصیت مولوی نگارش‌آقای حسین شجره‌می باشد .

بهترین مطبوعات مجموعه‌ی‌مثنوی نسخه‌هایی است که به سال ۱۲۶۴ در تبریز و با فهرست وکشف الابیات به سال ۱۲۹۹ و ۱۳۰۷ در تهران و به سال ۱۳۴۰ دربمبئی و به سال ۱۳۴۴ درلندن چاپ شده اند این نسخه‌اخیر به‌وسیله پرفسورنیکلسون انگلیسی به‌حلیه‌ی‌طبع درآمده و تمام این منظومه‌را او به‌انگلیسی ترجمه ونشر کرده است منتخباتی از غزلیات او را هم آقای هدایت مرحوم درسال ۱۲۸۰ درتبریز به چاپ رسانیده است پرفسورنیکلسون هم منتخباتی از وی بامقدمه‌ی مفیدی به زبان انگلیسی در کامبریج (۱۸۹۸) انتشارداده و تمام غزلیاتش مکرر در هندوستان‌و رباعیاتش هم به سال ۱۳۱۲ دراستانبول چاپ شده است .

رساله‌یی به نظم ونثر مشتمل بر تقریرات و بیانات مولوی نیز هست‌که پسرش‌سلطان‌ولد به عنوان "فیه‌مافیه‌من المعارف والحقایق" (۱) جمع آوری کرده و با رساله‌ی طعارف‌الولدی‌فی‌اسرارالاحدی"(۲) تالیف خود سلطـا ن ولد درتهران به سال ۱۳۳۲ هجری چاپ شده است حاجی خلیفه‌در کشف الظنون" رساله‌یی به عنوان "اسرارنامه" نیز بو وی نسبت داده است ولـــی تاکنون‌دیده نشده است .

جراید استانبول که درهمین روزها از آن شهر به تهران رسیده اسـت مژده و تقریظ‌کتابی را به عنوان " هفت پند‌مولوی" انتشار داده‌اند که‌عبارت از ۱۲۲ صحیفه متن پارسی و ۱۴۷ صحیفه ترجمه‌ی ترکی آن پندها و دارای ۱۰۸ صحیفه مقدمه و شرح حال مولوی است .

بهاالدین محمد معروف به‌سلطان العلما (۶۲۸) پدر مولوی به واسطه‌ی تکدر خاطر باتمام خانواده و سیصد نفر از معتقدان و مریدان به عزم‌زیارت کعبه از بلخ از راه نیشابور حرکت کرده تا دارالسلام بغدادرفت ومدت یــک ماه درآن شهر تفسیر بسم الله فرمودند تا از تقدیر کردگار عزیمت حجاز افتادوازحجاز به‌طرف شام عبور فرموده به‌ارزنجان آمدند و یک شب درخانقه عصمتیه ی تاج ملک خاتون‌که عمه‌ی‌سلطان علاالدین بود نزول فرمود ند خاتون ملک سعید فخرالدین (بهرامشاه)انارالله برهانه خدمات پسندیده

---

(۱) نسخه‌یی‌خیلی قدیمی به‌همین‌عنوان ازاین کتاب درکتاب‌خانه‌ی حمیدیه موجود است .

(۲) نسخه‌یی ازاین کتاب به همین عنوان که نوشته شده است درکتاب خانه‌ی حمیدیه استانبول ونسخه‌یی دیگرنزد نگارنده موجوداست .

به‌جای آورد والتماس نمود که آن جایگاه متمکن گردد قبول نفرمود و بزودی روان گشت و به آن شهر اززنجان رفت و فصل زمستان آن جا اقامت فرمود خاتون ملک آن جایگاه خانقاهی انشا کرد مدت یک سال کمابیش آن جایگاه ساکن بودند ملکه اسباب ملازمان به تمام مرتب می داشت بعداز آن به طرف روم نهضت فرمودند به شهر قوینه رفت حضرت خداوندگار تا آن‌وقت به سن چهارده سالگی بوده است (۶۱۸)

مولانا جلال الدین محمد مولوی روز یک شنبه ششم ربیع الاول سنه‌ی ۶۰۴ در بلخ قدم به عالم وجودنهاد و مدت ۶۸ سال به‌وجود پرجود حضرت خویش اهل جهان را مشرف گردانیده و روز یک شنبه درفصل دی خامس جمادی الاخری سنه‌ی ۶۷۲ به وقت غروب شمس به جوار رحمت رب رحیم پیوسته است . اسناد خرقه وتلقین حضرت وی بواسطه‌ی محقق ترمذی پدرش سلطان العلما بهاالدین ولد تا حضرت رسول (ص) اتصال یافته محقق ترمذی ازطرف پدر به‌اتابکی حضرت خداوندگار منسوب بوده و بعداز تحصیل علوم رسمی روزی حضرت وی را به خطاب فرمود که ای جان و نور دیده‌ام اگر چه درعلوم رنج ها بردی وانگشت نما گشتی اما بدان که ورای این علوم علمی دیگراست خداوندگار را به‌تحقیق رغبت فرموده طریق سلوک را وآداب مشایخ تلقین کرد حقایقی که از پدرشان تحقق کرده بود بدیشان تقریرکرد و مدت نه سال تمام صحبت فرمودند و معارف سلطان العلما (۱) را هزار نوبت به خداوگا ر

---

(۱) معارف سلطان" العلما کتابی است مشتمل بر تقریرات مشارالیه نسخه‌یی ازآن که در سنه‌ی۹۲۷ تحریر شده و دارای ۱۳۸ ورق و هر صحیفه‌از این ۱۳ سطراست درکتاب خانه‌ی خدیوی مصرموجوداست .

اعادت کردند تا آنچه سر توحید ومعرفت بود کماینبغی به تحقیق رسانیده به‌عمل آوردند (۱)

حضرت مولوی پس از اخذ تربیت نظری از شیخ عطار ومطالعه‌ی "اسرار نامه‌ی" اووحل دقایق معارف پدرش سلطان العلما واقتباس حقایق انوارمعرفت از محقق ترمذی ومصاحبه ومبادله‌ی افکار باحضرت محی الدین عربی وسعد الدین حمودی چهل و دو سال رفته از عمر خویش ناگاه به ملاقات شمس الدین تبریزی (۲) نایل آمده و از تلقینات و ارشادات آن بزرگوار آتشی در نهاد وی فروزان گشته واز حرارت آن آفتاب نور و معرفت شیفته وحیران با جذبه و عشق سرشاری پا به‌دایره‌ی رقص و سماع و دوران می‌گذارد و تاآخرین نفس حیات و زندگانی خود غزل‌های پراز سوزش و هیجان و مثنوی های مملو از شوروغلیان می‌سروده‌است پانزده سال پس از غیبت وغروب شمس حقیقت اشعار زیرین را در وصف و تعریف آن‌جناب چنین فرموده‌اند.

شمس درخارج اگر چه هست فرد — می‌توان هم مثل او تصویر کرد

شمس‌جان‌کو خارج آمداز اثیر — نبودش‌درذهن‌و در خارج نظیر

شمس تبریزی که نور مطلق‌است — آفتاب‌است وزانوار حق است

واجب‌آمد چون‌که آمد نام او — شرح کرد رمزی از انعام او

---

(۱) شرح حال فوق به‌طور اختصار عینا از مناقب فریدون سپهسالار نقل شده است.

(۲) ترجمه‌ی‌حال‌شمس‌الدین تبریزی‌مشروحا در دانشمندان‌آذربایجان تالیف‌نگارنده نوشته‌شده‌است بدان‌جا رجوع شود.

این نفس جان دامنم بر تافته‌است	بوی پیراهان یوسف یافته است
از برای حق صحبت سال هــا	باز گو خالی از آن خوشحال‌ها
تا زمین و آسمان خنــدان شــود	عقل و روح و دیده‌صدچندان‌شود
آفتابی‌کز وی این عــالم فروخت	اندکی گربیش ناید جمله سوخت
فتنه و آشوب و خون ریزی مجــو	بیش‌ازاین‌از شمس تبــریزی مگو
این ندارد آخر از آغـــاز گــو	رو تمام آن حکایت باز گــو

(۳۶) الشیخ مشرف الدین مصلح بن عبدالله السعدی الشیرازی‌است که مثنوی بوستان را درتاریخ ۶۵۵ به نام ابوبکر سعد بن زنگی به اندازه ی چهار هزار بیت در بحر متقارب موزون فرموده که یکی از شاهکارهای‌اواست اگرچه‌بعضی‌ازشعرا درمقابل‌این منظومه جواب ها گفته ونظیره ها ساخته‌اند ولی‌هیچ‌یک از آن ها مطبوع طبایع و مورد پسند و مطلوب عموم واقع نشده

و شهرت نیافته است به همین مناسبت می باشد که صاحب"خلاصه‌الاشعار"
گفته است جمیع اشعار را می‌توان جواب گفت الابوستان شیخ که مقدور بشر
نیست واین حکایت و جیزه در دو بیت گلی از بوستان او است .

یکم روز بر بنده ای دل به‌سوخت   که می گفت و به فرماندهش‌می‌فروخت
ترا بنده از من به افتد بسی   مرا چون تو خواجه نباشد کشی

قدیم ترین مطبوع بوستان ترجمه‌ی هولاندی اوست که به سال ۱۰۹۹
هجری درآمستردام به طبع رسیده و پس از آن مکرر به زبان های دیگر هم
ترجمه و چاپ شده است متن پارسی آن به سال ۱۲۳۹ درکلکته (با چاپ
سنگی) ودر۱۲۴۷ درتبریز (سربی) زینت بخش علم مطبوعات گردیده ودر
اواخر نسخه‌یی هم درکابل ازروی خط میر عماد عکس گرفته و انتشارداده‌اند
وبهترین شروح آن شرحهایی است که ازطرف میرافضل‌ثابت الله‌آبادی و

به‌جواب آن پرداخته ولی تحریرات هیچ یک از آنان رواج نیافته است میرزا جانی تبریزی از دانشمندان قرن دهم هجری که صاحب تالیفات است شرحی قریب به سه هزار بیت برآن دیباچه نوشته دقایق کلام وحقایق توحید را در آن وجیزه بدیعه به نیکوترین بیانی تفسیر کرده وتوضیح داده اند روضه خلد (۷۳۳تاریخ تالیف) مجدالدین خوافی نگارستان (۷۳۵تاریخ تالیف) معین الدین جوینی بهارستان (۸۴۰ تاریخ تالیف) عبدالرحمن جامی و نگارستان (۹۴۰تاریخ تالیف) کمال پادشازاده هم برجسته ترین تقالید این کتاب بوده و درموقع مطالعه و مقایسه‌ی فصاحت و بلاغت گلستان به خوبی واضح وآشکارا می‌گردد.

درممالک ایران و هند وترکیه کتاب گلستان را شروح زیادی درالسنه ی ثلاثه نوشته‌اند که نسخ غالب آن‌ها درکتاب خانه ها موجود و بعضی ازآن‌ها به‌طبع رسیده است اولین مطبوع متن پارسی آن‌کتاب نسخه یی است که به خط نسخ با ترجمه‌ی لاتینی ژانتیوس به‌سال ۱۰۶۱ هجری درآمستردام و در ۱۲۲۱ به وسیله‌ی فرانسیس کلادوین متن پارسی آن درکلکته و در۱۲۲۳ به وسیله‌ی همان شخص باترجمه‌ی انگلیسی درلندن ونیز در۱۲۲۲ به وسیله‌ی جیمس دومولین درکلکته و به سال‌های۱۶۴۳و۱۲۴۷ و ۱۲۴۹ سه بارباحروف سربی نستعلیق درقاهره‌ی مصر ونخستین مرتبه در اوایل سال ۱۲۴۴ باحروف سربی درتبریز و در۱۲۹۱ به خط میرزا آقاخان صاحب قلم دراستانبول‌ودر ۱۳۰۲ به خط اختراعی ملکم خان درلندن و در۱۳۲۴ و۱۳۵۱ و۱۳۵۶ در تهران به قالب طبع درآمده اند و از شروح آن کتاب شرح ترکی سودی (۱۲۴۹) شرح پارسی عبدالرسول قریشی (۱۲۶۴) و خیابان گلستان آرز و (۱۲۶۷) در استانبول ولکنهو چاپ شده است.

کتاب گلستان پنجاه و پنج مرتبه به‌السنه‌ی مختلف ترجمه و نقل شده قدیم‌ترین آن ها ترجمه‌ی لاتینی و هولاندی است که به سال های ۱۰۶۱ و ۱۰۹۹ درآمستردام و ترجمه‌ی آلمانی اولئاریوس است که در سال ۱۰۶۴ در هامبورگ و ترجمه‌ی عربی جبرائیل بن یوسف الشهیر بالمخلع (۱) است که به سال ۱۲۵۸ در مصر چاپ شده اند و از ترجمه های فرانسه هم تراحم موسیوسمات ودفرمری که شایان مطالعه می باشند درتواریخ ۱۲۵۰و۱۲۷۵ در پاریس به‌طبع رسیده‌اند آقای سمات که یکی از اعضای انجمن آسیایی فرانسه درپاریس بوده است کتاب گلستان را با تعلیقات ادیبانه‌ای پراز تحقیقات و تدقیقات به نام لوی فیلیپ پادشاه فرانسه ترجمه کرده و درمقدمه‌ی این کتاب چنین گفته است "سعدی به‌واسطه‌ی مسافرت ها و گردش جهان ومصاحبه با اهل خبره و دانشوران و مطالعه درحوال و عادات ملل واقوام و تتبع رسایل وکتب گذشتگان دارای ذهن صاف و ذوق سرشاری گشته حکایات شیرین ودلچسب پرازنوادر و امثال لطیف واشعار نغز و رقیق واندرز های حکمت‌آمیزی به قلم آورده است که همواره بکر و پرمغز بوده و هرگز کهنه و منسوخ نمی شوند همان طورکه مطالعه‌کنندگان آثار وتالیفات ادیب شهیر وفیلسوف بی نظیر مونتنی فرانسوی متخلق بهاخلاق حمیده گردیده و ملاحظه‌کنندگان قصص وحکایات لافونتن معروف مدیر و محتاط می‌شوند به همان اندازه هم خوانندگان حکم وامثال فیلسوفانه‌ی این استاد زبر دست متمتع و متلذذ

---

(۱) جبرئیل دمشقی که درسال ۱۲۶۸ مرحوم شده است یکی از ادبای آن عهد بوده و در ترجمه‌ی گلستان به عربی دادفصاحت وبلاغت داده‌نثر را به‌نثر ونظم را به نظم ادا نموده ومقدمه‌ی شایان تقدیری برآن‌کتاب نوشته‌است .

می‌گردند مانند این تمثیل که در اواخر باب هفتم گفته است :

من‌کان بین یدیه ماا شتهی‌رطب   یغنیه ذک عن رجم العناقید

ومثل این بیت که دراواخر کتاب بیان کرده است :

هزاربارەچراگاەخوش‌تر از میدان   ولیکن‌اسب ندارد بدست‌خویش‌عنان

ومانند این حکمت که در اوایل باب هشتم اظهار کرده است .

"هرآن سری که دارای بادوست در میان منه چه دانی کەوقتی دشمن گردد . "این‌حکمت‌اخیررافریدالدین‌عطارقبل از سعدی در "پندنامه‌ی"خود چنین منظوم کرده اند :

تابماند رازت ازدشمن نهان   سر خود با دوستان کمتر رسان

وهمین پند و موعظه درانوار سهیلی بایک اختلاف جزئی چنین نوشته‌شده است :

"درصورتی‌که‌تواسرار خود نگاه نمی داری چگونه از دیگران نگهداری آن می خواهی . "

اگر چه غالب پندها و اندرزهای سعدی در نزد اشخاص مطلع و خبیر مشهورومتداول‌بوده‌وهست‌ولی آن سخن پرور و شیرین زبان بایک شیوه‌ی شیوایی تجدید مطلع کرده و برآن ها لباس برازنده‌یی پوشانده است کەدر موقع‌خواندن‌وشنیدن به‌کلی تازه و نو جلوه نموده و جالب توجه عموم‌واقع می‌شوند و به همین جهت می‌باشد که ترجمه و نقل آن‌ها به یک زبان دیگر آن‌لطافت‌وشیرینی اصل‌را نداشته‌ونخواهد داشت و لذا آنان که ترجمه‌یی را درصورت‌مقایسه‌وتطبیق‌با اصل یک اثر به اندازه‌ی پشت و روی یک قالی پر قیمت متفاوت می دانند راه مبالغه و اغراق گویی رانپیموده و ذیحق می‌باشند .

ترجمه‌ی حال حضرت شیخ در بسیاری از کتب نقل و ذکر شده است نگارنده به شرح حالی که جنید شیرازی (۷۹۱) درکتاب "شدالازارفی خط الاوزارعن‌زوارالمزار"نوشته وکتاب خود را با نام نامی آن بزرگوار خا تمه داده است اکتفا نموده و عینا دراین جا نقل می‌نماییم (۱)

"الشیخ‌مشرف‌الدین‌مصلح بن عبدالله السعدی‌الشیرازی‌کان من‌افاضل الصوفیه‌المجاورین فی بقعه‌الشیخ الکبیر ابی عبدالله ذاحظ نام من العلوم ونصیب وافر من الاداب مرتاضا مجاهد اللنفس قدفتح الله علیه آداب المعرفه‌من بدایه امره فکان بتکلم فی الاحوال المختلفه والاوصاف المتفرقه و اکثراشعاره‌فی‌واقعات‌الطریق وآفات السالک‌و کلامه ظاهر یحتظی به‌العوام و باطن یدرکه اولو الفطن والافهام موزون بمیزان اهل الطریقه مکنونه فیه اسرار الحقیقه قدسافر البلاد و جال فی الاقالیم وحج بیت الله تعالی‌مرارا ماشیا ووقعت له وقایع ودخل بیت الاصنام بسومنات فکسرالصنم الاکبربها و رای الشیوخ الکبار وادرک اولیا الله کثیرا وصحب الشیخ شهاب الدین عمر السهر وردی وکان معه فی السفینه وقیل کان یسقی الماء بیت المقدس وبلادالشام مده‌پدیده حتی رای الخضرعلیه‌السلام فارواه من زلال‌الافضا ل والانعام ولمار جع الی شیراز استقامت احواله واعماله وادرک من‌الکرامه مالایدرکه امثاله ونال جاها رفیعا وعزا منیعا و انخذ خانقاها بطعم فیه الفقراء والمساکین ویقصده طوایف المسلمین ینال رواتب احسانه الخواص

---

(۱)نسخه‌یی ازاین کتاب در نزد نگارنده موجود واین شرح حال ازآن جا اقتباس‌ونقل شده‌است . پسر مولف این کتاب را به فارسی ترجمه کرده‌است نسخه‌یی ازآن هم در دانشکده معقول ومنقول هست .

والعوام ویصیب من سماط انعامه الطیر والوحش والانعام وجری بینه و بین الامیر اصیل الدین عبدالله شیئی فرای الامیر فی منامه ان رسول الله(ص) یعاتبه علی ذلک فلما انتبه جاء الی الشیخ فاعتذر الیه واسترضاه وله کرامات جرت بها الالسنه وملأت منها الامکنه توفی فی سنه احدی وتسعین وستمائه دفن فی صفه خانقاهه العالیه ومن جمله ابیاته السائره اللتی الاخط فیها حالی وکانه ینطق بها عن لسان عجزی وابتهالی :

زهی نمی‌برم وچاره‌نمی‌دانم	به‌جز محبت مردان مستقیم احوال
مگرکه صدرنشینان بارگاه‌قبول	نظر کنند به بیچارگان صف‌نعال "

(۳۷) فخرالدین ابراهیم بن شهریار متخلص‌به عراقی است که‌مثنوی "عشاق‌نامه" را به نام صاحب دیوان در بحر خفیف به‌اندازه‌ی هزار بیت موزون‌ساخته و درآن جا گفته است :

از عـراقی سلام بر عشاق	آن جگر سوختگان سر فراق
آن غریبان منزل دیبا	آن عزیزان جنت المـاوی
محرمـان سراجه‌ی‌قدسی	لوح خوانان سرنه کرسی
سالـکان طریقه ی علیـا	راه داران جاده‌ی سفلـی
شاهبازان در قفس‌مانده	پیش بینان باز پس ما نده
از حدود وجود گمگشته	وزعقول و نفوس بگذشته
هم‌چوپروانه‌زاشتیاق‌رخش	خویش‌تن‌را فکنده درآتش
جان‌اناالحق‌زنان برسردار	فارغ‌ازجنت و گذشته ز مار
علم اتحاد بر بسته	لشگرآز و خشم بر بسته
من و بیخ خیال بر کنده	گشته‌آزادوهم چنان بنده

عراقی درحدود سنه‌ی ۶۰۰ هجری درقریه‌ی کومزون (۱) عراق زاییده و هفده ساله درهمدان حوزه‌ی تدریس‌داشته است از آن شهر به هندوستان و شهر مولتان رهسپار شده ومدت ۲۵ سال در صحبت شیخ بهاالدین زکریا به‌سربرده‌وداماد وی‌گردیده‌وپس از فوت آن بزرگوار درتاریخ ۶۶۶برمسند خلافت نشسته‌وازآن جا به زیات حرمین شریفین تشرف حاصل نموده است درموقع مراجعت ازمکه ی‌معظمه به شهر قونیه وملاقات معین الدین پروانه‌ی روم رفته وپس از کشته شدن (۶۷۶) وی به مصر نیز رفته‌و از طرف سلطان آن مملکت به مقام شیخ الشیوخی ارتقا یافته است بالاخره پایان عمر را در دمشق گذرانده‌و درآن جا اوایل شهر ذیقعده‌ی سال ۶۸۸ به مرض ماشرا (۲) مبتلا و درهشتم همان ماه داعی حق را لبیک‌گفته درمقبره صالحیه نزدیک مرقد شیخ محی الدین العربی و اوحد الدین الکرمانی دفن شده است . کبیر الدین محمد (۷۰۰) پسر عراقی نیز درآن بقعه مدفون است .

کلیات قصاید وغزلیات ورباعی و مثنوی آن نماینده‌ی راه حق به‌سال ۱۳۲۶ درکانپورهند چاپ شده وآن مشتمل بر ۲۴۴ صحیفه متوسط می‌باشد بعضی ازقصاید او در مدایح بهاالدین زکریا و برخی دیگر در اوصاف شیخ صدرالدین قونیوی است لمعات راهم پس از استماع فصوص الحکم ازآن عارف بالله درقونیه به قلم آورده که لمعاتی از بوارق حقایق آن مجموعه بوده‌ومورد تحسین استاد قونیه‌واقع شده‌است لمعات را شرح هانوشته‌اند :

---

(۱) گومزون حالیه همان دهی است که صاحب نزهه القلوب گومجان‌ضبط نموده اندو آن‌قریه فیمابین همدان و سلطان‌آباد واقع شده است

(۲) ماشرا کلمه سریانی است که‌عبارت‌ازورم دموی و باد سرخ می باشد .

"ضواللمعات" صاین الدین علی اصفهانی و"اشعه اللمعات"عبدالرحمن جامی‌و"لمحات اللمعات" یار علی شیرازی ازجمله‌ی آن هاست .

(۳۸) بها الدین احمد معروف به سلطان ولد پسر مولانا جلال‌الدین مولوی است که مثنوی ولد نامه را به سال ۶۹۰ در بحر خفیف و رمل موزون ساخته وآن مشتمل به شرح حال مولوی و شمس الدین تبریزی و بعضی‌ازندما وخواص‌آن‌حضرت بوده و بسیاری از اسرار و معارف تصوف را در آن مجموعه مندرج داشته وآن منقسم بر سه قسمت است ابتدا نامه(در بحرخفیف) ، انتهانامه، رباب نامه(دربحر رمل) در این قسمت اخیر ۱۵۶ بیت شعر به زبان ترکی و ۲۳ بیت شعر هم به زبان یونانی گفته است دیوانی نیزدارد و کتابی دیگر به عنوان "معارف الولدی فی اسرارالاحدی"تالیف کرده است که درتاریخ ۱۳۳۲ در تهران بارساله‌ی" فیه مافیه" چاپ شده است .

سلطان ولد درقصبه‌ی لارنده(۱) درتاریخ‌روزشنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول سال۶۲۳ تولد یافته و درآخر شب شنبه دهم رجب سنه‌ی ۷۱۲ هشتادو نه ساله به رحمت خذانایل گردیده درمقبره‌ی پدر خود حضرت مولوی مدفون است .

۱ـ قصبه‌ی لارنده درتاریخ ۷۰۰ هجری به‌سبب تشکیل دولت قرمان ازطرف قرمان بن نورصوفی درآن‌ناحیه به‌نام‌آن سلسله شهرت یافته وآن به فاصله‌ی ۵۷ کیلومتر درجنوب شرقی قونیه واقع شده است وهم‌اکنون ایل قرمان‌درآن ناحیه و توابع آن جا اقامت داشته و ۸ نفر ازآن‌ها صد و هفتاد و یک سال (۸۷۱) درآن سامان حکمرانی کرده اند .

(۳۹) نجیب الدین جرباد قانی است که مثنوی "بشر و هند" را در بحر هزج مسدس مقصور موزون ساخته و این چند بیت در نعت حضرت رسول از آن جا است.

بر درگه او سپهر طاقی — از لشکر او قمر "وشاقی"

درهر نظرش هزار فتوی — درهر نفسش هزار تقوی

نجیب الدین از سخنوران قرن هفتم بوده مداح امرا قلعه‌ی و شاق است وآن قلعه‌یی است در ولایت نطنز که در اول آن را کمرت گفتندی چون امیر و شاق بر آن جا حاکم شد به این عنوان معروف گشت چنان که همین شاعر درحق آن جا گفته است .

چه سرکشی که بهرصبح‌دم به‌گاه‌طلوع — درآید از کمرت پای آفتاب به‌سنگ

درکتاب‌خانه‌های اود هندوستان و بودله‌ی‌اوکسفورد و بریتش موزئوم لندن دیوانی از این شاعر گلپایگان موجود و درحدود دوهزار بیت‌می‌باشد .

۱۴

وامق وعذرا

وامق وعذرا
========

تربیت (قسمتی‌ازافسانه‌های‌ایران)

ازتاریخ ادبیات ایران تاءلیف آقای

افسانه‌ی" وامق وعذرا " نیز از جمله حکایات معروف زبان پارسی‌است ولی در اصل ومنشا آن قصه اختلاف کرده‌اند بعضی آن را مانند " منیژ ه و بیژن "و "ویس و رامین" از افسانه های قدیم ایران می‌شمارند و دلیلشان منحصر به روایتی است که دولتشاه سمرقندی منظو مه‌یی ازاین حکایت را به زبان پهلوی ذکر می‌نماید که به نام انوشیروان تالیف شده ونسخه‌یی از آن افسانه درعهد عبدالله بن طاهر فرمانفرمای خراسان (۲۳۰–۲۱۳) وجو د داشته است .

برخی از ارباب ادب گویند اصل آن قصه مثل "عروه‌وعفرا" .و "لیلی ومجنون" از جمله افسانه های عرب است و نسبت ابداع آن را به سهل بن هارون که یکی ازمشاهیر رجال عهد مامون (۲۱۸–۱۹۸)است می‌دهندو به عقیده آنان مشارالیه از جعالین قصص و روایات عربی در قرن دوم هجر ی بوده و بنا به روایت ابن ندیم درکتاب" الفهرست" قصص " ثعله و عفرا " و "نمر و ثعلب" و " وامق و عذرا " از جمله تالیفات او ست دراین صورت

کتابی به‌عنوان " وامق و عذرا " قبل از وی کسی دیگر ننوشته و نسخه‌ی پارسی آن ازعربی ترجمه شده است .

جمعی دیگرعقیده برآن دارندکه افسانه‌ی "وامق و عذرا " مانند قصص "یوسف و زلیخا " و " سلامان وابسال " ازملل‌اجنبی اقتباس شده واصل آن به زبان یونانی بوده است و کلمات عاشق ومعشوق یونانی هم به الفاظ "وامق وعذرا " عربی ترجمه شده است چنانچه درمجمل‌التواریخ والقصص گفته" اندرعهدداراب‌داراب قصه "وامق‌وعذراء "بوده است درزمین‌یو نان و بهری گویند به عهد پدرش" حمدالله مستوفی نیز در" تاریخ‌گزیده" این عاشق و معشوق را از معاصرین اسکندر کبیر می شمارد واز اسامی واعلامی‌هم که درمنظومه‌ی عنصری جریان دارد چنان به نظر می آید که اصل آن قصه‌از زبان یونانی به السنه‌ی شرقی ترجمه ونقل شده است .

ابوالقاسم عنصری برحسب میل سلطان محمود غزنوی سه حکایت از اقاصیص‌قدیمه‌راکه " به عناوین شاد بهر و عین‌الحیوه" و دخنگ‌بت‌وسر خ بت" و "وامق وعذراء " می باشند در بحور متقارب وخفیف به نظم آورده که" بنا به روایت محمد عوفی هریک از آن ها گنج بدایع وخزانه حکم و مستودع معانی دقیق ومجمع امثال رفیق بوده است ولی افسوس که هیچیک ازآن مثنوی ها فعلا موجودنیست مگر ابیاتی ازآن‌ها باقی‌مانده است که‌در فرهنگ ها و رسایل‌اخلاف ومنشات به طریق شواهد و استشهاد آورده اند واسدی طوسی اول کسی است که ازآن مثنوی ها درفرهنگ خود اقتباس‌ونقل کرده است . (۴۵۷)

قصه‌ی "وامق وعذرا " بیشتر ازقصص‌دیگرشهرت‌یافته‌وجالب توجه عموم‌واقع

شده است و به آن‌جهت عده زیادی از شعرا و ادبا به تتبع وتقلید و نقــل ونظم آن قصه همت گماشته وتالیف ها ساخته اند شعیب جوشقانی درشهرت وضیاع آن‌حکایت گفته .

حدیث "وامق‌وعذرا "است‌مشهور بود درهرزبان این قصه مشهور
ولی اول چودانا ی‌نخستــین که‌کلکش کردعا لم شکر آگین
زدانش ازثریا تا ثری بـــو د گهر پیر ای معنی عنصری بود
نیابی زان همه شعر خجسته دراوراق کهن جز جسته جسته
نه از وی هیچکس دارد نشـانی نه در دست زمانه داســتا نی
هماتابوده‌یک دختر درآن حال که دست روزگارش کرده‌پاما ل

ابوریحان بیرونی (۴۴۰–۳۶۲) اول کسی است که قصه‌یی به عنو ان "وامق وعذرا" را به عربی ترجمه کرده و به اغلب احتمال نسخه و مر جــع وی منظومه‌ی عنصری و یا کراریس پهلوی آن قصه بوده و یا هردو بزرگوار از اصل واحد به نظم و ترجمه پرداخته اند .

دولت شاه سمرقندی درتذکره‌ی خود گفته فصیحی جرجانی که ازجمله ملا زمان امیرعنصرالمعالی‌کیکاوس بن اسکندربن قابوس است قصه‌ٔی "وامق و عذرا "را به نظم آورده و بسیار خوب گفته است ومن ورقی چندازآن دیدم ابترو در هوس باقی بودم نیافتم واین بیت را ازآن داستان داشتم نوشتم واو درآن داستان بیان حال خود و ذکر ایام خاندان ملک قابوس می کندو به‌تاسف‌این‌بیت میگوید .

---

(۱) قافیه این بیت غلط است .

چه فرخ وجودی که‌ازهمتش بمیرد به‌پای ولی‌نعمتش

توماس ویلیام بیل درفرهنگ مشاهیر شرق می نویسدکه امیرفرخاری از شعرای‌دوره‌ی‌امیر کیکاوس بن کیخسرو (۶۶۰-۶۰۹) ازسلاجقه‌ی آسیای صغیر قصه‌ی "وامق وعذرا" را به نظم آورده است .

خیلی محتمل است که موضوع مطلب منظومه های فصیحی و فرخاری با منظومه‌ی عنصری یکی بوده و صنایع و بدایع و تشبیهات و تعبیرات شان با هم فرقی داشته اند چون‌هیچیک از آن ها را ندیده ایم به همین قدر اکتفا می‌نماییم .

به‌عقیده‌ی‌نگارنده‌محققانسخه هایی ازافسانه‌ی وامق وعذرای‌عنصری‌تا اواخر قرن دهم هجری در شهر هرات وممالک عثمانی موجود بوده که‌حافظ او بهی " اوبه‌قصبه‌ای‌ست‌درنزدیکی‌هرات "عین‌آن و لامعی عثمانی ترجمه‌ی ترکی‌آن‌را دیده وداشته اند زیرا که‌اولی درفرهنگ موسوم "به"تحفةالاحباب" ابیات زیادی‌ازآن مثنوی به‌طریق شواهد لغات آورده و دومی ترجمه‌ی منثور ترکی آن را به رشته نظم کشیده است .

میرزا سنگلاخ مشهدی در"تذکره الخطاطین"مذکور داشته که‌چند ورقی از منظومه‌ی وامق وعذرای‌عنصری رابه‌خط علاء الدین گلستانه دیده ومشاهده کرده است وچهار نفراز لغویون قرن نهم و دهم هجری که لطف الله حلیمی حسین وفائی ، محمدقاسم‌سروری ،ابراهیم‌شعوری ، می‌باشند مقداری از آن منتوی را نیز در فرهنگ های خود آورده اند .

نگارنده‌ابیات زیادی‌از مثنوی عنصری جمع آوری کرده ام ابیات‌ذیل از جمله‌ی‌آن‌هاست‌که‌مربوطبه اسامی بلادواشخاص‌افسانه‌ی‌وامق وعذرامی‌باشند .

جزیره یکی بد به یونان‌زمین		"کرونیس" بد نام و شهرگزین

"کرونیس" نام یکی از جزائر یونان‌است که "وامق" ازاهل آن‌جابوده است .

که "مکذیطس" آن جایگه‌داشتی		به شاهی دراو تختگه‌داشتی

"مکذیطس" نام پدر وامق است .

یکی دوستش‌بود "ترفان" به‌نام		بسی آزموده به ناکام کام

"ترفان" نام یکی از دوستان وامق بوده که باهم فرارکردند .

بفرمودتا "آسنستان" پگاه		بیامد به نزدیک رخشنده ماه

"آسنستان" نام پدر زن وامق بوده که عاقبت‌الامر در دست وامـــق کشته شده .

اباویژگان ماند وامق به جنگ		نه روی گریز و نه رای‌درنگ

برآن‌راه ازآن دزدجوینده‌نام		یکی‌مهتری بود "پانوش "نام

"پانوش" نام‌رییس دسته‌ی دزدان بود که در زمان وامق‌و عذرا از راه دریا محل عبور ومرور را گرفته وکاروان‌می‌زده‌اند .

به‌افرنجه "افراطش" نامدار		یکی‌پادشاهی بدی هوشیار

"افرنجه" نام شهری بوده که درکنار دریای‌مصر واقع شده و مادرعذرا اهل آن‌جاست و "افراطش" شوهر "نطیش "بوده است که اورا درجنگ عذرا بکشتند .

پدر داده بود ش گه‌کودکی		به "آذارطوس" آن‌حکیم‌مکی

به مرگ خداوند "آذارطوس"		تبه‌کردمرخویشتن‌رافســوس

"آذارطوس" نام مردی است که مادرعذرارا به او داده بودند .

"فلاطوس" برگشت‌وآمد زراه   برحجره وامق نیک خواه

"فلاطوس" نام فرزانه‌یی‌ست که "استادعذرا" بوده‌است .

بد از کینه عذرا چوشیرنژند   بزد دست و چشم " ادانوش"کند

"ادانوش" نام شخصی بوده‌که‌به‌رسالت وایلچی گری‌ازطرف "اندروس" به نزد عذرا آمده بود مشارالیها به خشم و غضب آمده چشم اورا باانگشت بکند .

نه من اندروسم به‌کین و به مهر   نه"هارو" و نه نیز عذرا به‌چهر

"اندروس"مردی بوده است عاشق " هارو" واو درجزیره یی‌ساکن‌بوده وشب‌ها برای ارائه‌ی طریق آتش می‌افروخته است تا "اندروس" به روشنایی آن شنا کرده پیش او می رفته است از قضا یک شب باد وزید وآتش راخاموش ساخت و"اندروس" درمیان دریا گم شده و بمرد .

فکندش به یک زخم گردن زکفت   چوافکنده شد دست عذرا گرفت

ترنجیدعذرا چو مردان‌جنگ   بپیچید بربارگی تنگ تنگ

یکی تیزپائی و"دانوش" نام   گذشت بر او بر بسی گام‌ودام

"دانوش" نام مردی بوده که عذرا را به فروخت .

دل "دمخنیوس" بشد ناشکیب   که درکاز عذرا چه سازد فریب

"دمخنیوس" نام سوداگری‌است‌که عذرا را از" منقلوس" بدزدیدوفرار کرد .

به شد ازپس رنج های دراز   به یک جا جزیره رسیدند باز

کجانام او بود "طرطانیوس"   دراوپادشاه‌نام او "توکیوس"

"طرطانیوس" نام جزیره‌یی‌ست که‌عذرا بدان‌جا افتاد وخلاص‌گردید .

زدریا به خشکی برون آمدند   زبر بر سوی " زیفنون "آمدند

"زیفنون" شهری بوده که عذرا را درآن جا می خواستندبکشند فـرار کرد و برفت .

ابوالقاسم عنصری ملک الشعرای عـهد سلطان محمود غزنوی است و تا آخرعـهد سلطان مسعود زنده بوده فصحا وادبا هریک ازکلمات یکتاو عنصری را موافق سال وفات وی دیده ماده تاریخ او قرارداده وگفته‌اند .

به حین وفاتش زحور وپری   ندایی برآمد که یا عنصری (۴۳۱)

از اواخر قرن نهم تا اواسط قرن دهم هجری چهار نفر ازشعرای‌عثمانی که صاحب خمسه بوده‌اند یکی از مثنویات خود را "وامق وعذرا "نام نهاده‌اند

"غریبی "شاعر درتذکره‌ی خود که به نام شاه طهماسب اول در تاریخ ۹۵۰ تالیف کرده می نویسد که قاضی "سنان‌بن‌سلیمان" از امرای سلطان با یزید خان ثانی (۹۱۸-۸۸۶) و "حمزوی "شاعر از صوفی زادگان" "بور سه" هریک پنج مثنوی گفته اند یکی از آن ها موسوم به"وامق‌وعذرا "است .

درتذکره های دیگر و در"کشف الظنون" می نویسد ."محمودبن‌عثمان لامعی از شعرای دوره‌ی‌سلطان سلیمان ثانی (۹۷۴-۹۲۶) ومعیدی از اهل "قالقاندلن "هریک پنج‌مثنوی گفته اند یکی از آن ها "وامق وعذرا" نام دارد" .

محمودبن عثمان متخلص‌به‌لامعی از اهل بورسه که به واسطه‌ی ترجمه ی کتب عبدالرحمن‌جامی معروف به جامی روم بوده و درسنه‌ی ۹۳۱وفات‌کرده است پنج مثنوی به عناوین"گوی وچوگان" ، "فرهادنامه" ، "ابسال‌و سلامان" "ویس‌و رامین" ، "وامق‌وعذرا" به‌نظم آورده که تمام آن ها به نظر نگارنده

رسیده است و خوشبختانه مثنوی" وامق وعذرای" وی ترجمه‌ی مثنوی "وامق وعذرای" عنصری بوده و درمقدمه‌ی آن چنین گفته است .

سابقابو قصه‌ی خوش منظری   نظم ایدوب یازمش مگر کیم عنصری

رومه دوشمش آخراول حوری لباس   ترکی دیلدن حله‌سین قیلمش پلاس

نه‌معارفدن یتاقی لاله زار   نه‌قوافی دن ایاغی موزه دار

خاکسار وچشمی کوروباشی کـل   خوارو زار و پای‌لنگ‌و دستی شل

"اشبویوز"دن ایدرک یوزبین سکوک خاک‌پاک شاهه ایرمش لنگ ولوک

یعنی شخصی قبل‌از من افسانه‌ی "وامق‌وعذرای" عنصری‌را بدون‌رعایت وزن وقافیه به زبان‌ترکی عثمانی به شکل ساده نقل و ترجمه کرده بود به‌امر سلطان من آن ترجمه را به‌قالب شعر ریخته و به رشته‌ی نظم کشیدم .

چند بیت ذیل درصفت پستان های عذرا از مثنوی لامعی‌است .

اول ایکی پستانه‌قیلدی برنظر   صافدی‌جان چشمی در اول‌ایکی‌گهر

دیدی‌یارب بوایکی‌سمین‌حباب   عالمک عینن‌پو خون ایلر پر آب

بکرز ایکی ماهی درخورشیدفر   آب شیرین دن چقرش‌طشره سر

برنهال‌اوستنده‌ایکی غنچه در   هرنه‌تشبیه‌ایله‌سم یوزاولجه در

از اواخر قرن نهم به بعد موضوع مطلب مثـنوی هایی که به عنوا ن "وامق وعذرا" گفته اند تغییر کرده و هیچ یک ازآن‌ها شباهتی به هم ندارند ومنظومه‌ی هرشاعری افسانه‌ی جداگانه‌یی هستند .

در اواخر قرن نهم هجری شاعری متخلص به "قتیلی" درعهدسلطا ن یعقوب (۸۹۶ــ ۸۸۴) افسانه‌یی به نام "وامق وعذرا" در بحر"لیـلی و مجنون" منظوم ساخته که تمام آن قریب به شش هزار بیت بالغ بوده و

مطلعش این است . (۱)

ای نام تو ورد هرزبانی وی زنده به نام تو جهانی

وامق این قصه پسریکی از امرای قبایل عرب یمن و عذرا هم دختر حمران‌حجازاست که‌سلسله ی‌نسبش به سلاطین کیان می پیوندد ابیات ذیل درصفت کوه ازآن کتاب است .

برمیغ فشانده دامنش خاک تیغش شکم فلک زده چاک

در دامن او مجره رود ی وز بیشه‌ی او سپهر دودی

پیدا نشدی چو سطح‌افلاک از بهر تیممی در او خاک

خرسنگ فتاده میل درمیل گفتی‌گله‌یی‌ست خفته‌ازپیل

کمال‌الدین حسین متخلص به ضمیری (۹۷۳مرده) ازشعرای عهدشاه طهماسب اول شش مثنوی به عناوین " ناز و نیاز " ، "بهار وخزان" ، "لیلی و مجنون" ، "وامق وعذرا" ، " جنه الاخیار" ، "اسکندرنامه" به رشته‌ی‌نظم کشیده جز مثنوی " ناز و نیاز" او ندیده‌ام وازموضوع مطلب "وامق و عذرای" وی اطلاعی ندارم .

امیرابوالقاسم قاضی خلف قاضی مسعود متخلص به"اسیری" از سادات محترم قصبه‌ی ورامین تهران است . خمسه‌یی به عناوین" "خمسه" درمقابل "مخزن الاسرار" و " لیلی ومجنون" و "سبحه‌الابرار" و " خسرو شیرین " و"اسکندرنامه"منظوم کرده‌مثنوی‌اوی" گنج حقایق " و چهارم "وامق‌وعذرا" و پنجم " غزوات پیغمبر" است

---

(۱)نسخه‌ی‌کاملی ازاین‌کتاب‌که‌درسال ۱۲۲۰تحریرشده‌جزوکتاب‌خانه‌ی آقای سیدعبدالرحیم خلخالی است .

دومثنوی اخیر را اثنای سفر مکه‌ی معظمه‌به‌اسم سلطان‌سلیمان‌ثانی "۹۷۴-۹۲۶" نظم کرده است وامق این قصه پسرقاآن شاه‌ساسانی است که درسرحد مملکت ختا سلطنت داشته و قسمت عمده‌ی کتاب در صفت قصرهای‌چهارگانه است که به امروی موافق فصول اربعه‌ی سال برای وامق ساخته اند و ابیات ذیل درصفت دریا از آن‌جا است .

سحرگه برلب دزیا رسیدند	به جایی خرم و زیبا رسیدند
مگو دریا ،خروشان‌اژدهایی	زده حلقه نه سر پیدا نه پا یی
خروش و نعره‌ای و رفته‌تااوج	چو چین اژدها ظاهر براوموج
به‌لب‌آورده‌کف‌چون‌اشترمست	شده کوهانش از امواج پیوست
زآبش هرطرف طبعی‌روان‌بود	هزار انش‌زبان ازماهیان بود
لب وی چون لب‌خوبان‌دلجو	زسبزه‌کرده لب ظاهر خط او
چو وامق رانظر برلجه افتاد	برآورد از دل پر درد فریاد
که‌ای‌بحرازچه‌زین‌سان‌بی‌قراری	به‌گوتلخی وشوری ازکه داری

قصه‌ی وامق وعذرا درتاریخ ۹۵۴و غزوات پیغمبر درسال۹۶۷ به نظم کشیده شده‌اولی را به خط میر علی جامی مورخه‌ی۹۷۱درکتاب خانه‌ی فاتح و دویمی‌را به خط همان‌کاتب مورخه‌ی۹۷۲ درکتابخانه‌ی حاجی حسین آقا نخجوانی درتبریز دیده‌ام مرحوم "اسیری" بعداز سفر مکه به هندوستان‌برای دیدن نواب خان خانان محمد رحیم خان سپهسالار رفته و مدتی درنزد وی به سر برده و درآن جا نیز مثنوی ساخته ، ازآن هاست .

مرایک‌چندلب‌قفل‌سخن‌بود	خموشی پاسبان‌گنج من بود
زبس‌زدشوق‌معنی‌بردلم‌جوش	نمکدان‌سخن‌شدحلقه‌ی گوش

جوان بودم زلیخای‌سخن را گرفتم یوسف خورشید تن را

درتعریف محمدرحیم خان گفته .

جهان‌جز خنده در رویش ندیده جبینش چین درابرویش‌ندیده

نه‌چین‌است‌این‌که‌درپیشانی‌اوست زلال‌چشمه‌ی‌خورشید درجوست

زهر خورشید ایامی که ایا م نگیرد جز به کامت دامن شام

زهی خوبی که‌دردفع‌گزندت گل‌آردبلبل و سوزد سپند ت

معاذالله‌زتیغ جان گزا یت کز و سرهاست غلطان زیر پایت

چه‌ابرست‌آن‌که برقش‌آفتاب ست چه‌برق‌ست‌آن‌که‌خورشیدش‌سحاب ست

ازآن ابرست روی فتح‌گلگون که می‌خندد درون‌گریه‌اش خون

اگر چه مرگ دشمن را برات‌ست ولیکن دوست را آب حیات ست

اسیری درتاریخ ۹۸۲ در "چیناپور" مرده و قبرش درآن جاست .

شیخ یعقوب کشمیری متخلص به"حرفی" (۱۰۰۳مرده) نیز خمسه‌یی به‌عناوین "مسلک الاخیار" ، "لیلی‌ومجنون" ، "وامق وعذرا "و" مقاما ت پیر" و یکی دیگر که درآخر این کتاب اخیر وعده‌ی نظم آن را داده است به نظم آورده اول مثنوی" وامق وعذرا " او این است .

خداوندا حجاب ازپیش‌بگشای به مشتاقان جمال خویش بنمای

واین مثنوی درسال ۱۸۸۹در"لکنهو" به طبع رسیده است .

دراوایل قرن یازدهم هجری شعیب جوشقانی از رجال دوره‌ی شا ه عباس‌کبیرنیز" وامق وعذرا " به نام آن پادشاه در بحر خسرو شیرین‌منظوم ساخته وکتاب را با مطلع ذیل آغاز کرده است .

الهی سخزن اسراربگشای فروغ مطلع انوار بنمای

اشعارمتفرقه ازمقدمه‌ی آن‌کتاب است .

سلیمان حشمت ونوشیروان‌عهد　　که‌طفل امن‌را شد عهد اومهد
شهنشاه جهان عباس غازی　　که شد تیغش قضا را دین تازی
جهان‌بخش‌وجهانداروجهانگیر　　که آمد درجوانی پیر تدبیر

قلم این نامه‌ی نیکو سرانجام　　که نیم شهر شعبان یافت انجام
نهد چون تاج دولت‌برسرآن　　شود تاریخ‌نیم شهرشعبان "۱۰۲۸"
وگرخواهی‌شمار نقد این گنج　　هزارآمدسه‌باروسیصدوپنج "۳۳۰۵"
پی‌این نو رسیده نام لایق　　نمودم "وامق‌وعذرا" موافق

خبرگوی حدیث باستانی　　چنین آرد قلم در زند خوانی
که‌بودازنسل‌دولت‌بخت"اوکوس"　　فلاطون دانشی‌نامش"فلاطوس"
چو شد نخل امید او برومند　　خدا دادش یکی فرزانه فرزند
فزون تر حسنش ازچندوچونی　　چوماه توجمالش در فزونی
چو شیرین‌ساختند اززندکامش　　پدر وامق مقرر کرد نامش

بود درحد مشرق‌پادشاهی　　سکندر دولتی دارا سپاهی
نسب ازتخمه‌ی‌افراسیابش　　نهان درسایه چتر آفتابش
سعادت‌یارو دولت‌رام‌دارد　　قضا قدرت قدرخان‌نام دارد
بود اورا یکی‌پاکیزه دختر　　ندارد غیراز او فرزند دیگر
به‌خوبی‌چهره‌اش‌ماه‌تمام‌است　　به‌پاکی‌چون‌گل‌وعذراش‌نام‌ست

ظهیراصفهانی ازمعاصرین شاه سلیمان‌صفوی "۱۱۰۵–۱۰۷۷" هم نسخه‌یی به‌نام "وامق‌وعذرا" گفته چون ازفنون رمل ونجوم و موسیقی‌اطلاع کاملی داشته لذا از اصطلاحات آن علوم دراشعار خود آورده است قطعات ذیل نمونه‌یی از آن‌هاست (۱)

نهان می‌خواند وامق‌زان پری‌چهر ز تقویم رخ او گردش مهر

بخواند از ابروانش سطر احکام درآن تقویم شمسی فتنه‌ی عام

بجست از خواب محنت باصدا ندوه فروغ مهر تابان دید بر کوه

به‌روی‌ریگ خودرا دیدچون نمل چو اشکال‌طریق افتاده بر رمل

به‌قبض و بسط شکل بیست‌وپنجم دوچشمش‌درپریدن چون دوانجم

چو دید ازاجتماع آن‌خانه‌خارج به‌اسفل‌ماند ازآن‌اعلی مدارج

چو حمره‌چاک میزد برگر یبان کلاه ازسرفکنده هم چو لحیان

نشد ممکن‌صعودش‌نزدبرجیس به خاک‌غم فروشد هم چوانکیس

ظهیراصفهانی منظومه‌ی دیگری به‌ام " منوهر مذموهالت" مانند " نه سپهر" امیر خسرو دهلوی دربحور مختلف به نظم آورده است .

میرزا محمدصادق متخلص‌به "نامی" از سادات موسوی وقایع نگارکریم خان‌زنداست‌و سلسله‌ی وی را تا ۲۰۴ که زنده بوده است به‌قلم آورده (۲)

---

(۱) نسخه‌ی‌ناقصی‌ازاین‌منظومه‌درکتاب‌خانه‌ی‌حاجی‌اسمعیل‌آقای‌میرخیزی‌دیده‌ام

(۲) میرزاعلی‌محمدصفا برحسب‌خواهش‌عزیزخان‌سردار ، نسخه‌ی "نامی" را با نسخه‌ی‌علیرضاکه‌تاسال ۱۲۰۷ نگاشته‌است‌مختصرکرده‌وخودش‌تاآخراین‌سلسله ۱۲۰۹ به‌طور اختصار نوشته و "منتخب‌الحدیقه" نامش‌گذارده‌است .

وپنج‌مثنوی به عناوین "درج‌گهر" ، " خسروشیرین " ، "لیلی‌ومجنون " ، "وامق و عذرا " ، "شاهنشاه نامه‌ی" نادری به نظم‌آورده مثنوی "وامق و عذرا " را با دو بیت ذیل افتتاح می‌نماید .

ای زنامت نامه‌ی "نامی "به‌نام   وی به نامت افتتاح هرکلام

ای زعشقت جمله‌خوبان بی‌قرار   وامق توهم چوعذرا صدهزار

وامق این قصه پسرپادشاه یمن وعذرا نام یکی از دختران خیمه‌نشین‌ها بوده وآخر حکایت به‌فاجعه‌ی الیمه‌یی ختام می‌یابدو وامق وعذرا پس ازوصا ل به آتش عشق سوخته وخاکستر می‌شوند .

چو بپیوست باهم‌آن دویار   نیک بگرفتند هم را درکنار

آتش دل‌شعله‌ناگه‌برفروخت   پیکرزیبای‌آن‌هردوبسوخت

حاجی محمد حسین شیرازی از معاصرین فتحعلیشاه قاجار نیز شش مثنوی به نظم آورده که یکی از آن ها " وامق وعذرا " نام دارد و اول‌کتاب این‌است .

ای به نامت افتتاح نامه‌ها   وی به‌یادت کرمی هنگامه ها

میرزا ابراهیم کرمانی نیز وامق وعذرا انشاء کرده و بعضی قطعات مثنوی درآن حکایت آورده و مثنوی ذیل ازآن جاست .

سحرگه‌چون‌سرشک‌ازچشم‌عاشق   زدریا برکنارافتاد وامق

برآمد چون بهارآن دریکتــا   زمین‌بالید گفتی بر ثریا

چکان‌آب‌ازدوزلف‌آن‌شکرلب   چودرشب دانه‌های‌ناب‌کوکب

یک نسخه‌ی کامل ازاین کتاب را درکتابخانه‌ی برلن دیده‌ام .

درتذکره‌ی "روز روشن" می‌نویسد . ملامحمدعلی‌متخلص به "قسمتی "

ازاهل استرآباد منظومه‌یی به نام وامق وعذرا ساخته است ندیده‌ام

میرزا محمدملک الکتاب شیرازی مرحوم برمثنوی معروف "سوز و گداز"

، " نوعی خبوشانی " چند بیتی افزوده و برخی ابیات از آن کاسته و آن‌را

به نام وامق وعذرا دربمبئی چاپ کرده است .

۱۵

یوسف وزلیخا

مثنوی یوسف و زلیخا

=============

قصه‌ی یوسف و زلیخا ازجمله حکایاتی است که به زبان پارسی نقل شده و قریب به ثلث " سفرتکوین" (۱۴باب) تورات و یکی از سور قرآ ن که مشتمل بر صد و یازده آیت است منحصر به همین حکایت می‌باشد واین قصه که یکی از امهات قصص قوم یهود است علی‌الاشهر درعهد "ریان بن ولید "ازعمالقه‌ی مصرو یا در دوره‌ی‌طوطمس ثالث "از فراعنه یعنی ۳۷ قـر ن قبل‌ازاین در مملکت مصر واقع شده وخداوند جل شانه در توصیف این قصه "نحن‌نقص علیک احسن القصص" فرموده است .

حضرت یوسف پدرش"یعقوب"و مادرش"راحیل"نام داشته و صد و د ه سال عمر کرده است‌ولی اسم زلیخا در تورات و قرآن موجود نیست و د ر تورات فقط زن " فوطیفار" بیان شده که ارباب نفاسیر همین کلمه را به‌شکل "فطفیر" و"اطفیر" نقل کرده اندودرتاریخ‌طبری‌اسم‌زن "فوطیفار"را "رعیل" و در"عرائس‌المجالس" "راعیل‌بنت ر عیاییل" نوشته است در"معالم‌التنزیل"

عرائس المجالس‌للثعلبی‌المتوفی (۴۲۷

معالم التنـذیل‌للبغوی‌المعروف‌بالقراء‌المتوفی ۵۱۰

مجمع البیان‌فی علوم القرآن‌للطبرسی المتوفی ۵۴۰

گفته . " اسم زن عزیز مصر " راعیل " و بعضی گویند " زلیخه" بوده است " در" مجمع البیان " گوید . "لقب راعیل زلیخاست" ابن جوزی از ا بن عباس روایت می کند که . " زلیخا زن عزیز مصر دختر طیمرس پادشاه‌مغرب بوده‌است "بلعمی در‌ترجمه‌ی‌فارسی " تاریخ طبری " می‌نویسد . " او را (عزیز مصر) زنی بود که در مصر از وی نیکو روی تر نبود که مهتر زاده‌یی بود و توانگر و نام او زلیخا بود "

تفصیل این واقعه به طور مشروح و مبسوط در تورات و قرآن ذکر شده واغلب روایات واشعار و ارده در این باب راهم غزالی وابن‌جوزی وانصاری درکتب "بحرالمحبه"و "زهرلاتیق" و " زهرالکمام " جمع و تلفیق‌کرده‌اند طالبین بدان جا ها رجوع نمایند .

درقرن‌چهارم هجری‌قصه‌ی حضرت‌یوسف‌علیه‌السلام باندازه‌یی‌شهرت یافته و مطبوع طبایع رجال آن عصر گردیده است که در مضف آخر آن سه نفر از سخنوران نامی مانندابوالموید بلخی و بختیاری فردوسی آن قصه را به‌نظم درآورده‌اندازوجود دو نسخه ی اول و دوم سراغ نداریم ولی‌فردوسی طوسی هردو کتاب را دیده و درمقدمه‌ی منظومه‌ی خود چنین گفته‌است .

دوشاعرکه این قصه‌راگفته‌اند — به‌هر جای‌معروف‌و نبهفته‌اند (۱)
یکی بوالمویدکه‌ازبلخ بو د — بدانش همی خویشتن را ستو د
پس ازوی‌سخن‌باف این‌داستان — یکی مرد بد خوب روی‌و جوا ن
نهاده و را بختیاری لقب — گشادی براشعار هر جای لب

---

(۱) یوسف و زلیخا طبع اکسفورد

فردوسی علیه الرحمه‌قصه‌ی یوسف را هم‌وزن شاهنامه ساخته وبد ین بیت آغاز مطلب می‌نماید .

الف‌لام راتلک آیات را بخوان تا بدانی حکایات را

بیت ذیل‌ازآن مثنوی درصفت زلیخا بی مثل واقع شده است .

به‌نبال چشمش یکی خال بود که چشم خودش هم به دنبال بود

یوسف زلیخای فردوسی سه بار درهند و یک مرتبه درسال ۱۲۹۹ در تهران و درتاریخ ۱۹۰۸ دراکسفورد به طبع رسیده است .

بنا به روایت دولتشاه سمرقندی عمعق بخارایی (۵۵۱) نیز قصه ی یوسف رانظم کرده است که دردو بحر آن را می‌توان خواند .

جمالی اردستانی (۸۷۹ مرده) نیز قصه مزبور را دریکی از منظومات خود به عنوان مهر افروز بیان کرده و در اول کتاب گوید .

به‌نامت نامه را سر برگشایم که اندرکوی عشقت می سرایم

مولانا نورالدین عبدالرحمن‌جامی نیز یکی از مثنویات " هفت‌اورنگ " را به قصه‌ی یوسف تخصیص داده وکتاب را با دو بیت ذیل افتتاح می‌نماید .

الهی غنچه‌ی امیدبگشای گلی‌از روضه‌ی جاوید بنمای

بخندان‌ازلب‌آن‌غنچه‌باغم وزین‌گل‌عطسه پرور کن دماغم

این مثنوی درسال ۱۸۲۴ در شهر وین و در تاریخ ۱۲۷۹ در تبریز و کرارا درهند به اشکال مختلف طبع شده است .

ناظم هروی‌از مقربان عباسقلی خان شاملو درتاریخ ۱۰۵۸ نیز یوسف زلیخایی‌به نظم درآورده که مطلع کتاب این‌ست .

الهی چون‌سپهرم سینه بگشای دلم طوطی کن وآیینه بنمای

آذر گفته. "ناظم هروی یوسف زلیخایی دارد قابل شنیدن نیست" ولی به عقیده‌ی مولف " تذکره‌ی حسینی "بهتر از او هیچ کس منظومه‌ی یوسف‌زلیخا نساخته است .

درصفت پیر زن ازمثنوی‌هروی‌است .

کهن‌سالی عصایش‌دست مایه	شب مولود گردون بود دایه
زده موی دماغش برشکم‌شاخ	زنخدان‌سینه اش راکرده‌سوراخ
به گرد آسیـای مرگ لـرزان	به‌دوش‌افکنده‌ازپستان‌دوانبان
دوابروموج شیر دو ده‌خورده	دولب یک نیمه نارنج فسـرده
زجام‌کبریای‌عشق مستـان	درآمد درصف یوسف پرستـان
به‌دستش‌مطرب‌آسارشته‌یی‌چند	سرود این نعمه‌ی تاثیر پیونـد
که‌بااین‌مایه‌ام‌گرذوق‌سوداست	نیم‌گستاخ عشقم کار فـرماست
پریشانی‌است‌عاشق‌رابضاعت	دراین‌حج‌نیست‌لازم‌استطاعت

یوسف زلیخای ناظم را درتاریخ ۱۳۲۲ هجری در شهر تاشکند چاپ کرده اند .

عبدالقادر بلادنی در" منتخب التواریخ" می‌نویسد که. "قاسم خان بدخشانی متخلص به" موچی" نیز یوسف زلیخایی در شش هزار بیت‌منظوم ساخته است .

خواجه مسعود قمی که در عهد سلطان حسین میرزا درهرات توطـن داشته سه‌مثنوی‌منظوم ساخته که یکی ازآن‌ها "یوسف و زلیخا" و دومثنوی دیگرش در" مناظره‌ی تیغ و قلم" و " شمس و قمر" است .

محمود بیگ متخلص به سالم که منسوب به ایل ترکمانیه و ساکن تبریز

بوده است یکی از مثنویات خود را " یوسف و زلیخا " موسوم ساخته‌وابیات ذیل مقتبس ازآن‌جاست .

تعالی‌الله‌زناز خوب رویان — مژه‌عاشق‌کش ولب عذرگویان
کشیدن‌خنجرمژگان‌که‌برخیز — گشادن‌غنچه‌ی خندان‌که‌گلریز
به‌ظاهرنقدجان‌دادن‌به‌غارت — نهانی باشفیعان دراشارت
به خون ریزی‌شتابان آشکا را — پی هرکام کردن صد مدا را
به‌چشمان‌ستمگر بیم داد ن — درلطف ازلب خندان‌کشادن
به‌ازصدلطف‌جوری‌کان‌جفاکار — چو گوید رو نرفته خواندت‌بار
هزاران جان‌فدای‌آن‌که‌جانان — کشد وزخنده‌پنهانی دهدجان

میرزا محمدمفیم قزوینی نیز" یوسف و زلیخایی " دارد و بیت ذیل را درشکستگی زلیخا ازاین‌کتاب‌نقل کرده اند .

به راهش خانه‌یی ازنی‌بناکرد — دراین خانه به‌سان ناله جا کرد

این بیت را بامختصری تفاوت دریوسف زلیخای ناظم دیدم نمی‌دانم من باب توارد است و یا زاده‌ی فکر کدام یک ازآن هاست .

لطف علی بیگ آذر (۱۹۵ مرده) نیز یوسف و زلیخایی در دوازده هزار بیت منظوم ساخته و منتخباتی ازآن در"آتشکده‌ی" خود آورده‌است . ازمعاصرین وی عبداللطیف خان شوشتری در" تحفه‌العالم "گفته . " آذر با همه رنجی که درگفتن مثنوی یوسف زلیخا کشید وعمری صرف نظم‌آن‌ساخته و درانشای آن بسی نفس گداخت ولی بالاخره منظور نظر اولی الا بصار

شرح حال محمودبیگ سالم درتذکره‌ی صادقی‌افشار وتذکره‌ی "خیرالبیان" بهارذکرشده‌وغیراز "مهروفا" و "لیلی‌ومجنون" دومثنوی‌دیگرنیزدارد .

نگردید وکسی را به آن التفاتی بهم نرسید" .

میرزا عبدالله شهابی از اهل شوشتر نیز یکی از مثنویاتش حکایت یوسف و زلیخا ست (۱۲۱۲ مرده) ازشعرای دوره‌ی فتحعلی شاه قاجار" حشمت "شاعر نیز درتاریخ ۱۲۳۶ یوسف زلیخایی گفته واولش این است .

الـهی گوهر مقصود بنما		به طور حل تجلایی بفرما

ده نفر از معاریف شعرای عثمانی هم در قرن دهم هجری قصه‌ی یوسف علیه السلام را به زبان ترکی منظوم ساخته اندو هیچ یک ازآن‌ها هنوز به طبع نرسیده است .

۱۶

یک صفحه‌ی مختصر از رساله‌ی قرن

حادیعشر

یک صفحه مختصر

ازرساله‌ی قرن حادی‌عشر

==============

درقرن یازدهم که عده‌ی رجال واعیان آن بیشتر از قرون دیگربوده وآثار و تالیفات آنان بیش از محصول فکر رجال سایر قرن ها است‌چنان‌چه سید علیخان کبیر که خود او نیز از اهل این قرن بوده وآثار و تالیفات نفیسه مانند " شرح صحیفه" و" شرح صمدیه" و" سلوه‌الغریب " و" انوار الربیع "و"کتاب‌التذکره‌فی‌الفوائدالنادره"و " طراز اللغه"وکتاب"الدرجات الرفیعه فی‌طبقات اللامامیه‌من‌الشیعه‌و سلافه العصر فی محاسن اهل‌الدهر" تصنیف فرموده اند دراین کتاب اخیر چنین گفته است .

" اعیان العجم و افاضلهم الذین هم من اهل هذه المائه کثیرون العدد و متوفرون المدد "

(۲) حضرت صائب نیز چنان‌چه درشرح حال مفصل وی ذکر شده‌یکی از مشاهیر رجال و معاریف سخنوران این قرن بوده و قریب به سه ربع آن‌را به رای العین مشاهده فرموده و بسیاری ازممالک عربستان و افغانستان و ایران و هند مانند مکه ومدینه وقونیه واستانبول وکابل وهرات و اکبرآباد و دکن و برهانپور وکشمیر و مشهد و قم و یزد و کاشان و اردبیل و قزوین و تبریز و اصفهان وغیرآن ها را دیده و سیاحت کرده و باسلاطین و ملوک

نامدار و وزرا ورجال آنان وعلما و حکما وشعرا وادبا و بالجمله بافحـول ونوابغ این قرن مهم ملاقات ها کرده و صحبت ها داشته و با اغلب آن‌ها طریق مودت والفت پیدا نموده ومکاتبه ومراسله باهم داشته اند و در این ضمن کتاب ها وکتابخانه های آن عصر را از نظر گذرانیده وسفاین ودواوین سخنوران نامی را دیده ومطالعه کرده وکلمات عالیه و شاه فردها ازفصحـا و بلغا این قرن شنیده و برگزیده و بر بیاض آورده داخل سفینه‌ی خود کرده است . سفینه ویا بیاض صائب قریب به بیست هزار بیت است مشتمل بر مطالع غزلیات ومنتخبات اشعار خود او وزبده‌ی سخنان سخنوران نامی از متقدمین ومتاخرین ومعاصرین صائب که عبارت ازرجال قرن یازدهم می باشند نسخه‌یی ازآن درنزد مدیر محترم مجله‌ی ارمغان دیده ام و دو نسخه نیز درهندوستان سراغ دارم .

مجموعه و یاکلیات صائب قریب به سیصد هزار بیت است ازآن جمله ده دوازده هزار بیت قصیده ویکصدو سی هزار مثنوی درمحاربه‌ی قند هار (۱۰۵۹) وباقی فقط غزلیات است نگارنده صدو بیست هزار بیت ازغزلیات وی دیده ام . قریب به سی هزار از آن به طبع رسیده ونسخه‌ی ممتازی هم به اندازه‌ی هشتادهزار بیت ازغزلیات وی درکتابخانه‌ی آقای آقامیرزا جواد خان ارکانی نماینده‌ی محترم مجلس شورای ملی موجود است .

(۳) میرزا محمد طاهر وحید دراصفهان به ملازمت ایشان رسید ــ "بیاض صائب"

مولانا میرزا محمدطاهر وحید پسر میرزا محمدحسین خان قزوینی یکی

ازفحول قرن یازدهم هجری بوده و بیش ازصائب قرن مشعشع یازدهرا من البدایه‌الی النهایه دیده‌و تماشا کرده واو درعهد پنج نفر ازسلاطین‌صفویه از مشاغل ثباتی و دفتر نویسی و وقایع نگاری به وزارت و صدارت ارتقـــا یافته (۱۱۰۱) وفزون تر از صدهزار بیت نظما و نثرا ازمنشات وتواریخ شاه عباس‌دوم واشعار متنوعه‌ازقصاید وغزلیات و رباعیات ومتنوعه به قلم‌آورده و بیش از یک قـــرن هم عمـــر کرده و در تاریخ (۱۱۲۰) مرحوم شده است .

مولانا صائب صدوبیست بیت از وی در بیاض خود نقل کرده از آن‌ــ ها ست .

در ارباب هنرراچاره‌کردن‌مشکل‌است

صاف نتوان کرد آب گوهر ناصاف را

من‌هیچ نگویم دل دیوانه بزرگ است

خرد است ولی‌صاحب‌این‌خانه‌بزرگست

زیاران‌کینه‌هرگز در دل یاران‌نمی‌ماند

به‌روی آب جای قطره‌ی‌باران‌نمی‌ماند

نیمه جانی که مرا هست رسیده‌است‌به‌لب

ساغر نیمه ی سرشارندیده‌است کسی

چنین گویند که مصرع دوم را شاه عباس ثانی گفته به وحید داد و گفت اگر مصرع مناسبی نرسانی تورا سیاست خواهم کردوحید مصرع اول را رسانیده مورد مرحمت گردید .

(۴) خلیفه سلطان علاءالدین سیدحسین خلف میرزا رفیع‌الدیـــن

محمد مشهور به خلیفه بوده واو ازاولاد امیرقوام الدین مازندانی معر و ف
به میر بزرگ می با شد پد ر بزرگوا ر ش در عهـد شاه عبـــــا س
اول (۱۰۳۴ــ۱۰۴۲) دوسال به صدارت نایل گردید و پسرش درسنه ی
۱۰۱۶ یکی ازدختران شاه عباس "آغابیگم" نام را تزویج نموده و درتاریخ
۱۰۳۳ به‌وزارت خاصه‌ی وی رسیده و تا تاریخ ۱۰۴۲ در سرکار بوده است .
وقتی که شاه صفی شهزادگان صفوی ومنسوبین سلطنتی راکور و نابینا نمود
چهار فرزند خلیفه هم ازجمله آن هابوده و خودش‌هم به‌شهرقم تبعید شد ه
و درآن جـا اقا مت کرده در تاریخ ۱۰۵۵ شـــاه عبـــــــاس
ثانی بعداز قتل میرزا تقی اعتماد الدوله وزارت اعظم را به وی داده و
هشت سال و شش ماه درآن شغل باقی بوده و درتاریخ ۱۰۶۴ مو قع مـراجعت
ازشهرقندهار درشهرا شرف به رحمت ایزدی واصل‌شد .صائب مرحوم قصیده ی
بلندی درفوت وی گفته واین مصرع اخیر ماده تاریخ واقع شده است .
"آه از دستور عالم وای ازسلطان‌علم" ــ ۱۰۶۴

مولانا خلیفه سلطان معروف به‌سلطان العلما حواشی وتعلیقات مفیده‌یی
بر" شرح‌لمعه" و " معالم الاصول" و شرح " مختصر عضدی" و " زبده"ی
شیخ بهایی و غیره دارد . " توضیح الاخلاق " به زبان پارسی درتلخیص
"اخلاق ناصری" نیزازآثار او بوده وآقا حسین خوانساری ازجمله تلامذه‌ی
اوست مصرع ذیل را درتاریخ بنای چهل ستون او گفته . " مبارکترین بناهای
دنیا" . (۱۰۵۷) وهمان جا کنده شده واین رباعی هم ازافکاراوست .

حسن توفزون‌ست به‌گردت‌گردم　　یا درد توکش به‌خون دل‌پروردم
بی‌دردی باشد ار بگویم‌حسنت　　بی‌انصافی است گر بگویم دردم

(۵) میرزا جلال رحمه‌الله دراصفهان به ملازمت ایشان رسیــــد

"بیاض صائب" .

مولانا میرزا جلال پسر میرزا موءمن ازاجلهءی سادات شهرستان و ا ز سخنوران نامی این قرن است یکی از دختران شاه عباس اول "ملک‌نسابیگم" حرم محترم وی‌بوده درتاریخ ۱۰۴۲ که شاه صفی شهزادگان‌را کور کردوبرخی ازاقارب و خویشاوندان سلطنتی را مقید ومحبوس نمود میرزا جلال را نیزاز این حصه بی بهره نگذاشت وچنین گویند که مشارالیه ازاین جهه تخلص "اسیر" برای خودانتخاب کرد و درتاریخ ۱۰۴۹ چهل ساله جهان فانی را وداع‌گفته دیوانش مشتمل بر بیست هزار بیت از قصاید و غزل و مثنوی‌وغیره چاپ شده است .

مولانا اسیر با آن‌که ازتلامذهءی فصیحی هروی بوده ولی ارادت کامل‌به میرزا صائب داشته و باهم صحبت های شیرین دارند ودرحق وی چنین‌گفته است .

باوجودآن‌کهاستادم‌فصیحی‌بوداسیر مصرع صائب تواند یک کتاب من شود

گل‌ازگلشن‌گهرازبحرخیزدصائب‌ازایران

اسیر بی‌دل ازفیض دعای دوستان‌خیزد

شعری چنان‌به‌گوی که‌صائب‌کندقبول

مولانا صائب گفته .

خوشا کسی‌که‌چوصائب‌زصاحبان‌سخن

تتبع سخن میـرزا جلال کنـــد

اشعار ذیل نمونهءی فکر او از منتخبات صائب است .

گرشب وصل تو بی مهتاب باشد خوش تر است

دیدهءی‌شورفلک‌درخواب‌باشدخوش‌تراست

به‌صف آرایی میدان محبت نازم — کشته ومرده‌ی این معرکه تحسین دارد
خاطرم زیرفلک ازجوش دل تنگی گرفت — دامن این خیمه‌ی کوتاه را بالا زنید
شکستی کزدل افتادگان خیزدخطردارد — مبادا شیشه‌یی یارب ازاین طاق بلندافتد

(۶) میرزا مقیم کتابداردراصفهان به خدمت ایشان رسید " بیاض صائب "

میرزا مقیم از رجال سیاسی وارباب اطلاع این قرن بوده در دوره‌ی شاه‌عباس اول به سفارت دکن مامور شده وخوب از عهده‌ی آن خدمت برآمد و درعهد شاه‌عباس ثانی هم ریاست کتابخانه‌ی دولتی به وی محول بوده وآن دارالکتب بیش ازپانزده هزار مجلد درالسنه‌ی ثلاثه عربی و پارسی وترکی کتاب داشته است .

مولانا صائب ابیاتی از وی منتخب و در بیاض خود داخل کرده ازآن‌هاست .

می‌توانی که‌به‌مطلب برسی نازکنی — اگرافشاندن دامن پر پرواز، کنی
زآشیان شده‌ام دل گران ومی‌ترسم — گمان برندکه دنبال دانه‌می‌گردم
باسایه‌ی مارتبه‌ی بی‌هوشی مانیست — حیرانی آیینه‌به‌خاموشی مانیست

(۷) حسن بیگ خروش رحمه‌الله دراصفهان به‌ملازمت ایشان رسید "بیاض صائب ". حسن بیگ تبریزی متخلص به خروش " یکی از رجال سیاسی وارباب حل و عقد دوره‌ی صفویه بوده واین شخص همان ست که ازطرف شاه عباس کبیر به سمت ایلچی گری نزد جهانگیر پادشاه به هند رفته وآن خدمت را به خوبی انجام داده است مشارالیه از متقدمین قدماست و مولانا صائب ۳۵ بیت از او انتخاب کرده رباعی ذیل ازآن هاست .

یک چنددرزهد چواحباب‌زدیم   آخر نقشی به گنج نایاب زدیم
تاسبحه وتسبیح‌وردا برخیــز د   بردیم به میخانه و برآب زدیم

(۸) دراصفهان که به‌د ردسخن رسدصائب

کنون‌که‌نبض‌شناس‌سخن "شفایی " نیست

حکیم شرف‌الدین‌حسن اصفهانی‌متخلص‌به شفایی‌ازحکما واطبای‌معروف این قرن بوده‌بعضی از تذکره نویسان حکیم را به منادمت شاه عباس اول اختصاص‌داده‌وبرخی نوشته اند حکیم باشی آن پادشاه بوده است درتاریخ "عالم آرا " می نویسد شفایی ازطرف شاه عباس‌ملک الشعرای ممتاز ایران لقب داشته اشعار آبدار و معانی بلند و دلنشین در دیوانش بسیار است ولی د ر شیوه‌ی‌هجووهذل‌بیشترصاحب‌قدرت‌بوده است " مولف " میخانه " حکیم‌شفایی را برحکیم سوزنی ترجیح داده و می گوید . " درهزالی سوزنی غاشیه کش او نتواند بود " میر داماد معروف می‌فرموده اند . " شاعری فضیلت حکیم‌شفایی راپوشیده وشعرش راهجا پنهان ساخته است " .

مولانا شفایی یک شاعر حساس وغیور و فوق العاده تند خو و زود رنج بوده‌وهمیشه‌ازرفتار سوء مردم وناملایمات آنان متاثر ومنزجر می‌گشت‌وبدان سبب‌به هجو وهزل می پرداخت . ازجمله هزلیات‌وی یک صد رباعی در ذم و نکوهش"ذوقی اردستانی "است که‌کثافت وزشتی پیکره‌ی دماغ وی بیشترجالب دقت‌مولانا شده‌وتشبیهات تازه و بکر وارد خاطروی گردیده و این یک‌رباعی ازآن‌هاست .

ذوقی ریشت به‌پشم‌ماشی‌ماند   رویت به‌نمد زبد قماشی ماند
بینیت به سنگ سر تراشــی   عینک چو نهی . . . کاشی‌ماند

واز جمله هجویاتش ترکیب بند مفصلی است راجع به مومون خان وزیر که ادبا

وفضلا شرح و توضیح برآن نوشته اند وآن ترکیب بند با دو بیت ذیل شر و ع

می شود .

مومن هللم بازی چملان به کجا رفت با کاری‌پاکاری صد درصد کرمان به‌کجا رفت

خور جین ودف وتنبک وبوق وسک وبزکو اسباب گدایی عزیزان به‌کجا رفت

کلمات مولانا مشتمل برقصاید وغزلیات و رباعیات وترکیب بندها وپنج

مثنوی مفصل ومختصر درمقابل "مخزن الاسرار" و "خسرو و شیرین "نظامی و"حدیقه"ی

سنایی و " تحفه‌العراقین "خاقانی است ویک نسخه‌ی قرابادین "نیز داردولی هیچ

یک از آن ها به طبع نرسیده است .

از جمله قصاید عالی او قصیده‌ی " شینیه" اوست که درجواب خاقانی

گفته و به میرداماد تقدیم داشته و قصیده را به این نحو شروع فرموده اند .

معلم فطرت عالی است من طفل زبان دانش

سبق آیات عرفان گوشه‌ی خاطر دبستانش

مولانا صائب برخی از غزلیات وی را استقبال کرده و بعضی ابیات از

وی نیز در بیاض خود نقل کرده ازآن‌هاست .

این‌جور دیگراست که‌آزار عاشقان چندان نمی کنی که به‌خور تو خوکنند

گفتم به‌حرم محرم‌این‌خانه‌کدام ست آهسته به من گفت که بیگانه کدام ست

دیدی‌که خون‌ناحق‌پروانه‌شمع را چندان امان ندادکه شب راسحرکنـــد

(۹) این آن غزل حضرت رکناست که فرمود .

" پای‌ملخی پیش سلیمان چه نماید"

مولانا حکیم رکن الدین مسعود کاشی ولد نظام الدین علی حکیم‌است

پدر و پسر از مشاهیر اطبای قرن دهم و یازدهم هستندحکیم نظام‌الدین‌در

عهد شاه ظهماسب اول قریب به سه سال درقزوین مشغول بهطبابت اردوی همایون بوده و بعدازآن به زیارت بیت الله الحرام رفته وازآن جا بهکاشان برگشته است و درتاریخ ۹۹۱ بنا به دعوت سلطان محمد خدابنده دوباره به قزوین رفته ومشغول طبابت بوده است اما رکن الدین مسعود پسروی که به "حکیم رکنا" اشتهار دارد درعلم معقول و منقول مهارت کامل داشتهودرعلم طب بالخصوص بهحسب ارث واستحقاق بهتجربه و صداقت موصوف بوده ودر فن معالجات باکمال توضیح و تنقیح به عنوان " ضابطه العلاج" کتابی تصنیف فرموده و فواید عربیه وفواید نفیسه درآن مندرج ساخته مولانا دراوایل حال درنزد شاه عباس اول فوق العاده معزز ومحترم بوده واو درشهر کاشان مکرر بهمنزل حکیم مشرف شده است لذا ارباب حسد و بد گویان بهسعایت متوالی شاه را ازحکیم کم التفات ساخته ومشارالیه هم درموقعی که آن پادشاه به مازندران رفته بود (۱۰۰۶) ازایران به هندوستان رفته و درعهد اکبر شاه و جهانگیر شاهقطعهی تاریخی گفته واین دو بیت ازآن جاست .

پادشاه زمانهشاهجهان　　　خرم و شاد و کامران باشد

بهر سالجلوساو گفتم　　　درجهانبادتاجهانباشد (۱۰۳۷)

مولاناتاتاریخ۱۰۴۱درهندوستانبسربردهو درآنتاریخ به مشهدمقدس وازآنجا به اصفهانو کاشان و شیراز رفته و بالاخره درشهرکاشان مرده و مسیحای معمایی مصرع .

"تارفت بهسوی فلک باز مسیح دوم" را (۱۰۶۶) درماده تاریخفوتاو گفته ودرموقع مردن ۱۱سال داشته است ، حضرت رکنی الدینمسعوددر سخنوری وسخن شناسی استادزمان خود بوده مسیح و مسیحا و مسیحی تخلصمیکرده

وکلیات اشعارش ازقصاید و غزلیات و ساقی نامه ومثنوی مجموعه‌ی "خیال"
قریب به صد هزار بیت می باشد و بنا به روایت میرزا طاهر نصرآبادی ده
دیوان ازوی درکتابخانه‌ی میرزا صائب موجود بوده وحضرت مشارالیه‌مقداری
از اشعار وی را در بیاض خود نقل کرده ازکن هاست .

فلک هم بااسیران کینه‌آن تندخودارد
کسی دادازکه‌خواهدآسمان هم‌خوی‌اودارد
زهر جا بگذرد تابوت من فریاد برخیزد
که‌آه‌این مرده سنگین‌می‌رودپرآرزودارد

صحبت گرم من وآن بت سرمست به‌هم
خوش‌بهشتی‌است‌اگرزوددهد دست‌بهم
بافلک دست و گریبان‌شوم‌ای‌دوست بیا
طرفه‌سیریست‌تلاش دو زبر دست‌به‌هم
اگرخواهی که‌سنجی‌زورفقرو سلطنت باهم
به‌چینی‌های‌فغفوری‌بزن‌کشکول‌چوبین‌را

(۱۰) میرمحمد باقر متخلص به "اشراق" ولد میرشمس‌الدین استرآبادی
مشهور به "داماد" ازحکماو علمای قرن یازدهم است درفصاحت بیان‌وطلاقت
لسان و قوه ی‌خطابه وانشا از نوابغ این قرن محسوب و درحکمت وکلام و
طب و ریاضیات وفقه و تفسیر واحادیث و اخبار ازمشاهیر آن‌عصر بوده وی
استادصدرالدین محمد شیرازی است آثار قلمیه‌ی اوازتالیفات وتصنیفات
و شروح وتوضیحات وحواشی وتعلقات واجوبه مسایل و سئوالات و رسایل و

منشآت وقصاید وغزلیات ومثنویات از عربی و پارسی بیشتر از صد جلد می
باشد منجمله "الصراط المستقیم "و " الجیل المتین " و " الافق المبین " و
کتاب " القبسات " و " الجذوات " و کتاب " الایماضات " و "الاعضالات " و
"الشریفات " و " الوثیقات " و" خلسه الملکوت " و " نبراس الضیا "و"سدره
المنتهی " و " الرواشح السماویه "و" السبع الشداد " و "شارع النجات " و
"ضوابط الرضاع "و " عیون المسایل " و " خلق الاعمال " و " رساله المنطق "
و" مشرق الانوار " و شروح و حواشی بر "کافی " و" صحیفه‌ی کامله "و "استبیصار"
و" مختلف علامه" وغیرآن ها از تالیفات او بوده و بعضی ازآن هـا به طبع
رسیده است .

مولانا باشاه صفی به‌زیارت عتبات عالیات مشرف شده و درآن جا رحلت
فرموده (۱۰۴۱) و درنجف اشرف دفن گردیده و رباعی ذیل ازآن حضر ت
است .

چشمی دارم چوجان شیرین همه‌آب بختی دارم چوبخت خسرو همه خواب
جسمی دارم چوجسم مجنون همه‌درد جانی دارم چو زلف لیلی همه تـا ب

(۱۱) مولانا محمدمحسن فیض کاشانی دراصفهان به ملازمت ایشا ن
رسید . "بیاض صائب "

در "سلافه العصر "چنین می‌نویسد . " ومن اعظم فضلائهم المولی العلامه
محمدبن مرتضی الشهیر به ملامحسن الفیض القاشانی له کتب ومصنفات جلیله
فی الفقه والحدیث والکلام والحکمه و هومن اهل العصر الموجودین الان " .

مولانا ملامحسن فیض همشیره زاده‌ی ملاضیاء الدین بن علامه مشهو ر
به آخوند نورای کاشی بوده از فحول علمای قرن یازدهم هجری است حضرت

مشارالیه کاشف حقایق و برهان و عارف معرفت وعرفان بوده عالم به‌علو م متداوله‌این قرن‌است تحصیل علوم از ملاصدرای شیرازی کرده و داماداوست شاه عباس کبیر میل ومحبت فوق‌العاده‌یی به او داشت وهمیشه انیس و جلیس وی‌بوده است و بعداز وفات آن پادشاه عمر خود را درکاشان و قمسر گذرانیده به تدریس‌وتالیف‌اشتغال داشته و درتاریخ ۱۰۹۱ درکاشان‌رحلت فرموده اند شماره‌ی تالیفات وتصنیفات وحواشی وتعلیقات وی از رسایل و کتب واشعار قریب به دویست جد بوده و بزرگترین اثر وی مجموعه‌ی "وافی" است درچهارده‌مجلد که قریب به صد و پنجاه هزار بیت است و تفسیر "صافی" است درهفتاد هزار بیت و"علم‌الیقین" و" عین‌الیقین "و"حق الیقین" و" تقویم‌المحسنین" واصول‌العقاید" و" مفاتیح الشرایع" و "معتصم‌الشیعه" و" بشاره‌الشیعه" و " سفینه النجاه" و " منهاج‌النجاه " و" کتاب المهجه‌البیضا" و" تشریح العالم" و رساله الانصاف"و "رساله المشواق والاشراق الاربعه" و " قره‌العیون " و " شرح‌الصدر " و " فهر ست العلوم "نیزازجمله‌ی تالیفات او بوده و بعضی ازآن‌ها به طبع رسیده‌است .

مولانا صائب این رباعی ممتنع الجواب را فقط‌از وی به بیاض خو د نقل کرده است .

بامن بودی منت نمی‌دانستم بامن بودی منت نمی دانستم
چون‌من‌شدم‌ازمیان‌ترادانستم تامن‌بودی منت نمی‌دانستم

(۱۲) ملافرج‌الله شوشتری‌دراصفهان . " بیاض صائب "

مولانافرج‌الله بن محمدبن درویش شوشتری از سرآمدان‌فصیحاوبلغای این قرن بوده ذواللسانین‌است تخلص دراشعار پارسی "فرج" و"فرج الله "

می‌کند مولانا سیدعلی‌خان کبیر در" سلافه‌العصیر" می‌نویسد. "او را د ر مجلس والد دیدم بیشتر ازهفتاد سال داشت" (۱۰۸۵) مولانا در عهد سلطان عبدالله‌قطب شاه‌به‌حیدرآباد رفته‌به‌ثروت فوق العاده‌یی‌نایل‌گردید و دراواخر قرن یازدهم به رحمت ایزدی موصول شده است.

مولانا کتب زیادی درمنطق و کلام و اصول و رجال و تاریخ و تفسیر دارد "تشریح الافلاک" و" خلاصه شیخ بهایی" را شرح کرده و کتابی هم به‌اسم "تذکره‌العنوان" درمقابل "عنوان‌الشرف" تالیف کرده ومعانی‌وبیان را به‌نظم آورده‌واشعارزیادی درعربی و پارسی دارد مولانا صائب در مقاطع غزلیات از وی به خوبی اسم برده و در این بیت اورا استاد ظهوری معر فی کرده است.

همین‌زخاک‌فرج‌کامران‌نشدصائب   که‌فیض‌هم به‌ظهوری‌ازاین‌جناب‌رسید

این‌دوبیت ازاشعار عربی‌اوست.

احسن‌الی‌من‌قداساء فعاله   لوکنت‌نوجرمن‌اسائته‌العطب

وانظرالی‌صنع‌النخیل‌فانها   ترمی‌الحجازموهی‌ترمی‌بالرطب

این‌چندبیت هم‌ازمنتخبات صائب است.

آرایش‌میناوصراحی‌می‌ناب‌ست   عریان‌بود آن‌شیشه‌که‌خالی‌زشراب‌ست

مغان‌که‌دانه‌ی‌انگورآب‌می‌سازند   ستاره می‌شکنند آفتاب می سا ز ند

گرزبرسپهریم‌عجب‌نیست‌که‌دریا   درزیرحباب‌ست‌وفز و ن تر زحباب‌ست

رباعـــــی

ازبس که زپیری‌شکن‌اندرشکنم   سرمی‌لرزد به‌جای‌دل دربدنم

پیش‌ازهمه‌کس‌درقدمش‌می‌افتم   ممنون‌قد خمیده‌ی خویشـــتنـم

(۱۳) العلامه الفهامه آقا محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی اصفهانی مشهور به مجلسی بزرگترین مولف قرن یازدهم هجری است امام جمعه و شیخ الاسلام اصفهان بوده درتاریخ ۱۱۱۱ رحلت فرموده اند بزرگ تـرین آثاروی کتاب "بحارالانوار" است در۲۵مجلد که جامع جمیع " قصص انبیا " و تواریخ حضرت رسول وحالات و مواعظ وخطب وعلوم و فنون متنوعه بوده به منزله‌ی یک دایره المعارف اسلامی ومجموعه‌ی اخبار واحادیث مذ هب جعفری است مجلد چهاردهم این مجموعه موسوم به "کتاب السماء والعالم" عبارت ازیک مجموعه ی رسایل علوم و فنون آن عصر بوده قریب به‌هشتا د هزار بیت است .

کلیه‌ی آثار حضرت علامی ازعربی و پارسی بیش ازیک ملیون وچها ر صد هزار بیت بوده کتاب " عین‌الحیوه " و "حلیه‌المتقین" او در مواعـظ ونصایح‌وآداب و رسومات اجتماعی یکی از بهترین کتب فارسی است‌حضرت مشارالیه‌گاهی شعر نیز می گفته و مشتاق تخلص می‌کرده این بیت از ایشا ن است .

به خواب عدم راحتی‌داشتم   ازاین خواب ما را که‌بیدارکرد

(۱۴) آقا رضی مسرور درقزوین دیده شد . "بیاض صائب"

مولانا آقا رضی الدین محمدبن حسن قزوینی متخلص به "مسرور"یکی ازمشاهیرعلمای قرن یازدهم هجری بوده" ذوفنون" است اهالی قزوین به جهت چرب زبانی و شیرین کلامی وی محبت فوق العاده به او داشته و د ر نزد آنان محبوب القلوب بوده است ضیایی قزوینی چهار نفر از علمای سخنور این قرن را دریک بیت جمع کرده و چنین گفته است .

رضی و واعظ و ملا خلیل و سبزی کار

دلم فریفته‌ی این‌چهار قزوینی است

مولانا تالیفات مفیدی مانند " لسان‌الخواس" مشتمل برعلوم و فنون شبیه‌به دایره‌المعارف و" ضیافه‌الاخوان" و " هدیه‌الخلان" درتاریخ‌قزوین و"رساله‌القبله" و " رساله‌المقادیر" و " کحل‌الابصار" و " رساله‌ی‌نو روز" و "شیر وشکر" و غیره از خود یادگار گذارده و اشعارش مطبوع طبایع واقع شده و ماده تاریخ ذیل را میرزا محسن‌تاثیر در فوت وی ساخته است .

پی‌تاریخ‌اوگردید فکرم همان‌آقارضی تاریخ‌آن‌شد (۱۱۱۲)

مولانا صائب ۳۰ بیت از دیوان وی انتخاب کرده این دو بیت از آن‌هاست

آن‌چه‌ماکشته‌ایم‌اگربدمد برق رم می‌کند زحاصل ما

عاشقم دیوانه‌ام‌مستم‌خرابم‌بی‌خودم

این‌همه‌بیهوده‌یعنی‌جرم‌من‌بخشیدنی‌است

(۱۵) ولی‌قلی‌بیگ‌پسرحاجی داود قلی شاملو از مورخین قرن‌یازدهم هجری‌بوده‌درشهر هرات نشو و نما یافته است مدتی درقندهار ناظربیوتات ذوالفقار خان حاکم آن‌ا بوده و در نظم و نثر مهارت فوق العاده داشته است‌ولذابه امر خان مشارالیه کارنامه‌ی شاه عباس اول ومحاصره‌ی لشکرهند و رشادت ذوالفقار خان را به نظم آورده وآن قریب به چهل هزار بیت‌است ازآن‌جاست .

به روز مصاف و به هنگام کار چوبست ازپی کین کمرذوالفقار

سروپای خصم و سرای‌ووطن زرو سیم و بدخواه و فرزندو زن

بخست و ببست و بکند و بسوخت　　گرفت و بدادو خریدو فروخت

مولانا تاریخی هم به عنوان " قصص الخاقانی " مشتمل بریک مقدمه و سه باب و خاتمه تالیف نموده است بدین ترتیب. باب اول راجع به شاه اسماعیل و شاه طهماسب و شاه اسماعیل ثانی باب دوم راجع به سلطان محمدو شاه عباس اول و شاه صفی باب سیم منحصر به شاه عباس ثانی است وخاتمه هم مشتمل به تراجم احوال شعرا وعلمای عهد شاه عباس ثانی است.

مولانا دراواخر مستوفی سیستان بوده و در خدمت ملک نصرت قرب و منزلت داشته و قطعه‌ی ذیل را درتاریخ برکه‌ی آن جا ساخته است.

درعهد دولت ملک ملک نیمروز　　نصرت غلام خاص سلیمان روزگار

چوپای لطف صافی کوثرولی قلی　　بانی این بناشده ازلطف کردگار

سال بنای آن طلبیدم زعقل گفت　　ای دربحرطبع نوغلمان وآبدار

پرکن زآب برکه و تاریخ آن بگو　　پاکیزه برکه ای ست بماندبه یادگار (۱۰۷۸)

۱۷

ناقوس

ناقوس

کلمه ناقوس، بنا به تحقیقات فرانکل از لغات

" آرامئان " به قاموس عرب و عجم داخل‌شده‌است تلفظ صحیح‌آن درلغات

مذکوره (نکاس) بوده و بعد از نقل واقتباس به شکل ناقوس درآمده‌است .

"ابن‌بطریق" در " نظم الجوهر آورده که حضرت (نوح ع‌س) پس ،

از آنکه از عمل کشتی سازی فراغت حاصل کرد وحی خدا به وی رسید که از

چوب ساج بطول سه ذراع وعرض‌یک ذراع‌نیم ناقوسی بساز و روزی سه مرتبه

هنگام صبح به جهت جمع آوری‌عمله ، وظهربرای غذا . و وقت غروب برای

مرخصی آن را بزن . واز بیت :

"باللاذقیه‌فتنه‌مابین احمد والمسیح* هذا یعالج دلبه‌والشیخ‌من‌حنق یصیح "

چنان مفهوم می‌شودکه ناقوس شهر لاذقیه‌در عهدابی‌العلاء از چوب

چنار بوده‌است .

شارح اشعار خاقانی (محمد ابن‌داود شادیابادی) در ضمن شرح

بیت .

" بناقوس و بزنار و بقندیل * بیوحنا و شماس و بحیرا "

نوشته که ناقوس نی درازمیان‌خالی است که مجوسیان وقت پرستیدن

آتش آنرا بدمند تا به آواز آن مردمان جمع شوند .

" میدانی) در کتاب السامی گفته . ناقوس آنچه بزنند برای نماز .

(صاحب لسان العرب) در تحت ماده ناقوس شرحی نوشته که خلاصه آن

این‌است ناقوس‌عبارت‌از دو تخته کوتاه و بلندی است که ترسایان به وقت نماز خویش بهم می‌زنند ،بلندترآن‌را ناقوس وکوتاهترش را (ابیل) خوانند و زننده آن را (ابیلی) گویند .

میر نجات اصفهانی درمثنوی (گل و کشتی) نیز اشاره به‌تخته بودن ناقوس کرده و گفته است .

آوازشلنک تو باین زیبـائی * که زندتخته به‌هنگام سحرترسائی

چون شود تخته شلنک توبلندآهنگش* گوش‌ناقوس‌شودکرزصدای‌زنگش

شارح مثنوی فوق در شرح این دوبیت گفته . تخته زدن رسم فرقه از نصاری است هنگام پرستش در کنائس گاهی‌زنگ وگاهی تخته‌بر تخته‌به ضرب اصول زنند .

هنوز به نگارنده‌واضح‌نشده‌که‌از چه‌تاریخ‌آلت‌چوب بماده فلزی‌تبدیل یافته و هیکل اولی به شکل کنونی ریخته شده است .

اما صدای ناقوس که در اصطلاح عروضیین (بصوت الناقوس) معروف شده عبارت از مثمن مقطوع بحر متدارکست‌وآن‌هشت‌بارفعلن‌باشد تعبیراتی که جابر انصاری در مقابل صوت ناقوس به‌حضرت "علی‌ابن‌ابی‌طالب ص‌ع" منسوب داشته از همین بحر می‌باشد ، و مثنوی شیر و شکر شیخ بهائی علیه الرحمه نیز در این بحر ساخته‌شده‌وآن وزن در مواقع وجد و سماع واستغاثه و مناجات مطبوع و موثرتر از سایر بحور باشد و ابیات ذیل از آن مثنـوی است ؛

ای ذاکر خاص و بلند مقــام * آزرده دلم زغـــم ایــام

زین ذکر جدید فرح افـــزا * عمهای جهان ز دلم بـزدا

میگو با ذوق و دل آگـــــاه * الله الله الله الله

کاین ذکر رفیع همایون فـــر * وین نظم بدیع بلند اختـــر

آنرا برخوان بهنـوای حـزین * وز قلـــه عرش شنو تحسین

۱۸

ارغنون

ارغنون

از جمله سازهای معروف یکی هم ارغنون است . (فخرالدین رازی) در حقایق الانوار اختراع آن را به ارسطو منسوب داشته . نظامی گنجوی . شرح مفصلی از پیدا شدن آن و خم رفتن افلاطون به نظم درآورده وگفته است .

" کدوی تهی را به وقت سرود * به چرم اندرآوردوبربست رود "

" چو بر چرم آهو بر اندودمشک * نوایی برانگیخت ازرودخشک "

"پس آنکه برآن رسم وهیئت که خواست * یکی هیکل ارغنون کرد راست . "

فرهنگ‌های پارسی این لفظرا به شکل مختلف . ارغن ، وارغون ، و ارغنون ضبط کرده اند . خلف تبریزی دربرهان قاطع آورده که بعضی گویند . چون هزار آدمی از پیروجوان همه یک‌بار به آوازهای مخالف یکدیگرچیزی بخوانند آن حالت را ارغنون خوانند .وجمعی دیگرگفته‌اند که . ارغنون ، ساز و آواز هفتاد دختر خواننده و سازنده است که همه چیزی را یک‌بار و به یک آهنگ باهم بخوانند و بنوازند .

مسعودی در (مروج الذهب) گفته . "وللروم من الملاهی الارغن و علیه سته و عشر وترا و له صوت بعیدالذهب . . . و لهم الارغنون و هو ذو منافخ من الجلود و الحدید " .

کاتب خوارزمی . در (مفاتیح‌العلوم) شرحی برآن نوشته کهارغانون یکی ازآلات یونانی‌ها و رومی ها است و آن عبارت از سه خیک بزرگ گاو میشی بوده که به هم وصل ساخته و بر بالای خیک وسطی یک خیک

بزرگ دیگری سوار می‌کنند پس از آن چندین انبوبه‌های فلزی را به هم وصل و به همان خیک‌ها متصل می‌نمایند و هر نغمه و آهلکی را که می‌خواهند در آن می‌نوازند.

ابن ندیم در (کتاب الفهرست) گفته. مورسطس نامی از حکمای یونان کتابی در خصوص آلت مصوته ارغنون نگاشته که به فاصله شصت میل صدای آن شنیده می‌شده است. کتاب مذکور در اوائل اسلام به عربی ترجمه شده و خوشبختانه نسخه آن نیز پیدا شده و در بیروت به طبع رسیده است.

کلمه ارغنون از لغت لاتین اخذ شده   و مخترع آن در قرن دوم قبل از میلاد کتزیبیوس   نامی است از اهل اسکندریه و تفصیل ساختن و نواختن آن در (جامع الالحان) خواجه عبدالقادر مراغدبی مذکور شده بدآنجا رجوع شود شیخ او سعید طرفه تشبیهی کرده و خوب، گفته است.

از سینه صدای ارغنون می‌آید * وزدیده به‌جای اشک خون می‌آید

درشام فراق ناله‌ام ازدل تنگ * آغشته به خون دل برون می‌آید

۱۹

جشن سده

جشن سده

======

بزرگان ملل پیشین جهت دفع خستگی ازمشاغل روحانی وجسمانی و رفع احتیاج فقرا و محتاجین مبادی ایامی را که درآن روز ها تبدیل و انقلابی در وقایع سیاسیه و احوال اجتماعیه پدیدآمده ویااصلاحات بزرگی دردین ومذهب واقع شده است عیدو جشن گرفته وآن روزها را در تقویم وتواریخ ثبت وضبط نموده اندوهریک ازآن روزها را درصورت تکرار وعودت مبارک ومیمون شمرده مراسم و دستوری مناسب هرجشن وضع نموده اند که علی العموم هرکسی به فرا خور حال خود زینت نموده به تفرج و تفریح می رفته اندو درمحافل ومجالس به سور و سرور می پرداخته اند که هم اکنون نیز متمدنین عصر حاضر از این عادت عظما بهره ونصیبی دارند و آن ها را یکی از فرایض اجتماعیه‌ی بشر می دانند.

ایرانی ها درعهد قدیم جشن های بسیاری داشته اند که اغلب آن ها در اوایل اسلام مرسوم بوده است ولی به مرور زمان بعضی ازآن ها متروک شده و برخی دیگر هنوز بر قرار هستند. ازجمله جشن هایی که در اوایل اسلام و در دوره‌ی سلاجقه و غزنویه نیز مرسوم بوده جشن "سده" است عرب‌ها این کلمه را بعرب کرده " سذق " گفته اند. چنان‌که زمخشری

در "مقدمةالادب" آورده . " لیلهسذق شب نشده وآن شب چهلم زمستان
است که علی المشهور همان شب اول چلهی کوچک می باشد "در "لسان العرب"
گفته . " السذق لیلهالوقود فارسی معرب "و شاید به واسطهی آتشبازی زیاد
آن شب را " سوزا " و" سوزاک " میگفته اند که صیغهی مبالغه از سوختن
می باشد .

جشن سده بزرگترین عید اجتماعی ایرانیان است وآن عبارت است از
شب دهم بهمن ماه پارسی است در "مجمل الاصول گوشیار "آورده . "روزآبان
السذق و ضعه هوشنگ لماظفر بالتاج و هوثلثهلیال ". ابوریحان بیرونی در
کتاب "الاثار الباقیه "نقل میکند که "ایرانیان روز پنجم بهمن ماه را "پرسیده"
ویوم عاشرآن ماه را سدهگویند و در وجه تسمیهء آن بعضی گفته اند کهسده
همان صد روزهی زمستانی است که از پنجم آبان ماه شروع و در دهم " با
خمسهی مسترقه" بهمن ماه تمام میشود وآن لیله را اهل کرج " گزنه "گویند
کهبهسختی برودت وگزندگی موصوف و معروف است و برخی برآناند کهچون
ازآن روز تا عید نوروز پنجاه روز وپنجاه شب فاصله هست بدانسبب آن
شب را سده گفته اند منوچهری گفته .

اینک بیامده است بهپنجاه روز پیش جشن سده طلایهی نو روز نامدار

مولف "صبح الاعشی " روایتی از رسالهی علی بن حمزهی اصفهانی
نقل کرده که چون عدد فرزندان کیومرث به صد رسیدند بنای عروسی گذاشته
هردختری را به فرزندی تزویج نمود وآن شب را جشن گرفته وآتش افروخت
که این عید بزرگ از آن به بعد معمول و مرسوم گردیده است چنان که
منوچهری گفته .

جشن سده امیرارسم کیارباشد　　　　اینآیین کیومرث و اسفندیارباشد

فردوسی طوسی مبدا ظهور این جشن بزرگ را به هوشنگ پیشدادی منسوب داشته و در پیدا شدن وی چنین گفته است .

روزی هوشنگ به طرف کوهی می رفت ناگاه ماری بزرگ و قوی جثه به نظر وی درآمد چون مار ندیده بود بسیار متعجب شد و گفت جمیع جانوان اطاعت از ملک می کنند همانا این جانور دشمن ماست که سراز اطاعت ما پیچیده سنگی برداشت و به جانب مار انداخت آن سنگ خطا کرده بر سنگ دیگری به خورد وآتش ازآن سنگ بجست و برخس و خاشاک افتاده مار را بسوزاند . چون درآن زمان هنوز آتش ظاهر نه‌شده بود هوشنگ باهمراهان خود از پیدا شدن آتش بسیار شاد وخرم گردیده و گفت این نورخدا ست که دشمن ما را کشت فی الفور به‌سجده رفته شکر خدا را به جا آورده وآتش را قبله ساخته وآن روز را جشن گرفت .

یکی جشن کردآن‌شب وماده‌خورد　　سده نام آن جشن فرخنده کرد
زهوشنگ مانـــد این سده یادگار　　بسی یاد او چون دگر شهر یـــار

بعضی آتش بازی این شب را به پیروزی فریدون و گرفتاری بیور اسب منسوب داشته‌اند درکتاب "مختصرالبلدان "آمده‌که فریدون وقتی که به کوه دماوند رسید (از مائیل) نامی راگرفتار نمود که به امرضحاک هر روزه‌دو نفر رامی‌کشته است وفی‌الفور حکم به قتل او داد مشارالیه شرحی راجع به عدم گناه خود ونقص حکم ضحاک به وی بیان کرد که پیوسته یکی ازآن اشخاص را مخفیانه آزاد کرده و درحوالی دور دست کوه ها جا داده است و به جهت اثبات همین مدعا برهمه آن ها خبر فرستاد که به پشت‌بام‌شان

آتش‌افرختند تا بدین واسطه کثرت نفوس آن ها را از دور به فریدون‌نشان داد فریدون هم پس از اظهار بشاشت لقب مصمغان "ای‌مه‌مغان" بدوداده و گفت

وس ماناکته آزادکردی (۱)

عنصری نیز درمقدمه مدح امیر نصربن ناصرالدین برادر سلطـــا ن محمود سده را به فریدون نسبت داده است .

سده جشن ملوک نامدار است زافریدون و از جم یادگار است

زمین‌امشب‌توگویی‌کوه طوراست کز و نور تجلی آشکـــار است

گر ازفضل زمستان‌ست بهمـن چراامشب‌جهان‌چون‌لاله‌زاراست

بنا به روایت ابوریحان بیرونی آتش افروزی درآن شب به درجه‌یی مرسوم بوده است که به امر ملوک و سلاطین عصر مرغ ها و جانورهای‌وحشی راگرفته و دسته گیاه هایی برپای آن ها بسته و آتش بدان گیاه ها زده و رها می‌کرده اند تا درهوا پریده و به دشت و بیابان می رفته اند .

بسان سده آتشی برفروخت برو خار وخاشاک چندی‌به‌سوخت

ابوریحان بیرونی درکتاب التفهیم گفته . " سده آبان روز است از بهمن ماه وآن دهم باشد و اندر شبش که میان روز دهم است ومیان روز-یازدهم آتش ها زننده‌به گوز و بادام و برکرد آن شراب خورند و لهو و شادی کشند و نیز گروهی ازآن بگذرند بسوختن جانوران"

ثعالبی‌نیشابوری درکتاب 'ثمار القلوب فی‌المضاف و المنسوب "از سید

---

(۱) بسیارخانمان ها که آزادکردی

ابوجعفر موسوی نقل کرده است که از شعرای اوایل قرن چهارم هجری ابو العباس ائربنجنی قصیده یی درتهنیت جشن سده برای امیر نصرابن احمد (۳۳۱ ـ۳۰۱) ساخته بود که مطلع آن

مهترا بار خدایا ملک بغدا سده ی سی ویکم برتو مبارک بادا

بوده است درموقع خواندن آن قصیده نصرابن احمد سخت برآشفته و خطاب به وی نمود که این شمردنی چه بایست وازاستماع آن قصیده اعراض کرد وازقضا همان سال به سده ی دیگر نرسیده جان به جان آفرین تسلم نمود .

عید مذکور درعهد دیالمه و بالخصوص دردوره ی عضدالدوله شعشعه ی زیاد و شکوه فوق العاده داشت و شعرای عصر آن ها درخصوص آن عیدقصا ید غرایی ساخته اند ازآن جمله ابن حجاج گفته .

لیلتنا حسنها ا عجیب	بالقصف والتیه قد تحقق
انارها فی السماء لسان	عن نور ضوع الصباح ینطق
والجومنها قد صار جمرا	والنجم منها قدکاد یحرق
ودجله اضرمت حریقا	با تالف نماز والف زورق
فماء ها کله حمیم	قد فارمما علا وبقبق

سلاطین غزنویه نیز مانند دیالمه شب مذکوررا باشکوه تمام مر سو م داشته وعید می گرفته اند چنان که از شعرای دوره ی سلطان محمود سبکتکین عنصری معروف ومنشوی سمرقندی قصاید طولانی درصفت جشن سده ساخته اند دو بیت ذیل از مثنوی سمرقندی است .

دوچیز یافت ازاین آتش سده دوهمال ستاره یاره یی زرین وآسمان خلخال

زآفتاب یکی جام کردچرخ‌امشب   به‌یادشاه به‌کف بر نهاذمالا مال

در دوره‌ی سلاطین سلاجقه نیز مراسم جشن مذکور به طوراکمل معمول بوده‌است چنان‌که صاحب " نهایه‌الارب فی نهایه الادب " مذکور داشته که درسده‌ی سال ۴۸۴ (شب شنبه ۱۸ ذی‌الحجه . عید غدیرخم) ملکشاه سلجوقی در بغدادجشن مفصلی در روی دجله آن فراهم آورد که تمام سفاین وکرجی ها را درآن شب آذین بسته و چراغان کرده بودند ازشعرای آن عصر ابوالقاسم المطرزی درصفت آن شب چنین گفته است .

وکل ناز علی‌المشاق‌مضرمه   من نارقلبی او من لیله السذق

نارتجلت‌بهاء الضلماءواشتبهت   بسذقه اللیل فیها غره القلق

وزارت‌الشمس‌فیهاالبدرواصطلحا   علی‌الکوکب بعدالغیظ‌والخنق

مدت علی‌الارض‌بسطامن‌جواهرها   ما بین مجتمع وارو مفترق

مثل المصابیع الا آنها ولت   من السماء بلا رجم ولاحرق

اعجب بنار ورضوان بسعرها   ومالک قائم منها علی فرق

من‌مجلس‌ضحکت‌روض‌الجنان‌له   لما جلا ثغره عن واضح‌بقق

قصاید عربی درخصوص آن شب زیاد و ذکر آن ها دراین‌جا طولانی است هرکسی بیشتر از این طالب باشد به کتاب های " یتیمه‌الدهر " ثعللی وذیل آن و"تحفه‌العجایب" ابن‌اثیر وغیر آن ها رجوع نماید وهم‌چنین‌اشعار پارسی نیز درتعریف آن شب و آن عید زیاد و نشرآن ها موجب اطاله‌ی‌کلام است و به جز یک رباعی از رباعیات حسان‌العجم خاقانی‌شروانی‌که‌از شعرای قرن ششم هجری‌است بیشتر نمی‌نویسیم .

شب های سده زلف مغان وش‌داری   درجام طرب باده‌ی دلکش داری

توخود همه‌ساله‌سده‌جوش‌داری   تازلف‌چلیپا رخ آتش داری

چون قسمت اول‌مطالب راجع به بهمن ماه و جشن سده درنسخه ی "الاثارالباقیه" سقط شده و ناقص است لذا تمام عبارت کتاب را من‌باب مزید اطلاع عینا درآخر مقاله درج می نماییم .

"بهمن‌ماه‌الیوم الثانی منه وهوروزبهمن عید یسمی بهمنجنه‌لاتفاق الاسمین‌و هو اسم مدک المو کل با البهائم اللتی محتاج الیها النـاس العماره والتمتع فی الحوائج واهل فارس یطبخون فیه قدورایجمعون فیها من‌کل جب ولحم و یشربون فیه البهمن الابیض باللبن الشدید البیاض‌یذکرون ان ذلک ینفع للحفظ و لهذا الیوم خاصیه فی . الادویه من‌الجبـال والاودیه لانجاد الاذهان وتهیئه البخور والدخن ویز عمون ان جاماسف‌وزیر بشتاسف‌کان‌یفعل‌ذلک‌فیکون‌نفعها‌اکثرو‌الیوم الخامس‌منه وهو روز اسفند ـ ارمذ یسمی نو سده ای السذق الجدید و یقال برسده‌ای فوق السذق لانه قبله بخمسه ایام وهو من مآزرب یور اسف ولليوم العاشر منه و هو روز آبان عید یسمی سده وترجمته‌المائه وهو من مآثر اردشیر بن بابکان واختـلف فی علته و سببها فقیل انه عدد مابین آبان ماه و بینه من‌لایام اذا انتز ع من بینهما الخمسه اللواحق و قیل انه‌عددما بینـه وبین‌آخر السنـه ,اذ ا عدالنها بکل یوم علی‌حده وقیل انه عددالمائه من اولا دبلاول فی‌هذالیو م یعنون کیومرث فعلکوا علیهم واحدا منهم و قیل بل هو عیداو شهنج‌پیشداد لما ظفر بالتاج و یقال ان‌الشتا یخرج فیه من جهیم الی الدنیا فلذ لـک یوقدالنار و یبخرون لید فعوامضرته

کاتب اندلسی درکتاب " الانواء " ابیاتی چند ازابن‌مقفع معروف د ر

حلول برج دلو و شهر شباط و صفت و دستور این ماه گفته است و ماآن ابیات را ازآن کتاب دراین جا نقل نموده وختم کلام می‌کنیم .

ویاتیک شهر بعدکانون‌اسمه	شباط و ذاکالشهرمذکان‌طیب
وفیه ببرج‌الدلو تنزل شمسه	ومنه الیها شهر ها تتا و ب
وایامه عشرون یوماو بعد ها	ثمانیه‌فیها یقول المجـر ب
وفیه یسیرالماء فی‌کل‌دو حه	ونزهی به اعضانها و تشعب
ویفصدفیهالعرق‌من‌کان عالما	حلیماویستمسی‌الادیب‌المهذب

۲۰

فهرست روزنامه‌های آذربایجان

فهرست روزنامه‌آذربایجان

آذر ـ روزنامه‌ی هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سربی به مدیریت دکتر علی‌اکبرپیشوا در۱۳۴۳

آذرآبادگان ـ روزنامه‌ی‌هفتگی منتشردرتبریز باچاپ سربی به مدیریت دکتر علی اکبرپیشوا در۱۳۴۳

آذربایجان ـ روزنامه‌ی‌ماهانه‌منتشر درتبریز باچاپ سنگی درسال۱۲۷۵ این روزنامه به عناوین "اخبار دارالسلطنه‌ی‌آذربایجان ، "روزنامه‌ی‌وقایع شهر مملکت محروسه‌ی‌آذربایجان"، " روزنامه "ملتی مملکت آذربایجان" ، و غیرآن‌ها نشر شده و چندین سال دوام کرده است .

آذربایجان ـ روزنامه‌ی‌هفتگی بذله سرا منتشر در تبریز باچاپ سر بی و صور رنگین هزلی به مدیریت علی قلی معروف به صفراف "۱۳۲۶مرده " بیست شماره نشر شده شماره‌ی‌اولش ۶ محرم ۱۳۲۵ شماره‌ی‌آخرش۶شوال۱۳۲۵

آذربایجان ـ روزنامه‌ی‌هفتگی منتشر در تبریز باچاپ سربی به‌مدیریت محسن درتحت نظارت مجدالسلطنه ی‌افشار در۱۳۳۷

آراود "صبح" ـ روزنامه‌ی‌هفتگی منتشر درتبریز در زبان ارمنی ازطرف فرقه‌ی‌داشناکسیون به مدیریت یوسف در۱۲ـ۱۹۰۹

آرشالویس "بامداد" ــ روزنامه‌ی هفتگی منتشر درتبریز درزبان ارمنی ۱۹۱۸ــ۱۹

آزاد ــ روزنامه‌ی هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سنگی و مصور باصوربعضی از مشاهیر وطن پرستان به مدیریت رضا تربیت درآخرسال ۱۳۲۴

آزاد ــ روزنامه‌ی هفتگی منتشر درتبریزباچاپ سربی به مدیریت ابوالقاسم مراغه‌ای در ربیع الاول ۱۳۴۰ " شش شماره انتشار یافته "

آزادی ــ روزنامه‌ی نیم ماهه منتشر دراستانبول به مدیریت حسن ناجی خوئی ۱۳۲۷

آزادیستان ــ روزنامه‌ی نیم ماهه منتشر درتبریز باچاپ سنگی به‌مدیریت تقی رفعت در۱۲۹۹ شمسی

آزدارار "اطلاعات" ــ روزنامه‌ی هفتگی منتشر درتبریز درزبان ارمنی در۸ــ۱۹۰۴

آسایش ــ روزنامه‌ی نیم هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سربی به‌مدیر یت سالار ظفردرشهر صفر ۱۳۴۳

آغاغان ــ مجله‌ی ماهانه منتشر درتبریز درزبان ارمنی در۱۳ــ۱۹۱۲

آملاعمو ــ روزنامه‌ی نیم ورقی منتشر درتبریز باچاپ سنگی از طرف ارتجاعیون وانجمن اسلامیه در۱۳۲۶ " درمقابل روزنامه‌ی اتحاد "

آیق "طلوع" ــ روزنامه‌ی منتشر درتبریز درزبان ارمنی در۲۲ــ۱۹۱۲

ابلاغ ــ روزنامه‌ی هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سنگی به مدیرت محمود اسکندانی روز عیدغذیر خم سنه‌ی ۱۳۲۴

اتحاد ــ روزنامه‌ی نیم هفتگی منتشر در تبریز باچاپ سربی درانجمن

اتحاد که نگارنده آن انجمن و روزنامه را درغره‌ی صفر ۱۳۲۶ تاسیس نموده بودم تا ۲۵ شماره انتشار یافته است .

اتفاق ــ روزنامه‌ی هفتگی در رضائیه به مدیریت حاجی ابراهیم افشار در۱۳۲۸

احتیاج ــ روزنامه‌ی‌هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سنگی به‌مدیریت علی قلی معروف‌به صفر اوف در۱۳۱۶ پس از انتشار ۷ شماره ازآن به‌امر امیرنظام گروسی حاکم آذربایجان توقیف شده است .

اختر ــ روزنامه‌ی‌هفتگی‌منتشر دراستانبول به‌مدیریت‌محمد طاهرتبریزی و نویسندگی مهدی تبریزی در۱۲۹۲ این روزنامه تاسنه‌ی۱۳۱۳ مرتبا انتشار یافته و درآن تاریخ ازطرف دولت ترکیا توقیف شده است .

اخوت ــ روزنامه‌ی‌هفتگی منتشر درتبریزباچاپ سنگی به مدیریت احمد بصیرت در۱۳۲۴ " روزنامه‌ی ارتجاعی"

ادب ــ روزنامه‌ی‌ده روزه منتشردر تبریز سنگی به مدیریت صادق‌ادیب الممالک درسنه‌ی۱۳۱۶ شماره‌ی‌اولش‌به‌عنوان جریده‌ی‌ادب وبعد از آن فقط بالفظ ادب انتشار یافته و درعرض دو سال ۲۲ شماره‌ی‌مصور نشر شده است

ادب ــ مجله‌ی‌ماهانه منتشردرتبریزباچاپ سنگی در سنه‌ی۱۳۳۸ازطرف هیات محصلین مدرسه‌ی متوسطه.

اردیبهشت ــ روزنامه‌ی هفتگی منتشر در تبریز به مدیریت علی اصغر حریری در۱۳۴۳

ارومی اورتودوکساتا ــ روزنامه‌ی منتشر در رضائیه درزبان کلدانی د ر ۱۹۰۷ ازطرف هیات روحانیون مذهب اورتودوکس.

استقلال ــ روزنامه‌ی‌دو روزانه منتشر در تبریز باچاپ سربی به‌مدیریت میرزا آقا معروف به "ناله" ملت درجمادی الاول ۱۳۲۷ و تا۱۳۲۸ دایربوده است .

اسلامیه ــ روزنامه‌ی‌هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سنگی در۱۳۲۴ صاحب امتیاز ونگارنده‌ی‌آن ابوالقاسم ضیاع العلما می‌باشد که در روز عاشورا ۱۳۳۰ با۷ نفر دیگر در تبریز صلب و اعدام گردیده اند شماره‌ی‌هشتم این روز نامه ۲۹ ربیع الاول سنه‌ی ۱۳۲۵ است .

اسلامیه ــ روزنامه‌ی‌هفتگی منتشردرتبریز باچاپ سنگی به مدیریت‌احمد بصیرت در۱۳۲۴ " روزنامه‌ی ارتجاعی " .

اصلاح ــ روزنامه‌ی‌هفتگی منتشر درخوی با چاپ سربی به مدیریت‌علی حسین‌زاده در ۲۹ شعبان ۱۳۲۹

اقبال ــ روزنامه ی‌هفتگی در تبریز باچاپ سنگی به مدیریت علی قلی معروف به صفر اوف . درسال ۱۳۱۶

الحدید ــ روزنامه ی‌هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سنگی به مدیر یت سیدحسین در۱۳۱۵ سه شماره نشر شده است این روزنامه در۱۳۲۳ دو باره به مدیریت سید محمد شبستری نشر شده وتا اوایل اعلان مشروطیت انتشا ر یافته است .

امید ــ روزنامه‌ی‌هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سنگی مصور ازطرف‌محصلین مدرسه‌ی‌لقمانیه در۱۳۲۴ بیست وچهار شماره از آن انتشار یافته است .

انجمن ــ روزنامه ی‌دو روزانه منتشر در تبریز باچاپ سنگی و سربی به مدیریت سید علی اکبر و غنی زاده در۱۲۳۵ این‌روزنامه‌قریب چهار سال

دوام یافته است .

ایرانشهر ــ مجله‌ی‌ماهانه منتشر دربرلن به مدیریت حسین کاظم زاده

در۱۳۴۰ ، ۴ سال تمام انتشار یافته است .

بایکار "پیکار" ــ روزنامه ی‌نیم ماهه منتشر درتبریز درزبان ا ر منی‌در

۱۹۱۸ــ۱۹

برجیس ــ روزنامه ی‌نیم ماهه بذله سرای منتشر در تبریز به مدیریت

مصورالسلطان با چاپ سربی و صور رنگین هزلی در۱۳۳۸

برگ سبز ــ روزنامه ی‌نیم هفتگی منتشر در اردبیل باچاپ سنگی به

مدیریت فضل الله شیخ الاسلام زاده در۱۳۲۶

بریدشمال ــ روزنامه‌ی هفتگی منتشر درخوی با چاپ سربی به مدیریت

بابامعصوم زاده در۱۳۴۰ .

بلدیه ــ روزنامه‌ی‌هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سنگی به مدیریت‌احمد

میرزا در۱۳۲۷

بوقلمون ــ روزنامه ی‌نیم ورقی منتشردرتبریز باچاپ سربی به مدیریت

غنی زاده در۱۳۲۷

تبریز ــ روزنامه‌ی‌نیم ماهه منتشر در تبریز به مدیریت شخصی مسمی‌به

کمال ؟ در۱۲۹۷ شماره‌ی‌سوم سال‌اول ۲۵ محرم ۱۲۹۷ و شماره‌ی بیست وپنجم

سال سوم مورخه ی۲۸ شعبان سنه‌ی ۱۲۹۹ ازاین روزنامه را دارم .

تبریز ــ روزنامه‌ی‌دوروزانه و بعدها روزانه منتشر درتبریز باچاپ سربی

به‌مدیریت‌اسمعیل‌یکانی و بعدها حسین تبریزی دراواخر سال۱۳۳۸ والحال

دایر است .

تجدد ــ روزنامه‌ی هفتگی منتشر در تبریز با چاپ سربی به مدیریت ابوالقاسم فیوضات و شیخ محمد خیابانی درجمادی الاخر ۸ــ۱۳۳۵

تکامل ــ روزنامه‌ی هفتگی منتشر درتبریزباچاپ سربی به مدیریت میرعلی اکبرسراج در ۴۰ــ۱۳۳۹

توفیق ــ روزنامه‌ی هفتگی منتشردرتبریزباچاپ سربی به مدیریت معاون السلطان و میلانی در ۲۵ محرم ۱۳۳۱ این روزنامه ی‌ارتجاعی بجای فکــر تاسیس شده است .

جریده‌ی اسلامی ــ روزنامه‌ی‌هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سربی به‌مدیریت و دبیری ادیب خلوت در۸ ربیع الاول ۱۳۳۲ " روزنامه‌ی ارتجاعی "

جریده‌ی‌ملی ــ روزنامه ی‌نیم هفتگی منتشردرتبریز باچاپ سنگی به‌مدیریت سید علی اکبر در۱۳۲۴

حرف حق ــ روزنامه‌ی‌هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سربی به مدیریت سید نعمت الله دراواخر ۱۳۲۵

حشرات الارض ــ روزنامه‌ی‌هفتگی بذله سرا منتشر در تبریز باچاپ‌سربی و تصاویر رنگین هزلی در۱۸ صفر ۱۳۲۶

حکمت ــ روزنامه ی‌ده روزه منتشر در مصر به مدیریت مهدی تبر یز ی معروف به زعیم الدوله در۱۳۱۰ و تااوایل اعلان مشروطه انتشاریافته‌است .

خاور ــ روزنامه‌ی‌هفتگی منتشردراستانبول به مدیریت سیدحسن‌تبریزی در ۲۳ شوال ۱۳۳۲

خلد برین ــ روزنامه‌ی‌هفتگی منتشر در تبریز باچاپ سربی به‌مدیریت محمد حسین در۱۳۳۶

خورشید ـ روزنامه ی‌هفتگی منتشر در تبریز باچاپ سربی به مدیریـت الکسندردروارتـانیانس در۱۳۳۲ به جای میطق " روزنامه‌ی‌ارتجاعی‌است در شماره ۳ توقیف شده "

خوسک " سخن " ـ مجله‌ی‌منتشردرتبریز درزبان ارمنی در۱۴ـ۱۹۱۳

خیراندیش ـ روزنامه ی‌منتشر درتبریز در۱۳۲۶

دبستان ـ مجله ی‌نیم ماهه منتشر درتبریز به مدیریت رضا پرورش در ۱۳۲۴ " در مدرسه‌ی پرورش"

رضائیه ـ روزنامه ی‌هفتگی منتشر در رضائیه باچاپ سربی به مدیریت امیر نظمی افشار ۱۴ اسفند ۱۳۰۹ شمسی والان دایر است .

روزنامه ی‌مجلس ملی تبریز ـ روزنامه نیم ورق منتشر درغره رمضـان ۱۳۲۴ به مدیریت سید علی اکبر این روزنامه اولین ورقه ای‌ست که در تبریز پس از اعلان مشروطه نشر شده‌چون کلمه ی‌مجلس‌مناسب‌نبودبرحسب پیشنهاد نگارنده این شماره انتشار نیافته و به جای آن درهمان روز شماره‌ی‌د یگری به عنوان " روزنامه‌ی‌ملی "چاپ و منتشر شده و بعداز اندکی تبدیل اسم داده به جریده‌ی ملی " موسوم گردیده و بعدازمدتی‌به نام " انجمن "شروع به انتشارنموده است .

روزنامه ی‌ملی ـ روزنامه ی‌نیم ورق هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سنگـی درغره‌ی رمضان سال ۱۳۲۴

زارپری دی باهرا " شعاع روشنایی " ـ روزنامه‌ی‌ماهانه‌منتشر دررضائیه در زبان‌کلدانی ازطرف مبشرین‌امریکایی که از روز ۴ شنبه اول ژانویه ۱۸۵۱ مطابق ۲۷ صفر ۱۳۶۷ تاکنون دایر بوده و با اولین روزنامه‌ی‌فارسی ایـران

هم سال و بلکه قدری قدیم تر ازآن هم می‌شود .

زانک "زنک" ــ روزنامه ی‌هفتگی منتشر درتبریز درزبان ارمنی ازطرف فرقه ی‌هنچاکیستها در۱۲ ــ۱۹۱۰

سعادت ــ روزنامه‌ی‌نیم ماهه منتشر درتبریز باچاپ سربی به مد یر یت ابراهیم شمس در۱۳۲۹ " درمدرسه ی‌سعادت "

سده ــ روزنامه‌ی‌ماهانه‌منتشر درتبریزباچاپ سنگی به مدیریت اسمعیل مهندس دربیستم بهمن ماه ۱۳۰۰ شمسی

سهند ــ روزنامه ی‌دو روزانه منتشر درتبریز باچاپ سربی به مدیر یت محمود غنی زاده در ۵۲ ــ ۱۳۴۵

شاهسون ــ روزنامه ی‌بذله سرا منطبعه استانبول باژلاتین درحدودسال ۱۳۰۶ازطرف حاجی عبدالرحیم طالبوف و سید محمدشبستری فقط یک‌شماره منتشر شده است .

شاهین ــ روزنامه ی‌هفتگی منتشر در تبریز باچاپ سربی به مدیریت ــ حبیب الله آقا زاده در ۵۴ــ۱۳۴۹

شب نامه ــ نشریه ی‌هزلسی درتبریز به مدیریت علی قلی صفر اوف در حدود سال ۱۳۱۰

شرق ــ روزنامه‌ی‌نیم هفتگی منتشر در تبریز باچاپ سربی به مدیر یت س ، ب ، در رجب ۱۳۳۶

شفق ــ روزنامه‌ی‌هفتگی منتشر در تبریز باچاپ سربی به مدیریت حاجی آقا رضا زاده در ۱۳۳۰

شکر ــ روزنامه‌ی‌هفتگی‌منتشردرتبریز به مدیریت محمد علی عبدالمناف

زاده در۱۳۲۵

شمال غرب ــ روزنامه‌ی‌هفتگی‌منتشر درتبریز با چاپ سربی به مدیریت ونویسندگی باقر نطاق درسال ۱۳۰۷

شمس ــ روزنامه‌ی‌هفتگی منتشر دراستانبول به‌مدیریت سیدحسن‌تبریزی در۳۹-۱۳۲۷

شورای ایران ــ روزنامه‌ی‌هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سربی از طرف انجمن مشورت در۱۳۲۶

شیدا ــ روزنامه‌ی‌نیم ماهه هزلی منتشر دراستانبول به دبیری حاجی حسین جعفر زاده ی‌تبریزی در۱۳۲۹

صحبت ــ روزنامه‌ی‌منتشر درتبریز باچاپ سنگی به مدیریت سید حسین در۱۳۲۷ این روزنامه به‌واسطه‌ی‌نشر یک مقاله به طور لطیفه درشماره‌ی‌چهارم به عنوان " دنده‌ی‌کج " درباره‌تستر نسوان و لزوم اصلاح حال آنان مورد غیظ روحانیون وعوام گشته توقیف گردیده است .

صراط المستقیم ــ روزنامه‌ی‌منتشر درتبریز باچاپ سنگی درسال ۱۳۲۶

طلیعه‌ی‌سعادت ــ روزنامه‌ی‌هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سربی به‌مدیریت باقر ناطق معروف به‌طلیعه در۱۳۳۶

عبرت ــ روزنامه ی‌هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سنگی در۱۳۲۴

عدالت ــ روزنامه ی‌هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سنگی به مدیریت سیدحسین درسال ۱۳۲۴

عنکبوت ــ روزنامه‌ی‌هزلی هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سربی مصور به مدیریت باقر نطاق در ۵-۱۳۴۳

فریاد ـ روزنامه ی‌هفتگی منتشر در رضائیه باچاپ سربی به مد یر یت حبیب الله آقا زاده در۱۳۲۵ بیست و سه شماره نشر شده .

فریاد آذربایجان ـ روزنامه ی‌هفتگی منتشر در تبریز باچاپ سربی به مدیریت حاجی کاظم دادگران در ۶ـ۱۳۴۵

فروردین ـ روزنامه‌ی‌هفتگی‌منتشر در رضائیه باچاپ سربی به مدیر یت حبیب‌الله‌آقازاده و دبیری محمود اشرف زاده در۱۳۲۹ بیست و هشت‌شماره نشر شده است .

فکر ـ روزنامه‌ی‌هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سربی به مدیریت الکسندر در وارتانیانس در۲۵ ربیع الاخر ۱۳۳۰ " روزنامه‌یی‌ارتجاعی است "

فکراستقبال ـ روزنامه ی‌منتشر دراستانبول به‌مدیریت علی شربت زاده‌ی تبریزی در ۱۳۲۸ " یک شماره نشر شده "

قالتشرا را " صدای راستی " ـ روزنامه‌ی‌ماهانه‌منتشردر رضائیه درزبا ن کلدانی ازطرف جمعیت کاتولیک فرانسویان در۱۸۹۶

قراداغ ـ روزنامه ی‌منتشر درتبریز درزبان ارمنی در ۱۳ـ۱۹۱۲ این روزنامه به جای آغاغان انتشار یافته است .

کارگر ـ روزنامه ی‌هفتگی منتشر درخوی باچاپ سربی به مدیریت میر مهدی ماکوئی در۱۳۳۸

کاوه ـ روزنامه‌ی‌ماهانه منتشر در برلن به مدیریت سید حسن تقی‌زاده در۴۰ـ۱۳۳۴

کخوا " کوکب " ـ روزنامه‌ی‌نیم ماهه منتشر در رضائیه درزبان‌کلدانی به مدیریت رابی‌یوخنن‌موسی در۳۶ـ۱۹۰۶ "هیئت‌تحریریه ی‌آن‌هفت نفراست"

کقاسر "زیبادوست "ــروزنامه‌ی‌ماهانه‌منتشردرتبریزدرزبان‌ارمنی‌در۱۹۱۹.

کلیدنجات ــ روزنامه ی‌هفتگی منتشر درتبریز به مدیریت باقر نطاق معروف به "طلیعه "در۱۳۳۵

گنجینه‌ی‌فنون ــ مجله‌ی‌نیم ماهه‌منتشردر تبریز به مدیریت محمد علی تربیت در ۱۳۲۰ " یکسال نشر شده "

گنجینه‌ی‌معارف ــ مجله‌ی‌ماهانه منتشر در تبریز به مدیریت محمد علی تربیت در ۱۳۴۱" هشت ماه نشر شده "

کورتز "کار"ــروزنامه‌ی‌هفتگی منتشر درتبریز درزبان ارمنی‌در۱۹۰۳

مجاهدــروزنامه‌ی‌منتشر درتبریز باچاپ سربی به مدیریت سید محمد شبستری در۱۳۲۵

محاکماتــروزنامه‌ی‌هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سربی به مد یر یت محمود غنی زاده در۱۳۲۸

مدنیتــروزنامه‌ی‌هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سنگی به مد یر یت صدرا در جمادی الاخر ۱۳۰۱

مساوات ــ روزنامه‌ی‌هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سربی به مدیریــت سیدمحمد رضا معروف به مساوات در ۱۳۲۶

معرفت ــ روزنامه ی‌هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سنگی به مدیریت ــ عبدالله جهان شاهی در۱۹۱۹ " درمدرسه‌ی معرفت "

مصباح ــ روزنامه ی هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سنگی به مد یر یت ابوالقاسم تبریزی در۱۳۲۴

مکافاتــروزنامه‌ی‌هفتگی منتشردرخوی‌باچاپ سربی به مدیریت میرزا

آقا مرندی ومحمدعلی زاده " امیرحشمت" در۱۳۱۷

ملانظرالدین ــ روزنامه ی‌هزلی هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سربی و تصاویر رنگین به مدیریت جلیل نخجوانی در۱۳۳۸ " شش شماره نشرشده"

منارت "مناره" ــ روزنامه‌ی هفتگی منتشر درتبریز درزبان ارمنـــی در ۱۹۱۹-۲۰

میطق ــروزنامه‌ی‌هفتگی منتشر درتبریز باچاپ سربی به‌مدیریت‌الکساندر دروارتانیانس در ۱۳۳۲ به جای توفیق ولی پس ازنشر شماره‌ی‌یک‌توقیف‌شده است .

ناصری‌ــروزنامه‌ی‌ده روزه‌منتشردرتبریز باچاپ سنگی به مدیریت‌محمد ندیم باشی مدیر مدرسه ی‌مظفری و بعدازآن مسعود عدل در۱۷ــ۱۳۱۱

ناله ی‌ملت ــ روزنامه ی‌هفتگی منتشردرتبریزباچاپ سنگی‌به مد یریت میرزاآقا در ۱۳۲۶

نجات ــ روزنامه‌ی‌هفتگی منتشر درخوی با چاپ سربی درسال ۱۳۲۹

نظمیه‌ی‌تبریزــروزنامه‌ی‌هفتگی منتشردرتبریز به‌مدیریت محموداسکندانی باچاپ سنگی در۱۳۲۶

"ورقی‌ازدفترتاریخ مطبوعات ایرانی وفارسی .تالیف‌نگارنده"